ملک محمد مرحوم محمد

۱۶۸

[illegible] از عالم [illegible] ذ ح ط ی

ازان [illegible] حصول [illegible] وصول [illegible] م ن س ع ف ص

[illegible] وفقر [illegible] علم توفیق د ش ت [illegible]

[illegible] ذ ض ظ غ

[illegible] مساوات [illegible]

[illegible] نفاق [illegible]

[illegible] خوش [illegible]

[illegible] که حضرت رسول [illegible] فرمایند که از حضرت

[illegible] دانستن علم از خلق [illegible]

[illegible] از خلق [illegible] از خلق خالق [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] وسیت [illegible]

رب یسر

رسالهٔ آخوند [illegible] قزوینی

و به نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] بی‌بها از ابتدای خلقت [illegible] و [illegible] را سزاست که

[illegible] و [illegible] [illegible] گردانید

[illegible] از [illegible] [illegible] که

[illegible] صاحب [illegible] [illegible]

[illegible] آن بزرگوار [illegible]

[illegible] [illegible] ظهور [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] جانب [illegible] [illegible] معلوم [illegible]

[illegible] اقدام بر این [illegible] [illegible]

[illegible] الفروع [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] حلال و حرام و عبادات عقلیه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] نجات [illegible]

و در این رساله [illegible] جمیع [illegible]

آنها مستعد باشند [illegible] و در این رساله بیان [illegible] از مسائل اصول [illegible] و فروع [illegible]

آن [illegible] از احکام اجتهاد و تقلید [illegible] احکام نماز [illegible] و احکام [illegible] و غسل

[illegible] در کتاب طهارت [illegible] مقدمات نماز [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] نماز [illegible] شده [illegible] [illegible]

[illegible] احکام نماز [illegible] احکام زکوة و خمس [illegible]

[illegible] مقدمه [illegible]

[illegible] اصول دین [illegible]

آن چیزها است که [illegible] [illegible]

[illegible] کافر باشد [illegible] [illegible]

[illegible] باشد [illegible] زن مسلمان [illegible] [illegible]

[illegible] مسلمان [illegible] [illegible]

[illegible] اصول [illegible] که اگر کسی [illegible]

[illegible] اعتقاد [illegible]

[illegible] [illegible] اعتقاد [illegible]

اصول دین [illegible] اعتقاد [illegible]

مثل آن باشد که یهود در سر بریده باشد [illegible]

بان تحریک کرده و حب ناچار اگر مجتهد ایمان باشد ... منکر عقاید ... اجتهاد کرده است
می است و ارکان حج است و زکوة و مانند آن پس هرگاه اجتهاد کرد کسی مسلمان میشود و خونش
محفوظ و مال و عیالش از قتل و غارت ... میکرد و در حدیث است شهادت بر توحید خداوند عالم
و بر رسالت محمد بن عبد الله پس کسیکه این دو کلمه را میگوید مسلمان میشود و مال و خونش محفوظ
میکرد و جمیع علماء امامیه نیز در میان احکام مرتد فرموده‌اند که هر کافر که بگفتن این دو کلمه

فروع

مسلمان میشود و بنا بر این پس معارف از اصول دین میشود و لکن چنین ... است که اینها از اصول
دین شمرده شد بلکه علامه مرحوم در باب حادی عشر ادعای اجماع کرده ... فرموده‌اند که بر کسی
واجب است که خدا را بشناسد و صفات ثبوتیه و صفات سلبیه او
بر او ثابت و آنچه ممتنع است بر او و عدالت و حکمت او را با نبوت ...
و رابا و پس ... اند شد با تقلید و کسیکه اینها را باین قسم ندانند از طایفه ... میان
بیرون میرود و مستحق عقاب دائمی میشود و لکن این اجماع ایشان با ... او با خبار
بسیار منافات دارد زیرا که پیغمبر ... مردم را میخواند ... مسلمان نماید بحال اینها
و بهمین اکتفا میکرد و اخبار بسیار ... در کتاب کافی و غیر آن وارد شده که کسیکه اقرار
بشهادتین کرد مسلمان ... و خون و مال او محفوظ باشد و حق نیز همین است و اجماع علامه محمول
است بر اینکه اینها را دانستن واجب است علاوه بر ... مثل نماز زکوة دانستن واجب است

علامه ... اجماع است ... انکار اینها کفر است و باعث عقاب ... بر اینکه کسی اینها
... اعتقاد ... یک چیز ... انکار ... آن چیز ... اینها است و اعتقاد بنقیض اینها کفر و موجب
عقاب ابدی است یا بر اینکه اینها را ندانند از اسلام بیرون نمیرود بلکه از ایمان بیرون میرود
کسیکه چنین باشد مستحق عقاب ابدی است اگرچه در ظاهر مسلمان است و این وجه نزدیکتر است بمعنای
الابدی ... که از کلام ایشان ادعای اجماع بر وجوب اعتقاد باین امور
ظاهر میشود و پس اینها را اعتقاد کردن واجب است و کلیه بجهت همین است که در میان
اهل اسلام مشهور شده است که اینها را در عقاید خود ذکر میکنند پس خلاصه کلام اینست
که بر مکلف واجب است که اعتقاد کند بر توحید و عدل و نبوت و امامت
و معاد و بر صفات ثبوتیه و سلبیه و آنچه بر خدا جایز و ممتنع است از روی دلیل اگرچه
کسی یقین باین امور داشته باشد از روی دلیل بلکه بجهت امر دیگر هم حکم بکفر او
مشکل است اگرچه یقین بی علت و سبب نمیشود و اما لازم نیست که آن علت و سبب
دلیل باشد بلکه میشود بمعجزه و هدایت خدا باشد یا از صفای طینت و فطرت بمحض شنیدن
عالم کرد و با لجمله دلیل و استدلال در اثبات سبب و علت و سبب و اسطه در ثبوت و آن
قدریکه حاصل شد یقین محتاج به اثبات است و علت و سبب نه اول و نیز هم
ایشان ادعای اجماع فرموده‌اند اخبار بسیار نیز دلالت بر این معنی ...

مختصر دلیلی گفته بوده پس هر کسی را از این اعتقادات [illegible] یک [illegible] تحقیق چنین باید
رسالۀ باشد ذکر میکنیم اول توحید است و معنی وی آنست که کسی خدا را البته یکتا و یگانه داند
یعنی شریک ندارد و بدانکه معنی شریک آنست که در یک چیز یا چند او ند عالم شرکت
باشد یعنی یک چیز را هم او داشته باشد و هم خداوند عالم پس میباید هر یک یک چیز دیگر نیز داشته باشد
تا از آن دیگر ممتاز شود پس هر یکی از ایشان مرکب از دو جزو [illegible] یک دیگر [illegible] ممتاز شوند قوام
و وجود از برای مجموع حاصل نشود و آن تمام کردن یا بکار خود اوست یا بکار شریک و یا بهردو
حاصل است اگر بکار خود است لازم میآید که شیئ مقدم بر نفس خود باشد و اگر بکار شریک است
پس شریک ایجاد کننده است و این نیز باطل است زیرا که از آن نقض لازم [illegible] میدانیم
و میگوییم [illegible] اگر [illegible] مقدم شیئ بر نفس و اگر دیگری کرده است
که [illegible] لازم میآید که آن دیگر [illegible] باشد پس آن هم محتاج
بر [illegible] شد و این دور است اگر بهردو حاصل [illegible] است مستلزم ترجیح بلا مرجح
و ترجیح بلا مرجح مستلزم تناقض است زیرا که معنی ترجیح بلا مرجح آنست که چیزی [illegible] حاصل شود
پس اگر آن حصول ذاتی او باشد [illegible] باید همیشه باشد [illegible] حاصل شود
اگر ذاتی [illegible] نسبت [illegible] است [illegible] که [illegible] ممکن بود [illegible]
وجود و عدم او ضروری نداشته [illegible] باشد تحقق [illegible]

خواهد بود و آن دو جزو تا
یک جمع

و این معنی که معنی واجب بالذات است که چیزی وجود او بخود ذات بدون سبب دیگر باشد ضرورت
ضرورت داشته باشد پس اگر فرض شود که ممکن [illegible] آن چیز واجب الوجود شد و [illegible] پاره ای
امکان و وجوب [illegible] متنافیاند [illegible] مستلزم تناقض [illegible] و از دلیل نکته عوام
[illegible] دلیل عوام آنست که شریک لازم دارد و ترکیب و ترکیب احتیاج است و خدا از احتیاج [illegible]
خدا [illegible] نیز اگر خدا دو تا باشند [illegible] البته نزاع در میان ایشان بهم میرسید و آسمان
و زمین نماند و ضایع شود و نیز اگر [illegible] از خانه بیرون آمده بگوید که در این خانه یک
[illegible] یقین حاصل شود پس صد [illegible] هزار [illegible] که [illegible] از خانه [illegible] آمده
[illegible] خدا [illegible] شریک ندارد و بر طبق ادعای خود معجزه اظهار [illegible] ایمان
[illegible] علما [illegible] تصدیق [illegible] متفق اللسان [illegible]
آیا یقین حاصل نمیشود از این دلیل [illegible] صفات ثبوتیه و سلبیه و معاد نیز جاری است دوم
عدالت و معنی عدالت خداوند عالم آنست که [illegible] وضع [illegible] در موضع [illegible] و هر چیز را بجای
[illegible] شایسته آنست [illegible] مقرر داشته این مطلب [illegible] ثابت میتوان کرد
[illegible] نقض زیرا که آیات و اخبار بسیار وارد شده است که خداوند عالم عادل است
و ظلم بر او جایز نیست و عقل نیز حاکم است به اینکه عدالت کمال است و ظلم و نقص [illegible] عدم عدالت
هم نقص است [illegible] محتاج است [illegible] دیگری [illegible]

آن کسی که جزو اجزا همیشه آنست که خدا عاجز بود زیرا که محتاج و ناقص و ظلم نیز با انسان او منفعت

ویا از محتاج و خداوند عالم و دانا و غنی است پس ظلم بر او روا نیست و ظاهر شد که اگر کسی نسبت ظلم

اصول

بخدا دهد کافر است و بعضی از علمای که عدالت را از اصول مذهب شمرده اند و غرض ایشان آنست که انکار

او آدمی را از ایمان بیرون میبرد نه از اسلام و این نقل است واضح و ناشی شده است از اینکه

جمعی از اهل سنت که جبر قائل شده اند و جبر مستلزم ظلم است و کسی ایشان را از این راه کافر نداند

است مگر قلیلی از اصحاب ما و دیگران انها را [illegible] ذکر کرده اند که مجبره کافر نیستند و جواب این کلام

آنست که لازم مذهب را نمی توان مذهب شمرد زیرا که جمعی طایفه از اهل سنت نمی گویند

که خدا ظالم است و عادل نیست بلکه میگویند که ایشان جبری که قائل اند عین عدالت است زیرا که

معنی جبری که ایشان میگویند نه ظلم است بلکه معنی جبر آنست که اگر بنده گناه میکند همان کار

خداوند میکند و بر دست ایشان جاری میکند [illegible] تشبیه کنند که در دست نجار

میبرد

باشد هستند پس هر کسی بخواهد بجهنم میبرد و هر کسی که خواهد به بهشت میبرد نظر اینکه کسی

و لطف نماید است خود بپرورش بنده [illegible] و را متوجه شود و بعد از آن او را [illegible]

هیچ کس او را نمی گوید که چرا تو لطف ظلم کردی زیرا که هر چه بر او ظاهر و معلوم که [illegible] نسبت ظلم

نبوت

بخدا انکار ضروری دین است و هر کس که منکر ضروری دین باشد کافر است سیم نبوت یعنی عقیده

بعثت چهارده از پیغمبر که آخر ایشان محمد ابن عبدالله که معجزات همگی بر حق است

و صادق

و صادق هستند دلیل بر این معنی آنکه هر یک آمده و ادعای پیغمبری کردند و معجزه بر طبق ادعای خود اظهار

[illegible] فرمودند و معجزه پیغمبر ما بسیار بود و آنچه باقی مانده است قرآن است که کلامیست که کسی قدرت آن

ندارد که مثل آن بگوید و نیز بحد تواتر رسیده است معجزات آن حضرت و تواتر مفید قطع است و نیز

قرآن مجید ناطق است بر پیغمبری آن بزرگوار در مثل یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک

من رجالکم

و [illegible] ما کان محمد ابا احد لکن رسول الله وخاتم النبیین بعد محمد هیچ

پیغمبر بعد از وی نخواهد آمد بلکه پیغمبری ختم [illegible] است پس اگر کسی ادعای پیغمبری کند بعد از

آن بزرگوار نباید گوش کرد بلکه او را باید کشت زیرا که منکر ضروری دین شد که محمد خاتم پیغمبران است

امامت

چهارم امامت است و امام کسی را گویند که بعد از پیغمبر اطاعت او بر همه امت از جن و انس

واجب باشد و این معدود دوازده نفر از پیغمبر ثابت است اول ایشان امیر المؤمنین علی ابن ابی

طالب دوم فرزند بزرگوار او امام حسن سیم امام حسین چهارم علی ابن الحسین که مشهور است بزین

العابدین پنجم امام محمد باقر ششم امام جعفر صادق هفتم امام موسی کاظم هشتم امام علی ابن موسی

الرضا نهم امام محمد تقی دهم امام علی النقی یازدهم امام حسن عسکری دوازدهم

حضرت حجة القائم امام ابن مهدی [illegible] صاحب العصر والزمان که الآن موجود است و امام

این زمان است و غایب است [illegible] ظهور کند و عالم را پر از عدل و داد نماید بعد

از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد و کسی که غیر اینها را امام داند فاسق است یا کافر است

زیرا که امامت بعد از پیغمبر است بعضی ... سایند و چیزی که حجت بر مردم باشد تا حق غائب شود
منکر کل امامت بعضی ... و منکر ... مردم را امیرالمؤمنین و امام علی ... شد بلکه اگر کسی بگوید که
از پیغمبر امام خود دیگر نبود این شخص کافر است زیرا که ضرورت مذهب شیعه است
که بعد از پیغمبر امام باید باشد و انکار ضروری دین کفر است و بعضی از اصحاب ما امامت را
از اصول مذهب شمرده‌اند که منکر او کافر است و به نظر ایشان نبوت امامت خاص است
نه مطلق و دلیل امامت ... حجت ... از خدمت ... که وصیت زیرا که
امام وصی است و وصی هر شخص را از وصیت آن شخص باید دانست پس پیغمبر در قصه غدیر
خم و غیر آن وصیت فرموده که علی امام است و علی وصیت کرد به حسن و حسن به حسین و هم چنین تا
قائم آل محمد و از بیانی که از پیش صادر شده نیز میتوان اثبات امامت هر یک
کرد پنجم معاد است یعنی دوباره زنده شدن و عود کردن روح به بدن به حق و صدق است
بلکه هر کس خواهد شد یکی در قبر که جواب نکیر و منکر را خواهد داد و دیگر در روز قیامت
محاسبات و سایر عقابات و تنعمات و بعد از آن ابد الآبد در جهنم یا بهشت خواهد بود
و دلیل بر این اجماع علما بلکه انبیا و اولیا است و آیات و اخبار بسیار نیز دلالت میکند
بر این دلیل عقلی بر این مطلب آنست که اگر دوباره عود نباشد لازم می‌آید که خداوند عالم
فرصت ... ظلم کرده باشد زیرا که ... اشرار ... است آنچه ...

دلیل معاد

لکن

میکنند اگر عالم دیگر نباشد ... فرصت ... ظالم ... ندهد تا انتقام خود را از اشرار بکشند
لازم می‌آید که خداوند عالم فعل قبیح کرده باشد و قبیح بر خدا روا نیست و منکر معاد جسمانی کافر است
و همچنین منکر سوال و جواب قبر و همچنین ... همین بدن و بهشت و جهنم و پل صراط و
معاقب بودن کفار و مخلد بودن ایشان در جهنم و مخلد بودن مؤمنین در بهشت و مانند اینها و اما
صفات ثبوتیه و سلبیه پس تحقیق ... در اینها اینست که آنچه خوب است فی الواقع باید خدا
وند عالم داشته باشد و اینها را صفات ثبوتیه میگویند و آنچه بد است فی الواقع نباید داشته
باشد و آنها را صفات سلبیه میگویند علی الظاهر همین اینقدر ... باشد و از کلام مردم
عوام نیز ظاهر میشود که همین اینقدر جایز است و نیز تفصیل صفات ثبوتیه و سلبیه تمام شمرده
ندارد زیرا که اسمهای نیکوها و بدیها از حد بیرون است و آنچه در جوشن کبیر ذکر شده
همگی صفات ثبوتیه است و سلبیه خداوند عالم است و مع هذا ... اسمهای نیکوها
و بدیها با اضافات و اعتبارات که در جوشن کبیر ذکر شده نیست مثلا اسمهای که خداوند
عالم یک نفر بنده خود را از اول عمر تا آخر عمر اعطا فرماید ... هر یک اسمی
بر خدا اطلاق میتوان کرد بلکه اطلاق هم میکنند و مناجات و غیر آن مثلا اگر کسی
گوید ای آنکه کسی را که ... عدم به وجود آوردی و ای آنکه در وقت ... تفصیل احکام به دو
سوال می‌شد و همچنین ... واضح است که فرق در میان اینها و در میان خالق

اما صفات ثبوتیه

خالق السموات ورازق البرایا و مانند آنها که در جوشن کبیر ذکر شده تفصیل کلام در بیان

اسمها و در میانه متکلم

متکلم و صادق که مشهور شده است نیز نیست زیرا که هر چند اینها داخل صفات فعلی هستند پس بعضی
از صفات ثبوتیه شمردن و بعضی را نشمردن معنی ندارد مع هذا صفات ثبوتیه و سلبیه که مشهور شده
ذکر میکنیم و اینها را که در باب عادل عشره ذکر کردیم در شرح آن که اجمال وجوب اعتقاد کردن
برانها از صفات ثبوتیه اول قادر یعنی هر چه متعلق قدرت میتواند شود خداوند عالم
میتواند او را بکند و بکند به سبب اینکه قدرت کمال است و عجز نقصان موجب نقص است و هر
مرکبی محتاج است بغیر خود و هر محتاج قابل خدائی نیست و در قرآن و دعاها و احادیث نیز خدا را بقادر
وصف کرده اند دوم مختار یعنی خداوند در کارها مضطر نباشد بلکه اگر میخواهد میکند و اگر نمی
خواهد نمیکند زیرا که اضطرار نقص است و نقص بر او روا نیست و مع هذا کارهای که از او صادر
شده است مثل خلقت آسمان و زمین و انسان و طیور که کار شخص مختار است نه مضطر
سیم عالم یعنی اینکه از جزئی و کلی و رفته و آینده خواهد بود و متعلق دانستن میتواند شود همه
بجهة او دانا است با حضور است بالاتر از اینکه ذات هر شخص بجهت خود حضور دارد
باری می باید اعتقاد کرد که همه علمهای خدا حضوری است نه حصولی و دلیل بر این از قرآن
و احادیث بسیار است و دلیل عقل آنست که شخص نادان محتاج است بالذات بر معلم
که او را یاد بدهد و محتاج قابل خدائی نیست و اگر حصولی باشد نیز محتاج میشود بحصول آن صورت و احتیاج

بر او جایز

بر او جایز نیست چهارم حی یعنی زنده است زیرا که میت را نه قدرت و نه اختیار و نه علم میباشد
و دعا ثابت کردیم که او صاحب این صفات است و در قرآن و اخبار نیز خدا را توصیف بلفظ
حی فرموده اند پنجم مرید یعنی هر کاری که میکند با آنکه میداند از روی بینائی و تدبیر و مصلحت است و دلیل
بر این آنست که در قرآن و اخبار خدا را باین وصف کرده اند و عقل نیز حاکم است که شخص
با تدبیر و بینا پس کارهای او باین استحکام نمیشود که کارهای خداوند هست مثلا اگر کسی خانه
بسیار محکمی که بچندین قسم نقشهای او را زینت داده باشد به بیند یقین میکند که بنای آن از
روی تدبیر و بینائی او را ساخته پس آسمانها باین استحکام که مزین است بستارگان و آفتاب
و ماهتاب شده و مرغان خوش الحان و منقش مثل بلبل و طاوس را البته کسی خلق کرده
است که کارهای او از روی بینائی است ششم کاره یعنی کارهای بد را بد و کراهت دارد بجهة
آنکه رضا بکارهای بد هم نوعی است از بدی و بدی بر ذات مقدس او قبیح است و روایت
و این وصف را معنی دیگر نیز هست که اراده بعضی علما با علم است و کراهت علم است بچیزی که صلاح
نیست و جبارا بر این معنی کفایت از عدم مینمایند بعضی علما [illegible] حدوث و کلی نیز در آیات و اخبار وارد
و کاره بر او اطلاق شده لهذا معنی اول را اختیار کردن بهتر است هفتم مدرک یعنی عالم است بجزئیات
از دیدنی و شنیدنی و بوئیدنی و چشیدنی و مانند اینها و این هم یکقسم است از علم و علیحده
شمرده اند بجهة اینکه در قرآن وارد شده است که فرموده است لا تدرکه الابصار و هو

هو یدرک الابصار نیز هیچ دیده او را نمی بیند و او همه دیدها را درک میکند و سمیع
و بصیر نیز از اقسام همین صفت است لهذا علاحده نشمردیم هشتم آنکه سرمدی است یعنی قدیم و ازلی
و باقی و ابدیست یعنی اول ندارد و آخر نیز ندارد و همیشه هست و دلیل بر این آنست که در قرآن و
و اخبار اینها بر خدا اطلاق شده است و عقل نیز حکم میکند بر این معنی زیرا که اگر چنین نبود وا
جب الوجود است بالذات یعنی وجود او از کسی دیگر بهم نرسیده بلکه بجهة ذات مقدس او وجود لازم
است بالذات و چیزی که ذات او را که ملاحظه مینمایم قدیم و ازلی می تواند بشود پس اگر تا چیزی نیفتد
وجود او محتاج میشود بر یک سببی و با معلول و معروض است که وجود او عین ذات او است و عین که ثابت
شد که قدیم است ثابت میشود که همیشه میباید باشد زیرا که اگر چیز قدیم او ثابت باشد عدم برای او محال
است چنانکه در کتب کلامیه تحقیق است و اینجا گنجایش ذکر آن ندارد نهم متکلم یعنی حرف میزند
و دلیل بر این اجماع امت است و قرآن کلام او است و چونکه این قسم سخن گفتن نوعی از فعل میزند
محتاج به زبان گفتن غیر آن داوری محتاج است و اجزا و اعضا ندارد لهذا معنی متکلم در اینجا آنست
که حرف ایجاد میکند در درخت یا در لوح محفوظ یا در زبان انبیاء و اولیاء دهم صادق یعنی راست
گوست و دلیل بر این و بر متکلم هم قرآن مجید است که فرموده و کلّم الله موسی تکلیما و اذ قلنا
للملائکة اسجدوا و مانند اینها و دلیل عقلی بر اول آنست که به ثبوت رسید که او قادر علی الا
طلاق است و بر شمار نیست که دروغ گفتن از عجز است و خدا عاجز نیست و صفات سلبیه که در

در بیان صفات سلبیه

که در اینجا ذکر کرده میشود هشت است اول آنست که مرکب نیست مثل انسان که مرکب است از گوشت و پوست و استخوان
و اجزا و عقلیه خداوند عالم مرکب نیست نه در خارج و نه در عقل یعنی جزو و عضو و پاره ندارد
و صفت است و دلیل بر این آنست که مرکب محتاج است بسوی آن اجزا زیرا که هرچه باشد و محتاج قابل
خدائی نیست دوم جسم نیست یعنی جسم او را میگویند که درازی و پهنا و دانگی داشته باشد مثل زمین و سنگ و چوب
و آب پس چنین چیزی را عالم مرکب خواهد بود از اجزاء خارجیه و دانستی که خدا مرکب نیست و این ع
علاحده ذکر کرده اند که طایفه از سنیان خدا را جسم میدانند بجهة رد آنها این را علاحده بجهة آن
ذکر کرده اند سیم جوهر نیست و جوهر او را میگویند که بحد ذات ممکن الوجود باشد و لکن مثل
سفیدی و سیاهی احتیاج بامر دیگر دارد و موجود شود نداشته باشد و دلیل بر این معنی آنست که جوهر
نیز مرکب است در عقل هم چنانچه از معنی او دانسته شد چهارم عرض نیست و عرض ممکن الوجود
را گویند که احتیاج بامری داشته باشد که در او قرار گیرد تا موجود شود مثل سفیدی و سیاهی و
سایر رنگها و بویها و روشنی و تاریکی و مانند اینها و این نیز بجهة اینکه ترکیب نیست شود
از خدا سلب شده پنجم در مکان نیست و در ظرف نیست بعلت آنکه معنی مکان آنست که چیزی در او قرار
گرفته که اجزا او با فواد آن مکان منطبق شود برابر باشد و دانستی که خدا اجزاء ندارد و هم چنین است
معنی ظرف و اینها را بجهة آن ذکر میکنند که جماعتی از نصاری و صوفیه میگویند که خدا در هر چیز
حلول کرده است و لازم این کلام آنست که در مکان و ظرف باشد ششم آنست که مرئی نیست

نبیند و بینا نمیشود هرگز بنده در دنیا نه و در عقبی زیرا که چون او و ملائکه و جن و غیر ایشان او را جهت
چون انس و سایر جانداران و دیدن برابر است آیه لا تدرکه الابصار دلالت میکند بر آنچه گذشت و در دیده
شود پس کسیکه نظر کرد باو با هم او پیکر فرض شده باشد و اول لازم دارد که او چیزی باشد از آنکه گرد او
میشود و کوچکتر باشد از او و ثانی لازم دارد که مرکب باشد زیرا که یک جزو مقابل چشم
و جزو دیگر در مقابل چشم نیست بلکه بجانب اول است پس ترکیب لازم دارد زیرا که چشم
هرگاه مقابل میشود با جزوی از او پس او صاحب اجزا میشود و این است معنی ترکیب گفتم که
محل حوادث نیست پس خدا را نمیتوان گفت [illegible] میشود یا از عبارات بندگان لذت میبرد یا
یا خشنود میشود یا از کارهای بد بدش میآید یا خوش میشود یا بزرگ میشود یا پیر یا جوان
میگردد و مانند اینها زیرا که کسیکه محل حوادث شد لامحاله میباید قبول کند آن حوادث را
در ذات خود زیرا که اگر قبول نکند ضد آن حوادث میشود و اصلا نزد [illegible] نمیشوند
هم رسانیده معنی آب آتش و [illegible] قبول کرد پس حیثیت قبول [illegible] پس اگر چیزی دیگر دارد که باین جسم
کارها از او صادر شود این دو چیز مرکب میشود [illegible] جایز نیست چنانکه گذشت
و اگر چیز دیگر ندارد پس قادر و عالم و غیر آن [illegible] گذشت که خداوند این صفات را
میباید داشته باشد و از اینجا ظاهر میشود که [illegible] زیرا که معانی
آن صفتها که میگویند که عین ذات نباشد بلکه زائد بر ذات باشد مثلا علم و قدرت

مگر با چیزی که صورت او
مقابل این باشد پس
هر جزئی از چشم مقابل
شود با جزئی از او یعنی

بلکه زائد است بر ذات مانند وجود او و علم او نه چنین است بلکه عین ذات او است و جماعتی از ایشان
صفات خدا را زائد بر ذات او میدانند و میگویند که ذات مجرد [illegible] و اینکه عین [illegible]
میگویند که صفت [illegible] است [illegible] اما [illegible] که صفات خدا [illegible] صفت
ذات و صفت فعل [illegible] عین ذات است اول [illegible] فرق در میان آنها چنانکه [illegible]
[illegible] صفت [illegible] موصوف
شود [illegible] صفت فعل [illegible] موصوف شود [illegible]
[illegible] صفت ذات [illegible] مثلا [illegible] که خدا رازق مردمان
نبود زیرا که مردم نبودند تا احتیاج بروزی داشته باشند و بعد از آنکه بهم رسیدند موصوف شد برازق
پس رازق صفت فعل است [illegible] علم [illegible] عالم صفت ذات
است [illegible] صفات [illegible] رازق [illegible] صفت [illegible]
[illegible] صفات ذات [illegible] فرق [illegible] صفت ذات [illegible]
[illegible] صفت ذات است [illegible] صفت [illegible]
صفت فعل [illegible] ذات [illegible]
کارها از او [illegible] اعتقاد کرد که [illegible] قدرت [illegible]
قدرت [illegible] اعتقاد [illegible]

نشده است اما آن چیزی و محوات جسم فلک است یا چیزی دیگر فرض است ولکن عقیده دارند که کارها
بر دو قسم است یکی کرده حق قدرت و اختیار ما است مثل ایمان آوردن و کار خوب کردن و کشتن مسلمانان و نماز
خواندن و زنا کردن و دزدی و در اینها خداوند راست برانچه از ما صادر میشود و قسم دیگر آنست که در آن قدرت ما نیست
مثل خلق آسمانها و زمین و باران و برف و مانند اینها قضا و قدر و قسم [illegible] ممکن نیست
از برای وجود آنها یعنی حکمت نیست شده بود تقدیر شده بود که اینها بوجود بیایند لهذا او حجت آمده بودند
قسم اول پس بر فعل [illegible] آن امورات از ما صادر میشود خدا العلم [illegible] و شمار خود دانست
که از ما صادر میشود و نهاد در آنچه ثابت شد فرمود و مثالی که این مطلب را واضح کنند اینست که میگویم
که منجم در اول سال کتابی می‌نویسد و در آنجا ثبت میکند احکام آن سال را پیش از آمدن او و میگوید
می‌نویسد که در این سال آفتاب میگیرد و فلان میشود و ارزانی و باران و برف و سرما سخت
میشود و مانند اینها آیا این منجم اگر اینها را ننویسد آن سال آنها واقع نمیشود البته که چنین
نیست بلکه خواه او بنویسد و خواه ننویسد که آنچه واقع شدنی است در آن سال واقع
میشود و نوشتن او بجهت این بود که مردم را پیش از وقوع مطلع نماید و هم چنین است قضا و قدر
خدا در کارهایی که از ما صادر میشود که خواه آنها را در جایی ثبت میکرد و خواه نمیکرد ما آن
کارها را میکردیم و نوشتن آنها را بجهت آنست که خود اعلام نماید و یک مقصود دیگر
که علائکه المقربین و انبیاء و اولیاء و اهل علم را اطلاع بخشد از وقوع برانها پیش از آنکه شوند و

و مردم

و مردم را مطلع کنند و بجهت آن از سایر مردمان افضل باشند و بهمین قیاس علم خدا بکارهای
که از ما صادر میشود هم چنین است عالم الغیبات و ذرات پس چنان نیست که اگر عالم ذرات نبود
کارهایی که ما میکنیم نمیکردیم بلکه خواه عالم ذرات باشد و خواه نباشد ما این کارها را میکنیم و عالم ذرات
نیز از روی چنان عالم برداشته شده است و جمعی که از علم بهره ندارند در این زمانها عالم ذرات
یک موثر و علتی در این عالم قرار داده اند و بر بانهای عوام انداخته اند که آنچه ما میکنیم
بجهت آنست که در عالم ذرات قبول کرده ایم غافل از آنکه این سخن لازم دارد که ما در اینجا
مثل آدم مرده بی‌اختیار باشیم که هر چه باید آنچه شده است از ما صادر شود و اختیار نداشته باشیم که او را
نکنیم و این عین مذهب جبری مذهب است که بسیاری از سنیان هستند پس مؤمن باید
اعتقاد کند که چون ما در این عالم این کارها را کردیم از این جهت در عالم ذرات قبول کردیم
مثل آنکه امروز از کسی بگویند که فردا فلان شخص مرو که در سر آن راه دزدی در کمین
تو نشسته است و مال تو را بزور میبرد و او قبول کند فردا شود و نرود آیا چنان است که نتوان
برود بلکه باز میتواند برود و میتواند نرود و آن خبر دهنده که گفته است میدانم که نمیرود از آن
نیز بجهت آن بود که اعتقاد طائفه امامیه آنست که بنده کار فاعل مختار است و آنچه میکنند از
روی اختیار است خواهند میکنند و نخواهند نمیکنند و بسیاری از سنیان قائل
شده اند که بنده در کار مضطرند آنچه میکنند همان قضا و قدر خدا است که حتی خیر القدر

او غیر فرق و کفتن او هم از روی کار این
شخص بر داشته شده است اینها که گفتیم
بجهت آن بود هم

بلکه اینها مثل کسی میشد که نه اجتهاد کرده باشند و نه تقلید و آیا عملی که کرده اند نیز باطل است یا نه حق
این است که عمل اگر موافق واقع باشد صحیح است بلکه دور نیست که اگر موافق قول یکی از علمائی که قول ایشان
حجت است از آن طایفه که ذکر کردیم باشد چه زنده و چه مرده آن عمل صحیح باشد و اگر موافق
هیچ یک از آنها نباشد مثل خلاف اجماع باشد باطل باشد و هم چنین است اگر کسی عملی کرده باشد
با اجتهاد و بی تقلید ولکن احتیاط در اعاده یا قضاء آن عمل است و همینکه آگاه شد واجب است
بر او که بنا امر خود را بر اجتهاد یا بر تقلید بگذارد و اصل اجتهاد واجب کفائی است و هر واجبی
کفائی واجب عینی میشود در صورتی که کسی که کفایت کند نباشد و اگر کسی در وقت ملاحظه کند
اگر بهمان مردمانی در پی تحصیل مسائل شده از اهل شهرها و دهات و جمیع الشیعه ها و بجز آنهند
که هم مسائل خود را بدانند دور نیست که یقین کند که در این زمان اینقدر کفایت نمیکند
از مجتهد نیستند علی الخصوص در دهات و بادیه ها پس بر همه کس واجب میشود یا خود مجتهد شود
و یا مجتهدی و یا قابل ترقی را اعانت نماید که تا آن مقداری که کفایت میکند بهم رسد
و فی الجمله این مراتب معلوم شد واجب است که بیان کنیم که تقلید کدام است و چه کس را باید
تقلید کند و در چه چیز تقلید واجب است و در چه وقت تقلید واجب پس این پنج
مطلب را در پنج فصل ذکر میکنیم فصل اول در این است که تقلید کدام است آنچه ظاهر
این لفظ است و در کلمات مشهور است که تقلید عمل بقول غیر است بدون

اگر

٣ ظهور نیست که معاملات نیز اگر موافق واقع باشد باطل است

دلیل ظاهر بر آن مطلب که بعضی میآورند بنا بر این بنابر مشهور قول کسی تقلید میکند اگرچه مشهور را
از او اخذ کرده باشد و بنا گذاشته باشد که اگر آن عمل اتفاق بیفتد انرا بفرموده آن مجتهد
معمول دارد اگرچه هنوز زمانی که آن مسئله را اخذ کند از برای عمل بهمان تقلید شده و اگرچه قول باشد
مجتهد مجتهد شده منسی شود و یا از بعضی سؤال کرده یا بعضی از احکام نجاست را از بعد فعل
تقلید میتوان کرد زیرا که شاید سهو کرده باشد یا مجتهد عارف دیگر این کار را بهم رسانیده
بر قول بعضی لفظی است و ظاهر آنست که نقل مرده ضرر نباشد بلکه کتاب مجتهد که یقین شود که مجتهد عمل
نوشته است یا خط خود گوید که این مجتهد نوشته او یا عادلی گوید بلکه مجتهد عادل نیز کافی است
یا یقین شود که مسئله را ترجیح داده است نقل کرده است اگرچه بزبانی و بکتاب هم نیاورده
باشد یا اینکه در استفتائی مسئله را نوشته است ممکن را بعمل توان عمل کرد و مقلد بعضی کتب
مجتهد و استفتاء کافی است و یقین لازم نیست و هم چنین جایز است که عمل شود بحکمی که عادل
اگرچه زن یا غلام باشد از خود مجتهد خبر دهد یا از کتابش یا از استفتاء مجتهد یا از عادل دیگر
اگرچه چندین واسطه باشد بشرط آنکه همگی در زمان این عمل شده عادل باشند و تعدیل شوند و اما کتاب
مجتهد و استفتاء او که عادلی خبر نداده که رأی او است عمل نمیتوان کرد پس حکم مجتهد را با عادل
دیگر بهتر از قول او نوشته باشد عبارتش خبر نداده عادلی که رأی او است و اما وقتی
در آنچه ذکر شد نیست آن اینکه قدرت دارد باشد که از مجتهد بی واسطه بپرسد

بجز

چه چیز

دیگر پس ظاهر شد که این عمل بر عوام واجب نباشد بلکه اگر تقلید کنند که آن طریقه که حق را آن
مجتهد است مثل اقتصار بر چهار صحیحه مثلا این طریقه باطل است عمل کردن بقول او مشکل است
اگرچه پیشتر عمل کرده باشد و اظهر رجوع است بسوی فتوای کسی که تقلید کرده است که طریقه او حق
است و اظهر آن است که تقلید اعلم واجب است پس بر طالب المقلد هر کسی که میخواهد تقلید کند
اول تحقیق کند که تا اعلم را پیدا کند و بقول او عمل نماید و اگر دست او باعلم نرسد تحقیق
پست تر از او و بالاتر از دیگران کند و بهمین منوال معمول دارد و ظاهر است
که مقصود با علمیت اگرچه قول بعضی اعلمیت شاید کافی نیست و احتیاط در آنست که یا تقلید
تحصیل کند و یا از دو عادل ایشان بپرسد و معنی اعلم در اینجا آنست که قوه فقهیه او در مسائل فروع
دین از او بالاتر باشد از دیگران اگرچه او مسائل کمتری استنباط کرده باشد و دیگران استنباط
همه مسائل را در کتابی نوشته باشند باجتهاد خود آیا نمی بینی که اگر طبیبی بروزی صد ناخوشی
معالجه کند و لکن با محالات که از اطبای گذشته عادت شده است اگر بسیار فکر کند چیزی نگوید
آنها را فراید یا کم میکنند و اگر یک ناخوشی تازه حادث شود در کتابها ندیده نداند
اسم و رسم نداشته باشد نمی تواند از عهده او برآید یا آنکه بعد از فکرهای بسیار
بفهمد معالجه از برای او پیدا میکند و طبیب دیگر باشد که هر روزی یک ناخوش را معالجه کند
بلکه گاه گاهی یکی را معالجه بکند اما چنان قوه داشته باشد که بجهت هر ناخوشی دو قسم از ماهر

معالجه

معالجه کند که کم اهل علم بر او معالجه کند تازه اختراع کند و از آن صعب تر ناخوشی پیدا شده
ابداع فکر چند قسم معالجه از برای او ترتیب میدهد البته که در نزد هر عاقل طبیب ثانی راجح است
و ناخوشیها را که تغییر او بروج نمیکنند و هر کوید که او حاذق تر است اعلم است پس مراد از اعلم در اینجا صاحب قوه
شدیده او قوی از دیگران و اعلم از ایشان خواهد بود و اگر مجتهد اعلم باشد و مجتهد دیگر اعدل از او متقی
و اورع باشد هر آینه باید تقلید اعلم کرد و اگر هر دو در علم مساوی باشند و یکی از آنها اعدل باشد تقلید
اعدل را باید کرد و اگر تقلید غیر اعلم را کرده باشد و بعد از آن اطلاع بهم رساند که اعلمی
هست واجب است رجوع کند بتقلید آن اعلم خواه آن اعلم در اول تقلید او مجتهد بوده و او سهو
کرده باشد در تفحص از حال او و خواه بعد از آن بهم رسیده باشد و اما اگر مساوی باشند
در علم و یکی اعدل شود بایکه معلوم شود که حال در اول نیز اعدل بوده است جایز نیست
عدول بسوی اعدل بلکه اگر در اول امر مساوی کرده است ... که عدول واجب باشد و اگر دو
مجتهد باشند و از هر جهت مساوی باشند شکی نیست که مقلد مخیر است در تقلید هر یک که خواهد
اختیار کند و اگر در یک مسئله از ... مجتهد ... لازم است که بنا را بر قول یکی بگذارد
رد و تقلید میت ابتدا جایز نیست و اما اگر تقلید حی کرده باید بعد از وفات او باقی بر
تقلید او میتواند بماند یا نه اظهر آنست بلکه قول اقوی و احوط آنست که ... اما مجتهد بوده
است که ... قایل او معروف باشد تا نزد یک نفر ... باشد و اما یکه دست بمجتهد حی نرسد

بر تقلید او باقی میماند و اگر کسی بخواهد که تقلید کند و مجتهد حی جامع الشرایط باشد باید
حی باید عمل باحتیاط کند و اگر ممکن نشود عمل بقول اعلم متوفی کند و اگر مجتهد مجنون
شود یا فاسق گردد در بقاء بر تقلید او اشکال است و محقق شیخ [illegible] حکم بعدم جواز
کرده است و دور نیست فصل سیم در این است که چه کس میباید تقلید کند اظهر این است که
هر کسی مجتهد مطلق نشده باشد میباید تقلید کند اظهر این است اگر چه متجزی باشد یا آنکه در
علمای دیگر بسیار فضیلت داشته باشد خواه مرد و خواه زن و خواه خنثی و بر صغیر ممیز مستحب است
تقلید و اگر کسی تقلید نکند کارش باطل است مگر عملی که میکند اگر خلاف احتیاط نباشد صحیح است مگر
که عمل را کرده باشد فصل چهارم در این است در هر چیز باید تقلید کند خواه اجماعی و قطعی باشد یا نه
و هم چنانچه گذشت در آنها باید و واجب است که کسی از پیغمبر یا امام اخذ نماید مگر اصول دین از جای
قدم برداشتن در شریعت حکمی دارد و میباید به تقلید اخذ شود و لکن ظاهر این است که در معاملات
تقلید مستحب است زیرا که اکثر علمای ما رضوان الله علیهم تقلید را از آداب مستحبه معاملات
شمرده اند و الظاهر در آن حال تصرف کردن باز نگری بی تقلید گرفته شود مشکل است اگر چه
حکم معامله بر او مترتب شود پس تقلید کردن در همه احکام راجح است بلکه در نهایت احتیاط
است بلکه وجوب معاملات دور نیست فصل پنجم در این است که در چه وقت تقلید واجب
می شود که قبل از وقت هر عملی لازم است که آن عمل را با جمیع احکام و شرایط از مجتهد
اخذ نماید

از این مسئله رجوع شده بر اینکه
بمحض موت مجتهد تقلید بر او
باطل میشود پس بنابر احتیاط
بگذارد تا مجتهد دیگری پیدا کند
٢ بلکه اقرب است و تقلید او کند و اگر احتیاط
ممکن نشود تقلید اعلم متوفی نماید
تا مجتهد حی برسد صحیح است با آن قیود
٢ اقوی اطلاع علمی است اگر موافق واقع
نباشد چنانچه گذشت ح

اقوی عدم [illegible]

اخذ نماید بحیثیتی که تا وقت آن عمل برسد عالم باشد مثل اینکه احکام روزه را تا صبح
شب اخذ نماید تا اینکه صبح روزه را با تقلید گرفته باشد و لکن خیلی از حضرات یاد گرفتن مسائل را
واجب مطلق میدانند پس لازم نیست پیش از عمل بلکه یاد گرفتن و تقلید کردن در حال مسائلی
که با فعل احتیاج باشد مثل اینکه در نماز جمعه چیز باید گفت اگر و یا نکرد و اما اینکه
در رکعتها را چه حکم دارد و یا اینکه سهو شده و ترک کرد از او را چه حکم دارد پس یاد گرفتن اینها
و تقلید کردن در اینها واجب موسع است و لکن مثل قضای نماز که هر وقت بخواهد بجا آورد
بلکه میباید تفصیل شود که در شرایط عموم کاران در اخذ مسائل شمرده شود مثل اینکه در هر
هفته یکروز در تحصیل مسائل مشغول الجمعه و یا هر روز ساعتی یا بیش [illegible] و لکن احوط آنست که آن
مسائل که بسیار اتفاق میافتد مثل شکیات و سهویات مانند اینها در اینها بنا را بر تحقیق
بگذارد و بقدر امکان سعی در تحصیل آنها کند و تا فرا نگیرد [illegible] و اگر مسئله را یاد
نگرفته و تقلید نیز نکرده و در اثناء عمل اتفاق افتاد مثل شکیات و سهویات و مانند
اینها در اینها [illegible] و اینکه در اثناء نماز شک کرد که سوره را خوانده است
یا نه و هنوز برکوع نرفته است پس اگر ممکن است [illegible] و مانند آن از مجتهد یا از عالمی که
قول او را اخذ نماید یا از کتاب مجتهد اخذ نماید و اگر ممکن نشد بنا را بر احتیاط بگذارد و اگر
آن هم ممکن نیست پس اگر [illegible] در تحصیل آن مسئله که ظاهر است و اگر [illegible] کرده

باشک که کار است و هر نقصه برپا است که سوره را میخواند و تمام میکند یا نخوانده و تمام میکند
و یا اینکه هر دو هم میزند در قسم اول نمازش صحیح است و لکن کار بسته فی کند و مسئله را یاد گیرد و در قسم ثانی
نماز باطل است و دوم که کار گذشت قطع نماز و دوباره نماز کردن مسئله هم چنانست در قسم ثالث پس چون مسئله
معلوم شد و دیگر وقت تنگ است و نماز نیز صحیح است پس احتیاط در آنست که اگر احتیاط ممکن نباشد عمل
بطریق خود کند و اگر آن هم ممکن نشد یک طرف نماز را بگذارد و عبادات را تمام کند و بعد از آن
با آن قیود دیگر که گذشت اگر مطابق رای مجتهد شد صحیح است و یک نماز دارد و اگر مطابق نشد باطل و آن را اعاده کرده است حتی در صو
۲ الفصل فی بیان … اینکه مجتهد … دانسته نباشد و وقتیکه تقلید بر مقلد واجب شد و میخواهد مسئله را تحصیل کند تکلیف او آنست
که رجوع کند بمجتهد یا عادلی که از قول او بگوید یا برساند او و بس بر مجتهد واجب عینی نیست جواب او بلکه میتواند
بگوید که برود از رساله اخذ کن و یا از همان عادل یاد گیرد مگر اینکه بداند که وقت تنگ شده و
فوت میکند برود از آنها اخذ کند و اما بعض اینکه کسی که مقلد او نیست و یا اینکه مسئله پرسید واجب است
بر مجتهد که جواب بگوید یا میتواند ترک کند و بنا بر این بگذارد که وقت تنگ نشده برود از
عادلی و یا از رساله اخذ کند حتی نامیت و اگر مجتهد رساله نداشته باشد که آن مسئله در رساله
و نداند که عادلی هم او را امید اند که … سؤال با استفتاء واجب میشود که حکم
مسئله را بگوید که اگر ترک کند از عدالت بیرون میرود هم چنانکه بعض اینکه ادعا کند
که فلان شخص و فلان موضوع در فلان امر مرافعه دارم واجب است بر او که متصدی رافعه او

او بشود اگر چه در واقع … او را مجتهد بداند و نه او حق برای این شخص دانسته باشد و نه او ادعا بکند
واجب نیست تا اینکه یقین کند باینکه امر یکی اینکه مسئله را نمیداند دوم اینکه تقلید میکرده و سیم اینکه وقت
عمل شده است … پس واجب نیست تا اینکه … و هم چنین است اگر …
مجتهد باشد مجتهد نباشد و … نداند که در این سؤال کننده این سه امر مجتمع است …
اصل اینست که نداند و تا بحال کسی مجتهد او … یاد داد و مسائل شرعیه نیز واجب کفائی
است و قاعده … واجب کفائی نیست که کسی مطلع شود در او و واجب است بر دیگران از این
جهت و … نیست که بگوئیم هر کس مسئله از مجتهد پرسید بعض پرسیدن واجب است بر او که جواب
مسئله او را بگوید بلکه غیر مجتهد هم چنین است پس آن دو امر اول را او اثبات شرط نیست …
جواب واجب نیست تا ثابت شود که … بر آن سؤال کننده فوراً واجب است و اما …
میشود … آنست که از … حاصل شود ثابت میشود مثل اینکه سؤال کننده خود بگوید
… یا اینکه یک عادل … شهادت دهد و مانند اینها و هم چنین است اگر سؤال
کننده ادعا کند که اعلم منحصر است در این مجتهد با تقلید او … نیست بر دیگران در این
صورت هم اگر … حاصل شد که راست میگوید واجب است جواب و الا فلا و … دانست
که در تبعیض در تقلید در وقتی که مجتهد ها همه مساوی باشند در علم و عدالت و تقوی جایز است
… تقلید بکند در بعض دیگر … و نیز تقلید …

بمجتهد
این سه امر را

اگرچه ضرورت نیست اگر بدون تقلید او در این ادله شکیات از رسول صلی الله علیه و آله و پیغمبر کرده کار است ولکن
عمل واجب و حرام نیست که میباید از خصوص فرضی مجتهد خود اخذ کند بلکه همین قدر که رای
مجتهد او این باشد که تسامح در اینجا جایز است میتوانند در هر جا که اینها را دیده یا شنیده عمل
کند و این حقیر بقاعده تسامح قائلم پس هر کس هر مستحبی و مکروهی و دعا و ذکر که وارد در کتابی
به بیند مثل زاد المعاد و غیر آن یا از کسی بشنود باری بحملی که در ترغیب شریعت بدهد جایز است
عمل به آن بکند مگر اینکه مخالف مستحبی باشد در وقت نماز واجب که آن جایز نیست و یا اینکه آن نسبت به خود
از اهل سنت [illegible] که آن جایز نیست [illegible] مگر آنکه بداند که
منشأ آن قیاس و مانند آن نیست باب اول در نماز است و بدانکه نماز را مقدماتی است
و مقارناتی و مبطلاتی و تعقیباتی و قضائی و جماعتی و قصری و احکام و اقسامی است
و هر یک از اینها در فصلی بیان میشود فصل اول در مقدمات نماز است یعنی آن چیزهائی
که پیش از نماز بجا آوردن آن میباید و آن چهارده است اول طهارت دویم ازاله نجاسات سیم ستر عورت
چهارم شناختن وقت پنجم شناختن قبله ششم اباحه مکان هفتم اباحه لباس
هشتم تحصیل چیزی که سجده بر او صحیح است نهم شناختن امام اگر نماز با جماعت باشد دهم
شناختن همان نمازیکه شروع میشود که ظهر است یا عصر است یا غیر اینها و دانستن قرائت و غیر آن
از چیزهائی که در آن نماز بجا میباید یازدهم قصد [illegible] دوازدهم اذان سیزدهم اقامت

سیزدهم

در این صورت نیز تسامح جایز نیست بلکه [illegible]

سیزدهم نیت چهاردهم شناختن تکبیر و این تکبیر با [illegible] بعد از تکبیرة الاحرام نیز جایز نیست و هر یک از اینها
در یک مقام بیان میشود مقام اول در طهارت است و آن وضو و غسل و تیمم است که پیش از نماز بجز
از اینها ضرورت است و هر یک از اینها در مبحثی بیان میشود مبحث اول در وضو است و آن چهار چیز محتاج
یکی آنکه با چه چیز باید وضو ساخته شود دویم آنکه کی میباید وضو بسازد سیم آنکه بجهت چه چیز وضو میباید
گرفت چهارم کیفیت وضو اما اول پس آن آب پاک غیر مضاف و غیر غصبی است پس اگر نجس باشد
وضو باطل است پس اگر دست کسی تر کند [illegible] و خشک ظاهر شده باشد اگر چه بسیار کم باشد و لکن وضو
نجاسته تا او را پاک کند و دست را شک داند که عالم بر نیزه و وضو باطل است و هم چنین است کسی که
خون از [illegible] در [illegible] خشک شده باشد که بسیار اوقات این قسم میشود بهمان نحو وضو باید
آب وضو نجس میشود و وضو نیز باطل میشود و در این صورت چاره آنست که وضو را از ناسر [illegible]
[illegible] از مرفق بزیر آب بدهد تا سر انگشتان و اگر [illegible] اگر چه بقدر سر سوزن
باشد در میان آب کمتر از کر و غیر جاری افتاده باشد با آن آب وضو نمیتوان ساخت و همچنین آب
اگر سگ او را لیسیده یا عضوی از آن بان آب بخورده باشد و هم چنین است کافر مثل
ارمنی و یهودی و آنها که امیر المؤمنین علیه السلام را خدا میدانند و کسیکه رده میکویند یا انکار
الله از کوه و حس و مانند آنها میکنند پس حکم اینها در اینمقام حکم سگ است
که اگر عضوی از ایشان بآب کمتر از کر غیر جاری برخورد با آن آب وضو نمیتوان ساخت تا آب

۲ خون خشک شده را [illegible]
و اگر [illegible]
[illegible]

باب مضاف نیز دو نوع است یکی مثل گلاب و عرق بید مشک و غیر آنها و اسم چنین است آبی
که کم آورده باشد بجهت که هر کسی چشید بگوید آب نیست بلکه گلاب است اما گویند آب است با کی حیثیت
ولکن با مضاف خالص وضو نمیتوان ساخت پس اگر مخلوط با آب شود بحیثیتیکه هر کس چشید بگوید
آب است با و میتوان غسل و وضو کرد و بنا بر این اگر جائی آب کم باشد بجهت کرو فا بر وضو و غسل نکند
ولکن گلاب یا عرق کاسنی و مانند آنها باشد واجب است که از آنها مخلوط با آب کند بقدری که کفایت
بوضو و غسل نماید و همچنین است اگر ممکن شود که از علفی یا گلی لطیف [illegible] آب بگیرد
و مخلوط کند تا گلاب آب دوم هم همین قسم است و آبهای شور مضاف نیست اگر چه تلخ [illegible] باشد
ولکن احوط آنست که چنین آب را مضاف بدانیم و باب برف [illegible] آبهائی که در سرما جاها
و جاهای زیر دیوارها استاده باشد و یقین بنجاست آنها نباشد وضو و غسل و ازاله نجاست میتوان
کرد و هم چنین است آب وضو [illegible] که یکی از وضو بسازد و آب وضو او [illegible] دیگر [illegible] نجاست
خود بگیرد و وضو بسازد جایز است بلکه این افضل است از آبی که در کوزه باشد که سر بمهر باشد هم
چنانکه امیرالمومنین ع فرمودند و هم چنین است آب غسل که از خود یا از دیگری جدا میشود اگر چه
احوط اجتناب است از آب غسلهای واجب بخصوص جنابت و آبهای که در حوضها و برکهای بسیار
مانده باشد که رنگ و مزه و بوی آنها برگشته باشد وضو و غسل و ازاله نجاست با آنها صحیح است
مادامیکه یقین بنجاست حاصل نشود و وضو با آب غصبی باطل است اگر چه قطره در میان حوض بزرگ

٢ القسمی که مضاف باشد

این جهت [illegible] است [illegible]

[illegible]

بریزد و غصب است که بی اذن صاحبش در آن تصرف شود مثل آنکه او را بدزدد و یا آنکه بزور
از کسی بگیرد یا آنکه [illegible] غصب کرده باشد یا آنکه مال صغیر باشد که ولی و وصی و قیم [illegible] نداشته باشد [illegible] باشد
و اذن نداده و از این قبیل است [illegible] که قریب [illegible] و آن قریه منزل کسست مانند صغیر
و کبیر و اسم چنین است زمینی که از پول خریده باشد که حرام باشد یا آنکه خمس و زکوة او را نداده
باشند یا آنکه آن جوی و زمین مال امام باشد یا مفتوحة العنوة باشد که وضو گرفتن از آنها بی اذن
مجتهد بسیار مشکل است بلکه در زمان [illegible] باطل است و صحیح آب [illegible] امام [illegible] و در اول
حاضر باشد اذن از او باید گرفت [illegible] از مجتهد عادل [illegible] اگر چه بدون اذن
نیز دور نیست که صحیح باشد زیرا که اذن بر سه قسم است یکی صریح است که صاحب آب خود بگوید
که ما اذن نمودیم [illegible] دوم اذن فحوی [illegible] سیم اذن شاهد
حال [illegible] که او [illegible] یقین کند که صاحب آب راضی است بوضو گرفتن این قسم اذن [illegible]
از جانب امام [illegible] موجود است از جهت همین اذن است که قافلهها و مسافرین [illegible]
بار میاندازند [illegible]
همین که [illegible] حاصل شد استعمال میتوان کرد اگر چه [illegible]
اذن شاهد حال از [illegible] آنها اگر چه صاحب الزمان باشد [illegible]
اثنی عشری یقین [illegible] باشد [illegible] جایز است و الا [illegible]

٦ [illegible]

یقین دارند که اگرچه حبابی موافق است که در سر راهها است از سیلاب و امثال عمر را [illegible] شده که آنجا
عشری کمتر از آن نبوده باشد چه جاری است و غیره و خصوص بحیثیة و ما سوره ایشان به عقب است با زند ۹ این از مسائل الخلاف است یا اینجا
پس اگر یقین حاصل و هم آن است صحیح نباشد امر مشکل است و لکن این رخصت که فقها آن را برای
اهل عرف کرده است در بهای مکان و اما اگر بجهت آن را بردارد مشکل است علم یقین بر رضای ۲ اگر چه احوط بلکه اظهر اجتناب است
صاحبش بکند اگر چه در اینجا هم بهای قیمتی که گذشته [illegible] و لکن [illegible] اگر فقها بر سر ۲ با یقین بعدم رضا و هم
فتاوی نزول کرده و بجهت آب قیمت را صرف کند که خشک شود یا بسیار کم شود بجهت آنکه صرف آنجا بلکه با اتفاق [illegible] جایز
رسد جایز نیست بلکه اگر آب صرف نکنند قیمت آن ضامن می‌شوند و حق آن که مؤمن صاحب [illegible] است
احتیاط می‌باید آب همیشه مال مباح باشد و دانسته باشد اما با حرمت مکان و وضو گیرنده یا غسل کننده
و مکان [illegible] است ضرورت پس اگر آب مباح در ظرف غصبی باشد یا در حمام غصبی یا در حوض غصبی
باشد یا در آفتابه طلا و نقره باشد وضو و غسل از آن صحیح اگر چه گناهکار است و هم چنین است
و هم چنین است اگر کفش غصبی در پای داشته باشد یعنی اگر چه هیچ جا جهت آب انگشت در آن مکان [illegible]
یا آفتابه طلا و نقره وضو کرد چون باطل است از آن تکلیف در این وقت منع است که تصرف در آن آب
نکنند اما اگر تصرف کرد و آب را به بدل یا به ظرف دیگر به قدر وضو ریخت باز وضو واجب [illegible] وصحیح است
۹ اقوی در این صورت آن است که اگر آن [illegible] و اگر یک طرف آب مختلف مباح و دیگری آب غصبی باشد مشتبه شود و آبی دیگر نیابد آنها باشد
کند با یکی وضو بسازد و بعد با آن دیگری وضو بسازد و هم چنین است اگر یکی پاک و دیگری نجس و اما اگر یکی آب باشد و دیگری
مواضع وضو را بشوید و بعد از شستن از منافی ظرف وضو بگیرد و

نقاف

مخالف باشد
او مشتبه شود پس اگر آنها را بخلوط کند آب ضایع نمی‌شود باز آن را آب می‌گویند و واجب است که [illegible]
و اگر ممکن نیست وضو را مرتب سازد و بعد اگر [illegible] آنها باک است [illegible] نمی‌توان آبی را نجس گفت مگر یکی از
چهار چیز اول علم قطعی خواه بدیدن باشد یا غیر آن دوم شهادت دو عادل سیم قول یک عادل
محل تأمل است و هم چنین است قول اطفال و زنان که خبر می‌دهند که یک [illegible] آب را [illegible]
از [illegible] و هم چنین است در سایر چیزها مثل اینکه زن یا کنیز یا طباخ یک عادل
خبر دهد شخصی که در میان دیگ طعام یا خمره شیره یا خیک روغن یا ظرف پنیر نجاستی مثل فضله
موش یا خود موش مرده است اعتبار بقول آنها نیست و صاحب مال را هم واجب نیست تحقیق
کند بلکه جایز است که آنها را بخورد و بفروشد سیم حکم مجتهد جامع الشرایط پس هرگاه حکم کند
که فلان آب نجس است یا فلان روغن که فروخته شده است نجس است بر همه مردمان اطاعت
او لازم است مگر یقین بخلاف او کنند چهارم قول صاحب آب اگر چه زن باشد و فاسق باشد و هم
چنین است هر چه در دست مردم است پس هر کس خبر دهد که آب یا شیره یا طعام یا لباس او نجس است
تصدیق بر همه مردمان و هم چنین است در پاکی اگر چه آن چیز اول نجس باشد یعنی اگر کسی
آن آب را یا غیر آن را با اذن شاهد صاحب یا بخود غصب کرده تصرف کند و بعد از آن صاحب آب خبر دهد
که نجس بوده است قول او اعتبار ندارد و هم چنین است اگر کسی از آب خود غسل یا ازاله [illegible] که
تیمم کرد با اعتقاد اینکه مباح است و بعد از آن معلوم شود که غصب بوده است پس [illegible] صحیح است

و اما شرط آب شرط صحت است و آب مجهول یا پاکی شرط واقعست و مکروهست وضو ساختن از

آبی که عضوی از زنده الف نجاست خوار که پیشتر غذا او غایط آدمی باشد باو بر خورده باشد حیوان

و همچنین است حیوانی که مردار خوار باشد اگرچه بعض از اوقات بخورد و همچنین گربه و زنی که در حیض باشد متهم

باشد و از بی‌باکی پرهیز نجاسات نکند و مثل خاکی و اولاغ و استر و موش و مار و ... اگر

عضوی از آنها بآبی کمتر از کر و غیر جاری برخورد و وضو گرفتن بلکه هر نوع از استعمال آن آب

مکروه است بلکه اگر بحیوان دیگر بدهد که مکروهست و همچنین است آبهائی که بوی کهنه گرفته باشند

و آب قلیل که در آفتاب گرم شده باشد عمداً باشد یا نه در میان ظرفی باشد یا در کوه‌ها یا در دست

وضو گیرند بگرم شده باشد بهم قسم مکروهست استعمال آن آفتاب و احتیاط آنست که با آن وضو نسازد پس آن همین

است که حدث نمی‌حدیثه ازو سر زده باشد و حدث در اینجا ده چیز است اول بول دوم غایط

سیم باد که بیرون آید ازینها از جای عادت خلاء باید یا از نزدیکی او یا از پائین تر از معده و اصل جای

عادت بسته شده باشد پس اگر باد از فرج زنان یا از ذکر مرد بیرون آید وضو را نمی‌شکند اگرچه

عادت شده باشد ولکن احوط اعاده وضو است در وقت که عادت شده باشد چهارم خوابی که ۹ این احتیاط ترک نشود ع

عقل را زایل کند و این معنی باین دانسته میشود که چیزی نه بیند و نشنود و نفهمد پنجم هر چیزی که عقل را

زایل کند مثل مستی شراب و غیر آن و بیهوشی و دیوانگی ششم حیض هفتم نفاس هشتم استحاضه

نهم مس میت دهم جنابت پس هر یک ازینها که بهم رسید وضو میشکند و رفع هر یک نجسه داخل آن

ورنان زود مانند آن احتیاج بوضو دارد مگر جنابت که بعد از غسل تنها رفع میشود بلکه وضو با او حرامست

و اگر مرد بشک بیفتد که چیزی از مقعد بیرون آمده و وضو را نمی‌شکند مگر آنکه ملوث بنجاست باشد و همچنین است

اما کرم و مانند آن که از مقعد بیرون آید اگر ملوث بنجاست بیرون آید وضو نمی‌شکند و الا وضو میشکند والله اعلم و هم

چنین است آب اماله اگر برگردد و غایط باو نباشد وضو نمی‌شکند و غیر از آن ده چیز که مذکور شد

چیزی دیگر وضو نمی‌شکند مثل آنکه بعد از ذکر و مقعد بیرون آید و یا آنکه مذی و ودی و وذی از ذکر بیاید

و یا آنکه خون از جای دیگر بیاید و یا آنکه قی کند و هیچ یک از اینها وضو را نمی‌شکند و همچنین است قصه

شکستن وضو خواه در اثنای وضو باشد یا بعد از آن وضو را نمی‌شکند اگرچه بسیار سعی کند که

بوی بیرون از او خارج شود که وضو او را نمی‌شکند و همچنین است اینها اگر زن مثلا بعد از تمام

شدن وضو رده بگوید و توبه کند وضوی او شکسته نمیشود و اما آنکه چه چیز میباید و وضو ساخت پس

بدانکه وضو بر پنج قسم میشود مباح و واجب و مستحب و مکروه و حرام مباح آنست که نیت ننموده باشد

باشد و نه عقابی مثل آنکه وضوی نیت بدون قصد بعد از طهارت باید و این قسم از وضو حالت

و لکن مباح است هر کس که وضو را این بداند و واجب آنست که بجهت نماز واجب هر وقت که بکند نیت

عقاب و این در اصل شرعیت و در و جاست که بجهت نماز واجب و هم بجهت طواف واجب اگر کسی بخواهد

خط قرآن را مس کند بدست یا بر رو یا بسایر اعضای بدن خود حرام است مگر آنکه اگر جنب باشد

غسل کند و اگر غسل دیگر بر او واجب شده باشد غسل کند و هم وضو باید و اگر بمال وضو ۹ ولکن این را در وضو نمی‌دید ع

٩ در خط للاسم در حساب است

بدانکه شیعه وضو بر ذمه اوامر است خدا و انبیا و ائمه هدی همه وضو پس حرام نیست بلکه جنب و حائض
و نفساء حرام است چون سجده و سجده سهو اگر هر جا واجب شوند و قضاء اجزای نماز و سجده در شرایط
که میباید در شکیات نماز مثل نماز صحیح
لهذا بر جهت آنها هم وضو واجب خواهد بود پس اگر بعد از نماز وضو بشکند واجب نیست که وضو بساخته
آنها را بجا آورد و مستحب است که بکردنش ثواب و بکردنش بی عقاب باشد و این قسم از وضو بسیار است کتابها
در کتب علمای ما رضوان الله علیهم نوشته شده عمل بار دعا بزرگست و این قدر باید دانست که همیشه
با وضو بودن یا با غسل جنابت بودن مستحب است و در قرآن فرموده ان الله یحب التوابین
و یحب المتطهرین یعنی خداوند دوست دارد توبه کنندگان را و پاکیزه کاران را پس کسیکه همیشه با طهارت
باشد کسیکه همیشه با طهارت باشد حب خداست ارتکاب مکروه است که ثوابی در ترک کردن دارد
بی عقاب بکردن مثل وضو از آب قلیلی که بآفتاب گرم شده باشد و آنهائی که
و در کراهت این وضو اشکال است بحث در عبادتیست که مکروه باشد مثل نماز در حمام و سر راهها و غیر اینها که ذکر خواهد شد و همچنین است وضو صحیح
و غیر اینها از آنچه در جای خود ذکر شود و همچنین است وضو مستحب از کسی که وضو واجبی در ذمه داشته
باشد پس کسیکه نماز قضا داشته باشد وضو و بجهت تلاوت قرآن یا بجهت خوابیدن یا زیارت
کردن و مانند اینها مکروه نیست بلکه که وضو مستحب را بامید ثواب بکند
زیرا که این مشهور علمای ما داده اند که وضوی مستحب از کسیکه وضوی واجب دارد حرام است
و اما کیفیت وضو پس بدانکه دو شستن است و دو مسح کردن و غیر اینها هر چه هست همه خارج است
از وضو و اما دو شستن پس یکی از آنها شستن روست از رستنگاه موی تا آخر زنخ بقدری

که انگشت ابهام

و انگشت میانه فرو گیرد و احتیاط در آنست که قدری از هر طرف زیادتر بشوید تا یقین
بشستن آن قدر که واجب است حاصل شود کسیکه ریش او موی باشد یا آنکه روی او تنک باشد بشره او موی
و یا آنکه روی او کوچک و انگشتانش دراز باشد یا کلفت آن رجوع میکند بکسیکه مستوی الخلقه باشد
و اگر کسی شک کند که داخل مستوی الخلقه است یا غیر آن بنا را بر اول گذارد و بدانکه کفایت میکند میکند دارد
که در روی کسی گوشت زیادی آورده یا زخمی شود یا پوست رو کنده شود شستن اینها نیز
بار بجهت که در گوشت اگر کرده واجب شستن آن و هم چنین است ظاهر موئی که در رو باشد
خواه از مرد و خواه از زن و خواه از خنثی آب رسانیدن بزیر آنها واجب نیست اگر چه مو خفیف
باشد بجهت آنکه رسانیدن نمایان باشد بلی اگر در همه احوال ظاهر باشد شستن
لیکن احتیاط در آنست که آب رسانیدن آب بزیر آن بشره
آن لازم است و هم چنین است حکم موهای سر و ابرو و مژگان چیزهائیکه شستن ظاهر آنها
واجب است و آب رسانیدن بزیر آنها واجب نیست مگر آنکه پیدا شود و جمیع احوال ظاهر باشد و اگر روی
کسی چرک آلوده و مانند آن باشد واجب است که آب را بزیر آنها برساند و همچنین است ظاهر لبها و چشمها
و چین آنچه در همه احوال ظاهر و نمایان است واجب است شستن آن و اما اندرون بینی و چشمها
و لبها پس شستن آنها واجب نیست و لکن بجهت پیری و مانند آن پوستهای چشمها و مانند آن بر روی هم
ریخته باشد واجب است که آنها را واکرده آب را بزیر آنها برساند و همچنین است که زخمها
میکنند که لازم است آنها را بشوید تا آب بزیر آنها برسد و اگر دست بالا رود تا آب بزیر آن

11

رسد نیز کافیست مگر آنکه موی بسیار باشد که آب را مانع گردد پس لازم است که موی را کنار زند
و مانند آن را از رستنگاه موی [illegible] کند تا آب بزیر آنها برسد و همچنین است اگر دو پرک
و چشمها و کنارهای [illegible] ابتدا از شستن رو از بالا باشد یعنی از رستنگاه موی باشد اگر اندکی پائین تر شستن
باطل است پس لازم است که کلاه و عمامه و کلاه نمد را بالا کشیدن تا قدری که رستنگاه موی ظاهر
شود و بعد از شستن [illegible] از آنجا باشد و اما ریختن آب پس از هر جا باشد عیب ندارد و دو قطره
شستن مثل [illegible] است پس هرگاه آب جاری شود از طرفی بطرفی کافیست زیاده بر این [illegible]
ثانی شستن دستها است از مرفق که محل [illegible] استخوان بازو و ساعد است که بمیان هم رفته اند تا سر انگشتان
و قدری از بالای مرفق را باید شست تا آنکه یقین بشستن مرفق حاصل شود و اگر قلیلی پائین تر از مرفق
ابتدا کند باطل است و [illegible] در شستن رو دو کرشد [illegible] جاری است مگر شستن ظاهر مو که در [illegible]
بلکه واجب است که سعی کند تا آب به بشره رساند و هرگاه [illegible] ناخنها [illegible] قدر که ظاهر است می باید
که پای این قدر را آب برابر برد و دست بالد که آب بزیر آن چرکها برسد و قصاب و بقال و طباخ
و عصار و [illegible] و دستها [illegible] چرب است باید که آب بزیر آنها برسد لازم است که
دستها [illegible] مانند آن [illegible] که آب به بشره برسد و همچنین است [illegible]
در میان [illegible] و دو ناخن [illegible] انگشتها [illegible] کنند تا آب به بشره برسد
و همچنین است [illegible] که [illegible] ناخنها و غیر آن مانع باشد

و واجب است

مثلا اگر آب را از وسط رو بریزد و بعد از آن
بکشد بر رستنگاه مو و اول شستن را از آنجا
قصد کند عیبی ندارد و صحیح

احوط بلکه اقوی [illegible] ابطال است
[illegible] قطرات آب از خود بجز
دیگر جاری شود اگرچه [illegible]
مانند [illegible]

[illegible]

زیر آن

باید پاک کرد و اگر مانده باشد و لکن این قدر رنگ است که [illegible] آب را امتصاص کند باز لازم است که اولا
آن قدر بشوید که دیگر رنگ در آب [illegible] که آب [illegible] کند بعد از آن [illegible] و اگر حق کسی
بلند است باید [illegible] واجب [illegible] را بگیرد و اگر [illegible] داشته باشد که سر انگشتان را اگر فرو باشد باید آن چرکها
زایل کند یا [illegible] آن قدر دست مالد که آب بزیر آنها برسد و اگر شک کند که آن چرک سر انگشتان را گرفته
باشد یا نه لازم است که تفحص کند بلکه آب را برابر برد به نحوی که یقین بهم رسد که باین موضع رسیده و همچنین است
اگر شک کند که چرکی در دست باشد در کنارهای چشمها از بهر [illegible] اگر یقین کند که چرک
یا روغن و مانند آن [illegible] باید دست [illegible] و لکن شک داشته باشد که آیا [illegible] که مانع شود از رسیدن
آب به بشره یا نه [illegible] بعضی از اصحاب در این صورت است که واجب است زایل کردن آن [illegible]
قدر دست مالیدن که یقین حاصل شود که آب به بشره رسیده و این احوط است و [illegible] مسح پس [illegible] مسح سر
و دیگر مسح پاها و جای مسح سر پیش روی سر است از فرق سر تا پیشانی هر جا از او [illegible] کند
است اگرچه بقدر کم باشد خواه از بالا به پائین باشد یا بعکس آن و لکن [illegible] که می باید
مسح بر پوست سر باشد یا بر موئی که از جای خود [illegible] و رنگ داده باشد پس اگر کسی کاکل داشته و از
جای خود [illegible] و [illegible] پیش سر ریخته باشد لازم است که او را [illegible] کرده بزیر او مسح کند و همچنین است
[illegible] و روغن و اگر کسی کل باشد بر رو [illegible] کشیده کافیست [illegible] داشته باشد
و [illegible] که از بدن [illegible] باشد [illegible] مسح پاها است از سر انگشتان

و بلکه لازم است

و لکن احتیاط اقل ترک نشود
تا قبه و بعد از آن از وسط مسح کنند تا سر انگشتان یا از سر انگشتان تا وسط مسح کنند و بعد جمع

تا قبه که برآمدگی پشت پاست و احوط آنست که روی آن قبه را نیز مسح کنند و احوط آنکه از سر انگشتان تا مفصل ساق
مسح کنند اگرچه هیچ یک از اینها لازم نیست و جایز است که مسح را از قبه تا سر انگشتان بکشند یا بالعکس از وسط
مسح کنند و بعد از آن از قبه مسح کنند تا وسط و بعد از این قدر که گفته شد باید مسح نمود هر قسم مسح شود کافی
و لکن اظهر آنست که بعد از مسح کنند نه پهنای [illegible] در مسح سر و همچنین در پهنای [illegible] مسح
کافی است اگرچه بقدر پهنای یک موی باشد و در مسح پا لازم نیست که مسح بر پوست پا باشد پس اگر موی
باشد لازم نیست که از زیر آن دست را بکشد و لکن کشیدن مو یا اختیار کردن [illegible] که مسح مو [illegible]
لازم نیست و جائی که در مسح سر و پا رسیدن آب [illegible] کافی نیست بلکه می باید دست [illegible] رسد پس اگر روی
پاها چرکی [illegible] باشد که در وقت مسح کشیدن تر [illegible] آنها [illegible] و لکن دست بزیر آنها برسد از مسح
باطل است پس می باید آن را [illegible] یا مسح را از کنار انگشتان بکشند و اگر [illegible] باشد
از [illegible] لازم نیست [illegible] بلکه از روی [illegible] کشیدن کافی است و قطع
شدن [illegible] از سر انگشت [illegible] ضرر ندارد اگر دست [illegible] رسد از جانب
شستن پاها بعوض مسح بلی اگر دست [illegible] آب [illegible] ضرر ندارد و اگرچه
شستن بر آن صدق کند و احوط آنست که دست [illegible] آن [illegible] ریخته نشود و واجب است که مسح
سر و پاها به بقیه تری وضو باشد [illegible] دست [illegible] باقی مانده است پس اگر [illegible] وضو [illegible]
تمام شود باید [illegible] اکتفا کرده باشد که شستن دست چپ تمام شده باشد و [illegible] بازد دست راست

هر در جائی که مسح یا مانع با آب [illegible] لیکن دست به [illegible] موضع مسح را

۹ احتیاط آنست از سر انگشت مسح شود

۲ این احتیاط ترک نشود بلکه اگر آب [illegible] یا شستن [illegible] صدق کند وضو باطل است

ادله ۱۰

بر دست چپ [illegible] که هم [illegible] مسح سر کند آن مسح باطل است چه از دست راست باشد
و چه از چپ [illegible] اگر دست راست را [illegible] ابرو [illegible] یا دست [illegible] آب بگیرد که آب
داشته باشد یا از جای دیگر آب [illegible] بعد از آن [illegible] بر سر [illegible] مسح [illegible] جایز
اگرچه احتیاط آنست [illegible] در ترک آن نیز [illegible] و باید دست مسح سر و پاها [illegible] که خواه دست راست باشد
و دست چپ و می باید مسح [illegible] باشد و اگر [illegible] دست خشک شده باشد [illegible] آنها
مسح کنند و اگر آن هم خشک شده باشد از ابرو و پلک چشمان و اللحیه [illegible] از ریش که داخل صورت
است آب بگیرد و اگر آنها هم خشک شده باشد وضو را از سر بگیرد و اگرچه [illegible] که اگر از حد یا از
بازوها [illegible] جایز است اگرچه در ابرو و پلک چشمان و ریش نیز تری باشد و اگر همه جا
خشک شده باشد [illegible] و اگر [illegible] گرم یا سرد باشد [illegible] تا وضو بگیرد و آب خشک شود یا نشود
و واجب است که بجای سر و پا [illegible] چیز دیگر [illegible] مثل [illegible] از دست چپ [illegible]
[illegible] آن وقت [illegible] آب بر او بریزد [illegible] بر او بزد در مسح کند و اگر [illegible] هم علاج نکنند
باید باز مسح کنند و از این قبیل است کسی که در میان دریا [illegible] آن [illegible] وقت [illegible]
ممکن نباشد که بیرون آمده وضو بگیرد پس [illegible] جایز است وضو کرده [illegible] بعد از آن
دست راست و چپ [illegible] شستن [illegible] و اگر در میان آب [illegible] حرکت دهد و بعد از آن سر و پاها
[illegible] مسح کند و بعد از آن پاها را اگر دست ها بیرون آورد [illegible] ممکن نباشد [illegible] مسح [illegible]

و این احتیاط ترک نشود

۹ احتیاط آنست که تیمم نیز بکنند

۲۳

و اینها که

آن هم

و باید اعضا نیز حرکت دهد و اگر آن مسح ممکن نشود تیمم کند تا که [illegible] اگر [illegible] شود و اگر [illegible] شود

وضو و تیمم ساقط است و قضای نماز را در وقتی که خلاص شد عمل آورد [illegible] در حال اضطرار است

و در حال اختیار لازم است که حاجب مسح را از آب خارج [illegible] اگر رطوبت [illegible] باشد

بسیار [illegible] باید قصد کند که رطوبت [illegible] و [illegible] در [illegible]

نیز مثل کسی است که در دریا باشد و در این چیزها که ذکر شد اگر در عمل فرو رفته باشد و وقت نماز [illegible]

و ممکن نباشد وضو ارتماسی اگر چه [illegible] باشد که در [illegible] لازم است تیمم نماید و تا [illegible] نماز

در این صورتها با فرو رفتن [illegible] اگر چه لازم نیست اگر [illegible] تا آخر وقت خلاص [illegible] شد

بل اگر کسی در [illegible] فرو رفته باشد جایز نیست [illegible] تا آخر وقت و اگر خلاص شد نماز را قطع

[illegible] لازم است که مسح [illegible] باشد [illegible] پس اگر [illegible]

[illegible] دو بار را [illegible] باشد و [illegible] مسح [illegible] است از این جهت [illegible]

در وقت مسح [illegible] و ما شدن آن تکیه میکند [illegible] و [illegible] است و مسح کردن [illegible]

[illegible] از [illegible] این [illegible] بلکه [illegible]

[illegible] و دیدن [illegible] زیارت اهل قبور [illegible] کردن و تسبیح

فاطمه زهرا و قرآن خواندن و سلام بر مسلمانان کردن و [illegible] را ادا دادن و درس خواندن

و [illegible] و [illegible] بر [illegible] و مادر و [illegible] کردن و [illegible] و [illegible] ثواب

[illegible]

اگر چه خواهیدن و خوردن و جماع کردن با ضلال [illegible] کردن و [illegible] و [illegible] صحت

[illegible] عبادات تنها که [illegible] عبادتی بدون [illegible] صحیح نیست و اصل [illegible] قصد کردن است و در این

و در سایر عبادات تنها قصد [illegible] این عمل را بجا می‌آورم بجهت اینکه خدا از من خواسته است کافی است و به زبان

گفتن یا در دل [illegible] ضرور نیست بلکه همان قصد تنها کافی است و اگر در زبان [illegible]

قصد [illegible] اعتبار [illegible] و در زبان است و التفات [illegible] قصد [illegible]

[illegible] که این عمل را [illegible] و از رو [illegible] کافی است

و این [illegible] است که [illegible] بجهت اینکه خدا از من خواسته است اگر چه

[illegible] این [illegible] پس اگر [illegible] القصد [illegible] از او [illegible]

[illegible] قصد وضو کرده [illegible] در [illegible] مشغول [illegible]

کرچه [illegible] وضو [illegible] بجهت اینکه خدا [illegible] و وضو صحیح نیست و [illegible] متحقق [illegible] ۹

غسل و تیمم و نماز و روزه و زکوة و فطره و حج و عمره و قرآن و دعا و غیر اینها پس اگر کسی از [illegible] ۴

[illegible] غسل [illegible] در حمام [illegible] فرو [illegible] در این [illegible]

[illegible] کافی است اگر [illegible] غسل [illegible] و [illegible] کرده باشد اگر [illegible]

[illegible] غسل [illegible] اگر چه در

[illegible] نیز [illegible] تفسیر کرده اند [illegible] ۴ع

۴ [illegible] علما در [illegible] معتبر است [illegible] ۲

[illegible] معتبر است [illegible] اراده [illegible] آن [illegible]

یا اینکه [illegible] قصد [illegible] اراده [illegible]

[illegible] آن [illegible] کافی است و [illegible] اراده [illegible] نیست [illegible]

۹ شرط آنکه [illegible] رویت [illegible]

[illegible] واجبات [illegible] عبادتها

[illegible] غسل و تیمم و نماز و غیر اینها ع

۴ [illegible] معتبر [illegible] روزه [illegible] است

۲ [illegible] کافی است [illegible]

[illegible] ع

۳ [illegible] سلطان [illegible] ع

که ذکر شد والله اعلم به معنی [illegible] و [illegible] بر عمل خود قصد آن عمل است و معنی نیت قصد
آن عمل است نه غیر آن و در نیت وضو واجب و مستحب قصد وجوب و استحباب یا رفع حدث و اباحه نماز یا طواف
لازم نیست ولکن احوط است و هم چنین است غسل و تیمم و نماز و غیر آنها بلکه در همه جا نیت قربت کافی است
ولکن معنی قربت را باید بدانند و اصل معنی آن نزدیکی جستن است [illegible] قصد [illegible] نزدیکی [illegible] و سبب
نزدیکی آوردن آن چیزیست که خدا او را [illegible] پس اگر قربت [illegible] بگوید و معنی او را
ندانند و قصد نکنند نیت او باطل است [illegible] کافی است ولکن احوط آنست که در واجب وجوب و در مستحب
استحباب را نیز قصد کند پس نیت وضو [illegible] قصد کند که وضو واجب میسازم بجهة اینکه
خدا واجب [illegible] زایل کردن حکم حدث و مباح شدن نماز یا طواف و در مستحب قصد کند که وضو مستحب
میسازم بجهة خدا مستحب [illegible] بجهة زایل کردن حکم حدث [illegible] طهارت اگر از برای [illegible]
بدان بر طهارت باشد و اگر قرآن خواندن [illegible] باشد [illegible] و هم چنین است [illegible]
چیزهای که وضو بجهة آنها مستحب است و هم چنین است غسل و تیمم [illegible] از قصد ریا و عجب
و سمعه و غیر اینها [illegible] قربت [illegible] مقصود [illegible] در اینجا ریا و عجب و سمعه [illegible]
است [illegible] که اینها [illegible] مقصود [illegible] عبادت [illegible] و اما غیر اینها مثل [illegible]
باشد و در فصل [illegible] از آب گرم [illegible] در [illegible] آب [illegible] آفتاب
[illegible] تعلق بگیرد [illegible] عبادت [illegible]

بجهت

[illegible]

تابستان از آب یخ
و در زمستان

[illegible]

[illegible] بجهة [illegible] اینکه بجهة [illegible] مقصود [illegible] مقصود
[illegible] عبادت [illegible] و اما اگر [illegible] عبادت [illegible] اگر [illegible]
[illegible] بجهة [illegible] صحیح است اگر [illegible] عبارت [illegible]
که [illegible] مقصود [illegible] اول [illegible] عمل اول شروع در آن عمل [illegible]
[illegible] اول جزء از [illegible] و لکن مستحب است که در [illegible]
[illegible] واجب است [illegible] حکم آن نیت از اول آن عمل تا آخر آن [illegible]
نیت [illegible] آن عمل [illegible] از آن عمل با نیت غیر آن عمل [illegible] و اما اگر سهوا
نیت ریا یا غیر آن در اثنا [illegible] عمل [illegible] اگر در اثنای وضو قصد قطع کردن
آن وضو [illegible] آن کند [illegible] وضو مستحب اگر از برای [illegible]
بجهة خواب [illegible] واجب [illegible] وضو واجب [illegible] و طواف [illegible]
[illegible] اگر در اثنای وضو [illegible] وقت نماز واجب [illegible] و نماز را
[illegible] اگر در اثنای وضو [illegible] واجب [illegible] وقت بیرون برود [illegible] وضو [illegible] اگر آن نماز [illegible]
[illegible] نماز [illegible] و اما اگر از اینها [illegible] عمل [illegible] اگر
[illegible] نماز [illegible] در [illegible] و حکمی باشد که
آنها [illegible] و وضو [illegible] صحیح است اگر [illegible] آنها [illegible] اگر قصد

تعلق بگیرد

مخلوط

[illegible]

[illegible]

[illegible] اگر وضو را [illegible] نماز [illegible]

[illegible]

بعضی از آنها بیرون داشته باشد چنین است و هم چنین است اگر در دست [illegible] نماز قضا [illegible] واجب باشد

و دور از عمق اطراف نباشد و ممکن نباشد که او را بیرون آورد و در دو هم مباشرت [illegible] واجب بر

آن کس است که وضو میسازد که شستن و مسح کشیدن و فورا خود آن بکند و لکن نایب بگیرد پس اگر

دیگری او را وضو دهد باطل است پس اگر دستهای کسی زخم داشته باشد یا بریده شده باشد میباید که

روی خود را بکلی شستن آب یا مانند آن بقصد وضو بزند که شسته شود الا [illegible] نکند و بعد از آن

دست راست را آب بزند و بعد از آن دست چپ را و بعد از آن مسح سر و پاها کند با آن قدر از دست که

باقی مانده است اگر چه قدری رو را از عرق مانده باشد و اگر آن هم نباشد [illegible] رو بر آب

بزند [illegible] تا تر شود با آن تری سر را با پا [illegible] مسح کند بعد از آن [illegible]

خود مسح پاها کند و اگر هیچ یک از اینها مقدور نباشد دیگری او را وضو بدهد [illegible] اعضای

وضو گیرنده را مباشر کند و اگر ممکن نشود باعضای خود او را وضو دهد مثل میت [illegible] وضو

گیرنده بکند و اگر کسی عاجز از وضو باشد و کسی نباشد او [illegible] کند واجب است بگیرد اگرچه [illegible]

بگیرد اگر قادر بر آن مبلغ باشد و اینها که گفته شد در غسل و تیمم نیز جاری است سیم ترتیب است

باین قسم که اول روی را بشوید و بعد از آن دست راست را و بعد از آن دست چپ را و بعد از آن

مسح سر و بعد از آن مسح پاها و در میان پاها ترتیب نیست بلکه جایز است که هر دو را با هم مسح کند و پای چپ را

پیش از پای راست مسح کند اگرچه احوط آنست که اول پای راست را مسح کند پس اگر [illegible]

و لکن

۲ و لیکن ادای آن مبلغ ضرر نکند برای ادای [illegible]

اولی

اول که یکی پا را [illegible] بشوید و دیگری [illegible] دست چپ و دیگری مسح سر و دیگری

مسح پا [illegible] و دیگری مسح پای چپ کند پس اگر وضو [illegible] باین قسم بکنند که اینها همه یکدفعه

مشغول عمل خود شوند [illegible] اگر این قسم بکنند [illegible] صحیح است و

[illegible] مشغول [illegible] شوند [illegible] مسح پاها کند و جایز است و اگر [illegible]

مثل کسی که در آب [illegible] یا در میان باران مانده و یا [illegible] که [illegible]

[illegible] در قرار میکند و مانند اینها پس حکم او [illegible] است باین معنی که

[illegible] در میان آب قصد کند که اول روی شسته شود و بعد از آن دست راست تا آخر وضو

[illegible] اعضای وضو [illegible] ترتیب مرکب است چهارم موالات است یعنی [illegible] زود که در

[illegible] عضو که [illegible] از آن عضوی [illegible] شده باشد پس اگر [illegible] مشغول کار

۹ دیگر شود [illegible] رسالت [illegible] باقی باشد [illegible] هم چنین است اگر دست

[illegible] از روی [illegible] بیرون رود و یا از روی مسجد و [illegible] بیرون رود [illegible]

[illegible] مسح بکشد و احوط آنست که [illegible] طول نده بلکه [illegible] تمام کند [illegible] میکنند و روی

یا دستها را [illegible] خلاف احتیاط [illegible] و اما چیزهای که در وضو مستحب است یازده است

اول مسواک کردن [illegible] از شستن در وضو [illegible] اگرچه روزه دار باشد [illegible] با چوب تر مسواک [illegible]

[illegible] مسواک کند [illegible] پس [illegible] چوب مسواک را [illegible] دندانها [illegible]

اگرچه بهتر است که روزه دار با چوب خشک مسواک کند و اگر [illegible]

۹ [illegible]

کافرست اگر چه دنیا امکان کمتر شد و کسی که دندان عادت کند بعد از او دست قطع شد و چهارم آنست اگر چه
را باید بظرف فرو برد و آب وضو را بردارد آن ظرف یا در ظرف ساخت بگذارد و آب را
از برای همه اعضا وضو باید بالات بردارد ششم نشستن رو دست باید از شستن تا سر انگشتان پیش
از فرو بردن در ظرف اگر بی وضو بود و لکن هم فرو شستن مستحب است اگر شستن وضو است یعنی
بجهت خواب کردن باشد و دو دفعه است اگر بجهت قضای حاجت کردن باشد و اما اگر بجهت وضو دانسته باشد و دو
باره بخواهد وضو بگیرد دو بار و ظرف داند باشد و لکن شستن وضو دو بار بجهت آن واجب نباشد و باید که آب
جاری نباشد آفتابه و ابریق و مانند اینها که دست شود در آنها فرو نبرد و هر دو وضو ایشان را شستن دست
ها مستحب است چهارم آنست که از ظرف فرو ضرب از دکه دست شود در او فرو برده آب بردارد یعنی
از آفتابه و مانند آن وضو و غسل کند پنجم دو مرتبه بسم الله گفتن یکی در وقتی که انگشتی دست
بر آب و دیگری در اول شستن روی ششم مضمضه سه دفعه یعنی قسم که آب را از دهان گردش دهد بعد از
و بریزد یا بخورد هفتم استنشاق سه دفعه یعنی آب را بگرداند در بینی یعنی بالا کشد آب را بینی شش دفعه یعنی بکشد
بجهت آوردن هشتم خواندن دعاها که در کتب دعا ها نوشته اند و در وقت فارغ شدن از وضو
بگوید الحمد لله رب العالمین نهم هر یک از شستن وضو را دو مرتبه بکند و در رو شستن
اول نیت وضو را بکند و دفعه دویم بجهت آنست و سیم چنین بدعت است دو دفعه مسح کردن است مستحبها
دهم آنست ابتدا کردن مردان بظاهر بازو در شستن بالاتر از پیروان مرفق که آن برآمده
پس

کی است و دو دفعه شستن از زانو بدون اتحاد کند و زن دو دفعه با دو عکس این را کند یا زن نجس است و مرد کمتر از
یک بار باشد و این دفعه دیگر بیرون شستن متعلق وقت شستن کمتر باشد اگر دو دفعه کرد زیاده کرد
و مطلقه در وضو یعنی مثل اینکه آب را دو کس بر روی او بریزد و استعانت کند بلکه وضو بسته آب را خود
در ظرف بگیرد و گرم کردن و مانند اینها را نیز اگر خود کند بهتر است بلی اگر طالب علم هم باشد نهم احتیاط باشد
در وضو او مجتهد مستحب نبود با اینکه مجتهد باشد تا کار خود را تمام نکرده و تمام فقره را شستن نکرده باشد
که واجب کرده باشد از او در هر امری مقید کند که او را معطل نکند حتی اگر آب وضو را نیز بدست او بریزد که تو را
تر از وضو و نماز فارغ نشود مشغول کار خود شود مکروه نکرده بلکه واجب را معطل آورده از او هم خالی است
که واجبات مختلفه از اصول و فروع مقید سازد مشغول نماز گرفتن آنها است پس برادر نیز مکروه
نیست که در اول وضو قرآن میخواند که از لحد قرآن ماند بلکه واجب نیست و مکروه است که بجا آورد و باطل
نبود وضو کردن و لکن اگر بکند وضو با طل نمیشود و بدانکه کسی که آب دارد تیمم نمیتواند بکند بلکه در آن
٢ که جنبی را آب برای او ضرر باشد و مانند آن از زخم ها اینکه وضو بکند
ثانیه بجهت آنکه وضو را کند تا آب بکند دو رطوبت ایشان را بپوشد و لکن آب برای آنها ضرر است چهارم
وقت مثل اینکه کسی بیدار شود در وقتی که اگر خود را آب برساند آفتاب طلوع میکند پنجم خوف
جان یا مال از هم حمل که در تیمم بتفصیل ذکر خواهد شد پس در غیر این مواضع کسی که آب
دارد تیمم نمیتواند بکند اگرچه از شاید از بیماری زخم جاوید باشد و شستن دانسته باشد یا اگر

بر آن زخم نهند البته باید وضو بسازد و اگر آب سرد ضرر داشته باشد آب گرم تحصیل کند و اگر آن
هم ضرر داشته باشد و آب حمام ضرر ندارد البته باید او را تحصیل کند اگرچه بخرد به قیمت بسیار باشد و اگر آن
هم ضرر داشته باشد دست را تر کرده بر او بکشد و اگر آن هم ضرر داشته باشد یا اینکه آن زخم نجس باشد چیز پاکی
از کهنه و مانند آن بر روی او بگذارد و دست بکشد و اطراف آن زخم را باید بشوید مگر آن قدر که بشستن
او ضرر بآن زخم میرسد و یا خون از او جاری میشود یا دیرتر خوب میشود یا الم میخورد و همچنین آن قدری
که پوشیدن او ضرر است میباید پوشیده باشد و بر روی همان پوشش دست را باید تر کشید و بر بالای ضرورت
و آن قدر که پوشیده در ضرورت میباید باز کرد و باید دست از زیر او ببرد و آب را بر او جاری کرد و پس
اگر با وجود خیاطه هم توان غسل بسته بست بقسمیکه خون از جای زخم نیاید باید بهمان قدر اکتفا کرد
و اما یک لباس و دستمال باید لا لباس و دستمال و یا گرم نبود و طلا بر زیادتی آنها پس تفاوتی ندارد
اگرچه احوط تقلیل است بقدر امکان هم چنانکه احوط است که اگر بر روی آن زخم اشکسته چیزی
نباشد هم چیزی بکشد و هم تیمم کند بلکه در این صورت تیمم بسیار مطلوب است و حکم موضع مسح هم
نیز همین است که ذکر شد و اما اگر ببینیم و بشنویم که بجهتی قصد کردن وضو را ترک کرده تیمم میکنند پس از
سهل انگاری است در دین و آنچه ذکر شد او را جبیره میگویند و حکم غسل و تیمم نیز در جبیره مثل حکم وضو است
پس اگر تیمم عارض شد و اگر شک است بر زخم شد که آب بر او ضرر باشد بر آن چیز کشد و اگر آب
نباشد تیمم کند از روی همان کهنه و طلا به اعاده جای وضو تیمم ضرورت اگرچه وقت همان

خصوصا اگر متعارف نباشد که بر روی
آن زخم چیزی به بندند مثل
صح

نماز

نماز باید قضا کند بعد از نوبت نشستن آن جسم بی اعاده نماز عمل احوط است و اگر باعتقاد ضرر جبیره
کرد و بعد از نماز معلوم شد که ضرر نبوده است باید آن وضو و غسل و تیمم را با نماز اعاده نماید و اگر خوف
کند که ضرر باشد وقت کند و در ضرر بجای خوف خود اگرچه بی دلیل و بی تجربه باشد کافی است اگرچه ظن
ضرر نیز باشد اگرچه احوط اعتبار ظن است و اگر خوف بی مظنه باشد احوط جمع ما بین جبیره
و تیمم است و اگر چیزی بر جای چسبیده باشد که کندن او ضرر داشته باشد و اگر نتواند البته باید همان
جایز است قدر آن نگه دارد که آب بزیر او برسد بلکه احوط است که از زیر او جاری شود و کیسه
غسل اول و کیسه تمام رود البته باید که در اثنا بر ان بشود و مهلت نماز کردن ندهد باید در وقت
هر نماز و اجرای آن و نیز وقت و زلزله و غیر آنها مثل زنی که استحاضه دارد البته باید بدن و جامه خود
را پاک کند و ذکر خود را بدستمال و پنبه نه ماند مستمسک کند و اگر ریزه عقیق یا خشک شود بر فرج بند و
شکر را در خرقه باید بدون مقعد نگه دارد و بعد کرده مانع از رخنه گناه باید شود بتمام جمیع مقدمات نماز از
ستر عورت و تحصیل ماء و تیمم اگر بتواند و غیر آنها قبل آورد و بعد از آنها وضو بگیرد بالموالات عرفیه
که هر عضوی را بعد از عضوی بلا فاصله بشوید و بعد از اتمام وضو بلا فاصله مشغول نماز شود و اگر در میانه
فاصله شود و چیزی بیاید و ضو باطل میشود بی آنکه فاصله از مقدمات نماز شده و چه طول کشد
وضو باطل نمیشود و اگرچه چیزی نیز بیاید و در اثنای رو بعلاوه اگر در اثنای نماز نیز چیزی بیاید باید
از اثنای نماز بگذارد البته و خود را پاک کرده و وضو بسازد و نماز را تمام کند و اگر آب نباشد و یا اینکه

۴ اعاده در وقت و قضا در خارج وقت
موافق احتیاط است ح
۹ و در این حکم احتیاط در ترک شود ح
۲ بلکه جمع ما بین وضو و جبیره است ح

وبا اینکه در عبارت بسیار برد اشتباه آن ممکن نشود مگر بسبب تعجیل کند باید نماز را از سر گیرد بلی اگر
اصلا مهلت نمیدهد و چاره نیز از هر کدام نیست و مانند آن نشود پس او نیز مثل صاحب بول است باید
وضو بگیرد و نماز بکند انتهی و احتیاطی در صورتی می‌بود که دائما بول و غایط ریزان باشد و بقدر رکعتی
را نگاه کردن ساکن نشود اما اگر چنین نباشد بلکه گاهی می‌آید و گاهی ساکن نشود پس واجب است که نماز را
بآن وقتی که فترت آید بنماید ازدو اگر شک کند که آیا مهلت میدهد یا نه بنا را بر این گذارد که نماز را
در اول وقت بهمان قسمی که گفته شد بکند و حکم کسیکه دائما از او منی بریزد و یا دائما باد از او سر بزند
و یا دائما خواب او را غلبه کند و بقدر نماز مهلت ندهد مثل حکم سلس البول است و اگر مستحبه کرد یا
در شکم زخمی داشته باشد و یا که بچه در شکم [illegible] صحیح ممکن نشود اعضای وضو را پاک کرده
وضو بسازد و اگر آن نیز ممکن نشود پس اعضای تیمم را پاک کرده تیمم کند و تیمم کرده نماز بکند و اگر
آن نیز ممکن نشود نماز را بخروج وقت بیندازد و اگر در آخر وقت نیز چاره نشود نماز را قضا میشود
باید قضای او را بکند و بدانکه وضو را مثل نماز سهویاتی و شکیاتی هست در تفصیل سهویات این
است که اگر کسی سهوا وضو ساخته نماز کند نماز او باطل است و اگر بقدر رسیدن از اعضای
وضو نشسته باشد نیز چنین است و اگر ترتیب را سهو کرده باشد مثل اینکه اول دست چپ را شسته
و بعد از آن دست راست را پس دست چپ را واجب است که برگردد و ترتیب را ادراک کند پس در صورت
مفروضه دست راست را دوباره بشوید ضرور نیست بلکه برگردد و ترتیب را ادراک کند دست راست

بی استنجا وضو ساخته نماز
با آن آداب که گذشت نماز کند
و اگر کسی را زخم یا بریده
است باشد و پاک کردن ممکن نشود
اعضای وضو را پاک کرده وضو
بسازد و نماز بکند و اگر
پاک کردن اعضای وضو
نیز ممکن نباشد اعضای
تیمم را پاک کرده تیمم کند
و نماز بخواند

سهویات و شکیات وضو

بشوید و بعد از آن دست چپ را تا آخر وضو پس ترتیب مثل رکن است که خواه عمدا فوت شود خواه
سهوا وضو باطل میشود و هم چنین است موالات که خواه عمدا فوت شود خواه سهوا وضو باطل میشود
و اگر جبیره را سهوا [illegible] کند و محل جبیره را در وضو بشوید و بعد از وضو بخاطرش بیاید پس اگر مضر نبوده
است باید وضو را اعاده کند و اگر مضر بوده است اعاده ضرور نیست و هم چنین است حکم کسیکه جاهل مسئله
جبیره باشد پس او نیز ملاحظه کند اگر آب در آن وضو ضرر [illegible] که بی جبیره بعمل آمده باید قضای
آن نماز را بکند و اگر نکرده است قضا واجب نیست و اگر شک کند که آیا ضرر کرده است یا نه بنا را بر عدم
گذارد [illegible] و اگر پس از سهو تکلیف جبیره معلوم است پس در صورت شک باید بنا را بر اول
گذارد خصوصا در صورتیکه وضوئی را که قبل از این وضو گرفته است با جبیره گرفته باشد و اما تفصیل
شکیات وضو پس آن است که اگر یقین بوضو و شک در حدث داشته باشد وضو واجب نیست و در عکس
این وضو واجب است اگر چه در اثنای نماز باشد و لکن احوط آن است که نماز را تمام کند و وضو بسازد
و اعاده کند و اگر بعد از نماز شک کند که با وضو بوده است یا نه اعتبار ندارد و لکن از برای نماز دیگر
باید وضو بسازد و اگر شک کند در نیت وضو و یا در جزئی از اجزای وضو و یا در ترتیب و غیر آن پس اگر
در اثنای وضو فارغ نشده واجب است که برگردد و آن مشکوک فیه را با ما بعد آن بکند و هر گاه از وضو
فارغ شده شک او اعتباری ندارد و معنی فراغ از وضو در اینجا آن است که اهل عرف بگویند که از وضو
فارغ شده مثل اینکه از جای وضو برخاسته باشد و یا در همان جا مشغول اذان نماز شده باشد و یا بالجمله امری

آن است
۲ اگر در اثنای نماز [illegible]
فرو کرده است
در هر دو مسئله

واز خانی و غبار آنچه از تقبیحیکه منیش بعد از وضو میاید الف و یا با اعتقاد فراغ از وضو بود در
همان مکان نشسته باشد بلکه هر کس از حال و منقطع شده گوید که فارغ از وضو شده است و
مطلقا وضو را حکم شک دارد و در شک کثیر الشک استصحاب اعتبار نیست و در ظن از شک [illegible] است اگرچه
دو خبر صحیح مثل شک و [illegible] باشد و منع عدم اعتبار در همه آنکه گفته است که بنا را بر نقیض خود میگذارد
مثلا اگر کثیر الشک یقین در حدث داشته و در وضو داشته باشد بنا را بر وقوع وضو میگذارد و اگر شک
در حدث و وضو [illegible] رو و غیر آن کند بنا را بر وقوع میگذارد [illegible] در غسل است بدانکه
غسلهای واجب شش است اول غسل جنابت و در آن نیز چهار چیز باید دانست نخست آنکه باید
بر غسل ابتدا کرد آن آب یک غیر مضاف و غیر نجس است قصبیکه در وضو گفته شد تیمم آنکه کی میباید غسل
کند و آن هر آدمی است که جنب شده خواه صغیر باشد و خواه کبیر عاقل باشد یا دیوانه مختار باشد یا مکره
بیدار باشد یا در خواب آدمی بوده و جنب میشود اول بیرون آمدن از مخرج ذکر مرد یا فرج زن
یا از جائیکه بسیار نزدیک مخرج باشد اگرچه عادت نشده [illegible] اگر منی از مقعد یا از [illegible] یا بالاتر
از صلب [illegible] تر از صلب [illegible] غسل واجب نمیشود اگرچه عادت شده باشد و لکن اولی و احوط در صورت
اعتیاد وجوب غسل است و در غیر بالاتر از صلب و [illegible] ترائب آن که استخوان سینه است منی و از آنجا
بیرون میاید احتیاط [illegible] میاید [illegible] اگر منی مرد از زن بیاید و یا [illegible]
کنند که از او [illegible] غسل واجب نمیشود و اگر قطره از منی خود بیرون بیاید غسل واجب میشود [illegible]

چه در بیداری باشد و چه در خواب و چه با شهوت و لذت و جهنده گی و سستی بدن باشد و چه بدون اینها و اگر چیزی
از مخرج بیاید و مشتبه شود که منی است یا غیر آن پس اگر آن شخص مریض نباشد حکم میکند به منی بودن او و اگر با جهنده
گی و شهوت و سستی بدن بیاید و اگر هیچ از این سه علامت نباشد حکم میکند که منی نیست اگرچه بوی منی و سایر
صفتهای منی داشته باشد و اگر مریض باشد همان شهوة تنها باید حکم کند به منی بودن او اگرچه جهنده گی و سستی
بدن نیز نباشد و اگر کسی در خواب ببیند که جماع کرده و منی آمده و لذت و سایر علامات متحقق شده و بعد از بیدار
شدن چیزی نیافت غسل بر او واجب نیست و تفحص کردن از ران و زیر جامه و ذکر لازم نیست و اگر تفحص
کرده و بعد که وقت بول کردن از مخرج بول چیزی ذکر چسبیده بول او را از اینکه بیرون آمده هم [illegible] نکرده
وقت علم پیدا شده [illegible] بود باز حکم بجنابت نمیتوان کرد مگر از [illegible] یقین کند بجنابت و حکم مطلقه
نیز حکم الشک است در یقین [illegible] در جمیع صور مشتبه ایشان بغسل است بغیر فرق است و نقص و تجدید
وضو است خصوصا اگر ظن بجنابت داشته باشد و اگر منی کسی بجنبد یا خوشی یا از بسیار جماع کردن خون
شده باشد و یا مثل چرک شده باشد باز غسل واجب میشود و اگر کسی منی در بدن خود دیده در جامه مختص خود
که دیگری او را نپوشیده باشد باید و بداند که آن منی از او است [illegible] و بداند که بعد از وقوع آن
منی جامه او غسل جنابت کرده است باید نماز واجب [illegible] و اگر [illegible] با جهت [illegible] غسل جنابت
بکند و همچنین است اگر در پوستین و جبه و جوراب [illegible] و نیز زیر جامه و [illegible] و سایر
چیزهای که مختص خود اند باید اگرچه در هنگام [illegible] باشد و تفاوتی در این

حکم در میانه کسیکه غسل میت دیگران کند نباشد مثل زنان اگر چه رو زن شوهر داشته شوند و خنثیان و مثل آنها
غیبت میسر چنانکه تفاوتی در میان مطلقه کردن بودن آن منی از غیر خود و غیر آن نیز تنها اگر آن می
مشتبه شود که زن مرده است یا از زن و یا از آدم مرده است یا از حیوان دیگر پس در اول احتیاط است و حکم دیگر نیز
جنابت و عدم وجوب غسل و در میت خصوصا با مطلقه غیر بودن اگر چه احوط غسل است و اگر منی یا در بستر مشترک
خود از غیر لباس پیچیدگی نباید غسل اگر نتوشته و آلات حرب و اسباب سایر صناعات و از زمین و دیوار
دکان و خوانه اجره و دستمال و دوشک و متکا و لحاف و مانند اینها از مختصات خود از غیر لباس پیچیده
پس اظهر عدم وجوب غسل است اگر چه در دستمال و مانند آن احوط است و اما اگر با کسی مختص او نباشد
بلکه دیگری نیز او را پوشیده باشد اگر چه از برای رفتن به عروسی خوانه و مانند آن باشد پس بر هیچیک
غسل واجب نیست بلکه هیچیک دیگری را اقتدا نمی توانند کرد بدون غسل بلکه ماموم یقین کند که با حدث جنابت است
و یا امام بود و اگر جمع کرده باشد هر دو در یک نماز [illegible] آن آمد اول منی از زبان ماده است
اگر چه از عبارت خود حرکت میکنید دوم به داخل کردن حشفه که مقدور ذکر است در فرج یا در دبر آدمی
یا حیوانی چه زنده باشد و چه مرده چه کوچک باشد و چه بزرگ در بیداری یا در خواب مثل اینکه
[illegible] کرده حشفه را داخل فرج خود کند و چه با اختیار باشند چه با اکراه و همچنین است اگر داخل شده اگر چه
منی خارج نشود غسل بر هر دو واجب میشود اگر هر دو آدمی باشند ملکی اگر یکی صغیر باشد یا دیوانه پس غسل از برای [illegible]
کبیر شده بالغ نیست و اگر غسل نکرد تا کبیر شد پس غسل بعد از کبیر شدن واجب میشود و اگر قدر حشفه [illegible]

تر دبلا

نیز باشد پس منی ملاحظه داخل شد و ختنه گاه مسلمان آنقدر بریده شود و اگر هم حشفه بریده شده پیش مقدار حشفه
نباید مقدار حشفه است از ذکر او و اگر حشفه مشکل کسی داخل کند یا کسی در قبل او وطی کند حکم او مشکل است و احوط وجوب
غسل است بر هر دو بلی اگر او کسی را وطی کند و همان کس نیز در قبل او وطی کند پس بالیقین بر هر دو غسل واجب میشود
و هم اگر آنهائی که از ذکر مرده میت بیرون آید [illegible] حکم [illegible] سیم حدوث آن است
زنی که در وقت بیرون کردن بار زن یا بواسیر یا نگاه کردن میباید بدون جهشی که دارد [illegible]
چهارم وجود آن [illegible] که دارد و بعد از بول میباید پنجم [illegible] انقطاع [illegible]
بعد از منی میباید و این رطوبت [illegible] مثل آب بینی موجب غسل او میشود و [illegible] آنها واجب است
و در زنان نیز [illegible] از زنان بیشتر [illegible] میباید [illegible] بول [illegible]
خروج منی [illegible] غسل [illegible] جنابت از برای چیزی واجب است [illegible] آنکه هیچ یک
غسلها [illegible] واجب [illegible] در چند ذات خود مستحبه و کسی آنها [illegible]
[illegible] عبادتی که مشروط بطهارت است داخل شود و همچنین داخل شد غسل از برای او
واجب میشود [illegible] که غسل جنابت از برای چیزی واجب است پس میگوئیم که از برای [illegible]
واجب میشود اول از برای نماز اگر چه نماز [illegible] قضا و [illegible] بلی نماز میت [illegible] نیز
[illegible] کرده و از برای طواف [illegible] اگر چه واجب [illegible] غسل [illegible] طواف واجب اگر چه
قضا شده و طواف مستحب [illegible] صحیح است و لکن [illegible] در مسجد [illegible] سیم روزه واجب اگر چه

۹ از [illegible] در [illegible]
۲۴ [illegible] از [illegible] عدم [illegible]
[illegible]
[illegible] بر [illegible] غسل [illegible] واجب میشود

[illegible] واجب [illegible] صحیح صحیح

۲ [illegible]

اگر چه اجاره یا نذر شده و روزه مستحب از جنب صحیح است و از برای اینها این سه چیز غسل جنابت
واجب نشود بلی حرام است بر جنب سه چیز مادامیکه غسل نکرده است اول درنگ نمودن و گردیدن
در مسجدها رفتن مگر از طرفی بیاید و از طرف دیگر بیرون رود و احوط آنست که پیش از غسل مگر برد و بار
آنها نیز نکند دوم در مسجدها آنچه وقف شده اند نیز درنگ نکند و مکروه است اگر جنب از ترس ظالم یا غیر آن نتواند
که از مسجد بیرون رود همانجا غسل کند در میان طشتی و مانند آن بنحوی که نجاستی بمسجد نرسد و اگر غسل
میسر نشود تیمم کند و اگر آن نیز میسر نشود تیمم کند و اگر آن نیز میسر نشود چیزی بر او نیست سوم گذاشتن
چیزی در مسجدها اگر چه از در داخل نشود و چراغ در مسجد بگذارد دوم درنگ از در دیگر بیرون رود
بلکه اگر چه در بیرون بایستد و دست خود را فرا کرده چراغ را در مسجد بگذارد و ظاهر آنست که انداختن
چیزی در مسجد بر جنب حرام نیست اگر چه احوط ترک است بلی برداشتن چیزی مثل چراغ و خاک و مانند آنها
اصلا ضرر ندارد و دیگر آنکه شاید از میان مسجد الحرام و مسجد پیغمبر بلکه داخل نیز در آنها نشود و اگر
کسی در میان این دو مسجد جنب شود واجب است بر او که فی الفور غسل کند چنانچه گذشت اگر غسل کردن
زود تر از تیمم باشد و اگر زیاده از تیمم طول بکشد غسل جایز نیست بلکه باید تیمم کند و
بیرون برود و در هنگام بیرون رفتن نزدیکترین راهها را اختیار کند و ظاهر آنست که حکم
[illegible] برای این دو مسجد بعد از وفات پیغمبر [illegible] از غیبت قائم نیز همین حکم دارد چهارم
خواندن سورهائی که سجده واجب دارند بلکه بسم الله نیز بقصد آنها حرام است از حفظ بخواند

و چه از روی مصحف

و چه از روی مصحف بلی خواندن متعارف حرام است پس اگر در دل بگذراند و یا از غیر بخواند و یا در جایی
نه [illegible] نخواند حرام نیست پنجم مس نمودن دست یا سایر جای بدن [illegible] خطی را از خط قرآن و یا اسم خدا جل
شانه عظم سلطانه اگر چه [illegible] از اسمهای مشترک [illegible] در خدا باشد و غیر آنکه باشد مثل رحمن و منان
و مانند اینها و اسم پیغمبران است اسمهای پیغمبران و دوازده امام [illegible] احوط اجتناب است [illegible] اسماء ائمه
امام [illegible] نیز [illegible] ظاهر است که [illegible] مثل قرآن است بلی و درست که مس اعراب جایز
باشد و تفاوتی نیست در اینکه آنها را با سیاهی نوشته باشند یا با سفیدی و یا مثل [illegible] کنده باشند و یا
کنده باشند و یا با ناخن و مانند آن بدون مداد نقش کرده باشند بلی اگر [illegible] کنده باشند مثل مهرها
و یا کنده [illegible] مانند آن را [illegible] نگاشته باشند که جدا از هم شده مثل آیه قرآن یا مثل لا اله الا الله [illegible] باشد
و درست که مس [illegible] جایز باشد بلکه [illegible] مطلقا نیز جواز [illegible] و اما اگر با [illegible] چیزی [illegible] آنها را
در خاک بنویسند پس جواز مشکل است اگر چه جواز مس دور نیست و مثل [illegible] اگر اطراف [illegible]
را ببرند و باقی بماند مثل بسم الله [illegible] آن [illegible] شود و یا اطراف [illegible] را [illegible] در میان آن ها
سیاهی ها یا اسم از سفیدی [illegible] پس مس همه اینها جایز نیست اگر چه احوط ترک است چهارم آنست
که غسل جنابت را به چه قسم باید کرد بدانکه مستحب است که هنگامی که کسی جنب شود فورا غسل بکند و چون اراده
غسل کرد مستحب است بول کردن و استبرا نمودن اگر منی از او آمده باشد و اگر [illegible] حشفه داخل شده
و منی نیامده باشد [illegible] اگر منی در [illegible] باشد [illegible] مستحب [illegible] واجب است که پیش از غسل ظاهر بدن

پاک کند و اگر بدن را نکرد و غسل کند باطل است و اما انگشتر بیرون از آن باید نمود صح

خود را از نجاست منی و غیر آن پاک کردن اندرون پس واجب نیست بلکه مستحب است بجهت اینکه قسمی است
از پاکی و نوعی است از استبرا و بعد از آنکه خود را پاک کرد مستحب است که سه دفعه دستهای خود را از بند دست
تا سر انگشتان بشوید و بعد از آن داخل در ظرف آب کرده آب بردارد و اگر آب جاری یا کر باشد و در آن احتیاج
به داخل کردن دست نباشد غسل کند و دست نشستن مستحب نیست اگرچه احتیاط است و بعد از آن سه مرتبه
مضمضه و سه مرتبه استنشاق کند بتفصیلی که در وضو مذکور شد اگرچه در آب جاری و کر باشد و ظاهر این است
که همه اینها در غسل ترتیبی است اگرچه در ارتماسی نیز بکند دور نیست که جایز باشد و مستحب است در غسل
تیمی آب غسل از یک صاع کمتر نباشد که چهار مثقال و ... عشر مثقال و نصف عشر مثقال است
کمتر نباشد و اگر کمتر باشد نیز جایز است زیرا که اگر آب را در همه غسلها و وضو مثل روغن کم
به بدن بمالد و جریان کرده باشد کافی است اگرچه در حالت اختیار و فراوانی آب باشد و بعد از
آنکه اینها را بعمل آورد پس غسل را باید بکند و قسم ... اول با ترتیب ثواب غسل ترتیبی علیم
ترتیب آن باین قسم است که نیت میکند که غسل جنابت میکنم بجهت اینکه خداوند از من امر فرموده است
... و اینها را در خود موجود کند و به ... نیت کردن اول سر را بشوید خواه آب ...
بشود و یا بگیرد دست خود را بر آب زند و بر سر بمالد تا همه سر را مثل روغن مالی تر کند و یا انگشت را
تر کرده بر سر بمالد تا تر شود یا آنکه بهر قسمی که سر را تر کند بطوری که آب از جزئی بجزئی دیگر جاری شود کافی
است و ظاهر است که همه کردن را تا آب نباید مالید بشوید و بعد از شستن سر طرف راست را از ...

۹ احوط اعتبار جریان ... بلکه اقوی

بشوید تا انگشتان پا بطوریکه در سر ذکر شده و بعد از آن طرف چپ را بهمین قسم بشوید و مستحب است که هر
عضوی را سه دفعه بشوید و بعد از آن طرف چپ را بشوید و بعد از آن نقطه ... و اگر ترتیب
را بهم زند غسل باطل است و ترتیب مباشرت را از این ... لازم نیست پس اگر اول گردن را بشوید
تا فرق سر و بعد از آن از پایین بالا بشوید باشد نیز صحیح است اگرچه اوط ابتدا از بالا است و هم
چنین لازم نیست موالات در هیچ جزئی سوای غسل استحاضه ... از القطاع خواه پس اگر در اول طلوع آفتاب
سر را بشوید و ظهر طرف راست را و عصر طرف چپ را غسل صحیح است مگر حدث اکبر یا حدث اصغر در این
۹ اثنا صادر شود که در این صورت غسل ... دوم ارتماسی است که ... بیرون آمده و نیت
که یکدفعه در آب فرو رود و در حالتی که آب جسم بیرون نیاید و تا آنکه همه در آب باشد فرو رود
کافی است و در این دو قسم نیز قسمهای بسیار از برای غسل است مثل آنکه سر را بشوید پس طرف راست را
در آب فرو ببرد و نصف دیگر را در بیرون بشوید یا نصف اول طرف راست را در آب فرو ببرد
و نصف دیگر را در بیرون بشوید آخر اگر طرف راست در بیرون بشوید و هم چنین طرف چپ را با
عکس اینها را بکند و تمام شدن غسل ارتماسی وقتی است که آب بهمه بدن رسیده باشد اگرچه در بر آب
مانده باشد ... و اما غسل آن شبهه نیست باید طول بکشد بعضی که در عرف نگویند که بدن او یکدفعه شسته
شد زیرا که این غسل دفعی الحصول است عرفا و تدریجی الحصول است حقیقة و شستن و غسل کل و
کمو را ... پس اگر بدن غسل ارتماسی کند و کیموس ... در زیر آب جاری بماند پس ...

۹ اگر حدث صغیر در اثنای غسل اتفاق افتد غسل را باید تمام کند و لکن بعد از اتمام غسل وضو واجب است برای نماز و مانند آن و با این غسل نماز نمیتوان کرد و احتیاط این است

و بعد از آن طرف چپ را با اینکه نصف سر را در آب فرو ببرد صح

باقی است و احتیاط ترک نشود نیز غسل او صحیح است و هم چنین است مورد دست و پا و سینه و ظاهر [illegible] و غیر
اینها که [illegible] بجنابت و در غسل واجب نیست بلی واجب است که آب را بر [illegible] آنها برساند و دست [illegible]
~~به [illegible] واجب نیست بلی واجب است که آب را بر [illegible] آنها برساند [illegible]~~
[illegible] مستحب است و مکروه است بر جنب که قرآن را بردارد یا در بر [illegible] نگهدارد و یا [illegible]
حائض [illegible] و جاهایی که [illegible] نوشته شده است [illegible] یا جای دیگر [illegible]
نیز چنین است و مکروه است [illegible] خوردن و آشامیدن مگر بعد از مضمضه و استنشاق [illegible]
شده و خوابیدن مگر بعد از وضو و خضاب کردن [illegible] با غیر آن و مکروه است بر کسیکه خضاب
کرده است [illegible] جنب شدن و خواندن زیاده از هفت آیه از قرآن [illegible] سورهای
سجده واجب و اگر بخواند تا هفت آیه کراهتش کمتر است بعد از آن کراهتش شدیدتر میشود و حرام
و حرام است که دیگری را [illegible] غسل [illegible] و غسل نیز باطل است بلی اگر [illegible] بخواند [illegible] و اگر بعد از
غسل تری از مخرج منی بیرون آید پس اگر یقین کند که منی است باید از برای عبادات غسل کند
و اگر یقین کند که بول است وضو بسازد و اگر یقین کند که نه منی است و نه بول [illegible] پاک است [illegible] دارد
و نه وضو و اگر مشتبه شود و نداند که کدام یک از اینها است پس بر چند قسم میشود اول آنکه
بعد از آمدن منی و پیش از غسل بول کرده و استبرا از بول نیز بعمل آورده است پس آن تری پاک
است نه غسل را میشکند و نه وضو را دوم آنکه نه بول کرده است و نه استبرا پس غسل بر او واجب است

سوم آنکه بول کرده است و استبرا نکرده است پس غسلش صحیح و از برای عبادات باید وضو بسازد چهارم آنکه
که استبرا کرده و بول نکرده است پس اگر آن وقت که اراده غسل کرد بول از برای او ممکن بود و نکرده [illegible]
استبرا [illegible] غسل او باطل است و دوباره غسل باید [illegible] ممکن نبود [illegible]
میدانست که ممکن خواهد شد پس در این صورت غسل صحیح است و وضو نیز [illegible] پس [illegible]
[illegible] که بول ممکن نبوده [illegible] که بول کردن پیش از غسل مستحب است و اول
[illegible] که بعد از بول نکرده باشد [illegible] استبرا شده و از این
[illegible] نیز مثل [illegible] مفهوم شد که [illegible] که بول کرده است و بعد از
غسل [illegible] که [illegible] و در حکم [illegible] حیوان [illegible] در
وقت [illegible] ظاهر [illegible] که حکم این صورت مثل آن صورت است که بول ممکن نباشد نهم
آنکه نه بول ممکن باشد و نه استبرا از جهت بی دستی و مانند آن پس در این صورت اگر ممکن است
اگر کسی را بگوید که او را استبرا کند مثل زن و کنیز و [illegible] و مانند اینها و نکند پس حکم او مثل حکم کسیست
که عمدا بول و هم استبرا او را ترک کرده باشد و اگر کسی [illegible] که او را استبرا دهد پس حکم او مشکل است
[illegible] آن نیز مثل کسی است که عمدا هر دو را ترک کرده باشد [illegible] اگر [illegible] از غسل
و پیش از آمدن این تری نماز کرده باشد صحیح است [illegible] غسل حیض [illegible] در آن نیز میباید [illegible]
[illegible] آنکه ترک کرده باشد [illegible] اگر بعد از غسل و پیش از آمدن این تری [illegible]

۹ رجب [illegible]

[illegible]

وظاهر است که یک قطره و دو قطره بول اگر ممکن باشد
نیز مثل آن است که اصلا ممکن نباشد صحیح

[illegible]

بهر چیز باید غسل و تفصیل آن مذکور کردید شد دویم آنکه میباید غسل کند که آن زنی که حیض
ببیند و از حیض پاک شود پس اگر پاک گشته غسل کند و آن زنی که حیض ببیند و آن حیض پاک شود غسل کند
بالغ است بالکه هر چیز اگر زن پیش از تمام کردن نه سال قمری یا بعد از اتمام کردن پنجاه سال قمری
اگر غیر قرشیه و نبطیه باشد و بعد از اتمام کردن شصت سال قمری اگر از اینها باشد خون ببیند حیض نیست بلکه
استحاضه است یا از قروح و جروح مانند آنها است و اینها و طایفه ملکه هم جوانب از جانب پدر معتبر اند
نه از جانب مادر پس اگر پدر از طایفه قریش نباشد و مادر از طایفه قریش باشد اند فرزند که از آنها بهم رسد
حکم قرشیه را ندارد و دیگر حیض او تا پنجاه سال است و مرد که بعد از پنجاه سال ببیند حیض نیست و طایفه
قریش معروف است و لکن طایفه نبطیه طایفه ایست از عرب و در این زمان معروف نیست و اگر کسی شک کند
که از این دو طایفه است یا از غیر اینها بنا را بر اینکه نگذارد و باید دانست که طول حیض از سه روز ۹
پی در پی کمتر نمیشود و بیشتر از ده روز زیاده نمیشود و در میان دو حیض نیز از ده روز کمتر
نمیشود و زن حامله نیز دهنده و نیز حایض میشود و در رنگ باه نیز و حیض میشود و اصل خلقت خون حیض
سیاه و بدبو و با حرارت است و در وقت بیرون آمدن اکثر میشود که سوزنده میشود و از
جانب چپ میباید اگر بر سر سینه بریزد و طوق میبرند بلکه فرو میرود ولکن گاه میشود که هیچ یک
از این صفتها را ندارد و دیگر لازم است بر زنان که از عذاب آخرت اندیشه نموده حکم چون
این الطول را یاد گیرند و از جهت توضیح زنان را بر هشت قسم تقسیم نموده حکم هر یک علاحده

۹ این حکم دیگر است

۲ اعتبار روز است سه روز متوالی است

ذکر میکنم

ذکر میکنم اول آن زنی که ابتدا از خون دیدن او باشد که او را مبتدئه میگویند یعنی تکلیف او زنی که تا
یقینی نکند که نه سال او تمام شده است و حیضی که از او میاید او را التحاق نماید و حیض هم نکرده
سال را اتمام کرده بود و خون دیدن اگر چه صفت خون حیض نباشد تحییض نماید و عبادت را موقوف گذارد و روزه
را بجا آورد ولکن او طاقت که تا سه روز رفع کند در میان عمل حیض و استحاضه پس اگر در هر سه روز خون
آمده که شده را نیز حیض بداند و اگر دو روز آمده و قطع شده عباداتی که کرده است صحیح است ۴ اگر چند
روز خون متصل ببیند که بیشتر از ده روز نماید از اتمام شدن نه سال قمری بعد از اتمام شدن آن باشد
تا آن را حیض بداند اگر سه روز شبه گمان که اگر در هر یک از سه روز لحظه خون ببیند کافی است و اگر سه
شب پایید نه روزها نیز کافی است و اگر سه روز را خون دید و قطع شد اگر همان روز سیم بعد از لحظه
خون دیدن باشد پس اگر میداند که باز خواهد آمد باید خود را حایض بداند و استبرا نیز بر او واجب است
و اگر نمیداند که خواهد آمد یا نه واجب است که استبرا کند و معنی استبرا آن است که پنبه را بدرون
فرج از جائی که جنس خون پوشیده بگذارد و اندکی صبر کند پس بیرون بیاورد و نگاه کند که اگر
نقطه سر سوزنی خون در آن پنبه باشد باز حایض است و اگر پاک است باید غسل حیض کرده عبادات را
بکند و پنجه استبرا واجب است معین است که ذکر شد و بیشتر از این چیزی واجب نیست بلی مستحب است
که در وقت استبرا هر پشتش را بدیوار بچسباند و شکم خود را بدیوار بگذارد و مانند آن عجب نبود یا [illegible] نیز نشاید
کند [illegible] دیوار بگذارد و بقیه یک [illegible] وقت عمل کردن میکنند و بعد از آن پنبه را داخل

۹ این احتیاط لازم است

۴ اگر قبل از بلوغ بر خون ببیند اند اقوی بطلان
در حالت اعاده عبادات سابقه است

نه اول را معنی اینکه حیض از سه روز کمتر نمیشود
نه اینست که خون در این سه روز مستمر باشد
صح

۹ و دیگر روز [illegible] هم با سه علم [illegible] است

کند و اگر چیزی نیست چیز دیگر بنهد و اگر عمل نکند و مدتی روز با بیست بایک باند و بعد از آن باز خون بیرون آید ۹

که قطره ببیند عادت نهار که نشسته است باطل است پس اگر وقت باقی باشد باز استبرا کند و عبادت را بکند اگر

پس اگر وقت باقی باشد باز استبرا کند و عبادت را بکند پس اگر بعد از آن باز قطره خون ببیند عادت نهاری

که نشسته است باطل نیست و به همین منوال عمل کند تا غروب روزه هم و منکر بود و در هم تمام شده است استبرا

لازم نیست و نه انتظار بلکه واجب است که غسل حیض بکند اگر چه خون قطع شده باشد و بعد از دهم حکم دیگر

دارد که گفته خواهد شد و وقتیکه غسل میکنند چیزی به فرج بگذارد که خون بیرون نیاید و اگر چیزی نیافت

یا اینکه خون را مهلت نمیداده احوط است که اگر تا آخر وقت نماز مهلت دارد نماز را تاخیر بیندازد

که آن وقت غسل بکند و اگر آن وقت هم مهلت ندارد تیمم کند و اگر زن خون ببیند و شک کند که

این استبرا خون دیدن اوست یا ابتدای آنکه گفته شد عمل کند یا اینکه در تبرمیتم باشیم یا غیر آنها است

نماز را بگذارد که اول است که اگر در روز نماز گفته که در روز خون دیده و قطع شده است یا استحاضه

بوده یا اینکه چه روز است تا حیض شده نماز را بر اول نگذارد و عمل استحاضه کند و در مرت که قضای

آن دو روز بکند نماز را بر حیض گذاشته بود و نیز واجب شده و اما اگر شک کند که روز دهم است تا ۹

اینکه حیض شده یا اینکه یازدهم است که حیض نشده نماز را بر اول نگذارد و عبادت را ترک کند

و اگر شک کند که خونیکه در این ده روز یا کمتر دیده است حیض است یا استحاضه یا نفاس

یا غیر اینها نماز را بر اول نگذارد اگرچه خون کم رنگ شده باشد یا زرد شده بوده و هیچ یک از

ایضاً را

۹ اقوی کفایت معمول [illegible] است [illegible] که [illegible] تشخیص [illegible] ح

۹ و این اقوی [illegible] ح

از این صورتها که شک کرده است تفحص کردن و به دیگران گفتن لازم نیست بلکه به همان قسم که

گفته شد عمل میکنند بلی اگر شک کند که خون بکارت است یا خون حیض در این صورت واجب است

که تفحص کند نه از دیگران بلکه به این قسم که پنبه داخل کند و اندکی صبر کند بیرون بیاورد پس اگر

خون بر سر آن پنبه طوق زده و فرو نرفته خون بکارت است و اگر فرو رفته اگر چه کم باشد حیض است ۲

و اگر تفحص کند که خون بکارت نیست و لکن شک کند که خون جراحت باشد و مثل و مانند آنها است

که در اندرون بهم رسیده یا خون حیض است لازم است که پنبه داخل کند و اندکی صبر کرده بیرون

بیاورد پس اگر از طرف راست خون آمده و طرف راست پنبه را آلوده کرده است حیض نیست و اگر از

طرف چپ آمده است حیض است و در اینجا پنبه داخل کردن واجب نیست بلکه بالمکث نیز میتوان فهمید

بلکه در بسیاری از اوقات همان از این طرف چپ فرج خون میریزد نه از راست پس بدون آن

چیزها نیز تشخیص میتوان داد و اگر نه طوق به پنبه زده و نه فرو رود بلکه پنبه قدری آلوده شود

نیز حیض است و اگر نه از طرف چپ بیاید و نه از طرف راست بلکه از وسط بیاید نیز حیض است مجملا

بکارت همانست که طوق زند و خون جراحت و مثل آنست که از طرف راست بیاید پس در غیر

این دو صورت [illegible] حیض است و مستحب است که در صورتیکه نداند بکارت است یا حیض [illegible]

بخوابد و پاها را بلند کند [illegible] فرج کند و اندکی صبر کند پس آهسته پنبه را بیرون بیاورد

و ببیند که اگر طوق زده بکارت است و الا حیض است و این حکم که در باب بکارت و جراحت گفته شده

۲ تفحص [illegible] ح

فحقق نیست بر شیکه ابتدای حیض او باشد بلکه هر وقتیکه شک شود همین حکم جاریست و بعضی تخصیص
داده‌اند که خون بطهارت باید برطرف است غسل هیچ احد و وضو و اگر چه ده روز باشد تا آنکه
یقین کند که از این دو خون نیست و اگر زنی پیش از حیض دیدن حامله شود و در آن اثنا
خونی ببیند لازم است که حیض بداند اگر سه روز کمتر نباشد زیرا که زن حامله نیز حایض
میشود قسم دویم زنی است که ابتدای خون دیدن او نیست و لکن ده روز تغییر کرده است خون
دیده و قطع نشده بلکه شب یازدهم نیز آمده پس بر او نیز لازم است که با وجود آنکه هم ده روز را
حیض دانسته و عمل کرده است برگردد و ملاحظه کند که خونی که در این ده روز تا شب یازدهم
آمده است چه صفت بوده است پس اگر در همه این ده روز به صفت حیض بوده است یا آنکه از راه
دیگر ملاحظه کند که خون حیض بوده است مثل آنکه مادر و خواهرش بگویند که خون حیض ما همیشه کم
و کم بوده است یا از غیر اینها ملاحظه کند که همه این ده روز به صفت حیض بوده است پس این زن را
ذات التمیز گویند پس همه ده روز را هیچ نکند حیض دانسته است معمول بدارد و از برای مغرب
شب یازدهم غسل حیض بکند و خونی را که در آن شب می‌آید استحاضه بداند و اگر سه روز از اول
یا از وسط یا از آخر را ملاحظه کرده همان حیض را حیض محسوب کند و قضای عبادتها را در باقی روزها
بجا آورد و اگر چهار روز متصل را ملاحظه کند او را حیض محسوب کند و باقی را قضا کند علاوه بر
قدری را که حیض نبوده است استحاضه بداند تتمه مستقیمه است و لکن در عرض پانزده روز که به صفت حیض بوده است حیض
بداند و هر قدری را که حیض
صح

خون او

خون او به صفت حیض بوده است یا همه به صفت استحاضه بوده است یا آنچه به صفت حیض بوده است کمتر از سه روز
یا زیاده از ده روز بوده است علاوه بر تمیز بوده است که هر چند تأمل میکند ملاحظه نمیکند در میان آن روزها
تمیز نمیدهد پس تکلیف این زن آنست که رجوع کند بعادت خویشان خود مثل مادر و خواهر و خاله و دختر
خاله و عمه و غیر اینها و ظاهر آنست که رجوع کردن به یک نفر از آنها کافی است پس از او بپرسد ۹ احوط التعدد است در صورت امکان (اعتبار)
که عادت او اول هر ماه بوده است یا آخر هر ماه یا از وسط ماه و هر که هر ماه خون میدید یا از عادتش
چند روز خون میدید پس آنچه او خبر دهد عمل کند اگر چه عادله نباشد و ملاحظه تصدیق و تکذیب
علاوه زنان خویشان او در این باب مصدق اند تقلید او و اگر از یک نفر از اینها خبر مشخص نشود
رجوع بر سایرین کند و آنچه اینها خبر دهند عمل کند پس اگر اینها گفتند که در این روزها که
تو خون دیده ما اگر حیض میدیدیم بلکه در غیر این وقت کمتر از ده روز حیض میدیدیم پس آن
اسم بنا بگذارد بر آنکه آنچه گذشته است حیض نبوده است و اگر خبر دادند که در همین وقتیکه
تو خون دیده سه روز اول یا چهار روز یا پنج روز عادت ما بوده است آنهم همان قدر را
حیض محسوب داشته باقی را استحاضه محسوب دارد و اگر گفتند که شما را عادت نبوده روز است
و لکن وقتش همین وقتی که تو خون دیده نیست پس آن هم این وقت باید حیض بداند و اگر
گفتند که عادت ما وقت معینی نداشت اما شما را الا بسی پنج روز را حیض بداند از هر جای که پنج روز بود آن هم
خواهد و باقی را استحاضه اگر چه اول خون را حیض قرار دادن بهتر است و اگر آن
صح

زن خویش عدد آنست شده رو یا دانسته باشد لکن مختلف شده مثل آنکه بگوید که اول ماه عادت من
است و دیگری وسط ماه و دیگری آخر ماه و یا بگوید که سه روز عادت من است و دیگری بگوید چهار
روز و دیگری پنج روز و در هیچ ظن آن قدر بسیار نباشد که طرف دیگر در جنب او مضمحل باشد
برداشته باشد و بود در آن روزها نیکه اول لایه است بحیثیکه آنچه اهل دید و آن روزها اینکه او خون بیاشد
چند آنها می بینند پس در این صورت تکلیف این زن آنست که رجوع کند به ایام نهایی خواه از
اهل شهر او باشند یا از اهل شهر دیگر اگرچه احوط آنست که اول رجوع بر اهل شهر خود کند و اگر آنها نیز
مختلف الشته باشد رجوع بر روایات کند چه در روایات هست که چنین زنی اختیار دارد که یکی
از دو چیز را بکند اول آنکه در هر ماهی هفت روز حیض و باقی را استحاضه بداند دوم آنکه در یکی
سه روز و در ماه دیگر ده روز حیض قرار دهد و باقی را استحاضه و اما اگر سه روز را در ماه
اول حیض قرار داد باید در ماه دوم که خون مستمر شد ده روز حیض قرار دهد باز در ماه سیوم
سه روز و در ماه چهارم ده روز و اگر در ماه اول ده روز را قرار داد در ماه دوم سه روز قرار
دهد و بهمین منوال معمول دارد بلی اختیار دارد که هر وقتی از ماه را بخواهد حیض قرار دهد
و شوهر را نمی رسد که بگوید این وقت را حیض قرار مده و وقت دیگر را قرار بده و حکم مضطربه
و متحیره و غیر آن نزد رو... که رجوع بر روایات میکنند همین است و حکم آنکه خون از ده باشد
مستمر یکی است پس اگر از اول بلوغ تا هنگام یائسگی در هر ماهی یازده روز حیض ببینند و باقی را

٩ اقرب در نظر آنکه بعد از تحیر آنرا حیض
بسبب رجوع با قوام عادت بسبب اختلاف
عادات ایشان یا بعدم ایشان رجوع
نماید در بعالت ... منه

بدانکه

پاک باشد مثل زنی که از اول بلوغ تا هنگام یائسگی همیشه خون ببیند ولکن همیشه ترتیب را در نظر داشته
باشد یعنی فهمد که در وقت صفت حیض را یافت او را حیض بداند و اگر او صفت خون را نمود را یافت
رجوع بر علامات آنها کند تا آخر نیز گفته شد پس اگر در ماه اول اول صفت حیض نباشد و رجوع بر خون ...
کند و در ماه دوم صفت را چنانچه بیاید او را حیض بداند و رجوع بر خون ... کند و در ماه سیم اگر صفت
نشد باز رجوع بر خون ... نکند بلکه همان ماه اول نیز اگر بر خلاف ترتیب عمل کرده باشد
مثل آنکه نه صفت و نه خویش و نه اهل هیچ یک را نیافت پس عمل بر روایات کرده هفت یا ده روز
را مثل حیض قرار داده و در روز یازدهم صفت حیض پیدا شد که شک نه استحاضه قرار دهد یا
خون را حیض اگر سه روز یا کمتر از ده روز بیشتر نشود پس اگر بسیار ایام حیض گذشت و ده روز یا
صفت آمد و باز برگشت بصفت استحاضه این دو روز را که عبادت را ترک کرده است قضا میکند
و همان که گذشته را حیض میداند و همچنین است اگر بصفت حیض باشد تا ازده روز بگذرد و که
آن هم استحاضه است و عمل گذشته نمیکند قسم چهارم مبتدأه است و آن زنی است که دیده از سه کمتر از ده
بیشتر نبود بلکه سه روز یا پنج روز زیاده روز آمد و قطع شد و ده روز در یکی گذشت باز خون
دید که از سه کمتر و از ده زیاده تر نشد او را نیز حیض بداند و اگر بهمین منوال تا سی یا سی
کمتر کار او آسان و بی اشکال خواهد بود و همچنین است اگر بیشتر از ده روز یا یک ... باشد
و حکم زنی که از برای او عادت حاصل شده باشد حکم مبتدأه است اگرچه صد دفعه حایض شده باشد

قسم پنجم زنی که صاحب عادت شده باشد و آن زنی است که دو مرتبه خون او در آمدن و قطع شدن
مثل هم باشد پس اگر زنی در هر ماه سه روز یا چهار روز خون ببیند و پاک باشد تا ماه آینده
و در آن ماه نیز سه روز یا چهار روز خون ببیند و پاک شود این زن صاحب عادت میشود و فقها
او را ذات العاده میگویند و این قسم از همه قسمها بهتر و حکمش واضح تر است پس در ماه سیم
اگر در همان وقت خون دید بنا را بر حیض میگذارد و ظاهر است که هر جا که عادت با چیز دیگر
شد حاصل میشود هم چنین به صفت رجوع بر عادت خود نماید و هم سالها نیز میشود پس اگر زنی
هیچ خون نبیند ولکن در اول هر ماه ده روز یا سه روز یا چهار روز به صفت حیض یا بقدر [illegible]
به صفت استحاضه ببیند آن هم بعد از گذشتن دو ماه بلکه چند دفعه که ده روز با صفت
استحاضه در میان گذشته باشد ذات العاده میشود و هم چنین است اگر بر عادت خود نمانا رجوع
کرد دو ماه فهمید که تنها در اول ماه سه روز یا چهار روز حیض میبیند در ماه سیم دیگر رجوع
نکند بلکه همان روزها را حیض قرار دهد و به همین منوال دائما عمل کند اگر چه خونی که در
ایام عادت میبیند به صفت حیض نباشد و این عادت که گفته شد تحقق یابد زنی که دو ماه در یک
وقت حیض ببیند بلکه همینکه ده روز در میان دو خون پاکی گذشت و بعد از آن خون دیدن
شد باز ذات العاده میشود و هم چنین است اگر در سالی یک مرتبه خون آید و در وقت معینی بمقدار
معینی ببیند که تا سال دیگر همان وقت ببیند باز ذات العاده میشود قسم ششم هم ذات

العادت

ذات العادت است و لکن پیش از عادت خونی دید و متصل شد بعادت و از ده روز گذشت پس حکم وی
آنست که همان عادت را حیض بداند و مقدار عادت پیش از عادت را نگیرد قسم هفتم هم ذات
العادت است پیش از عادت خونی دید سه روز یا بیشتر و پاک شد ده روز فاصله شد که وقت عادت
شد پس آن خون اول را نیز حیض بداند پس واجب است بر زنی که صاحب عادت است که همین که
پیش از عادت خونی دید حیض بداند اگر از حیض اول ده روز در پاکی گذشته باشد پس اگر برخورد
بعادت هر دو از ده روز بالاتر شده هر حیض است و اگر بر نخورد و لکن ده روز پاکی در میان
گذشته باز حیض است و اگر ده روز در پاکی نگذشته عادت حیض است و پیشتر استحاضه بوده است قسم
عبارت [illegible] قسم هشتم هم ذات العادت عادت را خون ببیند و بعد از عادت نیز خون
ببیند پس حکم این نیز مثل سابق است [illegible] اگر دو خون متصل نباشند و در میانه عادت
و خون ثانی ده روز پاکی باشد هر دو را حیض قرار دهد و اگر کمتر از ده روز پاکی باشد
عادت را حیض و ثانی را استحاضه قرار دهد و اگر متصل بعادت ببیند مثل اینکه عادت
هفت روز باشد و شب هشتم و روز هشتم نیز خون ببیند پس مستحب است که استظهار کند یعنی
استظهار [illegible] احتیاط است و معنی احتیاط در اینجا آنست که خود را یک روز بعد از عادت
نیز حائض بداند و عبادت نکند یا دو روز یا سه روز در میانه مخیر [illegible] روز مخیر است
و بعد از آنکه استظهار تمام شد غسل حیض کند پس اگر خون قطع شد چیزی بر او نیست و اگر قطع

و قوی آنکه تا ده روز عبادت را ترک نماید اگر روز
دهم قطع شد همه حیض است [illegible] ایام عادت حیض است
و قضا [illegible] باید بجا آورد

واگر قطع نشد چیزی بر او نیست عمل مستحاضه کند تا روز دهم و اگر در آخر روز دهم خون
قطع شد همه این ده روز حیض بوده است و آنچه عمل استحاضه کرده است و عبادات بجا آورده است
باطل است و اگر قطع نشد اگرچه یک دقیقه بعد از تمام شدن ده روز باشد پس بنا بگذارد که همان
عادت حیض بوده است و آنچه بعد از عادت [illegible] قضا [illegible] آنکه در وقت استظهار ترک کرده است
بجا آورد و قسم نهم همین ذات العادت [illegible] بیش از عادت خون ببیند و مستمر شود تا وقت عادت و همین قسم
مستمر شود تا از ده روز بگذرد و لکن از اول عادت تا آخر خون بیشتر از ده روز نباشد [illegible]
که همان [illegible] عادت است و آنچه پیش از عادت و بعد از عادت استحاضه است قسم دهم همین ذات العادت [illegible] خون
مستمره که [illegible] عادت است [illegible] حکم [illegible] که در ماه اول تا ده روز [illegible] غسل کند و [illegible]
از ده که گذشت در همان ماه و سایر ماهها همان عادت را حیض بداند و بعد از عادت غسل حیض کرده
عمل مستحاضه [illegible] را بجا آورد تا عادت حیض دیگر برسد خواه عادت در ماه دیگر شده باشد [illegible]
دیگر اگرچه [illegible] بلکه در [illegible] هر ماه نباشد بلکه از دو ماه یا از سه ماه یکبار
ببیند [illegible] در آن ماهی که عادت دارد همان عادت را حیض محسوب دارد و در آن ماهها که
عادت ندارد عمل [illegible] مستحاضه [illegible] قسم یازدهم همین
ذات العادت [illegible] ببیند در عادت یا پیش از عادت یا بعد از عادت [illegible] از ده روز بگذرد
پس [illegible] شود و ده روز [illegible] بگذرد [illegible] ببیند [illegible] دیدن خون [illegible]

یا از اول خون تا آخر عادت بیشتر از ده
روز نباشد ظاهر [illegible] صحیح

اجلی

بر حیض گذارد خواه صفت حیض داشته باشد یا نه بلی اگر این خون در وقتی باشد که اگر او را حیض
قرار دهد در میانه او و عادت ماه آینده [illegible] روز فاصله نمی‌شود پس در این صورت اگرچه باز همین خون
را باید حیض بداند و لکن بعد از آنکه در این خون عمل حیض کرد باید انتظار کشد تا بعادت ماه آینده
پس اگر در عادت سه روز یا بیشتر خون ببیند بنا بگذارد که همین حیض است و آنچه گذشته
استحاضه بوده است و قضای نماز [illegible] اگرچه اگر در عادت [illegible] نبیند [illegible] و از سه روز
کمتر ببیند خون گذشته را حیض بداند [illegible] قسم [illegible] همین ذات العادت است و لکن [illegible] خون
مستمر نبوده [illegible] ده روز مثل اینکه اول عادت [illegible] روز خون ببیند و قطع شود پس باید
همان ده روز را حیض بداند اگرچه [illegible] مثل اینکه سه روز اول عادت را خون ببیند
و پاک شود تا روز دهم و روز [illegible] قطره [illegible] ببیند و پاک شود پس آن [illegible] نیز باید
حیض بداند و هرچه عبادت کرده است نیز باطل است و این حکم [illegible] نیز جاری است
و اگر خون روز دهم [illegible] روز بگذرد پس همان سه روز اول حیض بوده است و عبادات آن
روزها [illegible] پاک بوده است صحیح [illegible] خون دوم استحاضه خواهد بود و اگر در میان صورت [illegible] ماه
خون ببیند [illegible] قطع شود مثل اینکه دهم و یازدهم [illegible] خون دیده و دوازدهم [illegible] قطع شده
و سیزدهم خون دیده و چهاردهم قطع شده و همچنین تا عادت آینده پس حکم این مشکل است [illegible]
[illegible] همان حکم خون مستمره [illegible] که همان عادت را حیض [illegible] مثل [illegible]

[illegible] صفت حیض [illegible] گذشته یا صفت حیض باشد
و اگر در عادت [illegible] صحیح

و تا روز دهم چیزی نبیند و روز دهم نیز خون
ببیند و قطع شود [illegible] صحیح

باشد و اگر وقتیکه خون ببیند حکم صاحب عادت داشته باشد در هر ماهی عادت چیزی را حیض قرار دهد
اگر صفت خون [illegible] هر روز پی در پی مثل صفت حیض باشد بلکه اگر چه یکی در میانه [illegible] صفت حیض
است و عادت از ده روز [illegible] کم [illegible] که طهر [illegible] پاکی است که ده
روز باشد و [illegible] در آن روز [illegible] قسم سیزدهم [illegible] ذات العادت است که [illegible] ده [illegible]
چند روز [illegible] و قطع [illegible] ده روز [illegible] و بعد از آن خون ببیند که با عادت [illegible]
نکند پس [illegible] حیض بگذارد [illegible] حیض است و اگر
روز [illegible] عادت [illegible] و اگر از ده روز گذشت پس [illegible]
[illegible] قسم چهاردهم زنی که عادت [illegible] ولکن [illegible] عادت [illegible] فراموش
کرده باشد و این زن را مضطربه میگویند پس حکم او [illegible] حایض [illegible] ده روز
پس اگر از ده [illegible] حیض بوده است و اگر از ده گذشت [illegible] احتیاط کند [illegible]
که صفت حیض [illegible] حیض بداند [illegible] و اگر [illegible] صفت [illegible] صفت حیض
[illegible] از سه روز کمتر [illegible] از ده روز بیشتر [illegible] پس [illegible] روایات [illegible]
گذشت قسم پانزدهم زنی که وقت عادت را میداند که اول ماه است مثلا ولکن [illegible] فراموش کرده
که چند روز بوده است پس آن [illegible] خون [illegible] حایض بداند پس اگر از ده گذشت [illegible]
حیض بوده است و اگر از ده گذشت [illegible] که چه قدر از آن خون که [illegible] تقضیا حیض بوده است

[illegible] ده روز [illegible] صفت حیض [illegible]
و بعد از [illegible] صفت حیض [illegible]

او را حیض بداند

[illegible]

او را حیض بداند و اگر [illegible] بیش از آن را نیز تقضیا حیض و اگر [illegible] بداند یکروز [illegible]
یکروز بعد از آن نیز حیض بوده است قسم شانزدهم زنی که [illegible] میداند و وقت [illegible] فراموش کرده
پس این [illegible] خون [illegible] حیض [illegible] ده روز پس اگر از ده گذشت [illegible] حیض [illegible]
و اگر از ده گذشت عمل مضطربه [illegible] قسم هفدهم زنی که [illegible] وقت عادت دارد و [illegible] عادت
ندارد مثلا در هر ماه در اول آن ماه حیض میبیند ولکن [illegible] روز و [illegible] چهار روز [illegible]
میبیند پس [illegible] خون [illegible] حایض [illegible] پس اگر از سه کمتر و از ده بیشتر [illegible]
حیض است و اگر از سه کمتر [illegible] استحاضه است و اگر از ده گذشت پس [illegible] احتیاط [illegible]
و آن قدر [illegible] در وقت عادت بوده است حیض بداند و آن قدر [illegible] عمل مضطربه [illegible]
در قسم [illegible] قسم هیجدهم زنی که [illegible] عادت [illegible] و [illegible] وقت عادت ندارد
مثل [illegible] در هر ماه پنج روز حیض میبیند ولکن گاهی در اول ماه و گاهی در آخر ماه و گاهی در وسط ماه
پس [illegible] خون [illegible] حایض [illegible] پس اگر از سه کمتر و از [illegible] عادت [illegible]
حیض است و اگر از سه کمتر [illegible] استحاضه است و اگر از [illegible] گذشت [illegible] استظهار کند و بعد از
آن عمل [illegible] کند تا آخر روز [illegible] پس اگر از ده [illegible] حیض است و اگر از ده گذشت [illegible]
عادت حیض [illegible] قسم نوزدهم زنی که [illegible] عادت و گاهی [illegible] عادت [illegible] مثل
[illegible] در اول [illegible] پنج روز حیض ببیند [illegible] در این [illegible] ببیند بلکه گاهی در وسط ماه

وکاهی در آخر بهم رسید تا یکسال بگذرد و در سال سیم باز در اول هر ماه پنج روز بهم رسید و در سال چهارم باز
کاهی در وسط و کاهی در آخر بهم رسید و همچنین پس تا آخر عمر یا تا چند سال پس حکم این قسم آنست که
مجموع ایام دیدن خون را حایض بداند پس اگر از سه کمتر و از ده بیشتر نشد همه حیض خواهد بود و اگر از سه
کمتر شد یعنی فقره الی آخره بگذرد و پس در آن سالیکه سال عادت است عمل صاحب عادت را بکند و در آن سال
بی عادت است عمل مبتدئه اگر قسم بیستم نمی شد و کاهی صاحب عادت و کاهی مضطربه شد مثل اینکه یکسال
عادت را در خاطر داشته باشد و سال دیگر فراموش کند باز در سال سیم بخاطرش بیاید که عادت او
پنج روز از اول ماه مثلا بوده است باز در سال چهارم فراموش کند پس حکم این قسم آنست که مجموع خون
دیدن خود را حایض بداند پس اگر از سه کمتر و از ده بیشتر نشد همه حیض خواهد بود و اگر از سه کمتر شد
همه طهر است و اگر از ده بیشتر شد در سالیکه عادت را در خاطر دارد عمل صاحب عادت را بکند و در سال
سالیکه فراموش کرده عمل مضطربه بکند بنا بر آنچه گذشت در بحث گذشته اگر در آن سالیکه عمل مضطربه
کرد اگر موافق عادت نیفتاده باشد تدارک آنچه واجب بوده بنماید مثلا یکسال عمل مضطربه کرد باین قسم
که هر ماه بصفت حیض عمل کرد و بصفت حیض کاهی در سه روز اول ماه و کاهی در سه روز آخر ماه بود
و هنگامیکه عادت بخاطرش آمد فهمید که عادت او سه روز در وسط ماه بوده است پس باید در این
صورت قضای نماز آن روزها که بصفت حیض عمل کرده است باید بکند بنا بر اظهر و احوط بلکه
اظهر آنست که آن روزها را روزه که گرفته باشد صحیح است و در روزهای عادت روزه که گرفته باشد باطل است

بلی ظاهرست

در اصل النعی ... در روزهای عادت داخل
... پس اگر در آن روزها

بلی ظاهر آنست که اگر در روزهای عادت جماع اتفاق افتاده باشد کفاره نیست بلکه در آن روزها که
قرار داده بود نیز نیست و هم این نیست فسخ نکند خون [illegible] از ده روز قطع شده است [illegible]
در صاحب عادت ذکر شده واجب است [illegible] غسل بکند غسل یا تیمم بدل از غسل اگر آب نباشد نیز
بکند [illegible] غسل [illegible] تیمم کرده و نوافل بعد از آنها نماید غسل و تیمم صحیح است ۹ و اگر غسل و تیمم
[illegible] واجب باشد مثل [illegible] که [illegible] پس در این صورت [illegible]
[illegible] واجب [illegible] طهارت [illegible] آخر وقت عادت خود را بداند و عادت از ده
کمتر باشد [illegible] از عادت [illegible] اما اگر آخر عدد عادت را بداند و وقت اول را فراموش کرده باشد پس
[illegible] حکم او حکم مضطربه است چنانکه گذشت و در این صورت که غسل حیض [illegible]
واجب است پس حکم در اینجا همانست که در غسل جنابت گذشت [illegible] واجب [illegible]
[illegible] غسل جنابت [illegible] واجب میشد واجب [illegible] در [illegible] واجب [illegible] پس اگر حایض
[illegible] از وقت نماز یک [illegible] بر او واجب است تا وقت نماز داخل شود پس اگر [illegible] نماز و وقت [illegible]
کند باید بقصد استحباب باشد پس اگر قصد وجوب کند غسلش باطل است [illegible] نماز یا روزه واجبی
در ذمه او [illegible] باشد ۹ و اگر [illegible] حرام [illegible] حایض نیز [illegible] حرامست [illegible] چند چیز
اول [illegible] طهارت صحیح [illegible] روزه و اگر [illegible] واجب و [illegible] طاهر است
که اگر [illegible] عبادتها از غیر حیثیت حایض بودن نیز باطل باشد [illegible] آنها حرام نیست بلکه [illegible]

۹ اگر [illegible] غسل [illegible] تیمم [illegible] بعد از آنکه خون
منقطع شد [illegible] آخره واقد باطل است

۹ و نیت [illegible] بقصد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] نکند نیز باطل است

شود پس اگر زن حایض در رمضان عمدا نماز بخواند نماز حرام نکرده است اگرچه بجهت تعب کرده باشد گناهکار

است و هم چنین است نماز نکردن قراءت سوره عزیمه بلکه اگر بقصد ذکر بکند تلاوت صحیح است و ثواب نیز

خواهد بود پس چنانکه اگر باین قصد بکند که خدا همین نماز را در این وقت از او خواسته است بدعت

کرده و گناهکار میشود و اگر زنی تمام روز را روزه بدارد و دو دقیقه پیش از غروب شرعی خون حیض ببیند روزه

آن روز پیش باطل میشود و در رمضان لحظه نباید که روزه را بر خود داند مفطر نیز بعد پیدا شود که روزه

باطل شود تا روزه حرام نکرده باشد و هم چنین است اگر دو دقیقه بعد از طلوع صبح صادق از حیض پاک

که روزه آن روز پیش نیز باطل میشود همچنانکه میشود و واجب است که روزه آن روز را بگیرد و هرگاه ترک کرد طهارت صحیح نیست برای حایض جایز است مثل

اگر دقیقه پیش از صبح از حیض پاک شود

زیارت قبور پیغمبران و ائمه و اهل قبور و ذکر و تلاوت و دعا و روضه خواندن و اذان گفتن و نماز میت

کردن و قرآن خواندن بغیر سوره عزیمه که ذکر شد و کتب حدیث و غیر آن خواندن و مناجات

با خدا کردن و غسل میت دادن و تلقین میت گفتن و ذبح قربانی نمودن و مانند اینها بلکه

بلکه جمیع مستحب است که در وقت هر نماز بجای اول وقت پاک باشد و بجهت وقت وضو ساخته در جای نماز

رو بقبله بنشیند و بقدر زمان نماز بعد بذکر خدا مثل لا اله الا الله و صلوات و دعا مشغول شود و اگر

کسی آیه سجده واجب را بخواند و او بشنود بعد و یا خود سهوا بخواند و بعد انکه کار شود و بخواند فراغ

سجده بر او واجب میشود و باید سجده را در همین حال بکند و واجب و مستحب نفاس نیز چنین است و اوطان

است که اگر بدون انکه کسی بدهد بی اختیار نیز شود سجده را بکند و باید دانست که در حال حیض

و این وجه نیست ح

و گفتن که با تیمم بدل از غسل ... مع ح

و اگر سهوا خواند هم که بر غیر الوجوب عمدا آنست

اگر بشنود اگرچه احوط ترک استماع است

عمداً در هر حال سجده بر او واجب است ح

[illegible]

هیچ غسل صحیح نیست پس اگر زن جنب حایض شود باید غسل جنابت بکند تا پاک شود و تیمم کنی دادن

از دادن و نشستن چون معتاد نیز بر آنکه حرام است بر شوهر و مولا دلیل کنیز که آن موضع از زن و کنیز را

از نخبه معتاد بدون آنکه خواه در وقت وطی کردن خون حیض ... بعد باید پس بر زن ... نیز حرام است

که تمکین بدهند بلکه اگر شوهر و مولی ندانند واجب است بر آنها که بگویند و قول ایشان در این جا

معتبر است مگر متهم به دروغ باشند و لکن اگر جماع کند کفاره واجب بر مرد است نه بر زن اگرچه او نیز مستحق

تعزیر است ... کفاره در صورتیکه مرد بداند که زن در حیض است و بداند که جماع کردن در حیض

حرام است ظاهر است که قدر ... و منع ... که باید مجتهد ... کفاره اش اگر در اول

حیض جماع کند یک مثقال طلا است و اگر در وسط باشد نصف مثقال طلا و اگر در آخر باشد ربع مثقال طلا است و حیض

اول و وسط و آخر در اینجا آنست که ایام چند روزی که حیض میشود آن روزها را بر سه قسم کند پس یک

ثلث ... در حیض میبیند و روز ... ثلث ... تا آخر ... دارد و اینها در وقتی

است که زن آزاد باشد و اگر کنیز زر خرید باشد در هر وقت از حیض که با او جماع کند سه مد گندم

کفاره اوست که بر مستحقان بدهد و مثقال صیرفی است شش مثقال و یک مثقال و نیم ...

شش هشتم مثقال کمتر است و ظاهر است که اگر کسی احتیاطا ... نکند نیز همین کفاره را باید بدهد

بفقیر داد اگرچه طلای مسکوک ... غیر جماع در قسم تمتع که شوهر و مولا از زن و از کنیز حایض میبرند

جایز است اگر شوهر صغیر باشد ... کفاره لازم نیست و در کفاره اشکال است اوجه آنست که بعد از طلوع

و این احوط است اگرچه قوت عدم وجوب غسل جنابت است

از حایض ح

و این احوط است و وجوب کفاره محل اشکال است ح

این احوط است و وجوب محل تامل است ح

بهره و اگر غلام زن را خرید کسی پس این کفاره الحمد نصف حد بر او لازم است با هم کفاره و همچنین زن از حیض
پاک شد جماع جایز نیست اگرچه پیش از غسل بکند مکروه است پیش از طلاق که زن پاک شد در حیض نیز اگر مراست
هر شوهری که زن او در حیض طلاق بگوید پس اگر زن باید اند که در حیض است باید بگوید که تا او را طلاق
ندهد ۹ و قضای نماز های روز های حیض واجب نیست و قضای روزه واجب است و هر گاه زنی اگر در عرض
روز حایض شود و نتواند دو رکعت نماز طواف بکند قضای آن نیز واجب است و هر گاه از اول وقت
نماز بقدر کردن آن نماز با مقدمات که نباشد بگذرد و زن نماز را نخوانده حایض شود
بعد از پاک شدن قضای آن نماز نیز لازم است و اگر در آخر حیض وقتی پاک شود که بتواند مقدمات
نماز بکند سیرا که ندارد تحصیل کند و یک رکعت نماز بکند آن یک رکعت بر او واجب است بلکه هر کس یک
رکعت از نماز را که در آخر وقت بتواند بخواند نماز او ادا است و باقیمانده آن نماز را بعد از وقت
با نیت وقت یا با یک رکعت تمام کند و اگر نماز را در این صورت ترک کند گناهکار است و قضا را او را باید
بکند و عجب از زنها که دیده و شنیده ایم که ظهر پاک میشوند و در خانه غسل نمیکنند و میگویند که حالا
امروز تمام است فردا حمام رفته غسل میکنیم پس اینگونه زنان تارک الصلوة و گناهکار اند بلکه اگر یک
رکعت بغروب مانده نیز پاک شوند باید غسل کنند و اگر غسل ممکن نشود تیمم کنند و اگر نتوانند که خود را
از بدن و حمام بشویند نیز با همان حال تیمم کنند و یک رکعت را از عصر بخوانند و سه رکعت عصر را بعد از
وقت تمام کنند بلکه هر وقتی که زن اثر پاکی از خود دیده باید استبرا بکند اگر پاک شده باید غسل کرده

بعد از آنکه

۹ بعد وجوب کفاره حیض کفاره است
۲ اگر در حال حیض طلاق دهد که
طلاق باطل است ۲

عبادت ترک کند و نماز نخواند بلکه زیرا که حالت مرسب ... و اگر از این گفته نکند
بر روزه و نماز واجب نیست و قضا نیز ندارد و اگرچه قضا را او نیز مستحب است چهارم در این است
که غسل حیض را نیز قصد باید کرد یعنی آنکه کیفیت این غسل مثل کیفیت غسل جنابت است مگر در اینکه در
غسل جنابت وضو حرام است و در این غسل بلکه در سایر غسل جنابت وضو واجب است و لکن این وضو برای
غسل واجب نیست بلکه در غسل های دیگر وضو صحیح نیست بلکه این وضو از برای نماز و طواف واجب است پس با غسل
جنابت نماز و طواف میتوان کرد و با غسلهای دیگر تا وضو نباشد نماز و طواف نمیتوان کرد مگر مستحب
که با هر غسل بغیر غسل جنابت وضو ب ... اگرچه وقت نماز و طواف نباشد و مستحب است که وضو را
پیش از غسل بکند و بلکه او وجوبات پنجم از غسلها غسل نفاس است و آنچه در حیض گفته شد حکم در اینجا
با جاری است زیرا که نفاس مثل حال حیض است مگر در وقت حمل عشقه بعد از طفل میشود و در وقت زائیدن
بسیار زیر میشود و بعد از آن نیز میشود به در چند چیز خلاف حیض دارد اول در اینکه حیض و رحم او افتاده
میشود و نفاس نمیشود مگر در وقت زائیدن بلکه تا مادامیکه خبری از طفل نیست یا پاره
زیاد در نشده و چه ... نفاس نیست بلکه استحاضه است و آنچه بعد از ظاهر شدن خبری از طفل بیاید نفاس
است اگر در زائیدن بگیرد و حول نیز بیاید دوم آنکه چه کم از این وقت با و وقت زائیدن
نیز ده روز میشود بعد از آن حول او که حیض میاید و حیض و ... عبادت را ترک کنند پس اگر ... بود
آمده قطع شده و ده روز تمام پاک مانده بعد از آن در زائیدن آن حیض معلوم است اگر ... زیاد ... با

۹ این [illegible] ظاهر [illegible]

و باید ده روز در میانه پاک نماند و زائیده آن خون اول آن حاضر حیض است پس [illegible] تمهار اینکه بجدا
میباید که میان حیض و نفاس نیز ده روز پاکی بگذرد و دوم چنانکه در میان دو حیض نیز چنین است [illegible]
ده روز پاکی بگذرد و نفاس از صحیح گفته‌اند بعد از آن خون [illegible] یعنی خون [illegible] زائیدن را [illegible]
بداند و هرچه گذشته است [illegible] اگر چه آن خون اول در روز زمان عادت حیض آمده باشد ۹ و لکن در
میان عادت و زائیدن ده روز نگذشته باشد و باید دانست که هرچه زنان میزائیده از [illegible]
[illegible] تمام [illegible] نیز خونی که با او میآید نفاس [illegible] اگر [illegible]
با او میآید نفاس [illegible] حیض است اگر ممکن باشد و الا [illegible] دوم آنکه حیض از سه روز
کمتر نمیشود اما نفاس در جانب کمی صورتی ندارد بلکه یک دقیقه و یک قطره نیز میشود پس اگر زنی بزاید و
یک دقیقه خون ببیند و در تمام [illegible] واجب است که [illegible] در حیض گذشت پس
اگر از اندرون پاک شده غسل نفاس کرده عبادت بکنند و اگر پاک نشده عبادت نکنند و اگر
زنی بزاید و اصلا خون نبیند غسل بر او واجب نیست بلکه اگر [illegible] از زائیدن [illegible]
[illegible] از او [illegible] میتواند که با [illegible] نماز بخواند سیم آنکه اگر چه
نفاس نیز [illegible] مثل حیض از ده روز زیاده نمیشود و لکن در حیض هر ده روز را در وقت
حیض باید دانست که در اول سه روز متصل خون دیده باشد و در [illegible] روز دهم نیز [illegible] قطع
شود پس در این صورت هر ده روز حیض است اگر چه سه روز اول و یک دقیقه روز دهم [illegible]

[illegible]

[illegible] فرا پاک شده اما در نفاس پس اگر در وقت زائیدن یک قطره خون ببیند [illegible]
[illegible] عبادت کند تا روز دهم و در روز دهم نیز یک قطره خون ببیند و قطع شود [illegible]
روز نفاس است آنچه عبادت کرده [illegible] قضا ندارد و لکن قضای روزه را باید بگیرد و اگر از [illegible]
[illegible] نبیند تا روز نهم و در روز دهم یک قطره خون دید همان روز دهم نفاس است آنچه
[illegible] عبادت کرده است صحیح است و همچنین است اگر روز اول ندید و روز دوم دید و [illegible]
دوم نیز ندید و روز سیم دید پس آنچه تا روز دهم ببیند نفاس است اگر از ده بگذرد حکم [illegible]
چهارم آنکه در حیض اگر دو دفعه موافق میشد صاحب عادت میشد و در نفاس اگر چند دفعه هم موافق باشد
صاحب عادت نمیشود بلکه نفاس تابع عادت حیض است [illegible] اگر زنی در حیض [illegible] عادت
[illegible] باید ملاحظه کند که اگر نفاس [illegible] روز قطع شده [illegible] کرده غسل کند
[illegible] اگر [illegible] روز قطع شده [illegible] استظهار کند [illegible] نفاس [illegible]
۹ این [illegible] تا روز دهم [illegible] نکند و بعد از آن غسل نفاس کند و عمل مستحاضه کند ۹ تا روز دهم پس اگر از ده [illegible] نفاس
[illegible] آنچه عبادت کرده [illegible] اگر از ده گذشت آنچه بعد از [illegible] روز [illegible]
و قضای عبادت آن [illegible] استظهار را نیز باید بکند پس [illegible] زنان را که [illegible]
[illegible] میکنند اگر [illegible] اندو اگر
زنی در حیض [illegible] باشد در نفاس [illegible] و اگر در حیض [illegible] کرده باشد

در نفاس نیز مثل حیض بعضی گفته‌اند که علامت نفاس نیز همان است که علامت حیض است پس هر قسمی که در حیض

میکرده است اینجا هم بکند اگر در میان ده روز خون پاک ببیند ده روز پاکی بگذرد و در میان ده روز نفاس نمی‌باشد لازم

نیست پس اگر زنی یک طفل زایید نفاس دوم است و خون اول هم نفاس اول است و اگر دو سه روز بعد از طفل

دیگر زایید نفاس [illegible] است و اگر ده روز بعد از آن دو طفل دیگر زایید نفاس [illegible] است و اگر ده روز بعد از

آنجا طفل دیگر زایید نفاس سیم است پس از آن طفل خون ده روز اگر خون ببیند همه را باید نفاس بداند

و اگر ده روز کشید و زایید تا سیم هر چه خون ببیند نفاس است اگر یازده روز کشید و زایید روز

یازدهم که هنوز طفل دوم را نزاییده است عبادت کند زیرا که نفاس اول تمام شده و طفل

دوم را هنوز نزاییده است و هنگامی که طفل دوم را زایید نفاس دوم قرار دهد و کیفیت غسل نفاس نیز

مثل حیض است و اگر بر حایض حرام است بر صاحب نفاس نیز حرام است و اگر بر او واجب است بر این هم

واجب است و هر چه بر او مکروه و مستحب است مثل احکام مثل حیض است حتی در شبهه بخون بکارت و جراحت

و اگر جماع کند در حیض کذشت و اگر در کفاره جماع اگر نفاس یک روز یا نصف روز یک از شکل

ده روز بداند و لکن ظاهر نیست که اگر یک قسم بکند احتیاط قسم را باید مراعات کند پس اگر در ثلث

اول جماع کند کفاره یک جا خلوت و اگر در ثلث دویم کند ربع یا جا خلوت و اگر [illegible]

نیز مثل حیض [illegible] خود صاحب نفاس مباشر شود پس اگر تا بدنه کند یا آب بریزد و غسل باطل است

و اگر متعارف شده در بعضی ولایتها اگر طفل در روز سیم صاحب نفاس میدهند و تکمیل

این را نوشته‌ام [illegible]

در روز دهم

در روز دهم هم [illegible] که در دین خدا کرده‌اند مستحب است که آن طفل را در همان روز تولد

غسل بدهند و این قسم نیت کنند که این طفل را غسل مولود میدهم

سنت قربة الی الله و در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه بگویند و حنک او را

به کام بالا او را با آب فرات و تربت امام حسین برداریند و اگر آب فرات نباشد با باران

و اگر آن هم نباشد با آب شیرین بردارند و اگر بجز آب شور آبی نباشد قدری شیرینی داخل

او کنند و بردارند و بعضی زاییدن اگر پسر باشد نام او را محمد گذارند تا روز هفتم و در روز هفتم

هر اسمی که خواهند بگذارند و در همان روز هفتم سر او را بتراشند و هم وزن موی سر او طلا

یا نقره تصدق کنند و گوسفند که شرایط قربانی داشته باشد عقیقه کنند و مکروه است که در آن

وقت در غیر آن وقت یک جای سر را بتراشد و جای دیگر را بگذارند خواه زلف باشد خواه

کاکل و خواه در پیش روی سر باشد و خواه در عقب سر باشد باید همه را بتراشند یا هم را

بگذارند بعضی را بتراشند و بعضی را بگذارند که مکروه است بلی قسم کراهتش که آن کرده ملک کثیف

که رسول خدا با وجود اینکه رحمة للعالمین بود دعا نکند پس البته از مردن او هم باک داشته

است که کسی نیز از مردن باک نداشته باشد البته از مردن او هم باک داشته است و کسی که پیغمبر

از مردن او باک نداشته باشد البته و فاسد پدر و مادر نیز نخواهد کرد و اگر باشد نیز هر چه باشد

پدر و مادر او را از نظر پیغمبر انداخته اند آن هم ملاحظه در هر باب نخواهد کرد و از این بدتر

دعا کند و آنحضرت در سر او کاکل یا زلف یا غیر آن اینها که یکجا بتراشند و جای دیگر را بگذارند

بودند و دیده فرمود دعا بجهت او بکنم و فرمود که سر او را بتراشند پس چه کسی دارد که رحمة للعالمین دعا نکند

است که در بعضی از ولایتها و قبیله‌ها چنانند عام پس اگر لطف حکیم آن ظالم بگیرد ایشان آن لعنت ساز
و نقاره بیا آورده باشد نفر از هم سلطان و مؤمنان را جمعیت میان داز و ایشان ظالم از شدت آخر
اگر کسی مالی بگیرد و اگر کسی را هم مستمر گردد بدنام میتوانی بخلاف عمل او و رقاصی کنی پس خداوند کریم تو
جان و مال [illegible] از ظلما و [illegible] میدهد و باد [illegible] که ده بالا اگر
[illegible] دنیا را امید ادن کسی قدرت ندارد که [illegible] را ب [illegible] آنها را او
بقیه میاورد و عوض شکر نعمت کفران میکنی پس [illegible] بدتر آن ظالم است که خداوند
پسر را از توفان و غرق شدن و از ملکها [illegible] نفر از هم ستمکار او را هلاک [illegible]
محافظت کند تا آنکه [illegible] برسد آن ظالم [illegible] شکر این نعمت بقدر [illegible] یا بعد روز یا
روز یا کلاو روز یا یک روز ساز و نقاره و رقاص و خواننده و مطلق [illegible] میانی
کنند عوض او را دایم خدا [illegible] که این کرده [illegible] رسید از اینکه غضب خدا [illegible] آید و [illegible]
و سایر اصنامیان این اعمال را [illegible] هلاک کند چهارم غسل استحاضه است و حکم آنکه [illegible] باید
غسل کرده و دیگر کیفیت غسل کردن [illegible] غسل کردن [illegible] که در سایر غسلها گذشت و [illegible] باید غسل
کند پس آن زنی که مستحاضه [illegible] باید دانست که هر خونی که از حیض [illegible] و نه نفاس و نه
قرح و نه جرح و نه بکارت آن خون استحاضه است و در بسیار از اوقات زرد و روان
و سست بیرون میاید بخلاف [illegible] خون حیض که بیرون آمده است و ظاهر است که پیش از نه سال

بلکه قول الکمه هر خونی که نه حیض باشد و نه نفاس [illegible] بهم اینکه [illegible] شود که چون بکارت [illegible] باشد [illegible] منه

نیز استحاضه میاید پس چنانکه بعد از یائسه شدن نیز میاید و اگر زن شک کند که خونیکه از او میاید
استحاضه است یا حیض بنا را بر حیض بگذارد و تفصیل که در حیض گذشت و اگر یقین کند که حیض نیست
مثل چون پیش از نه سال و یا آنکه کسی که استحاضه است یا بکارت است یا قرح یا جرح پس بنا را بر استحاضه بگذارد
بگذارد و همینکه مشخص شد که خونیکه از او میاید استحاضه است واجب است بر او که در وقت هر نماز
واجب است برو که [illegible] در [illegible] که پنبه بخود بردارد و اندکی صبر کند پس بیرون بیاورد
و ملاحظه کند که از کدام قسم استحاضه است زیرا که استحاضه بر سه قسم است اول قلیله و او است که خون
از آن طرف پنبه نبرود اگرچه با وسط بلکه با نزدیک آن طرف نیز رفته باشد و یا از کنارهای پنبه بیرون
رفته باشد و او را حکم [illegible] اول آنکه در وقت هر نماز از نمازهای پنجگانه پنبه را بیرون
بیاورد و ظاهر فرج را [illegible] آنقدر که وقت شستن [illegible] بشوید بلکه با حاشیه پنبه [illegible] بگذارد
هر را بشوید و پنبه پاکی بخود بردارد دوم آنکه از برای هر نمازی از نمازهای پنجگانه یکبار وضو بسازد
[illegible] نماز صبح را این قسم خواند و لکن بعد از نماز [illegible] متوسطه [illegible] که از برای نماز ظهر [illegible]
باز خود را پاک کند و پنبه پاکی بردارد [illegible] وضو بسازد و اگر [illegible] بعد از نماز
ظهر باز آمد از برای عصر نیز باز خود را پاک کند و پنبه پاکی بردارد و وضو بسازد [illegible]
[illegible] و اگر بعد از آن [illegible] نیاید [illegible] نماز [illegible] نمیتواند بخواند پس حکم
استحاضه مثل اول [illegible] در [illegible] فرق است [illegible]

[illegible] ظاهر فرج [illegible]

افعال دراين صورت وضو نه وضو بدل از براي نماز ديگر گيرد

مراعات کرده است جا يد و ديگر بعد از آن نبايد نماز را قضا بکند و وضو از براي نماز ديگر
هم نخواهد بعلاوه هر وقتي که يقين کرد که مرض استحاضه خوب شده و ديگر نمي آيد پس اگر در آن وقت
در اثناي وضو يا غسل استحاضه يا بعد از آنها و پيش از نماز يا در اثناي نماز است ديگر آن استحاضه
حدث است بايد از سر وضو يا غسل نماز ديگر را نيز ميتواند بخواند و اگر بعد از نماز قطع شد بايد تمام
مدت و بمقتضاي او عمل کند و بايد دانست که هيچ در اين قسم استحاضه هرچه در قسمهاي ديگر مذکور است
را براي همه بجا آورد و چيزي که در غسل نماز نمود [illegible] مستحبات نماز [illegible] طولي دارند مثل
جامه و مانند آن را نيز ميبايد پيش از اين آداب بجا آورده باشد پس اگر فاصله [illegible] در ميان
چيزي پاک کند [illegible] و در ميانه وضو [illegible] بايد [illegible] پنبه را بدل کند و اگر فاصله [illegible] در ميان
وضو و نماز شود بايد همه آداب را از سر بگيرد و اما اگر فاصله کم باشد مثل اينکه حمام نزديک نماز باشد
را در حمام اين آداب را بجا آورده بايد در خانه [illegible] در مسجد [illegible] نزديک حمام باشد نماز را بجا آورد
ضرر ندارد قسم دويم استحاضه متوسطه است و آن خونيست که در وقتيکه پنبه را داخل [illegible] بيرون آيد
بيرون آيد و در خون از آن طرف گذشته باشد و لکن جاري نشده باشد [illegible] بايد [illegible]
برسد و در اين قسم چهار چيز واجب است اول و دوم همان دو چيزيست که در قليله ذکر شد
سيم بدل کردن کهنه [illegible] اگر خون [illegible] کرده باشد [illegible] چهارم غسل بعد از اين
عملها از براي نماز صبح بکند و بعد از اين غسل در وقت نماز ديگر همان آداب را مراعات کند

در غير قليله

بزودي وضو را در قليله و غسل
بزود را غير قليله بجا آورد

[illegible]

تا وقت نماز صبح

تا وقت نماز صبح ديگر و باز بجهت نماز صبح غسل کند و همين منوال هر چند روز که ميبايد معمول دارد و حکم
اينکه خون قطع شود در اثناي غسل يا بعد از غسلها در اثناي نماز همانست که ذکر شد که هيچ يک حدث
نيست مگر بعد از نماز صبح ميبايد که آن هم حدث است ولکن اگر بعد از نماز صبح قطع شود [illegible] وضو از
براي نماز ظهر و عصر را واجب [illegible] همچنين [illegible] نماز عشا و اگر بعد از نماز عشا قطع شود غسل و وضو
هر دو از براي نماز صبح ضرورست و اگر چنين خوني بعد از نماز صبح به بيند و پيش از نماز صبح پاک شود پس
ظاهر آنست که باز از براي نماز ظهر هم خود را پاک کند و هم پنبه را بدل کند و هم وضو بسازد
و هم غسل متوسطه کند و از براي نماز عصر نيز همه را بکند بغير غسل و همچنين است مغرب و عشا و باز
از براي نماز صبح اگر بعد از عشا خون آمده غسل بکند و پس نماز صبح هيچ غسل نميخواهد و اما ساير
نمازها پس هر يک که اول خون پيش از او است غسل ميخواهد و هر يک که چنين نيست غسل نميخواهد سيم
استحاضه کثيره است و آن خونيست که خون از پنبه بگذرد و جاري شود تا بکهنه برسد و اين قسم شش
چيز دارد چهار چيز همانست که در متوسطه ذکر شد پنجم غسل است بجهت ظهر و عصر است ششم غسل ديگريست
بجهت مغرب و عشا و مستحب است که نماز ظهر را با عصر جمع کند و عشا را با مغرب و اگر جمع نکند
اگر چه در ميانه چهار رکعت نيز فاصله شود جايز است و اگر اين استحاضه بعد از نماز صبح بيايد از
روز دو غسل واجب ميشود يکي بجهت ظهر و عصر و ديگري از براي مغرب و عشا و اگر بعد از نماز ظهر بيايد
باز دو غسل است يکي بجهت عصر و يکي بجهت مغرب و عشا و اگر بعد از عصر بيايد يک غسل است بجهت مغرب و عشا و اگر

خواه در بعضي از آنها هم حدث شد

جمع کردن ميان دو نماز واجب است اگر بخواهد [illegible]
بيک غسل [illegible] و اگر فاصله [illegible]
نماز بعد از [illegible] براي نماز [illegible]
فاصله جايز است بلکه از براي نماز ديگر
[illegible]

و اگر بعد از عصر چاره ... مشغول است بجهت ... و اگر بعد از غروب چاره بجز غسل است
بجهت و همچنین ترک این آداب را که در هر یک از سه قسم مذکور شد بجا آورد مثل کسی می‌شود
که پاک شده اگر چه خون دائما نیز آید پس جماع با او جایز است و طواف کردن او و مسجد رفتن
و روزه گرفتن او صحیح است و اگر ترک این آداب بکند نماز او باطل است و اگر غسل نکند
روزه اش نیز باطل است و اما وطی کردن پس ظاهر آنست که بدون اینها نیز جایز است اگر چه
احوط ترک است تا این آداب را بکند و ترتیب در میان آداب چنین است اگر چه احوط بلکه اقوی ترتیب است
باین قسم که اول فرج را بشوید پس پنبه بردارد و پنبه دیگر بگذارد پس غسل کند پس مشغول نماز شود
و در وقت وضو و غسل و نماز فرج را محکم ... کند که خون بیرون نیاید و اگر کهنه ... کند
و لکن ... از بسیاری مهلت ... و از اطراف ... پس از ... شود ... [illegible]
و نفاس بعد از این نیز واجب است پس هر وقت که احتمال دارد که قطع شده است ...
کند بهمان قسمی که در حیض گذشت پس اگر از اندرون چیزی از خون ظاهر شد باک نیست
و اگر ظاهر شد باز غسل ... قضا بکند و کیفیت غسل مستحاضه نیز مثل سایر غسلهاست مگر در اینکه
در این غسل معتبر است که هر عضوی را بعد از آنکه شست دیگر بزودی بشوید که مبادا خون بیاید و خارج کند
و در غسلهای دیگر موالات شرط نیست و پنجم از غسلهای واجب غسل مس میت است بدانکه اگر کسی
از زنده چیزی جدا شده باشد و چه باشد و چیز از اینها چه ظاهر باشد و چه باطنی بجز آنکه از مرده آدمی

و خون بیرون نیاید بعد از آداب نماز
باطل نمیشود و اگر سهوی انکار نکند
والله اعلم

لوازم ... بعد از سرد شدن و پیش از تمام شدن غسل مس میت بر آن زنده واجب میشود خواه
کرده شده باشند یا ... فرق نمیکند که دیوانه مسلم باشند یا کافر زن باشد یا مرد یا ... پس اگر ...
مرده باشد و بعد از سرد ... پیش از غسلها ... شده ... اگر ... بخورد ...
... غسل بر آن طفل لازم میشود و لکن ... عقابی بر ترک ... ندارد و اگر دست تر
بیدن میت ... از مس ... نیز لازم است و اگر تر نباشد لازم نیست و ...
که بعضی مردان ... اگر ... و مس میت غیر آدمی ... نیز ... غسل ...
بلکه اگر تر باشد شستن ... و همچنین میت آدمی را ... اگر آب نباشد تیمم داده
باشد ... پس مس او موجب غسل است و ... و امام ... کسی که ... از مردان غسل میت
کرده باشد مثل کسی که باید او را ... و کسیکه در راه دین شهید شده باشد اگر ...
نیز ... اینها نیز ... موجب غسل نمیشود و هر جزئی از انسان که استخوانی
داشته باشد که در میان گوشت ... غسل ... آن جزو بریده شود خواه صاحبش زنده
باشد خواه مرده و کسی آن جزو را مس کند نیز غسل مس میت واجب میشود و اما اگر استخوان بی
گوشت ... مس ... از دندان که در بیرون گوشت است استخوان است اگر گوشتش ریخته
شده یا گوشت با استخوان ... مثل زبان و پاره از گوشت ران و ... از
لبها و ... ریخته ... پس اینها را مس کردن موجب غسل نمیشود ... آدمی

و همچنین است دیوانه که تا عاقل نشده
عقابی ندارد

اگر تیمم ... موجب غسل ... احوط ... است
ولکن ... مسئله ...
... یدیه

اگر چه کسند صاحب آن جزو باشد

[illegible]

از تفاصیل این مسئله معلوم شد
و حق آنست که در هیچ یک از این
صور نماز چیزی بر او نیست خواه
تاریخ معلوم باشد یا نه
بلکه در همه صحیح

در استحباب
وضو قبل از غسل

واجب

در غسلهای مندوبه

مبت و سایر فضلات در حین نزول و خارج شدن و از کلام اکثر علما ظاهر می‌شود که اگر منی برخورد موجب غسل نمی‌شود و اگر
کسی در خواب ببیند که عضوی از او منی بیرون رود یا کسی دیگر ببیند و در بیت بر جنابت غسل او
واجب نمی‌شود و اگر شک کند که منی از مردان دیگر بیرون آمده است یا بعد از آن پس اگر تاریخ بیرون
شدن معلوم باشد که اول ظهر بوده است مثلاً و نداند که دیگر پیش از ظهر بیرون آمده است یا بعد از ظهر
غسل بر او واجب نمی‌شود بلکه اگر با طهارت شد و نیز لازم نمی‌شود و اگر تاریخ دیگر بیرون آمدن معلوم
نبود و سه دیگر نامعلوم باشد غسل بر او واجب است چنانکه اگر تاریخ جنابت معلوم نباشد نیز چنین است
و اما این غسل را چگونه باید کرد پس بیان آن قسمت که در غسلهای دیگر گذشت اما آنچه بر جنب حرام است
معلوم شد پس مخالفت آنکه ... بجهت نماز مطلق و طواف واجب نیز او و دخول مسجد با بیشتر آن
در مهمات غسل مخصوص است و غسل در غسل و فوت و لکن نماز و طواف با این غسل بی وضو نمی‌باشد از آن
یا بعد از آن نمی‌توان کرد و اگر در غیر وقت نماز غسل کند بسم غسل را به نیت استحباب کند و هم درست
و مستحب است که وضو پیش از غسل باشد چنانکه در غسل حیض و مانند آن بود و سوای این پنج غسل غسلی
بر زن و مردان واجب نیست مگر غسل که بعد از روزه قضا نشود یا کسی شود که علما مستحب دانسته غسل
غسل جمعه و عید را نیابت ... یا مرده از مرده گان او بکند که در این صورت نیز واجب می‌شود اگرچه
اظهر بطلان چنین اجاره ... رجوع فرمائیم طهارت است اما غسلهای مستحب پس ذکر همه آنها
لایق این مختصر نیست و در کتابی که ... نمی‌توانند ... و لکن بعضی از آنها را بطریق اجمال

انتهی

آنچه ذکر می‌کنیم اول غسل جمعه است و ثواب آن بسیار است و بعضی او را واجب دانسته‌اند پس احتیاط آنست
که ترک نشود و در حدیث است که از این جمعه تا جمعه آینده پاک است و حضرت امیرالمؤمنین در کسی که
میخواهد ... ترک کند می‌فرمود تو عاجزتر از آنی که غسل جمعه وقت این غسل از طلوع صبح صادق روز
جمعه است تا ظهر آن روز و هرچه نزدیکتر بظهر شود افضل است و هرگاه ظهر گذشت قضا است و تا آخر
روز شنبه نیز قضا او را میتوان کرد اگرچه شب شنبه بکند بهتر است و کسی که ترسد که روز جمعه غسل از برای
او میسر نشود در روز پنجشنبه صبح صادق روز پنجشنبه تا غروب نیز غسل جمعه را میتواند کرد و لکن با این قسم است
کند که مقدم میکنیم غسل جمعه را است و بعد از آن چنانکه قضا را باید نیت کند و قضا غسل جمعه
میکنیم و در اینکه آیا ترک کردیم غسل نزدیک نماز آفتاب گرفتن و ماه گرفتن است پس کسی که عمدا این نماز را
ترک کند در صورتی که تمام قرص گرفته باشد مستحب موکد است که غسل کند و بعد و نماز قضای نماز را بجا
آورد و ظاهر آنست که این غسل واجب است و بعضی فرموده‌اند احتیاط است پس احتیاط در آنست که ترک
این غسل نیز نشود سیم غسل دادن طفلی است که تازه از مادر متولد شود که بعضی ذکر کرده‌اند و قول بوجوب
این غسل نیز هست پس احوط عدم ترک است چهارم غسل توبه است از هر گناهی اگرچه صغیره باشد مثل
نگاه کردن بنامحرم و مانند آن و لکن چون توبه واجب فوری است پس اول باید توبه بکند و بعد
از آن غسل را و بهتر آنست که بداند که اصل توبه است پیش از غسل بکند و غسل توبه بعد بمثل توبه
الی آخر بجا آورد کسی باز گشته که دوم از گناهان بود غسل نیز باید دیگر که مستحب است از مستحبات

نوبه بعد از غسل کو پر پنجم غسل عید فطر و عید قربان و عید غدیر و روز است شب عید فطر نیز غسل مستحب است
و اگر چند غسل جمع شوند پس اگر در میانه آنها غسل جنابت نیز هست اکتفا بغسل جنابت میکند از همه
بجزی [illegible] و اگر نیت همه را نیز بکند جایز است بلکه افضل [illegible] و اگر غسل جنابت
نباشد تا همه را نیت کند ساقط نمیشود پس کسیکه در روز جمعه که عید فطر و نوروز باشد و [illegible] غیر از آن کاری
کرده باشد و جنابت و حیض و مس میت و غیر اینها را نیز داشته باشد اگر چنین نیت کند که همه این غسلها
بکند فقه میکنم قربة الی الله کافیست و ثواب همه را امید هست و لکن اگر از برای هر یک غسل علیحده
بکند افضل است و در غسلهای مستحب یا بجای از حدث اصغر شرط نیست پس باید وضو نیز با اینها [illegible]
کرد بلکه ظاهر آنست که حدث اکبر نیز چنین است و اگر در اثنای آنها حدث نیز صادر شود ضرر نمیکند بلکه بعد از
کردن نیز چنین است تا بار دیگر مثل آنها مستحب نشود پس غسل جمعه تا جمعه دیگر باقیست و غسل زیارت تا
بزیارت دیگر و غسل عید فطر تا بعید فطر دیگر اگر چه اظهر اقتصار است بر مورد نص اقرب در هر یک که
نص بر بقاء آن بقدر یک [illegible] دلالت میکند است پس آنچه از اینها باقدر بار باقیست مثل غسل جمعه
تا جمعه و اگر استعمال آب ممکن نباشد بدل این غسلها مستحب است تیمم نیز جایز است ششم از غسلهای واجب
غسل میت است و از آنست که حکم عبادات و جدا از احکام در فرق در این باب ذکر شود پس میگوییم
که باید دانسته شود که میت از غسل چه حکم است و چه کسی باید غسل داده کی باید او را غسل دهد و
غسل چه قدر است و چه مکان باید او را غسل داده و چه قسم باید غسل داد و بعد از غسل چه حکم است

لهذا

که آنها در دقه اول است بیان

که حدیث هست که طهور است از جمعه تا جمعه ح

آنها

لهذا در این مقام ذکر میکنیم مقام اول در حکم پیش از غسل است بدانکه کسیکه بحالت نزع [illegible] مستحب است که هر
کس در اطراف او باشد مثل آنکه بگوید چنین [illegible] یا آنکه بسیار اذیت میکشیم و شب و روز
آرام ندارم و از حرارت تب سوختم یا هلاک شدم [illegible] اینها را ترک کند خداوند عالم ثواب هر
حسنات که در شمار او [illegible] و اگر صبر نتواند
بهتر آنکه [illegible] که خالق خداوندیم که صاحب [illegible] او ندارم و باز
گشت بسوی او است [illegible] این ذکر [illegible] صلوات خدا باد [illegible] خداوند رحمن در قرآن مجید
که صلوات فرستاده است [illegible] رسول [illegible] مصطفی [illegible] دوم آنکه [illegible] وصیت [illegible]
ذکر را بگوید مستحب است که [illegible] روزی [illegible] تصدق کند زیرا که در حدیث [illegible] خوش
[illegible] را با تصدق مداوا کنید [illegible] تربت سید الشهدا بخورد و اگر آب [illegible]
[illegible] بدهد [illegible] و اجب است
[illegible] وصیت کند [illegible] قرض مردم [illegible]
[illegible] است و اگر [illegible] زیرا که [illegible]
[illegible] وصیت کند [illegible] از اصل مال برداشته میشود و بعد
از اینها [illegible] ثلث مال [illegible] وصیت کند [illegible]
[illegible] الازم است پس آنها را نیز وصیت کند و افضل تقدیم [illegible]

در نامه [illegible] حدیث است که [illegible] ح

و بعد از اینها اگر جز از ثلث مال [illegible] وصیت [illegible]

وعلامت دیگر آنست که بعد از آن سایر خیرات و مستحبات که میتواند بخواهش شده خود را آماده کند که مبادا اجل
تمام نشده باشد و مرگ مهلت ندهد و باین قسم که هر چه لهو و بیهوده است از دل زائل کند و توبه بلکه از دل بس
با اخفا نکند و بیشتر اوقات خود را بکار برد و صحبت مردم را مفرط کند و دائماً در یاد مرگ باشد
و بتوبه و استغفار و دعا و قرآن و ذکر مشغول شود و نگذارد که سخنهای بیهوده در نزد او بگویند و اگر بگویند
او گوش ندهد و روز بروز که ناخوشی سنگین تر میشود او دل را بخدا نزدیک تر کند و کم کم محبت مال
و عیال بلکه غیر از خدا از دل بیرون کند و هر قدر که ناخوشی سنگین تر میشود گمان نزد مردن در خود
بیشتر کند و خود را بخداوند حق نیکوتر کند مثلاً چنان گمان کند که مهمانی تخیّل بسیار کریم میداد
که اگر هر تقصیر و گناهی کرده باشد او عفو خواهد کرد و بسیار نترسد بلکه ترس و امید را باهم سنجد چنین
که هیچیک زیادتی بر دیگری نداشته باشد و باین قسم که نفس خود بگوید که ای نفس اگر تو گناهی از همه گناهها
و زمینها و کوهها بزرگتر کرده باشی از رحمت خدا بزرگتر نیست پس چنانکه میرسی که این گناه
از همه بزرگتر بود چنین کشته ام چنین امید وار باش که شاید آن رحمت بزرگ تو را ببوس و بهشت
کشاند پس ترجیح دادن یکی از این دو احتمال بر دیگری با اینکه از واقع خبر نداری از حیث وهم
بند این فکر را بکند از ترس و امید را میزان کند و در حدیث است که حسن ظن بخدا آنست که امیدت
باشد مگر بخدا و نترسی مگر از گناهان خود و نزدیک مردن گمان عفو را برحمت خدا بیشتر کند
باین قسم که توبه کند از گناهان پس بگوید که توبه میشود گناهان از این جهت خدا را از معاصی

تا آنکه

میماند

میماند و ملولست که آرزوی مردن نکند اگر چه ناخوشی سبب رسول کشته بعد بلکه این وصیت از آن زده شود
مستحب است که در وقتی که نفس میخواهد آرزوی مرگ کند این دعا بخواند اللهم احینی ما کانت
الحیوة خیراً لی و توفنی اذا کانت الوفاة خیراً لی و بسیار لا اله الا الله
بگوید سعی کند که آخر سخنش لا اله الا الله باشد و اگر نتواند بگوید از دل بگذراند و همینکه نزدیک
مرگ ظاهر شد مستحب است که او را تلقین کنند شهادتین و اقرار به پیغمبر و دوازده امام را که اسم
هر یک را بگویند که او تا آخر امام ببرند و بگوید تا نفسی که نتواند بگوید چه عربی باشد و چه غیر آن و شخصی را که
میبرند تلقین مستحب است این تلقین اول است و در این تلقین مستحب است که هر چه تلقین کننده
میگوید او ناخوشی نیز بگوید و واجب است که در وقت جان دادن او را رو بقبله بخوابانند قبیله اگر
نشیند رو بقبله باشد و لکن واجب است اگر چه مشهور وجوب است و بعد از مردن تا قبر گذاشتن
در همه احوال مستحب است که بهمان قسم رو بقبله باشد و اگر قبله مشتبه باشد در جهات تحیر است
دوم در آنست که چه کس را باید غسل داد پس میگوییم آن هر کس است که مسلمان باشد و یا ملحق بمسلمان
باشد و ملحق بمسلمان اطفال مسلمان و دیوانهای مسلمانان و هر میتی است که در ولایت مسلمانان یافته
شود و فرزند زنا که در ولایت بهم رسد نیز در حکم مسلمانان است پس کسیکه غیر مسلمان است که میگویند
[illegible] علیه را هم خدا امید نکنند و کافر نه اگر تقصیر نداشته باشد که چنین است که کار است
از آن که تکلیف شرعی نیست که هر کس در ولایت مسلمانان است او را مسلمان دانسته تا تقصیر بخلاف

اقوال و جوبست

اگر بچه ... باشد ...
واگر روح حلول نموده باشد غسل داشته
و آن واجب است اگرچه کمتر از چهار
ماه داشته باشد

در صورتی که اگر طفل سقط شود پس اگر چهار ماه بر شده باید او را غسل میت داد و اگر از چهار ماه
کمتر باشد غسل او واجب نیست بلکه بکهنه پیچیده در گوشه دفن کنند و اگر جزوی از میت یافته
شود که در آن جزو استخوان باشد مثل دست و پا و انگشت پس آن جزو را غسل دادن واجب است
و اگر گوشت یافته شود بی استخوان غسل واجب نیست بلکه بی غسل او را بکهنه پیچیده دفن کنند و آنچه از زنده
جدا میشود نیز همین حکم دارد مگر دندان زنده که غسل او واجب نیست و اگرچه احوط است و در همه
اینها همانا غسلی که میاید لازم است و حنوط و کفن و نماز لازم نیست بلکه بکهنه پیچیده دفن میکنند
و اما اگر سینه تنها یافته شود یا قطعه که سینه در او باشد خواه با گوشت باشد و خواه بی گوشت پس حکم آنها
حکم تمام میت است پس غسل باید داد و دو پارچه کفن که پیراهن و لفافه باشد باندازه آنها
بآنها پوشانیده و نماز کرده دفن باید کرد و احوط آنست که اگر دل تنها بی سینه یافته شود نیز همین حکم
دارد اگرچه اظهر آنست که غسل سائر گوشتها را دارد و اما بعض اجزای سینه یا گوشت [illegible] حکم آنها
مثل سائر استخوانها و گوشتها [illegible] است که گذشت پس از اینها معلوم شد که اگر کسی را حیوانی
دریده باشد و یا اینکه با شمشیر و حقه کرده باشند و یا سرش را بریده باشند پس اگر همه را
یکجا جمع میتوان کرد باید جمع کرده همه احکام میت را بجا آورد و اگر بعض گم شده باشد پس اگر آن
گم شده سینه باشد باقی مانده را همه غسل باید داد و نماز و حنوط و کفن ندارد و اگرچه سینه
با آنها باشد و اگر سینه باشد باقی گم شده باشد یا حیوانی خورده باشد حکم تمام است از غیر القسمیکه
ذکر شد

و اگر استخوان بی گوشت یافته شود ...
بس احوط بلکه اقوی آنست که
غسل او نیز واجب است ...

که قدری از گوشت سینه با او بر بزند
بنیت حنوط و احوط آنست ...

اقوی وجوب حنوط است اگر مواضع سجده باشد

و شک شود که آیا کسی او را غسل داده است یا نه پس اگر در مقبره
مسلمانان یافته شود واجب

ذکر شده را او جاری نباشد و آنچه در سینه ذکر شد محقق میت است و اگر سینه یافته شود یا آثار دفن کردن
در آن ظاهر باشد بنابراین بر وقوع تجهیز باید کرد ... اگر در مقبره مسلمانان یافته شده ظاهرا ...
و اسم چنین است اگر استخوان میت یافته شود پس اگر در مقبره مسلمانان یافته شود یا آثار دفن کردن
در او ظاهر باشد چیزی لازم نیست الا غسل لازم است و حکم تمام میت نیز اگر یافته شود از آنچه ذکر شده
معلوم میشود و اگر میت بعض پیدا باشد یا یافته شود و شک شود که آیا غسل و حنوط و نماز شده است یا نه هم چنانکه در
راه عتبات اتفاق میافتد که نعش را زخاطر رفته در منزل میمانند و یا قافله بدبخت میماند از
میرود و یا دزد بر سر زوار میریزد و نعش را میکشند و میگریزند پس حکم آنها آنست که آنچه بعد
از کفن باید بجا آید غسل و حنوط باشد لازم نیست و آنچه بعد از آنست که نماز و دفن است لازم است
و اگر سینه یا غیر آن یافته شود و شک شود که از مرد است یا از زن پس حکم او مشکل است و لکن دور نیست
که اسم مرد بتواند او را غسل دهد و هم زن و اگر محرم [illegible] او را غسل دهد بهتر است یا مرد و یکی از زنان
و لکن هیچ یک نگاه با او نکنند و بدن خود را نیز با او ملاصق نسازند بلکه [illegible] و به بدن او با
او واجب مقدم است [illegible] کسی میت را باید غسل دهد واجب است بر هر مکلف که [illegible]
مطلع شده که کسی از مسلمانان مرده است یا جزوی از مرده [illegible] از زنده [illegible] است بتقسیمیکه
در مقام اول گذشت و باید او را غسل دهد و حنوط کرده کفن پوشانیده و نماز کرده دفن نماید و یا کسی
وادارد که این اعمال را بکند و لکن این واجب [illegible] است که اگر [illegible] آورد از دیگران ساقط میشود

اگر استخوان گوشت داشته باشد

وچنین واجب او واجب کفائی است علما میگویند پس بر هر کس واجب است که جمیع آداب میت را یاد گیرد اگر [illegible]
عالم بهم نرسد خود بلکه یقین دانی را بجا بیاورد و اگر عالمی در جائی باشد و کسی خبر دهد که در فلان
در صحرا اینها یا در فلان ده کسی مرده است و کسی نیست که آداب میت را بجا بیاورد بر آن عالم واجب
نیست که بآن جا برود و اگر یقین کند که این خبر اصل دارد و یا بجهت شیاع برسد و یا و علامت
و یا مجتهدی حکم کند بلکه اگر یکی از اینها اصل مردن ثابت شود نیز باید برود اگرچه احتمال بدهد
که کسی در آن مکان هست که تجهیز میت کند بلی اگر یقین کند که مسلمی در آنجا هست و شک کند که آیا تجهیز میت
میداند و میکند یا نه بنا را بر اول بگذارد و هم چنانکه اگر یقین کند که تجهیز را میکند و شک در صحت
و فساد آن کند بنا را بر اول میگذارد و پس رفتن در اینجا ضرور لازم نیست و اگر کسی در این باب
اجرت بگیرد حرام است مگر از برای مستحبهای آداب مثل پاک کردن بدن میت از چرکی که اگر پاک نشود
نیز آب بزیر آن میرسد و از عضوی بعضو دیگر ترتیب رعایت شود و مانند اینها ولکن باید دانست که اگرچه
آداب میت بر هر کسی لازم است لکن مقدم وارث میت هستند اگرچه پنجاه نفر باشند پس تا همه
آنها اذن ندهند دیگران نمیتوانند بی اذن دیگری دخل در تلقین ها و سایر مستحبها [illegible] پس اگر [illegible] و متولی
میت حاضر نبود و اگر [illegible] باید دیگری را اذن بدهد و اگر رجوع کنند بدیگری باید اذن دهند او
[illegible] آنها نباید کوتاهی بکنند بلکه اگر نگذارند باید از باب امر بمعروف میت را ببرد و از ذلت نشان
گرفته تجهیز کرد و اگر وارث صغیر یا دیوانه یا بیهوش یا غایب باشد انتظار کشیدن واجب نیست

قسم دوم آنکه همه در ترتیب وارث شانه باشند

واذن در همین باب مطلب اگرچه اموات زن که زن عقد بسته اذن بگیرند و شوهر از همه کس مقدم در ترتیب
ارث بر ارث است اگرچه متوفا باشد پس اگر شوهر آن زن نبود با پسر و پدر و برادر آن زن نیز نمیتوانند نزدیکی
بامور او بکنند و بعد از شوهر مردان وارث مقدم ترانند از زنان اگرچه مرده زن باشد و اما
اگر شوهر مرده باشد زن مثل سایر زنان ورثه است پس اگر مردی در آن اولی باشد تا او نیز اذن ندهد
نزدیکی بامور میت نمیتوان کرد و مولای کنیز مثل شوهر است در آنچه ذکر شد بلکه در اینکه اگر مولی
مرده باشد از کنیز باید اذن گرفت و پدر مقدم تر است از پسر و پسر از برادر و برادر پدر و مادری
از برادر تنها [illegible] با ترتیب ارث باید عمل شود و هم گفتیم اگرچه [illegible] بسیار مشکل نیز اگر [illegible]
است که [illegible] از ورثه حاضر [illegible] از زنان اذن بگیرند در امور میت ولکن چون اذن بر [illegible] است
هم چنانکه در باب آب وضو گذشت و در باب میت و در بسیاری از اوقات اذن بعد حاصل [illegible]
که آن عالم [illegible] متوجه امور میت هست یقین دارد از حال ورثه که راضی هستند که این عالم تجهیز
و رعایت [illegible] پس اشکال دفع میشود [illegible] اگر بعضی از علما که میت را بسیار زیادتی
میکنند بلکه [illegible] خود را [illegible] بر [illegible] صورت میت در وقت غسل دادن میکند [illegible] و مانند این
از [illegible] اگر وارث بفهمد راضی نیست [illegible] دادن این [illegible] تا از وارث اذن نگیرد
متوجه امور میت نتوانند شد و اگر [illegible] اذن کسی متوجه شد [illegible] در باطل بودن
غسل و مانند آن اشکال است اگرچه بطلان [illegible] ولکن اینها [illegible] که ذکر شد در این [illegible] بود

اقول صحته واضحة اما [illegible] مسلم است

که غیر میت باوارث است اما هر وارث نمیتوانند میت را غسل بدهد مثلا اگر زنی بمیرد و هیچ
وارثی بغیر پسر و شوهر و پدر و عمو نداشته باشد نمیتوانند او را غسل دهند بلکه لازم است که به زنها [illegible]
دهند تا او را غسل دهند و کفن کنند بلکه تا زن ممکن است مرد نمیتواند غسل دهد اگر چه محرم باشد
مگر شوهر و مولا پس زن را باید زن غسل دهد بالاتر هر گاه [illegible] باو شیر خورده اند یا شیر
او را خورده اند آن زن را میتوانند غسل دهند بشرط آنکه جامه بر روی بدن او بپوشانند از زیر
که از گلو تا زیر زانو او را بپوشانند و آب از روی آن جامه بریزند بقسمیکه دست در زیر آن جامه [illegible]
بمیت برسد و عبارت شیخ اگر چه [illegible] است که جامه انداختن مستحب است بلکه جایز است عورت
بپوشانند یا نگاه بعورت نکنند کافی است و اما شوهر و مولا پس نگاه بعورت زن و کنیز
احوط [illegible] که جامه [illegible] بعد از مردن نیز میتوانند کرد اگر چه مستحب است که آنها نیز از روی جامه غسل دهند و مرد را
نیز هم چنین باید غسل دهد یا زن خود یا کنیز خود و اگر هیچیک نباشد محرم او یعنی مادر و خواهر و عمه
و دختر و مادر زن او و زن پسر او (و زن پدر) او را غسل دهند از روی جامه بقسمیکه ذکر شد و زن
و کنیز او بعورت او نیز نگاه میتوانند کرد و زنیکه در عده [illegible] مثل زن است
که در نگاه و غیره پس میتوانند یکدیگر را در هر حال غسل دهند و اگر شوهر مرده و آن زن
او را [illegible] و بعد از پنج ماه [illegible] شوهر زن او بشوهر رفته باشد باز میتواند او را
غسل دهد و اگر زنی در جائی مرده باشد که نه زن بهم رسد و نه محرم مرد نامحرم او را نمیتواند

غسل دهد

غسل دهد بلکه اگر زن کافره باشد و آن مرد مسلمان آن زن کافره را امر کند که او اول
خود غسل کند و بعد از آن او را غسل دهد و اگر آن هم نباشد همان مرد نامحرم آن زن مسلمان را
بی غسل و حنوط و کفن با همان لباسی که در بدن اوست دفن کند و اگر مردی در جائی بمیرد
که نه مرد باشد و نه زن محرم ولکن زن نامحرم باشد آنها هم بهمین منوال عمل کنند
و اگر بعد از [illegible] غسل آن میت بهم رسد احوط آنست که آن غسل را اعاده کند اگر چه
واجب نیست و در طفل سه ساله [illegible] شرط نیست پس زن نامحرم نیز او را میتواند غسل دهد
اگر چه [illegible] باشد و هم چنین است مرد در دختر سه ساله اگر چه [illegible] اگر چه [illegible] در حال
اضطرار که [illegible] غسل دفن [illegible]
[illegible] غسل دهند و احوط آنست که با جامه [illegible] و او را بپوشانند و از روی
آن آب بریزند و اگر محرم نیز نباشد دور نیست که هم مرد و هم زن او را بتوانند غسل دهند
بشرط آنکه نظر باو نکنند و بدن او را نیز مس نکنند و کسیکه نه آلت مرد دارد و نه آلت زن نیز
همین است [illegible] که چند گروه هستند که نباید آنها را غسل داد اول شهید است که در زمان
[illegible] امام [illegible] معرکه جهاد بمیرد و دور نیست که در این زمانها نیز همین باشد اگر اصل [illegible] کردن
از برای دفاع از دین باشد نه از برای دفاع از جان و مال و امر بمعروف اگر از معرکه بعد از زخم
خوردن [illegible] بیرون برند و بعد از آن بمیرد باید غسل داد و مرد و زن و کبیر و صغیر [illegible] در این باب

از قبل کردن کافره او [illegible] بلکه او غسل [illegible]
غسل بدهد کافی نیست

نامحرم باشد ولکن طفل نابالغ در هیچ
حال [illegible] غسل میتواند بدهد اگر چه

۴ از روی جامه غسل داد [illegible]

تفاوتی ندارند میان زنان و اطفال را جهاد واجب نیست لکن دفاع از دین کنند یا تقصیر است زاد ر
میان مرد که کشته شد مثل زنان و بعث علی اصغر که در این صورت نیز غسل نباید داد و شهید را کفن نا
و حنوط نیز نباید کرد بلکه با همان لباس که پوشیده است باید دفن کرد مگر کلاه و پوستین و موزه و جامه
چرمی و سلاح و انچه مانند آنها است که می پوشند اگر از چرم و پوست باشد و لکن اگر زیرا که او را کشت شد
اگر خونی از آن شهید بر او خورده باشد باز باید با آن شهید دفن کرد و جامه را اگر بیرون کرده باشد
باید بیرون آورد و اگر چه خون نیز برو خورده باشد و اگر لباس شهید را کنده باشند یا در وقت
کشتن لباس در برش نباشد باز غسل و حنوط ندارد و لکن کفن لازم است دوم کشته کسی است که او را
از جهت قصاص و یا حد شرعی بکشند و لکن حکم اینها آنست که آن وقتیکه میخواهند او را بکشند حاکم
شرع و یا وارث مقتول آنها را امر میکنند که غسل میت را با حنوط بکنند و کفن بپوشند
پس کشته شوند و اگر نمرده باشند باید باز در [illegible] وادار است که بکشند و اگر بعد از کشتن حمل واجب است تیمم
کسیکه آبله دار باشد و یا آفت دیگر باو رسیده باشد بحدیکه اگر او را غسل دهند اگر چه مثل روغن مالی
انگشت او بار زنند و با آهستگی بدن میت کنند بحدیکه مشتری بدن نیز باشد از پوست
یا گوشت یا مو و ریش او اگر چه درست مو کسیدن او اگر از اثاث ریخته شود اگر چه کمی باشد
پس در این صورت غسل دادن او حرام است بلکه چنانچه باید او را با بی فکر تیمم دهند و دستها خود را
بر خاک بزند و بر پیشانی و دستهای میت بکشند دیگر خود دست بر خاک زدن لازم نیست اگر آن ح و حال اوست

در صورتی که بکسی تیمم باید داد تیمم داد

او را هم وضو است یکی از زیر ابرو تا دیگری از زیر ابرو و دستها و اگر تیمم نیز ممکن نشد باز یکی تیمم نیز فرق است
بلکه همان حنوط و کفن و نماز کنند و دفن نمایند و همچنین در آنجائیکه در جائیکه آب نه خاک و نه
سنگ و نه مانند آنها هم رسد نیز چنین است و اگر آبی بقدر یک غسل باشد سدر را بدهند و از برای
کافور و قراح تیمم دهند و اگر از برای هیچ یک نباشد سه تیمم دهند و یک تیمم بعوض هر سه غسل کافی
نیست و اگر آب را بفروشند هر قیمت باید از اصل مال میت خرید و اگر بعد از تیمم و پیش از دفن
آب پیدا شود اظهر اعاده غسل است مقام چهارم در دعائیکه عمل چه قدر است بدانکه ظاهر است
که بعض مردان میت را غسل میتوان تا دفن شود اگر چه ده سال بکشد و همچنین که غسل دفن شد دیگر
نمیتوان بیرون آورد و غسل داد بلکه غسل ساقط است بلی همینکه آثار ترکیدن شکم میت یا متعفن شدن
او ظاهر شد واجب است که غسل را نیز اگر میسر شود بدهند و دفن کنند و تا این وقت وارث میتواند
منع کند از غسل و انتظار وارث را میتوان کشید و همینکه باین حد رسید نمیتواند منع کند
و نه انتظار او جایز است بلکه اگر غایب باشد بحدیکه خبر کردن او مشقت داشته باشد اصلا انتظار
واجب نیست و اولی آنست که از مجتهد اذن بگیرند و اگر نباشد از عادلی اذن بگیرند و مستحب است
که بعض مردان بتعجیل تمام غسل و حنوط و کفن کرده دفن کنند حتی اگر شب مرده باشد بصبح
نگذارند و اگر بروز مرده باشد بشب نگذارند بلی کسی غرق شده باشد و یا از زیر دیوار بیرون آورند
و یا ماده بقلب و ریخته باشد و یا صاعقه باو برخورده باشد که مردن او مشتبه شود پس آنها را [illegible]

لازم است دفن کردن پی لازم هیچ

این احتیاط [illegible] ادن ندارد

و در هر حال باید قطع بموت شود

بر بودن نمیتوان دفن کرد بلکه باید روز دیگر صبر کنند و یا نشانهای مرده که در آنها ظاهر
شود مثل اینکه بینی [illegible] قطع شود و زرشتها [illegible] اعضا سر [illegible] شود مقام پنجم در مکان
غسل است باید که در جایی که تنگی نباشد میت را غسل میتوان داد اگرچه غصبی باشد ولکن آنکه در آن
مکان غصبی او را غسل میدهد گناهکار است اجرت آن مکان را باید بمالکش بدهد مستحب است که
میت را که میخواهند بر روی تخته روی بقبله بگذارند در مکانیکه سقف داشته باشد و [illegible]
او بزنند و اطراف سر تخته را بلند و طرف پاهای او را پست کنند و گودالی در پایین پایش بکنند که

آب غسل

آب غسل بآن گودال برود و مکروه است که بجای خلا بول و غایط برود و اما اگر بگذارند آبی که متصل
است برود کراهت ندارد مقام ششم در کیفیت که چگونه باید غسل داد باید که واجب است که اول
نجاستها را از بدن او زایل کنند و اگر در سر همان تخته زایل کنند واجب است
که میت را بکنار بگذارند و تخته را پاک کنند و بعد از آن بر سر تخته بگذارند و عورتش را
بپوشانند و مستحب است که باذن وارث بالهای رختهای او را پاره کنند که [illegible] کنده شود
و رختها را از پایین او بکنند و بیرون کنند نه از طرف سر که مبادا نجاستی در آنها باشد
که بسر و روی میت برسد [illegible] کنند و انگشتان دست و پای او را [illegible] مالند تا نرم شود و بعد از آن
قدری سدر با آبی بریزند و آن قدر بزنند که کف کند و از کف او سر و ریش و زلف و کاکل
و گیسوی او را مثل آب صابون بشویند که چرک و گرد و غبار زایل شود پس غسل دهند که نه

بالای

دست چپ [illegible] و قدری سدر [illegible] بریزند و بزنند تا کف کند و از آن آب برداشته
که در عوض بول و غایط او را پاک کنند و بعد از آنها دو دست میت را از سر مرفق تا سر انگشتان
با آب خالص بشویند پس او را وضو [illegible] بدهند و مکروه است که بعد از مردن ناخنهای او را بگیرند
یا ریش و گیسوی او را شانه کنند و یا خضاب و نوره بگذارند و اگر آنها را کسی بکند پس هرچه از ناخن و مو
ریخته شده واجب است که آنها را جمع کنند و با میت دفن کنند و اما ختنه اگر [illegible] حرامست
و دو ختان او [illegible] و بعد از اینکه این آداب را بجا آورد شروع بغسل کنند
و مستحب است که در طرف راست میت بایستند و مکروه است که میت را در میان دو پای خود بگیرد
پس چند برگی از سدر را در میان آب بریزد و اندازه سدر در آب غسل حدی نیست بلکه آن قدر
سدر بریزد که آب مضاف نشود و آب هم [illegible] در بدن میت [illegible] اقوی [illegible]
و اولی است که [illegible] آب کفایت بکند اگرچه [illegible] قدر آب پیشتر باشد بهتر است و مستحب است
که هفت برگ سدر صحیح را خورد کنند و بکار ببرد و اگر [illegible] نیم باشد افضل است [illegible]
این [illegible] است که شیخ مفید [illegible] فرموده [illegible] واجب است که
سدر را داخل آب کنند و اگر [illegible] بکنند [illegible] پس اگر [illegible] بریزند و آن او را
در میان آب غسل [illegible] و بعد از آنها بهتر است که یک [illegible] آب بریزد و دو [illegible] میت را
بگرداند و اگر کسی خود نخواهد هم آب بریزد و هم بگرداند جایز است ولکن میباید آن دستیکه بمیت

بر همچنین رد او را بخلال و دیگ و آب نزند که آنها ما نجس [illegible] اگر [illegible] باشد احتیاج

که در وقت غسل کنند بلکه در صورت [illegible] کرده باشند و نیز دستی بمالد که آب [illegible] از اعضای میت برساند

بهر وقت واجب است [illegible] هر سه غسل را در اول بکنند این قسم که [illegible] میت را [illegible] غسل [illegible] سدر

دوم آب کافور سیم آب خالص میدهم واجب قربة الی الله زیرا که این [illegible] غسل [illegible] آب

و بهتر آنست که از برای هر یک علاحده نیت کند پس در غسل اول نیت کند که این میت را

غسل با آب سدر میدهم واجب قربة الی الله زیرا که [illegible] و بعض تمام [illegible] نیت [illegible] سر

میت بریزد و سر را بشوید و اگر چرکی یا خاکی و خطمی [illegible] و مانند آن در سر او باشد

بمالد تا آب به بدن او برسد و بعد از آنکه [illegible] سر را شست مستحب است که [illegible] بشوید

شود و بعد طرف راست را و بعد طرف چپ را بهمین قسم [illegible] و بعد از این [illegible] مستحب است که آب

خالص بدن میت و [illegible] دستهای [illegible] که سدر [illegible] شود و بعد از این [illegible]

کافور در آب خالص بریزد و نیت کند که غسل میدهم این میت را با آب کافور واجب قربة الی

الله و بهمان قسم که گفته شد غسل دهد و از برای کافور [illegible] که [illegible] مثقال [illegible] کافی

است [illegible] از آنها [illegible] کافور [illegible] غسل سدر

داده شود و بعد از اتمام کردن غسل مستحب است که با آب خالص دست [illegible] بشوید و مستحب است

که در این دو غسل دستی بر شکم میت بمالد که اگر چیزی باشد بیاید که مبادا بعد از غسل چیزی ظاهر

شود

شود که کفن آلوده شود [illegible] مگر آنکه میت [illegible] باشد زیرا که [illegible]

میت مکروه است و بعد از این با آب خالص غسل دهد بهمان قسم که ذکر شده نیت کند که با آب خالص این میت

را غسل میدهم واجب قربة الی الله و واجب است که موالات رعایت [illegible] این غسلها و در رعایت [illegible]

و هر یک از این سه غسل واجب است و نیز [illegible] اگر میت جنب یا حیض یا [illegible] واجب

نفاس باشد [illegible] میت [illegible] همین غسلها [illegible] و احتیاج بغسل دیگر نیست و اگر

سدر و کافور بهم نرسد واجب است [illegible] بلکه [illegible] شود در اطراف و جوانب [illegible] کنند

و نبات نزدیک [illegible] قیمت [illegible] پس اگر میت [illegible] انتظار کشیدن

لازم نیست بلکه بعوض سدر و کافور نیز با آب خالص غسل دهند پس در غسل اول چنین نیت کند که با آب

خالص بدل از آب سدر این میت را غسل میدهم واجب قربة الی الله و در غسل دوم بدل آب کافور

نیت کند و در غسل سیم [illegible] و اگر [illegible] بدل [illegible] با آب خالص غسل

دهند و اگر کسی در احرام حج یا عمره باشد [illegible] از آنکه [illegible] از برای او حلال [illegible] کافور در آب

غسل او [illegible] بلکه غسل با آب سدر و آن دو غسل دیگر را با آب خالص باید داد و اگر آب هم نباشد

تیمم [illegible] چنانکه گذشت و بعد از آنکه غسلها تمام شد مستحب است که بدن میت را با [illegible] خشک کنند

آن [illegible] مستحب است [illegible] که غسل [illegible] غسل میدهد [illegible] عفوک

عفوک و اگر عربی نداند [illegible] پروردگارا از تو سؤال میکنم [illegible]

و در حدیث آمده که خدا اکفان اهل ایمان را نیز زیبا میگرداند آن کسیکه بدن میت را میگرداند
در وقت گردانیدن بگوید اللهم هذا بدن عبدک المؤمن وقد اخرجت روحه منه
وفرقت بینهما فعفوک عفوک هنگامیکه این دعا را میخواند خدا گناهان آن خواننده را
میآمرزد مگر کبیره باشد و مکروهست که اگر چیزی در بدن میت بیند بدیگری نقل کند بلکه احتیاط آنست
دارد اگر چه حرمت غیبت مردگان حرام است مقام هفتم در چیزهائیکه بعد از غسل باید
بجا آورد اول حنوط است و واجبست که حنوط بعد از غسل و پیش از پوشانیدن کفن باشد اما قدر
واجبست حنوط که قدری از کافور بر هفت موضع سجود او که پیشانی و کف دست و سر انگشتان زانوها
و سر انگشتان پا باشد و مستحبست که کافور حنوط سیزده درهم و یک ثلث درهم باشد که تقریبا
هفت مثقال و یک مثقال معروفست و اگر همین قدر را از برای غسل و حنوط با هم بگیرند نیز کافیست
ولکن اولی آنست که از برای غسل کمتر از یک مثقال نگیرند و بعد از حنوط آنچه زیاد بماند بر سینه بعضی گفته‌اند بریزند
۲ و مکروهست که در گوش و چشم او بریزند و اگر میت در احرام باشد حنوط بر او حرامست بلکه بی حنوط باید
دفن شود دوم چنین است در هر جائیکه یافت نشود دویم کفن است و قدر واجب از و سه قطعه است
اول لنگ که از ناف تا زانو را بپوشاند و بهتر آنست که از ناف و زانو را نیز بپوشاند و مکروهست
که بال داشته باشد بلی اگر کفن تازه پیدا نشود میت را با پیراهن عربی که از گردن تا زانو بپوشانند
و در عوض بجهه که دو طرف او باهم بسته دویم پیراهن عربی که از گردن تا زانو بپوشانند

اعلم و لا ...

ویک ثلث مثقال

و اگر زیاد بماند بر سر میتی که در وقت
سجود بخاک یا لید میتی بریزند و ...

مقدم

خواه تنگ باشد و خواه گشاد و بهتر آنست
که از زانو تا ... نیز بپوشاند و ...

۲ و مکروهست که بال داشته باشد بلی اگر کفن تازه پیدا نشود و میت را با پیراهن عربی خود کفن کنند باکی
ندارد اما بال داشته باشد که دار و مکروهست هم چنین است اگر پیراهن که خود دارد او عبا و سجاده
کرده باشد و یا عابد بوده و او عبادت بسیار کرده باشد و یا آنکه پیراهن را شهید پوشانیده باشد
با حمایل او را با ستین بپوشانند مکروه است که پیراهن تازه بی آستین الفضلست بلی اگر پیراهن امام
باشد افضل آنست هر آستینی و مکروهست که پیراهن تکمه داشته باشد تکمه را ببرند و میت بپوشانند سیم
لفافه که تمام بدن را بپوشاند اگر چه بدوختن در جانب سر و پا و عرض بدن باشد بلی اوسط آنست
که عقد شده که در جانب سر و پا را بسته شود و در عرض طرف راست و چپ را بر روی یکدیگر بیندازد و قدر واجب
از کفن همین سه قطعه است تفصیلی که مذکور شده و از اصل مال میت پیش از انها یعنی ورثه برداشتن
این قدر را از کفن مقدم است بر قرض و اما این قدر از کفن زن اگر چه ناشزه یا متعه باشد
بر شوهر واجبست اگر چه شوهر صغیر یا دیوانه باشد یا اینکه زن مالدار باشد بلی اگر شوهر چیزی نداشته
باشد یا زن از ثلث مال خود وصیت کند که هم اینقدر از کفن را بردارند از شوهر ساقط است
و ظاهر آنست که هر کسیکه نفقه او بر کسی واجب است در اصل شریعت بسبب اجاره و نذر و مانند اینها
کفن او نیز بر آن کس واجب است و قدر واجب از سدر و کافور و آب نیز بر شوهر و بر نفقه دهنده
واجبست و اگر هم کفن مفقود در کسی نشود هر قدر که مقدور است بکنند و باقی را از بیت المال
که عبارت از زمینهائی است که پیغمبر و امام بزور گرفته باشند و هم سهم سبیل از زکوة بکنند و اگر آن اسم

اقوی ... واجب ...

بر نفقه دهنده واجب نیست ...

هم نرسد یک لفافه کافیست و اگر آنهم نباشد لنگی یا پیرهن کافیست و اگر آن هم نباشد همان قدر که عورتش را بپوشاند کافیست و اگر آن هم نباشد
عورتش را با علف و مانند آن بپوشانند و نماز کنند و دفن نمایند و ظاهر چنین است که با حریر و مانند آن در این حال
نیز کفن کردن جایز نیست و بر مسلمانان نیز واجب نیست که از مال خود او را کفن کنند و مستحب است که از برای
مردان علاوه ازین سه قطعه دو قطعه دیگر نیز بیفزایند اول لفافه دیگری که از روی آن لفافه اول
بکشند و اگر این لفافه را از حبرهٔ عبریه که جامه‌ایست یمنی کنند بهتر است بلکه مادامیکه حبره ممکن است
از غیر او نکنند و دوم ران پیچ که درازیش سه ذراع و نصف و پهنایش یک وجب باشد و مراد از شبر
در هر جا که گفته میشود ... است و سیم عمامه از برای زنان تا پنج قطعه
مستحب است اول و دوم لفافه حبریه و ران پیچ سیم لفافه سیم از غط قسمی است از لباس در میان
عرب چهارم مقنعه که بعوض عمامه بر سر او ببندند پنجم پستان بند و این مستحبها را بی اذن
ورثه آن کسیکه کفن میت را میدهد نمیتوان برداشت بلکه اگر آن سه قطعه نیز که واجب
بقدر شاید ... از آن حدی که ذکر شد زیادتر باشند نیز نمیتوان برداشت پس اگر ورثه میت
صغیر باشند یا میت قرض داشته باشد و طلبکار راضی نباشد لازم است که ... سه قطعه را
بقدری که واجب است بسازند و کافور بقدر ... و ... بسیار کم که مثل روغن مال بریزند و عسل
دهند و حنوط نیز بقدر ... کنند و ظاهر است که کفن را از هر پوشیدنی میتوان نمود خواه
از پنبه یا از پشم و کرک ... و ... و ... و کتان و پوست الوان باشد یا غیر الوان

و پارچهٔ خالدار کافیست و لکن مکروه است که خالها و نقطه‌های سیاه داشته باشد

مگر از آن چیزها که نماز در او صحیح نیست که عبارت است از حریر خالص یا مثل خالص در مکن غیر حریر
در میان او و جامه که منسوج طلا و نقره در او بکار برده باشند و پوست میته و حرام گوشت و پشم و کرک
حیوان حرام گوشت و کفن غصبی و نجس نیز مستحب است که پنبه خالص و سفید و نو باشد و دو رنگ سیاه سوای
این مکروه باشد بخصوص کتان و جامه که حریر کم داشته باشد که کراهت اینها بیشتر است و مستحب است که
همه قطعهای کفن را با کافور و ذریره که در میان عرب معروف است در بند ادا و اقسم تو قاف ...
میم مفتوحه میگویند قسمی است از طیب خوشبو کنند و حبره و پیرهن و لفافه و چوبهائی که در زیر بغل میت
میگذارند بنویسند اسم میت و پدر میت را با شهادت باین قسم که فلان ابن فلان یشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و ان علیا امامه و الحسن امامه تا آخر ائمه یک یک
را باین قسم بنویسند پس بنویسند و ان البعث و الثواب و العقاب حق و بهتر این است که با تربت
قبر امام حسین بنویسند و اگر او نباشد از تربت چهار میل از اطراف قبر آن حضرت بنویسند و اگر آن هم
نباشند از تربت قبر پیغمبر و سایر ائمه بنویسند و اگر آن هم نباشد با انگشت خالی بنویسند و مکروه است
با سیاهی نوشتن و مستحب است که کفن را با نخ کفن بدوزند و کافور را با دست خرد کنند نه با دهان
و مانند آن و مکروه است که نخ را اگر کفن را با آن بدوزند با آب دهن تر کنند و یا کفن را با آهن
مثل مقراض و مانند آن پاره کنند و بعد از آنکه کفن را حاضر کردند پس کیفیت کفن کردن باین
قسم است که اول لفافه را پهن کنند و اگر حبره نیز خود داشت اول حبره را پهن کنند و بعد از آن لفافه

و حیوان

و الحسین امامه

و اگر آن هم نباشد با خاک بنویسند

پس پیراهن را و بعد از آن لنگ را و بعد ازان پنجرا و بعد پنبه مقابل فرج و مقعد بر رو دران (که سر)
پیچ بگذارد پس میت را بر روی آنها بگذارند و یک سر ران پیچ را بگیرد و بپیچند و این قسم پیچیدن ران [illegible]
کنند بقدری که دو طرف را بتوانند در سر شکم با هم گره زنند و این قسم [illegible] پیچها
یا ریسمانی یا قطعه کرباسی بر دو طرف او بدوزند و در شکم گره زنند و پنبه بر سر فرج و مقعد
بگذارند و اگر ترسند که از فرج و مقعد چیزی جاری آید آنها را پر کنند از پنبه پس ران پیچ
از میان او بر گردانیده از زیر ران کرده بگیرد در شکم [illegible] داخل کنند و بر گردانند پس دو ران را (دو ران)
با یکدیگر بپیچند تا بهر جا که برسد پس لنگ را ببندند پس پیراهن را بپوشانند پس
عمامه را ببندند و این قسم که اول از زیر چانه میت بگردانند و یک طرف را بقدر تحت الحنک
و اگر زن باشد مقنعه بر سر او ببندند و در سینه بگذارند و طرف دیگر را نیز از جانب دیگر آورده بر سینه ببندند و در اینها [illegible]
کافیست پس اگر جامه بگیرد در برند لفافه [illegible] تا زیر چانه برسد کفایت میکند (و پستان بندی نیز ببندند)
سر او را بپوشانند فرو رفته پستان ببندند [illegible] القدر که بر پشت سر گره بزنند لفافه است
و بعد از اینها دو چوب که هر یک بقدر [illegible] ذراع باشد که از درخت خرما و اگر او میسر
نشود از درخت انار و اگر او نباشد از درخت بید و اگر اینها نیز نباشد از هر درخت (از درخت سدر و اگر او نباشد از درخت بید)
[illegible] تر که باشد و لکن [illegible] میباید بر [illegible] پس [illegible]
اگر چه [illegible] پس [illegible] آنها را از زیر بازو [illegible] زیر پیراهن [illegible]

(یکسر)
باین قسم که سر او را بگردن میت بپیچانند و طرف دیگر را بهر جا که برسد و دیگری را از زیر بازو [illegible]
چپ بر روی پیراهن همان قسم بگذارند پس لفافه را به پیچند در هر طرف او را گره بزنند بشرط از
جوانبی که بعد از غسل [illegible] میت را غسل و حنوط و کفن نکرده نشنود نماز کردن بر او
جایز نیست و بعد از اینها مستحب است که میت را برداشته بجائیکه عادت مردم است که برده نماز
در آنجا نماز بخوانند بگذارند و مردم را خبر کنند بلکه خبر کردن بعض مردان نیز مستحب است اگر نماز
متعارف باشد و مستحب است که زیر آن [illegible] که با میت میروند پیش از غسل و بعد از غسل تا محل دفن
کردن و در پیش سر جنازه یا در طرف راست یا در طرف چپ بروند زیرا که در پیش بودن ملائکه رحمت
میروند اگر میت مومن باشد و ملائکه عذاب میروند اگر مخالف باشد و مستحب است که هر کس چهار
گوشه جنازه را بر دوش بگیرد و لکن باین قسم که اول گوشه جانب راست را از طرف سر میت بر دوش
بگیرد و بعد گوشه راست را از طرف پای او و بعد گوشه چپ را از طرف سر [illegible] نماز او واجب (و بعد گوشه چپ از طرف پای)
نیز [illegible] در نماز که شش سال قمری را تمام کرده باشد پس طفل که شش سال را تمام نکرده نماز
بر او واجب نیست بلکه مستحب است و نماز را نیز باید وارث بخواند یا باذن او و هرگاه [illegible]
بر مرده نماز میتوان کرد اگر چه مثل میت نیز [illegible] لکن نماز طفل نابالغ را اعتبار نیست
اگر چه اجر دارد و در این نماز هیچیک از مقدمات نماز از طهارت و ازاله نجاست و پوشیدن
عورت با وجود ملاء و لباس معتبر نیست مگر رو بقبله کردن که او واجب است و [illegible] که میت حاضر
[illegible] واجب نیست

و نزد دیگر باشد یا بعضی از طرف مینمایند که در نزد نماز کننده حاضر است پس اگر دور باشد یا حایلی در میان
باشد صحیح نیست و بعضی از علما فرموده اند اگر کمتر از دویست ذراع دور باشد جایز است و این قول ضعیف
است و میباید در وقت نماز خواندن سر جنازه در طرف راست او باشد و او هم آنکه بر پشت خوابیده باشد
و رو به آسمان باشد اگرچه رو بقبله و پشت به نماز کننده نیز جایز است و نماز کننده در مقابل مرد
و سینه زن بایستد پس نیت کند که نماز میکنم بر این مرده واجب قربة الی الله پس تکبیر الاحرام گوید
پس شهادتین را نیز بلغت عربی هر قسمی که ممکن شود بگوید و بهتر آن است که بگوید اشهد ان لا اله الا
الله واشهد ان محمدا رسول الله پس تکبیر گوید و بعد از تکبیر بگوید اللهم صل علی محمد
و آل محمد پس تکبیر بگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات پس تکبیر بگوید و از برای میت دعا
کند مثل اینکه بگوید اللهم اغفر لهذا المیت پس تکبیر بگوید و باید بخاطر گذرانند که از برای مرد [illegible]
از مرد و زن و خنثی [illegible] در وقت [illegible] جایز است بلی اگر میت نابالغ باشد بعد از تکبیر
چهارم دعا از برای نماز کننده و مادر و پدر آن طفل کند مثلا بگوید اللهم اجعل هذا الطفل
لابویه ولنا سلفا و فرطا و اجرا و اگر پدر و مادر کافر باشند آن طفل نیز نماز ندارد
و اگر یکی کافر باشد و دیگری مسلمان دعا از برای مسلمان کند نه کافر و اگر میت مسلمان باشد ولکن
دوازده امام را قایل نباشد بعد از تکبیر چهارم نفرین کند مثلا بگوید اللهم املاء جوفه
نارا و سلط علیه الحیات والعقارب و اگر میت از مستضعفین باشد و در

که جایز نیست و مستحب است که اندک فاصله
در میان نماز کننده و میت باشد

و قبره

نماز حقیر و لکن مستضعف آن کسی است که عقل او بسیار ضعیف باشد بحدی که هرچه دلیل و معجزه بشنود نتواند
حق و باطل را از هم جدا کند و بحقیقت [illegible] نیز نرسیده باشد پس از برای چنین میتی بعد از تکبیر
چهارم بگوید اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم و اگر میت
مجهول الحال باشد یعنی معلوم نباشد که کافر است یا اهل خلافت یا دوازده امامی است [illegible]
کفار باشد بعد از تکبیر چهارم از خدا بخواهد که آن میت را عفو کند با کسیکه اطاعت او میکرده است
مثل اینکه بگوید اللهم هذه النفس انت احییتها وانت امتها وانت تعلم سرها وعلانیتها
فولها ما تولت واحشرها مع من احبت [illegible] نماز بعد از کفن کردن است و دفن کردن پس اگر بی نماز
دفن کنند بی نماز [illegible] گناه است ولکن تا یک شب و روز نیز بر سر قبر او نماز را باید خواند و بعد از یک شب و روز
نماز ساقط است بلی اگر [illegible] مانند آنکه میت [illegible] دفن شده [illegible] پیدا [illegible] نماز بر او
واجب است باید امید عفو [illegible] از استغفار او [illegible] و مستحب است که این نماز با جماعت باشد [illegible] و لکن
از تکبیر [illegible] دعا از ماموم ساقط نمیشود و وقت دریافتن امام در این تکبیرات [illegible] تکبیر دیگر باقیست
[illegible] ماموم [illegible] از این دعا [illegible] تکبیر بگوید و [illegible]
تکبیر اول خود محسوب دارد پس اگر تکبیر [illegible] امام کند و اگر تکبیر دوم [illegible]
او را تکبیر اول خود محسوب دارد و تکبیر سیم امام [illegible] تکبیر دوم خود [illegible] تا تکبیر آخر محسوب دارد
و اگر تکبیر [illegible] خود را بدعا [illegible] زودتر بگوید و با امام [illegible] نیز جایز است [illegible]

وجوب نماز بر اطفال [illegible]

اقوی [illegible] سیمه [illegible] باشد

بلکه اگر زودتر از امام تمام کند
و برود نیز جایز است

اما همچنین تواند بگوید

اگر نماز کنند با جماعت و نیز جایز است بگوید و مستحب است که هر تکبیری که پیش‌نماز امام گفته مستحب است با امام اعاده کند
و اگر بترسد که اگر دعا بخواند امام برود نیز جایز است بگوید و مستحب است جنازه را برداشته‌اند
و دعا را نخوانند بلکه تکبیرها را پی هم بگوید و تمام کند و اگر مهلت نشد که آن تکبیرها را نیز
بگوید آنهم پشت سر جنازه برود تا هر جا که تمام کند اگرچه جنازه را پشت بقبله برند و اگر کسی
شک کند در این نماز بنا را بر کم بگذارد و اگر سهو کند مطابق عالم او بگوید پس اگر میت را برداشته
باشند با همان حال که می‌برد در پشت سر میت همان تکبیرها را بگوید و اگر طول کشید هر موالات رعایت
تکبیرها و موالات شد از سر بگیرد اگرچه دور نیست که موالات شرط نباشد زیرا که این نماز را در احادیث
از قبیل دعا شمرده است و از این جهت است که جنب و حایض و صاحب نفاس و استحاضه نیز می‌توانند
بخوانند بلی مستحب است که با طهارت باشد و با وجود آب از برای این نماز میت تیمم می‌توان کرد و لکن جنب
و حایض و صاحب نفاس و مانند اینها باید که غسل بکنند بلکه تیمم کنند و مستحب است که در همه تکبیرها دستها را
بلند کنند و مکروه است که بر یک میت بیشتر از یک نماز خوانده شود مکروهست باید دانست که کافر را
نباید تجهیز کرد و نماز و دفن نمود پس اگر در جنگی و مانند آن مرده از مسلمانان مشتبه شود با کافر است این را
که ذکر آنها را ملاحظه کنند آنها که ختنه کرده است مسلمانست از کفر و چه کسی ریشه دارد ذکر
مرده را بریده باشند و یا مرده زن باشد پس غسل و حنوط و کفن و نماز و دفن مرده لازم است و لکن
این قسم نیت کنند که غسل می‌دهم این را اگر مسلمان است و نماز میکنم بر مسلمانان این را نیت کنند که غسل می‌دهم

این میت را

امام یا

اعتبار موالات احتیاط لازم است در این نماز

عدالت

جواز وضو او قسمت

بکافر

این میت را و نماز میکنم بر این میت و بهتر آنست که در نماز هر دو را در یکجا جمع کنند و نیت مسلمانان کنند
چهارم دفن کردن میت است و در آن واجب است او را در گودالی از زمین پنهان کنند که بوی آن میت بیرون
نیاید و جانوران او را نتوانند بیرون آورند و بهتر آنست که وقتی از جهتی در روی زمین باشد و نتوانند
بجهت میت بسازند مثل حجره یا صندوق بگذارند که از زمین محکم تر شود مثل تابوتی کافیست و ما لکی
را این را نیز کافی نبود با جلد تکفین کنند و مانند اینها و دوم آنکه باید که میت بر جانب راست
رو بقبله باشد و از این جهت است که اگر زن کافره که حامله از مسلم باشد بمیرد میباید او را پشت بقبله دفن
کرد تا روی آن طفل مسلمان بقبله باشد و هرگاه این زن را هیچ کافری در قبرستان مسلمانان دفن نتوان کرد و اگر
کسی در کشتی بمیرد پس اگر ممکن است که او را بکنار رسانند باید صبر کرد و اگر ممکن نیست انتظار کشیدن ضرر داشت
نیز واجب نیست بلکه او را در صندوقی یا خمره بگذارند قبر او را در دریا بیندازند و
شود و سنگ کرده باب اندازند و یا سنگی یا آهنی بپای او ببندند تا
گردد و آنچه از اینها بجز دفن واجبست پس غسل و حنوط و کفن و نماز را پیش از اینها بعمل باید
آورد و باید دانست که دفن کردن بی‌غسل نیز درست تا وقتی که اگر شد یا میت با منتقل شد او را
گردد پس در این وقت تا مدتها احتیاط کنند است و اگر هیچ یک از اینها نشد ده سال نیز کسی میت را دفن
نکنند بسیار تاکید در احادیث هست که زود مردگان را بگور بسپارند مگر قبر آماده باید
رسانید پس تعجیل بسیار خوبست و نقل کردن از شهری تا بشهری یا دهی مکروهست اگر خوف

ضرر داشت چنانچه در آن که بیک روز انتظار کشیدن کم

و منفذهای آن طرف را

احوط بلکه اقوی ترک است

شدن و متعفن شدن نبش حرام است مگر بسوی مشاهد مشرفه که ... قسم باشد جایز

بلکه افضل است حتی مردگان قدیم را نیز در آوردن و بکربلا و مانند آن فرستادن نیز جایز است

و نبش قبر بزرگ جهة او حرام است چنانکه حرام است اگر و در ترک نبش قبر ضرر رسد اگر ... [illegible]

بر بسد مثل اینکه انگشتر ... در انگشت میت مانده باشد و یا قبر غصبی باشد و در غیر اینها [illegible]

حرام است ... کوشت و استخوان و موی میت با او دفن شود و مستحب است که ... [illegible]

میت را بر زمین بگذارند ... قبر برداشته بر کنار قبر از طرف پایین بگذارند اگر میت

مرد باشد و اگر زن باشد بر طرف ... قبر بگذارند ... در لحد بگذارند و لکن مرد را

از پای قبر داخل کنند باین قسم که اول سر او را داخل قبر کنند ... و زن را از جانب

قبله بطور عرض داخل کنند و ... [illegible]

و لکن نباید دست به بدن او بزند ... [illegible] و اگر ... داخل قبر کند و

و مکروه است که کسی ... خود را اگر چه ... مثل نیزه عمود ... بقبر گذارد ... [illegible]

و سر ... پیراهن ... و قبا و سایر ... باز کند اگر چه زن باشد و بعد از

آنکه در قبر گذاشت گرههای کفن را از جانب سر و پای باز کند و قدری از تربت امام حسین ع

در نزد میت بگذارد و بهتر است که قدری در میان کفن بگذارد و اگر چه پیش از داخل کردن

در قبر باشد و قدری ... که بر زمین میگذارد ... از آن میت را تلقین

اگر تلفی کردن و ... او در ... موجب ... شد اقتضاء سنت ... و ترک ... او باشد احوط بلکه اقوی ... [illegible]

اقوی ... اگر قبر کهنه ... باشد اگر چه ... او باقی مانده باشد اگر چه احوط ترک است پایان

مثل نیزه عمود ... در قبر گذارد یا خاک بر او بریزد بلکه مستحب است که اینها را دیگران کنند و مستحب است که آن کسیکه میت را بقبر میگذارد ... [illegible]

و قدری ... [illegible]

که شهادتین و اقرار بامامت ائمه و سایر اعتقادات را اگر چه طفل صغیر باشد بزبان ... جایز است اگر چه

عربی بهتر است ... تلقین در دو ... و در این وقت ... [illegible] ... و ...

... الله ... مستحب است ... [illegible]

را چهار ... بگیرند ... از پایین پای قبر بیرون بیایند و هر کس حاضر است با پشت دست خاک بر

قبر بریزد ... و در وقت خاک ... انا لله و انا الیه راجعون بگویند و قبر را چهار انگشت ... از

زمین بلند کنند و چهار ... آب بر سر قبر ... کنند ... [illegible]

و ابتدا از آن کس ... بقبله ... از جانب سر میت بطرف قبله بر سر قبر بریزد و دور ...

تا از این طرف بر سر میت تمام کند و اگر باقی ماند در میان قبر بریزد که در حدیث است که مادامیکه

این تری در خاک قبر است عذاب از آن میت ... پس همه حاضران دست ... کرده بر قبر با

انگشتهای گشاده بگذارند ... و بگویند اللهم جاف الارض عن جنبیه

واصعد الیک روحه ولقه منک رضوانا واسکن قبره من رحمتک ما تغنیه به عن

رحمة من سواک ... [illegible]

باصدای بلند تلقین کند و مکروه است که ... قبر را ... فرش کنند مگر ... [illegible]

و ... قبر را ... سفید کند و قبر ... تازه کنند ... [illegible]

... [illegible]

بلکه در قبرستان نهار و قضاء حاجت نیز مکروه است زیرا که زمین وقف است مسلمانانرا که بمیرند دوم
اگر چه مردم بسیار شوند در یک قبر و یک لحد میتوان دفن کرد و لیکن مکروه است و تکلیه داده
بقبر راه رفتن بر سر قبر و نشستن بر روی قبر مکروه است مکر آنکه از برای زیارت و حاجت حاجت را
پاره کردن شکم از برای بیرون آوردن روا اگر حامله بمیرد و طفل در شکم او زنده باشد واجبست
بریدن آن طفل بلکه بر همه که حاضر باشند در شکم میت دریده آن طفل را بیرون بیاورند اگر چه
بدانند که او نیز بحسب بیرون آمدن خواهد مرد بعد از آن شکم میت را بدوزند و اگر
طفل در شکم مادر مرده باشد و مادر را اذیت کند و آمدن نتواند چنانکه در عرف گویند
اولاً تول
که مادر زخمت میکشد فی الفور میباید قابله دست خود را ببرد و او را بیرون بیاورد و اگر
بکلی بیرون آمدن متعذر شود پاره پاره کند و بیرون بیاورد و اما اگر طفل زنده باشد
و بیرون نیاید و مادر بحدی رسد که اگر آن طفل بیرون نیاید خود بمیرد و هلاک شوند پس معتبر
لازم است که آن طفل را بیرون بیاورد اگر چه پاره پاره شود زیرا که دفع ازهاق
واجب است و بهر طفل را نفس رسد که او را منع کند یا شکم او را پاره کند و طفل بیرون آورد او را
هم چنانکه اگر کسی دیگری را در میان آب و مانند آن دو هم ممکن باشد دفع کردن او مگر
کشتن او جایز بلکه واجب است و او نمیتواند این دیگر را بکشد زیرا که او سبب هلاک این نشد
مبحث سیم در تیمم است و در این مبحث چند امر دانسته شود اول آنکه در چه حالت باید تیمم کند دوم آنکه

نصاری

پنجشنبه

پس میگوئیم هر کس که وضو و غسل بر او
واجب یا مستحب بود در هر کس نیز میبایند
تیمم کند

در چه حالت باید تیمم کند و چگونه تیمم کند در حالتی که شخص را لازم است که آب را بجهت وضو یا غسل
و چیزی پس اگر کسی را دست یا پای آبله یا زخم دیگر یا شکسته بود و در شده است و یا جراحت و فصد کرده باشد
و نباید چیزی کند که آب ضرر رساند که سبب ... مالا آنکه چیزی ... عاجز بودن
از وضو و غسل چند امر است اول آنکه آب نداشته باشد و لیکن
در این صورت واجب است که ... مثل آنکه مطاهره و کوزه و غیر آن
در قافله اوجست ... و در آن سرزمین از ... اگر در آن
مکان پست و بلند ... تیر پرتاب از چهار طرف برود و اگر زمین هموار باشد دو تیر پرتاب از چهار
طرف برود ... تیر پرتاب از چهار طرف برود ... و آنکه
... در ... قسم که ... و آن را ... تیر پرتاب ... و پس برود
تا با تیر پرتاب ... نزدیک تر ... پس از آن دور ... میتوان
دو رفت تا آنکه ... یک تیر پرتاب ... تیر پرتاب ... مقطع شود که آب
در آن جاها نیست و اگر بداند که یک طرف بیشتر آب نیست طلب ... ساقط میشود و اگر بداند
که در هیچ طرف نیست ... ساقط میشود ... اگر وقت ... اگر
طلب نکنند تا وقت تنگ شود ... لازم است که تیمم کرده ... و اعاده
ناز لازم نیست ... مکر ... که ... آب

... به ببیند
و درخت و مانند آنها باشد که نتواند
عقب آنها را به بیند

... بزنند تا برگردد با آنجا ... آخر
تیر پرتاب ... از آنجا قدری
... این مقدار ... تقریبی باشد
... معتبر ... آن ...
که تیر معتدل در هوای معتدل
در زمین معتدل ... معتدل
... کنند و ... تجدید ... اند ما بین
... تا ... زنده ...
تقریب ... است

[illegible]

که در این صورت اعاده در وقت و قضا در خارج وقت لازم است و اگر طلب آب کرد و نیافت و بعد از
نماز یقین کرد که آب در نزدیکی او بوده [illegible] یا فراموش کرده است اعاده
نیست و در قضا همچنین [illegible] تفحص کرد [illegible] بی تفحص میتواند [illegible] اعاده [illegible]
تیمم با فرصت [illegible] دیگر [illegible] تجدید غسل لازم است و اظهر است که توکیل در تفحص
جایز است و اگر کسی [illegible] او تفحص کند جایز است و اگر [illegible] خبر دهد که [illegible] آب
آب نیست تفحص ساقط میشود و اگر کسی آبی داشته باشد و بعد از دخول وقت بریزد [illegible]
اگر بعد از طلب تیمم کند و نماز بخواند اعاده و قضائی ندارد و همچنین اگر پیش از وقت بریزد
گناه نیز ندارد دوم ترسیدن از تلف شدن جان یا مال محترم است اگرچه مال دیگری باشد [illegible]
ذمی نیز چنین است و همچنین است ترس تشنگی شدید و اگر آب بسیار سرد باشد یا گرم باشد که خوف ضرر
داشته باشد نیز باید تیمم کرد و همچنین است اگر مشقت بسیار داشته باشد اگرچه ضرر نکند پس
کسی که یخ را میشکند و غسل میکند یا در آب [illegible] که مشقت بسیار دارد غسل کنند
غسل ایشان باطل است اگرچه دور نیست که اگر [illegible] مشقت باشد و احتمال ضرر نرساند [illegible] باشد در میان
غسل و تیمم و اگر بسیار [illegible] کنند ضرر دیگری [illegible] باشد [illegible]
مشاهده [illegible] غسل باطل است زیرا که ضعف نیز نوعی از ضرر است و اگر ترس از [illegible] باشد
نیز تیمم واجب است و همچنین است اگر ترس شین باشد و [illegible] که دست یا پا [illegible]

انتهی [illegible]

این تخییر [illegible] اقوی
آنکه اگر چنین مشقت شد که چنین
شخصی [illegible] تواند تحمل آن
مشقت [illegible] غسل باطلست تیمم
متعین است [illegible] الا متعین
غسل است [illegible] تخییر میان غسل
و تیمم [illegible]

[illegible]

در سیر جا بجا [illegible] ترک [illegible] باشد خواه [illegible] باید [illegible] خواه [illegible]
ضرر داشته باشد [illegible] اگر آب نفع داشته باشد چنانکه در آب حمام اتفاق میافتد تیمم جایز است
و همچنین است اگر [illegible] را [illegible] کند [illegible] و اگر [illegible] علم [illegible] پیدا کرد در
دیگر ذکر شد رجوع بطبیب ضرور نیست بلکه از هر جا [illegible] ترس حاصل شد تیمم [illegible] ترسیدن [illegible]
مثل [illegible] آب در چاه باشد که نتواند بیرون بیاورد و نه [illegible] برود و نه اجیری باشد که اجرت
بگیرد و بیرون بیاورد [illegible] آب [illegible] بفروشند که قوه خریدن آب یا ظرف [illegible] یا اجر
گرفتن داشته باشد واجب است خریدن و اجر گرفتن اگرچه بسیار گران باشد [illegible]
[illegible] که هر کس [illegible] این شخص [illegible] آب وضو بسیار [illegible]
[illegible] اینجا [illegible] اگر خواهد [illegible] اعلام [illegible] آب بخواهد
باید داد [illegible] در جائی باشد که اگر [illegible] برود [illegible] حال [illegible] باید [illegible]
متعدی به بیرون آوردن [illegible] واجب نیست ولکن اگر [illegible]
[illegible] آب [illegible] واجب است دادن و فرق [illegible] اول ضایع کردن [illegible]
[illegible] خریدن است و آن نوعیست از کسب [illegible] و اگر آب [illegible]
[illegible] واجب است قبول کردن [illegible] نیز داشته باشد و اگر [illegible]
[illegible] واجب است [illegible] کردن [illegible] واجب [illegible] فرض باشد که آن

[illegible]

بحث [illegible] مستحق [illegible]
بلکه اگر خوف ضرر دارد حکم او
تیمم و اگر ندارد حکم او
[illegible] غسل است

[illegible] اگرچه از تجربه و حدس [illegible] یا
از قول کافر یا طفل [illegible]
نداشته باشد و اگر قوه خریدن
آب [illegible]

این فرق [illegible] مشقت
از آنکه مدار [illegible] بحسب آب
[illegible] اگرچه موجب [illegible] باشد
پس [illegible] در تحصیل آب
اگر [illegible] دارد [illegible]
[illegible] واجب نیست
[illegible]

[illegible] مال [illegible]

در آب

از یکی را

واجب نیست و اگر آنقدر از آب باشد که یک عضو را کفایت کند خریدن آن واجب نیست بلکه تیمم
لازم است بلی اگر آب مضاف ممکن باشد مثل گلاب با علاقه آب او را بیفشرد و مخلوط آن آب کند از
اطلاق بیرون نرود خریدن و مخلوط کردن واجب است و اگر اسم بدن به همه جا [illegible] بکشد و
وضو [illegible] غسل [illegible] شد و آب [illegible] کفایت نکند اول مقدم [illegible] و اگر جنب و میت [illegible]
وضو برا او واجب باشد بر سر آب مباح [illegible] از یکی کفایت نکند مستحب است تقدیم [illegible]
و مسح چنین است اگر آب [illegible] تیمم [illegible] در هر وقت باید تیمم کرد بعد اگر جایز
تیمم از برای نماز پیش از داخل شدن وقت اگرچه بداند که بعد از داخل وقت [illegible]
از [illegible] شدن وقت بی شک واجب است اگرچه در اول وقت آب ممکن [illegible] از آب [illegible]
تا در [illegible] وقت محتاج به تیمم شود و مسح چنین است
~~[illegible]~~
[illegible] غسل [illegible] اگرچه [illegible]
و لکن وقتیکه بطلوع آفتاب بمقدار دو رکعت نماز باقی مانده واجب است که خود را پاک کنند
و تیمم بدل از غسل جنابت کرده نماز را بجا آورند و آیا کسیکه تکلیفش تیمم باشد در وسعت وقت می‌تواند
تیمم بکند یا اینکه لازم است که آنقدر صبر کند تا وقت نماز تنگ شود مسئله محل خلاف علما و اقوی
اول است و احوط تاخیر [illegible] باید تیمم کرد [illegible] میگوییم که تیمم بالخاک باید کرد یا بسنگ
و احوط نیست که تا خاک ممکن باشد بسنگ نکند و شرط است که پاک و مباح و خالص باشد پس

یا غصب

پس اگر نجس یا مخلوط بغیر خاک و سنگ باشد بنحوی که در عرف خاک و سنگ نگویند جایز نیست پس اگر کم
از این جهت مخلوط باشد جایز است بلی اگر کاه و پشم و علف و مانند اینها در روی خاک باشد که مانع شود
از رسیدن دست بخاک جایز نیست و تیمم به معدنیها مثل نمک و عقیق و فیروزه و سنگ مرمر و سنگ
ساق و سنگ چاق و سنگ [illegible] و گل ارمنی و گل سرشور و مانند اینها از اجزای زمین که ممتاز
باشد در قیمت از غیر خود جایز نیست و اسم چنین است آن چیز [illegible] که از روئیدنیها بهم رسد مثل علف
سائیده و [illegible] و درخت که بعد از سائیدن مثل خاک شود و خاکستر را [illegible] و آهک [illegible]
از پخته شدن تیمم بر آنها جایز [illegible] بعد از آن جایز نیست و بر گل نیز جایز نیست و لکن اگر خشک شود
[illegible] جایز است اگرچه [illegible] باشد و بعد از پختن نیز جایز است پس [illegible]
سفال پخته [illegible] تیمم جایز است اگرچه احوط ترک است اگر [illegible] ممکن باشد [illegible] بر زمین [illegible]
زده باشد و بر ریگستان و اگر [illegible] جایز نیست و مستحب است که بر زمینهای بلند [illegible]
[illegible] و مانند آن تیمم کرد و اگر خاک و سنگ نباشد باغبار یکه بر [illegible] است [illegible] و مانند اینها است
تیمم کند باین قسم که دست بر آنها بزند تا غبار [illegible] روی آنها را در [illegible] نظر [illegible]
اگرچه در نظر دقیق چنان نباشد و اگر چنین غباری نباشد تیمم جایز نیست [illegible] اگر گل است
با گل تیمم کند و لکن اگر ممکن است که آن گل را با دست و مانند آن بمالد تا رطوبت او کم شود تیمم
کند لازم است بلکه این قسم مقدم است بر غبار و اگر ممکن [illegible] دستها را بر گل بزند و تیمم

۲
رجوع بلکه اقوی عدم جواز
تیمم است بر گچ [illegible] قبل از
پخته شدن [illegible]

۲ اقوی تقدیم غبار بر گل است پس [illegible] تیمم بر غبار [illegible] جایز نیست

کند و اگر تیمم بکند و اگر گل نیز ممکن نباشد بر پالان است مانند آن که محل غبار است تیمم کند و این
قسم که دست بر آنها بزند تا غباری از آنها ظاهر شود اگرچه هر جای این باشد تیمم کند و اگر
این هم ممکن نشود نماز ساقط است اگرچه خاک نجس ممکن باشد پنجم آنکه بجهت کیفیت باید تیمم کرد
پس میگویم اول نیت کند که تیمم میکنم قربة الی الله و احوط آنست که چنین نیت کند که تیمم
میکنم بدل از غسل یا وضو بجهت مباح بودن نماز واجب قربة الی الله و نیت رفع حدث در
اینجا جایز نیست ولکن اگر بکند تیمم باطل نمیشود اگرچه احوط اعاده است چنین تیمم است و بعد از
نیت باطن هر دو دست را با هم بر آنچه جایز باشد که تیمم میکنند بزنند بضربه یکی زدن در عرف صادق باشد
خواه انگشتان را با هم بچسباند و خواه باز کند پس با باطن هر دو دست مجموع پیشانی را از
رستنگاه موی سر تا ابرو اگر ده مسح کند مجموع روی دست راست را از بند دست تا سر انگشتان
و احوط آنست که همه انگشتان را باز کرده و بکف آنها بلکه وسط روی دست چپ مسح بکند [illegible]
و بکف ابهام و سبابه بر ابرو مسح کند [illegible] در آنچه ذکر شد فرقی در میان تیمم بدل از غسل
و وضو نیست اگرچه احوط آنست که در اول یک دفعه دیگر دستها را بزند بر چیزی که تیمم بر او میکنند
بجهت مسح دستها و اگر زدن باطن دستها ممکن نشود پشت دستها را بزند بر چیزی که تیمم بر او میکنند
بجهت مسح دستها و اگر زدن ممکن نشود همان دستها را بر زمین بگذارد و اگر بگذاشتن دست ممکن نباشد
همان [illegible] را بزند و مسح جبهه کند پس پشت همین دست را بجایی که مالیده و اگر دست نداشته باشد

۴ رعایه عدم سقوط و اعاده کند در وقت و قضا در خارج وقت احوط است

تا طرف بالای بینی و جبین که دو طرف پیشانی است و ابروها داخل نیست پس مسح کند مجموع

۲ [illegible]

همان پیشانی را بجایی که مالیده و احوط آنست که کسی دیگر نیز او را تیمم دهد و پاک بودن اعضای تیمم لازم است
پس اگر پشت دست نجس باشد و خون در آمده باشد اگرچه در بند و پاک نکرده تیمم کند باطل است بلکه اگر
پاک کردن منفعت داشته باشد خشک کند تا بعد نجاست بکند و اگر خشک کردن ممکن نشود لازم است
تا آخر وقت تا وقت تنگ شود و اگر آن وقت نیز ممکن نشود بهمان قسم تیمم کند و احوط آنست
که یکبار دیگر با کهنه مانند آن او را بسته تیمم کند و یک دفعه دیگر بدون آن و چسبیدن خاک بدستها
و گرد بر خواستن در وقت زدن دستها لازم نیست بلکه مستحب است که خاک بچسبد و بعد از [illegible]
کردن دستها مستحب است که آنها را بتکانند و در هر جا که غسل و وضو واجب و مستحب باشد
مگر [illegible] تیمم نیز چنین است و هر وقت عذر رفع شد تیمم جایز نیست مگر در نماز میت که با وجود آب و قدرت
بر وضو و غسل تیمم نیز جایز است ولکن با آن تیمم عبادات دیگر نمیتوانند کرد و هر چه وضو و غسل را
میشکند تیمم را نیز میشکند علاوه قدرت بهم رسانیدن استعمال آب با کاری که مقدار وضو
و غسل پس اگر تیمم دائم شد [illegible] در غسل کند و تمام نشده آب قطع شود تیمم
نمیشکند [illegible] مشغول نشود و [illegible] کردن نکند [illegible] آب قطع شود تیمم نیز میشکند
و تیمم دیگر واجب میشود و اگر شروع در نماز کرده آب یافت پس اظهر آنست که آن نماز با همان
تیمم صحیح است و شکستن نماز جایز نیست اگر از برای نماز دیگر آب یافت بعد وضو یا غسل بکند
و [illegible] الا با همان تیمم [illegible] و اگر میت را بجهت نبودن آب تیمم دهند و بعد از دفن آب

۴ اگر خون در ظاهر باشد [illegible] والله العالم

بهم رسد آن تیمم نشکند و غسل دادن لازم نمی‌شود و اگر نماز با او کرده باشد اعاده نماز لازم نیست و باید
تیمم چند بدل نماز را استیناف کرد مادامی که نشکند و تیمم بهم رسد و اگر جنب تیمم بدل از غسل کند
و لهذا از آن حدث اصغری از او سر زند لازم است که تیمم دیگری بدل از غسل جنابت کند نه بدل از
وضو و در سایر غسلها دو تیمم کند یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو و مستحب است که اول بدل از غسل پس از آن از وضو
را بکند مقام دویم در ازاله نجاسات است و در این مقام نیز پنج امر بیان می‌شود اول در نجاسات است
و جمله از آنها ده است اول و دویم بول و غایط هر جانداری است که خون جهنده داشته باشد و حرام گوشت
باشد اگرچه در اصل حلال گوشت باشد مثل حیوان جلال که نجاست خوار که بیشتر غذای وی نجا
ست است شده باشد و در بول و غایط خفاش اشکال است زیرا که از بعض مسموع شد که خون جهنده
ندارد و از بعض مسموع است که دارد و حدیثی هم وارد شده که دلالت بر پاکی بول او می‌کند و لکن اوط
نجاست است و سیم منی است و چهارم مردار است از هر جانداری که خون جهنده داشته باشد اگرچه
حلال گوشت باشد چهارم خون جانداری است که خون جهنده داشته باشد خواه بسیار باشد و خواه
کم و خواه از قروح و جروح باشد یا غیر آن و خواه کمتر از درهم باشد و خواه زیادتر الا اینکه عفو شده در
نماز چنانچه ... پاک ... ذکر خواهد شد و خونی که در رگها و رودها و شکم و دل حیوانی
که ذبح شرعی شده باشد بماند پاک است اگرچه حرام گوشت باشد و لکن خوردن آن حرام است اگرچه از
حلال گوشت باشد بجز آنچه در میان گوشت و بر اعضا می‌ماند ... حلال است بعضی گفته

بدل

ازاله نجاسات

ع
نفع ارتجاع ... این ...
... الجمله قائم ... شده و الا
اکثر ... مثل ... حلو ...
ع
این ... در خفاش
... باید که ... شفا
ح
خون

۳
پاک است بشرط آنکه بعد از ذبح
شرعی خون ... از رگها ... کردن
... ... روز زیاده از ...
... داخل ... حیوان
... ...

اند که اگر کسی در رو ... گوشت میت باشد مادام که خون در میان گوشت است کسی ... در میان گوشت باقی ماند و پس ... نجس است که آن گوشت را
بگیرد پنجم میته است از هر جانداری که خون جهنده داشته باشد و اگر انسان است که میت آدمی بعد از مفارقت روح نجس است
اگرچه کرم شده باشد بجز چند جز از میته پاک است اگرچه آدمی باشد و آنها اجزایی است که روح در آنها حلول نکرده باشد که
دندان است و ... و سم و شاخ و ناخن و ... و تخم آنها ... استخوان و مو و پشم و اگر ... پوست
و لهذا گر ... که پنیر مایه ... اگرچه ... آن شیر ... پنیر مایه در میان
او است نجس است پس احوط آن است که بعد از بیرون آوردن پنیر مایه را آب بکشند اگرچه لازم نیست و اگر پنیر مایه
... بیرون نیاورده و آب ... شیر ... نجس نمی‌شود و اگر ... آب کشیدن احوط
است اگرچه لازم نیست و این چیزها از زنده نیز اگرچه ... پاک است ... حرام گوشت نیز ... شیر ولیا
و پنیر مایه حرام گوشت حرام است پس ... و ... را اگر شیر ... شیر ... ولکن اگر
... نشود خوردن او حرام است و اگر ... حلال است ... روح در او حلول کرده است اگر از
زنده ... نجس است ... که ... و ... که بدون الم کنده شود پس
اینها پاک است و اگر در وقت کندن ... نجس است ... که اینها ... از مردار ... پاک
است ششم ... و ... و ... و ... اینها نجس است ... اگر ... او
~~... اینها نجس است و ... از اینها پاک است ... حرام است ... ~~ ... انجا ...
کرد ... رسیده است ... هشتم ... است که ... خواه

۳
... پنیر مایه ... بسبب
... شده بلکه ... در این صورت
... نیست و ... اگر
... کنند
آن ... باشد و اقوی
... تطهیر ... ح
اگر ... آنها ... حله
میته ... نجاست ... و الا تطهیر
لازم است ح
و در ... از اینها پاک است اگرچه
حرام است و ... نجس است

خواه اصل باشد و خواه عرق و خواه شراب انگور باشد و خواه بغراج و خواه ویز باشد یا در میان انگور
و اگر کسی شراب را احتیاط سه روز گذارد که آنچه انگور باشد که بجای شراب رسیده است باشد بر او حلال است
و آب انگور بعد از آنکه جوشیده و اعمر بکر شده بهم رسانیده بلکه اگر به طرفی بریزند بلکه جوش بکند نجس
و حرامست تا وقتی که بجوشیدن بر رود و دو ثلث بماند خواه با آتش جوشانند و خواه با آفتاب و خواه در میان
خم انگور باشد و یا دیگ و اگر کسی گمان کند که باین حد رسیده است مانند آنچه در انبار بجهد و در زیر
خوشهای انگور که با آفتاب میریزند اتفاق میافتد حلال و پاکست و اگر در سایه خشک شود
نیامد نیز پاکست و آب کشمش و مویز و توت و غیر انگور است که جوشیدن نجس نمیشود پس کشمش که با آب بود
نیز در میریزند و یا در زیر طعام میکذارند ضرر ندارد اگر چه بجوشد و باد کند و لیکن احوط آن است که
قسم فقاع است که از کشمش یا از جو میگیرند و یا از غیر آنکه میدارند تا بجوشد و میجوشد و حرکت میبابد
این نجس است اگر چه مست نکند و اگر نهی شد فقاع باشد نجس و حرامست اگر چه از کشمش و جو مگر قرار بشود
دوم کافر است چه اصلی باشد و چه مرتد و چه حربی و چه ذمی و چه یهود و نصاری و از کافر نیکه شهادتین بر زبان جاری میکند
کافر و نجس نیست مگر کسیکه انکار ضروری دین کند یا از خوارج باشد که بر امام حق خروج کرده و از ایمه
بیزاری یا غالی باشد که یکی از ائمه را خدا بداند یا ناصبی باشد که بغض آل محمد علیهم السلام اظهار نماید و احوط آن است
که از قبیلی که خدا را جسم میداند اجتناب شود بلکه در غایت قوت است و عرق جنب حرام پاک است اگر چه
نجس است از وقت حمل سقوط تا تمام شدن غسل پس آن آب بصر دخل کند بهتر است با عرق

اين شرط معتبر نيست بلكه
در قوت نجاست نيست مجرد
شدت غليان كه اسفل را
اعلى و اعلى را اسفل شود
و جوش بيايد

۲
در قوت عدم نجاست است
اگر در صباحت انگور رسيده

۴
اين حكم در حبه انگور است
زيرا كه بجوشيدن نجس نميشود
اما در آب انگور رسيدن ضرورت
نيست بايد نشان سازد نجاست
و عرف كذا ...

۵
حرمت و نجاست منحصر نيست
از جو يا از زردی گندم در روايت
میكنند كه ... ميكنند و ... را
سكر نباشد ... اما آنچه از كشمش
درست ميكنند ... فقاع ميكنند

نجاسات نه چيز

اول نجاست غذا اگر نجس غذا روا باشد نجس است دوم در مطهرات غير پاك كننده ها است مشهور
از آنها نيز دو است اول آبست كه همه نجاسات را پاك ميكند و هر نجاستی نيز او را نجس ميكند پس كيفيت
نجس شدن و پاك كنندگی او در دو مطلب بيان ميشود اول نجس شدن است اگر هر نجاستی كه اين قدر
مخلوط شود آن آب را نجس ميكند و اگر كمتر از اين مخلوط شود پس اگر آب جاری است كه از چشمه يا چاه بيرون
اگر چه مثل ... نجس نميكند و قسم چهارم است آب باران در حالت باريدن اگر ... باشد
كه در زمينها ... متصل ... مگر جاری شود و قسم چهارم است آب ايستاده كه اگر كر باشد كه حد و وزن ... نيز
نجس نيست مثقال است يا آنكه اگر جمع شود هر يك از طول و عرض و عمق و ارتفاع سه وجب و نيم مرد متعارف باشد
و اگر كمتر از اين باشد بمحض رسيدن نجاست نجس ميشود و همچنين است هر چيز كه روان باشد مثل شير و شيره و
و روغن و گلاب مانند آن تا كه اگر از جاي بلند ... از ... كل ... نجس ميشود
و احوط آن است كه آب چاه نيز همچنين است اگر ... از كر باشد اگر چه اقوی آنست كه حكم آب چاه مثل جاری است
نجس نميشود مگر بو يا رنگ يا مزه او بسبب نجاست بر گردد و هر مستحب است كه ... آن قدر كه از براى نجاست
وارد شده است ... و قسم اول آنست كه آب چاه و اين ... شراب يا ... كننده است
كه از اصل روان باشد اگر چه منقطع باشد و ... خون حيض و نفاس و استحاضه
اگر چه منقطع باشد و مردار ... اگر چه ... از ... داشته باشد و از اين قسل
است اول زن ... و ... و كافر ... و ... از اين قسل

كه بو يا رنگ يا مزه آن نجاست در آن
آب ظاهر شود

۲
معتبر جريان عرفيست

در این دوازده قسم نام برده شود و اگر آب بسیار زیاد باشد بلکه کشیدن آن هم ممکن نباشد چهار نفر از
از طلوع صبح صادق تا نزدیک غروب آفتاب بکشند باین قسم که دو نفر از ایشان بیکدیگر مدد کنند خواه باین
قسم که یکی دلو را بر سر چاه بالا بکشد و دیگری در سر چاه دلو را بگیرد و یا بگذارد و دیگری [illegible]
[illegible] دیگر دو خالی کنند و با هم بکشند تا اینکه این دو نفر خسته شوند پس آن دو نفر دیگر
باین قسم بکشند و [illegible] است که هر چهار نفر مرد باشند اگرچه [illegible] کشیدن زن نیز جایز باشد
کشیدن [illegible] جایز [illegible] دوم کشیدن [illegible] و این از برای مردن [illegible] شتر و الاغ
[illegible] و هر چه [illegible] باشد سوم [illegible] هفتاد دلو است و این از برای مردن انسان است [illegible]
دو است و این از برای غایط [illegible] کمتر [illegible] و یا اینکه خشک شده و متفرق نشده باشد از برای
[illegible] بسیار [illegible] پنجم چهل دلو است و این از برای مردن سگ است و خوک [illegible]
و [illegible] در جسم [illegible] بول [illegible] اگرچه [illegible] و فرق در میان [illegible]
و بول زن [illegible] ششم [illegible] آب چاه را باید کشید [illegible] سی دلو است و این
[illegible] این از برای آب باران است که [illegible] بول و غایط [illegible] و اگر [illegible] بعضی
از آنها باشد پس اگر آن نجاست [illegible] حکم آن نجاست را [illegible] نمایند و اگر [illegible] حکم [illegible] است
که نقل ندارد [illegible] کشیدن [illegible] هفتم ده دلو است و این از برای غایط است
که خشک شده و متفرق نشده باشد و از برای [illegible] هشتم

هفتم

رسن احوط است و اقوی
کفایت کردن کشیدن است
از طلوع آفتاب تا غروب
شرعی

٢ رسن اقوالست اگرچه مقدار زمانیکه چهار
مرد میکشند زنها بکشند ع

٤ چهارم
لقوی جوازست [illegible]
[illegible] چهار مرد [illegible] ع

بلکه ٤ [illegible] داخل [illegible] است زیرا که
رسن [illegible] مطابق [illegible]
[illegible] است زیرا که
[illegible]
[illegible] و لعل [illegible]
حکم [illegible] است و لعل [illegible]
[illegible] داخل است ع

رسن احتیاط [illegible] ندارد ع

هفت دلو است و این از برای مردن مرغابی است از کبوتر تا [illegible] مرغ و از برای مردن موش اگر در چاه
ورم نکرده و [illegible] پاره پاره نشده باشد و از برای [illegible] که [illegible] غذا نخورد [illegible] اگر [illegible]
آلوده شده خواه طفل مسلمان باشد یا کافر و [illegible] بالغ [illegible] کرده آب چاه را باید کشید و از برای
غسل کردن جنب در چاه اگر نجاستی در بدن او نباشد و اگر [illegible] باشد مقدار [illegible] از آن نجاست [illegible]
[illegible] باید کشید و از برای [illegible] پیرون بیاید هشتم پنج دلو است و این از برای [illegible] مرغ
[illegible] است که نجاست [illegible] باشد بلکه [illegible] مقدار [illegible] نجاست [illegible] نهم سه دلو است و این از برای مردن
موش است که متفرق نشده و ورم نکرده باشد و مردن مار و عقرب و وزغ یازدهم یک دلو است و این از
برای مردن گنجشک و آنچه از برای [illegible] است که کوچکتر از کبوتر باشد و بول [illegible] که [illegible]
غذا نخورد و بول [illegible] بالغ [illegible] مثل [illegible] کوچک از [illegible]
در حکم [illegible] در [illegible] اگر [illegible] و یا [illegible]
[illegible] در [illegible] که [illegible] باید بکشند و معلوم در [illegible] آن [illegible] که [illegible] اگر [illegible] با [illegible] آن
ظرف آب [illegible] و لکن [illegible] که [illegible] ظرف [illegible] کشید [illegible] کوچک [illegible] هم چنانکه احوط
آنست که [illegible] باشد که چهار من تبریزی و [illegible] ده مثقال [illegible] بزرگ [illegible] این وزن نقل شده و در
کتاب فقه الرضا [illegible] نیز این قسم [illegible] و اگر [illegible] کند که [illegible] ده دلو مثلا آب [illegible]
[illegible] بلکه [illegible] و [illegible] و اگرچه [illegible] در [illegible] که تداخل

داخل ع
نهم احوط است

لزوم ندارد و [illegible] ولی
که [illegible] ع

و این لزوم ندارد [illegible]
[illegible]
[illegible]

هم چنانکه کل و جزء در [illegible]
[illegible] ع

قولی
ده

اقوی در نظر حقیر کفایت نزح مقدار
نزح مقدر است علی الاظهر
فالمنزح

در هر جا که بگیرد آب چاه را
نجس و نافی

نمی‌شود بلکه از برای هر یک آن قدر که وارد شده است باید کشید مگر آب چاه تمام شود و اگر آب کشیده
خشک شود آن قدر که وارد شده است باید کشید ساقط می‌شود و اگر چه دوباره آب بجوشد و اقوی
آنست که زمانی که چاه را با باران یا آب کر یا جاری باقی بماند برای تطهیر کنند اگر چه اظهر عدم وجوب است بنابر
هر قول بانفعال آب چاه و اگر باران یا جاری یا کر متصل شوند با آب چاه که نجاستی در او واقع شده
باشد و احتیاج به کشیدن آب نیست و اظهر آنست که هر آبی که نجس شود با اتصال یکی از اینها نیز پاک می‌شود
و احتیاج به یکدفعه ریختن کر نیست اگر چه اولی است در صورتیکه تطهیر کر شود و هر آبی که نجس شده حرام است
آشامیدن و وضو و غسل از آن آب و اگر نجاستی را بآن آب یا کسی پاک نشود و حکم است شیر خشک بیاید جایز
اهل است بلکه ریختن آب نجس واجب نیست بلکه در حرام می‌شود و هم چنانکه اگر احتیاج در رفع عطش باشد یا
و اگر چاه و خلا و امیال کنند آب جهور نیم باشد جایز است و امیکه یقین برسیدن نجاست بچاه نشود بلی
مستحب است که پنج ذراع فاصله باشد اگر زمین سخت باشد و یا بالاتر چاه بالا تر از کنیف آب یا خلا باشد و الا هفت
ذراع باشد اگر زمین سست باشد یا [illegible] در کیفیت [illegible] کنند که آب بد [illegible] اصل
در هر چیز پاکی است تا یقین شود بانکه یکی از این نجاستها با رطوبت مؤثره باو برخورده است پس زمین حمام
و بیت الخلا و کتف اطفال و زیر ابروی و آفتابه و خاک قبرها و مانند اینها که غالبا نجس می‌باشند محکوم
بطهارت است تا یقین شرعی به نجاست حاصل شود و از برای یقین شرعی پنج طریق است علم قطعی و شهادت
عدلین و حکم حاکم شرع و شیاع و قول ذو الید یعنی مالک عین یا منفعت و ظاهر آنست که اگر عادل نباشد بگوید
باشد یا باعث

در دفیله [illegible]
اقوی آنکه محض ذو الید کفایت
اگر چه [illegible]
پس اعتباری نیست اگر چه [illegible] باشند مگر [illegible]

احوط اجتناب از آب [illegible] پاک شود
بلکه از این آنها
این احتیاط لزوم ندارد
عیب آب آشامیدن ذاتا حرمت
وضو و غسل [illegible]
در وقت [illegible] مخصوص [illegible]
بلی حرام [illegible]
آنها بالا تر از چاه باشد
کنیف

منفعت
نجس است و مالک منفعت بگوید پاک است قبول ثانی مقدم است و هم چنین است در نجاست اما زن و کنیز و غلام
و خدمتکار و سایر اهل خانه نیز اگر شهادت بنجاست چیزی یا طهارت آن بدهند اعتباری
ندارد مگر عادل باشند و قول زنان اگرچه دو عادل باشند در نجاست اعتبار ندارد مگر ذو الید باشند
و اگر کسی شک کند قول او اعتبار ندارد و بعد از استعمال آب یا جامه و مانند آنها بگویند که نجس بوده
نیز قبول نیست که بعضی گفته‌اند مگر ذو الید که قول او از استعمال اعتبار ندارد پس اگر کسی در ظرف دیگری
وضو ساخته و در جامه دیگری نماز کند و بعد از وضو یا نماز صاحب ظرف و جامه بگوید که آنها نجس است وضو
و نماز صحیح است و شستن عضو وضو واجب نیست بعد از گفتن محکوم بنجاست است و استعمال جایز نیست و اگر چیزی
نجس باشد پس بالغ عاقل خود بگوید که او را پاک کرده ام حجت است اگر چه فاسق باشد یا وکیل مالک یا غیر آن
خصوص اگر چیزی در دست او باشد مثل کنیز و رخت و شیر و پس بخورد که او را [illegible] تطهیر رسانیده ام
کافی است تحقق لازم نیست اگر چه [illegible] روان باشد [illegible] زنانیکه متوجه اطفال
و خدمات خانه شوند خود داشته پس همینکه گفتند که نجاست جامه و فرش و ظروف و اسباب گهواره و ما
شسته ایم آنها را که در زیر دست آنها است پاک کرده ایم کافی است اگر احتمال دروغ گفتن نیز باشد و اگر کسی جامه
نجس را در حالتی کند [illegible] که نجس است و لکن کسی بگوید که او را بقیمتی که آن نجاست را پاک میکنند
من پاک کرده ام اظهر آنست که کافی است بلکه اگر یقین حاصل شود باینکه اگر بپرسی خواهد این شخص حکم گفت
پاک است و اگر چیزی را پیدا کند و شک کند که نجس شده است یا نه بنابر پاکی گذارد بلکه اگر [illegible] کند

احوط بلکه اقوی در هر دو صورت
اجتناب است

دو عدل
بعد از
احوط بلکه اقوی در این صورت [illegible] مالک [illegible]
دو هنر [illegible] مالک [illegible]
[illegible] کار [illegible]
خواه مالک باشد
همینکه شسته بر خود داد

نیز چنین است که اگر آنچیز هائیکه پاکی آنها موقوفست بر ذبح و آنها چیز هائیست که روح در آنها حلول
کرده باشد مثل پوست و گوشت و دنبه و پیه و غیر اینها که اصل در اینها نجاستست مگر یقین
بذبح شود و یا از دست یا بازار مسلمان گرفته شود پس اگر [illegible] که در کنار راه [illegible] بیرون
باشد و زه حلاجی و پوستین و کفش و کلاه و جامه مانند اینها از دست ارمنی و یهودی گرفته
اینها بگیرد محکوم بنجاستست و اسم چنین است اگر در کوچه یا جائی پیدا کند اگر چه در بلاد مسلمانان
باشد [illegible] که اگر احتمال اقتران [illegible] کافر بسیار بعید باشد مثل جلد قرآن در دست مسلمانی
که کافر [illegible] و گوشت [illegible] از دست [illegible] گرفته شود محکوم بطهارتست
و مناط نیست که احتمال [illegible] که اکثر مردم [illegible] مستقل نشوند بلکه مستقل شود کسی [illegible] مسائل
[illegible] پس چنین احتمال معتبر نیست [illegible] نجاست [illegible] بر هر چیزی [illegible]
[illegible] اگر رطوبت [illegible] داشته باشد [illegible] اگر [illegible] جامه [illegible]
متنجس است [illegible] چنانکه در عبارات بعضی از علماء [illegible] وقتی
که این مراتب دانسته شد پس باید دانست که هر نجاستی [illegible] پاک میشود [illegible]
باید شسته شود [illegible] سه دفعه باید شسته شود [illegible] نجاست شراب و موش [illegible]
باشد [illegible] اگر چیزی روانی [illegible] [illegible] خاک [illegible]
[illegible] پاک [illegible] [illegible]

روشنی در همه [illegible] صورت هو رنجاست ح ا

و اگر بدن [illegible] خاک [illegible] بپاشند [illegible] نیز در مبسوط فرموده است و اگر [illegible] کافیست ح

اینی [illegible] اگر چه اقوی الاکتفا [illegible] ا

اگر چیزی روان نباشد بلکه [illegible] همین حکم دارد ح

[illegible] و اقوی [illegible] ح

[illegible] در زبان [illegible] رفعه و جاری
اگر [illegible] ح هفت دفعه [illegible]
[illegible] واقوی [illegible] ا

شدن و فاره [illegible] در زبان [illegible] بازلد [illegible] ح

و اینها همه در هر چیزیست که تطهیر آن با آب قلیل باشد اما در کُر و جاری پس یکدفعه در غیر اینها کافیست اگر چه ولوغ
[illegible] آب باران [illegible] مثل جاریست و اظهر آنست که یکدفعه [illegible]
[illegible] هر چیزی با آب قلیل [illegible] در جامه و [illegible] و مانند آنها
[illegible] و مانند آن [illegible] آنها [illegible] در [illegible]
[illegible] آب [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] پس طریق پاک [illegible] آنها [illegible] آب جاری
[illegible] باران [illegible] نجاست [illegible]
[illegible] پس با آب قلیل پاک نمیشود بلکه [illegible] و باران [illegible]
[illegible] زمین که مثل [illegible] که آب [illegible] مثل زمین
[illegible] پاک میشود [illegible] آن نجاست [illegible]
زمین میماند نجس [illegible] با آب جاری یا کُر تطهیر [illegible] و مانند آن [illegible]
که [illegible] آنها [illegible] با باران یا جاری [illegible] و مانند آن [illegible] آب بریزند
[illegible] آب [illegible] در [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] و مانند آن [illegible] پاک شود و اگر [illegible] باید دانست
که آب هر چیزیرا پاک میکند مگر [illegible] پاک [illegible]

اگر تطهیر [illegible] جاری و مانند آن باشد [illegible] کردن [illegible] بلکه [illegible] آب [illegible] نجاست کافیست ح

اقوی آنکه [illegible] قلیل باکر [illegible] ح

تعلیل

و تطهیر

در مقام تطهیر نجاسات آب قلیل به مجرد ملاقات نجس شود پس اگر انگشت نجس را در خمره آب فرو برند و یا در استعمال نجس را در تغاری
بشویند پاک نمیشود بلکه آب و ظرف نیز نجس میشود پس بنابراین اگر کسی را انگشت نجس شود لازم است که با آب
آب جاری آنها را جاری کنند و سر را که خانه … ریخته شود تقصیر کرده که شیخ طهارت و بطلان نمیداند مثل
ملکه جهال عوام که آب را با کف دست بر آنها میریزند که نجس را نجس تر میکنند و اظهر است که باقی ماندن
آب بر اطلاق خود تا وقت فشردن جامه و تغلیک از ظروف لازم نیست بلکه تا وقت فرو کردن آن محل
نجس بر اطلاق باقی باشد کافی است پس جامه را با رنگ نجس رنگ کرده باشند و در آب جاری یا کر
یا باران بگذارند و یا آنکه آب قلیل بر او بریزند که همه او را فرو گیرد پاک میشود اگر چه در وقت
فشردن آب مضاف بیرون بیاید اگر مجلس بر جوشیدن آب مضاف شود مثل … شنجرف و مانند آن
پس آن پاک نمیشود تا آنکه رنگ او که نجس است زایل شود که آب مطلق همه او را فرو گیرد و در مضافی که نجس شود
مثل شیره و گلاب و آب نیل و مانند اینها انتفاع از آنها حرام است و پاک کردن آنها نیز بالقاء
آنها در آب کر یا جاری ریخته و یا در میان باران گذاشته تا اضافه آنها زایل شود و اظهر است
که روغن نجس … استعمال آن نیز حرام است مگر از برای سوزانیدن در زیر آسمان با
برای … و مانند اینها که چربی است اگر نجس شود پاک نمیشود تا وقتی که
آن روغن نجسه زایل شود … ظرف که چربی … و ظاهر …
و به سبب … در روی … مذبح حیوانات … پاک میشوند …

بشود

اما در آب قلیل خلاف احتیاط است

دانم در وقت که اول نجس باشند … چرب شود … اگر … زایل شود …

بشود ذکر دن نجاست نماشده و … که یقین بشود که نجاست … لازم است که … و انداختن آن
… در … باد … اعتبار ندارد و نیز اگر … نجس شود … بول … خواره
که … غذا … لازم نیست بلکه آب …
… نجس … اگر چه … منفصل نشود و در مراعات عدد …
… اگر چه … این حکم … جامه … منفصل از زمانی
و … در ظروف و زمین همان حکم سایر نجاسات را باید معمول داشت و …
مثل … اگر چه … نجاست جامه و بدن و سایر منقولات … آب پاک نمیشود
اگر چه … مثل … نجاسات … مثل … و مانند آن
خشک شده … بلکه لازم است که … اگر … نجاست …
نجس … آن … پاک میشود … کردن …
لازم … بلکه … و آنها نجس میشود …
نجاست … آن نجاست … پاک میشود اگر چه …
آب … و باطن … نجس … اگر …
… لازم … اگر …
… لازم … اگر آب … از نجاست … و اگر …

اصلا
… احتیاط لازم نیست

… ندارد بلکه …
… کافی است

و سایر حیوانات

شکسته شود یا استخوان آن سگ پیوند کنند یا اینکه زخم را با پیه و روغن نجس مداوا کنند تا گوشت بیاورد
همین که گوشت روی آن را بپوشاند حکم به باطن میشود پس واجب نیست کندن آن استخوان و شستن آن عضو [illegible]
شده و اگر در دهن خون باشد و آب در دهن بگیرد بیرون بریزد در وقت بیرون آمدن خون و آب دهن
منفصل از جسم بیرون بیاید پس آن آب دهن پاک و خون نجس است و اگر اندرون بینی [illegible] از خون باشد
و کسی استنشاق کرده آب بخون برخورد [illegible] بیرون آورده نشده باشد نجس نیست [illegible] اگر چه او خون
و ظاهر است که هرگاه چیزی برود اندر آنها و اندرون [illegible] نجس نمیشود [illegible]
و هرگاه کنارهای آنها و اندرون گوش [illegible] پس اگر نجاستی با آنها برخورد نجس میکند [illegible] در تحقیق
باطن هست و ظاهر است که هر جائی را که اندرون بگویند مثل اندرون فرج و مقعد و گوش و بینی و اگر
بحال خود گذارند پوشیده شود مثل دهن و چشم او را باطن میگویند بل اگر در چیزی شک شود که باطن است
یا ظاهر مثل کنار ناخن [illegible] و طرف دیگر را تا ناخن گرفته و لکن [illegible] در وقت نگاه
کردن دیده میشود [illegible] پس اظهر است که ملحق به باطن است ٢ اگر چه احتمال الحاق بظاهر
هست پس شستن آنها لازم نیست [illegible] از حدث و لکن در غایت احتیاط است دوم از
مطهرات آفتاب است و لکن او هر چیز را پاک نمیکند بلکه [illegible] منقول نباشد و نقل نشود او را پاک
میکند مثل زمین و دیوار و [illegible] و پنجره و [illegible] و علف سبزی و انگور روی [illegible] پیش از چیدن
و [illegible] و غیر آن [illegible] که ستونهای مسجد در میان آنها مانده [illegible] نقش آنها بدون

یا [illegible]

و بدون تغییر برگردد و آن آب
پاک است و اگر از دهن یا بینی کسی
خون بیاید و ظاهر نیست [illegible]

بلکه ٢ اظهر آنکه
ملحق بظاهر است
و شستن آنها لازم است
٤ م

پاره کردن و مکین [illegible] شود که نجاست سرایت کند و با آفتاب خشک شود یا باد و مانند آن پس اگر عمده
آفتاب باشد تا خشک باشد و مانند آن منضم باشد در حال آن باز پاک میشود اگر عکس این باشد
[illegible] پاک نمیشود [illegible] ظاهر پاک شده باطن نیز پاک است [illegible] اگر ظاهر خشک شود و باطن تر باشد
و بعد از غروب آفتاب خشک شود [illegible] که باطن نجاست [illegible] پاک میشود اگر [illegible]
پس اگر [illegible] آفتاب [illegible] خشک شود پاک میشود اگر چه [illegible] ٢ جرم داشته باشد
مثل غایط و خون پس آفتاب نه او را پاک میکند و نه [illegible] و اگر چیزی در وقت نجس شدن منقول
~~و در وقت تابیدن آفتاب منقول باشد مثل اجزاء زمین که بعد از نجس شدن [illegible]~~
~~آفتاب منقول باشد مثل اجزاء زمین که بعد از نجس شدن کنده شود و دیوار که خراب شود پس خشک کنند~~
با آفتاب پاک نمیشود و ظاهر است که عکس این نیز چنان است یعنی اگر خاک نجسی را گل کرده [illegible] اندود کنند
و با آفتاب خشک کنند پاک نمیشود سیم زمین است و او پاک میکند زیر پای آدمی و زیر نعلین و کفش و چکمه
و چیزی را که [illegible] آدمی شده در راه رفتن از هر نجاستی که عین او زایل شود پاک میشود [illegible] احتیاط
که بقدر پانزده ذراع راه برود و فرق [illegible] زمین [illegible] که خاک است و آجر و فرش و گچ
و مثل آن [illegible] نبودن [illegible] و پاک بودن او [illegible] بلکه اولی [illegible] و ظاهر آنست که راه رفتن شرط [illegible]
بلکه مالیدن پا [illegible] نیز کافی است و اما عکس [illegible] کفایت میکند و اما اگر نجاست سرایت
بباطن کفش نموده باشد پاک شدن زیر کفش باطن او پاک نمیشود [illegible] زمین بجز از [illegible] نمیکند یعنی

و [illegible] پاک

٣ اظهر اقوال است
پاک شدن [illegible] باطن با آفتاب [illegible]
[illegible] ح

واگر چه خشک نشود و حد تر بجز از این
ندارد و بیک قدم رفتن نیز اگر
عین زائل شود ح

باخود کنند و در ذیل انتقال است
احوط بلکه اظهر بقاء بر نجاست است چه خبر عمار که ... چهارم استحاله آتش است و او پاک میکند هر چیز را که بسوزاند و خاکستر
پس موش ... اگر ... لیکن ... میسوزد ... نجس است ... و مانند آن پس اگر خمیر نجس ... با آتش پخته شود و ...
نشده ما دامیکه بحد خاکستر نرسیده شود پاک نمیشود و همچنین است سفال و کل ... و مانند آنها نجس شوند و در کوره ... آنها را
نشود ... مثل آتش ... نیز پاک نمیشود نجس ... پاک کننده گی آتش ... سبب ... حالت است پس
بهتر است که ... قسم ... و پس میگوییم که استحاله نیز از جمله مطهرات است و معنی وی
آنست که صورت نوعیه ... متنجس زایل شده و صورت نوعیه ... طاهر باو عارض شود مثل آنکه منی
بر زمین ... و ... شود و از این قبیل است ... و دود روغن نجس و عرق
بول و سایر نجاسات که همه اینها پاک است مگر عرق شراب و نجاسات او نیز ... که ...
است ... عدم استحاله ... انقلاب است و معنی انقلاب آنست که صورت صنفیه چیزی متبدل
بصورت صنفیه چیزی دیگر شود مثل ... که ... و عصیر ... است ... و معنی ... که جزوی
نجس منتقل بحیوان ... و جزو او شود مثل خون آدمی که جزو ... او شود و ...
که هیچ یک از انقلاب و انتقال ... عموم از مطهرات نیست بلکه لازم است که اقتصار شود در آنها بر موارد
اجماع و ماننده آن ... لازم میآید که اگر لعاب ... داخل ... بلعاب ... مخلوط شود ...
بباید پاک شود ... که ... و مستحیل ... عموم ... انتقال در ...
است ... شرط ... است پس در ... و ... تا ...

بالتمام ...

... نمیشود ... بلکه نجاست ... است اگر چه در ... باحتمال ...
کند ... نجس ... مثل ... خمر در ... و این ... عموم از مطهرات ... و خون ...
نیز ... که ... نجاست نجس نمیشود ... ...
... باشد و معلوم است که اگر قطره بول در ... آب ...
پاک نمیشود بلکه ... ~~...~~ تحقق تطهیر
نیز اسلام است و آن کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است باحتمال اعتقاد ...
اینها پس ... این دو کلمه اعتقاد ... کافر ... پاک میشود از نجاسات ... پس اگر لعاب دهن و سایر
رطوبات بدن ... از بدن او ... بسبب اسلام پاک نمیشود ...
سلام است ... اگر ... طفل ... کافر ... کنند ... تابع او ...
است اگر یکی از پدر و مادر او مسلمان شود ... حکم دیوانه نیز حکم طفل است ...
عاقل ... اسیر کند تابع او نیست ... و اگر کافر طفل ...
... طهارت است ...
... است که نجاست ... نماز ...
... باید ...
کردن بدن و جامه ... نماز صحیح است ...
بقدر ... پاک ...

کسی نجس شود پس غایب شود بقدریکه احتمال تطهیر در آن وقت باشد باید حکم شود بتحقق تطهیر

دهشتم

بانیمعینیکه

منسیه

پاک

بدن و جامه پاک باید باشد و بجهت غسل و وضو و تیمم باید که از اعضای ایشان چیزی از شروع در وضو

هر عضوی بجهت دخول مسجد از جمیع اعضا و لباس و هر چه با او هست … از اجزای مسجد از در

و دیوار و بام و فرش و پنجره از بیرون و اندرون نیز واجب است و داخل کردن نجاست غیر متعدیه

در مسجد حرام است اگر چه احوط ترک است و اما ازاله نجاست از منبر و حصیر و چراغ و اباریق و سایر

آلات مسجد اگر وقف مسجد کرده پس احوط است و واجب بجهت خوردن و آشامیدن ازاله

باید کرد از ماکول و مشروب و دست عقلا خوردن نجس و متنجس حرام است و بجهت فروختن — وماکول

آن متنجس که قابل تطهیر است احوط آنست که یا ازاله نجاست از مبیع نماید و یا مشتری را اعلام

بنجاست کند پس فروختن جامه متنجس و مانند آن بدون اعلام خلاف احتیاط است اگر چه

اظهر جواز است چهارم در بحث کیفیت وقت ازاله نجاست و آن واجب است در اشکال تا وقت نماز

یا طواف یا سایر چیزها تنگ نشده … واجب نیست پس … اگر کسی … رضیع هر چه بول و غایط

کند … نکند تا وقت نماز ظهر و آن وقت خود را پاک کرده داخل نماز شود جایز است بلی با

کنیز که متحمل است که جدا است دارد یا کنیز کار … پس از این جهت است که مؤمنین مبادرت

با ستمام غیر آن از ازاله نجاست میکنند پنجم در بیان آنکه … است در نماز نجاست معفو شده

و آن پنج موضع است اول فراموشی و تحقیق مقام آنست که کسی که با نجاست بدن یا جامه نماز بخواند از سه

حال بیرون نیست زیرا که یا دانسته … یا نجاست نماز خوانده و یا قبل نماز ندانسته و در وقت

٣ و اظهر احتیاط لازم نیست ع

نماز فراموش کرده و اعاده نماید از آنست تا از نماز فارغ شده و در قسم اول یا اشکال نماز باطل است

و در قسم ثانی بنا بر اقوی و مشهور نیست و در قسم سیم صحیح است اگر چه اعاده احوط است … قضا … و اگر

ندانسته در اثنای نماز عالم شد فی الفور ازاله آن نماز درست برداشتن آن نجاست … بکند مانند انداختن

جامه یا شستن او و شستن بدن اگر ممکن باشد بنحویکه منافی کثیر واسطه را از قبله و سایر منافیات نماز کل

نیاید و اگر بدون منافی ممکن نباشد پس اگر وقت وسعت دارد نماز را قطع نموده بعد از تطهیر اعاده نماید

و اگر وسعت ندارد یا با همان حال نماز را تمام کند و اگر پیش از نماز عالم است و فراموش نموده در اثنای نماز

یاد آمد نیز احتمال است که چنین اگر چه اظهر است که آن نماز باطل است مگر در صورت تنگی وقت

٣ یا دشمن احوط در این صورت قضا است م

و … نجاست … ٢ دوم اضطرار پس اگر بدن یا جامه کسی نجس باشد و از سرما ترس … نتواند

تطهیر یا بدون آب باشد که تطهیر کند با همان حال نماز را بخواند اگر چه در وسعت باشد و احتمال خلاف

از این اضطرار نیز داشته باشد اگر چه احوط تاخیر است با علم انتفای این احتمال و اگر

ترک … ساتر عورت … و مانند آن نیز نباشد باید برهنه نماز کند اگر …

نباشد و … بقدر امکان یا دست و مانند آن بپوشاند و از جمله

… سلس البول و مبطون و دائم الاستحاضه بلکه … تطهیر … تفصیلی در باب

… گذشت و لکن اگر … از حدث ممکن باشد … واجب است …

وقت با همان حال نماز را بخواند اگر چه احوط است پس اگر در اول وقت طهارت از حدث ممکن … و در آخر

تاخیر …

داخل … از خبث واجب است تا خیر انداختن نماز با آن وقتیکه طهارت از حدث ممکن است ح

وقت طهارت از غسل یا ... را اختیار کرد لازم است و ... معفو است ... در ... [illegible]

که ... [illegible] ... نکرده باشد و آن ... که ... چیزی ... نداشته باشد در ... [illegible]

که ... [illegible] ... دو ... در ... داشته باشد در ... [illegible] ... اگر ... [illegible]

... [illegible] ... شود ... اجتناب از ... باشد که ... [illegible] ... بخواند

و بعد از آن ... نماز را ... و طواف ... [illegible] ... اگر چه ... [illegible] ... اول

کند و اگر ... [illegible] ... باشد ... [illegible] ... نجاست ما لا

یتم فیه الصلوة ... [illegible] ... عورت مرد را پوشاند ... [illegible] ... از ... دیگر

زده شود ... نجاست ... نماز ... خواه از لباس باشد مثل شال و ... [illegible]

... [illegible] ... خواه ... مثل دستمال و ... [illegible] ... اصلا ضرری

ندارد اگر چه پوشانده عورت باشد مثل ... [illegible] ... برسد

و اگر لباس ... عورت را نپوشاند ولکن اگر ... مثل عمامه و شال ... [illegible]

پس ... [illegible] ... ۲ ... [illegible] ... خون ... [illegible]

... [illegible] ... خون ... خواه زخم بزرگ باشد ... [illegible]

... خون و خواه جراحت در ظاهر بدن باشد یا ... مثل اندرون ... و ... [illegible] ... خواه

... [illegible] ... مثلا اگر در ... [illegible]

رحم بعد

[illegible] ... در ... [illegible]

۴ کامل احتیاط برای نیست که چند بار زن لعقه را خارج کند موجب عسر و حرج و یا حرج شود ... لباس باید ح

در بیان ۲ امر طهارت داخل جواز نماز است در او ح بحبب

زخم ... [illegible] ... تا ... [illegible] ... پس ... مقدار ...

... [illegible] ... اگر ... [illegible] ... مثل ... و ... [illegible] ... اگر

... [illegible] ... مثل ... [illegible] ... خون شود ... از ... [illegible] ... مستهلک

... [illegible] ... که ... [illegible] ... انگشت ابهام ... اگر چه

... [illegible] ... ابهام ... [illegible] ... پس از این قدر ... [illegible] ... عفو ... [illegible]

در ... [illegible] ... مقدار ... [illegible] ... متفرق ... اگر جمع شوند ... [illegible]

عفو ... بدن و جامه ... [illegible] ... ملاحظه ... [illegible] ... ملاحظه ... اگر چه ... [illegible]

... [illegible] ... و طواف ... [illegible] ... پس ... اگر خون ... [illegible] ... اگر ...

... پس در صورت ... [illegible] ... اگر ... [illegible] ... عفو ... [illegible]

عفو است اینها که ذکر شد ... در نماز بود و حکم طواف ... مثل نماز است ... در مسجد پس ... [illegible] ... از

عفو ... در صورت ... [illegible] ... در مسجد ... [illegible] ... باشد

... [illegible] ... و ... [illegible] ... مسجد پس ... [illegible] ... حکم ... [illegible]

... که در لباس و بدن گذشت و حکم ... مسجد ... [illegible] ... و تفصیل کلام

در مقام ... خواهد آمد و ... [illegible] ... در اینجا ... مقام ... در ... و وقت ...

... [illegible] ... واجب است ... [illegible] ... وقت ... [illegible] ... در اینجا ... [illegible]

چیزی مخلوط با آن خون شود پس اگر رنج حرج

در ... [illegible] ... عفو است ... [illegible] ... اگر چه ... [illegible] ... در صورت استهلاک نیز ... [illegible]

[illegible]

اینها نیز از تحقیق آن شناخت نماز
پس از تحقیق آن حکم اینها نیز

شناخت نماز [illegible] در شریعت مقرر شده و شناختن [illegible] علم حاکم شرع و شیاع و [illegible] اینها نیز
اول آنست [illegible] پس [illegible] از [illegible] نماز ظهر [illegible]
است اول وقت فضیلت [illegible] وقت اجزا است پس اول وقت ظهر [illegible] زایل شدن آفتاب
از دایره نصف النهار [illegible] چند [illegible] مردم [illegible] است
که چوبی [illegible] کنند [illegible] پس [illegible] سایه [illegible]

ربا وقوف دارد

کم میشود [illegible] ظهر شده و همین که شروع کرد در زیادتی [illegible] اول ظهر است و این در جایها
که سایه آن چوب [illegible] اگر اصلا باقی [illegible] مکه معظمه و مانند آن
[illegible] پس [illegible] ظهر در آن جایها [illegible] که سایه آن چوب [illegible] تمام شود و سایه تازه
آن سایه افتادن اول [illegible] چون [illegible] اول ظهر شد وقت فضیلت نماز ظهر است تا وقتیکه [illegible] بعد از ظهر [illegible]
ظهر است [illegible] اگر آن چوب [illegible] کنند و این سایه را [illegible] آن چوب [illegible] کنند بقدر آن چوب [illegible]
شده [illegible] در آن فضیلت [illegible] میشود وقت اجزا ظهر اول ظهر است تا مقدار چهار رکعت [illegible]
[illegible] باقی بماند که این وقت مختص عصر است [illegible] از اول وقت [illegible] چهار رکعت
[illegible] رکعت [illegible] مختص بظهر است [illegible]
[illegible] اگر آن [illegible] نماز واقع شود باطل است [illegible] اول وقت فضیلت
عصر داخل میشود [illegible] تا سایه آن چوب [illegible] اجزا [illegible] باقیست تا [illegible]

کهانیز

وقت
[illegible] آفتاب [illegible] اول فضیلت [illegible]
از [illegible] زوال [illegible] وقت اجزا [illegible] بقدر چهار رکعت در
[illegible] نصف شب [illegible] چنانکه بقدر [illegible] رکعت در اول وقت نماز

مختص

مغرب [illegible] بقدر [illegible] وقت [illegible] فضیلت [illegible]
[illegible] وقت [illegible] نصف شب [illegible] اول وقت نماز صبح صادق

فضیلت

[illegible] تا طلوع آفتاب [illegible] بعد از آن قضا است [illegible] نماز

ظاهر شود

[illegible] وقت [illegible] از اول ظهر است تا سایه [illegible] که بعد از ظهر از آن [illegible]

٢

[illegible] شده بقدر [illegible] آن چوب [illegible] نماز عصر [illegible] رکعت [illegible] بعد از نماز ظهر [illegible] آخر وقت [illegible]

[illegible] که سایه [illegible] نماز [illegible] آن چوب [illegible] مغرب [illegible] رکعت [illegible] بعد از نماز مغرب [illegible]

اقوای [illegible] وقت [illegible]
[illegible] وقت فضیلة آن نماز
[illegible] عشا [illegible]

وقت [illegible] نماز [illegible] رکعت [illegible] بعد از نماز [illegible] وقت [illegible]
[illegible] نماز صبح [illegible] رکعت [illegible] پس از نماز صبح [illegible] آخر وقت [illegible] طلوع [illegible] اول [illegible] صبح
[illegible] بعد از نماز [illegible] توان کرد و بعد از طلوع صبح کاذب افضل است وقت نماز شب بعد از
نصف شب است تا طلوع صبح صادق و هر قدر نزدیکتر بصبح شود افضل است [illegible]
[illegible] پس آداب [illegible] کیفیت این نماز [illegible] از هر کتاب از کتب [illegible] علمای
[illegible] از این [illegible] ترک کردم و هر قدر [illegible] نماز [illegible]
جهت
[illegible]

انقدر نوشته فرزند ارد
اما در حالت خروج
تمکن اعتبار باید
مراعات جمیع شرائط
دار جزء تکلیه در ایکه از نواقض
دار شده بشود
بی شک صحیح اعاده و قضا لازم است
و اگر مخالفت معلوم شد

ولکن از روی کفت که سلام داده و بعد نماز مستحب را باطل کرده عمدا یا سهوا را بجز اگر قوانین در ادا رفته
و بعد از ان بطور نقصد و بعد قبله باختیار و انتظار و هم میتوان خواند و نماید دانست که در وقت نماز اگر چه از
اذان و اقامت نماز صحیح است بعد میتوان که مکرر در حالتی که علم حکمی بهم باشد بر سیاق مذکور و الیه
و کسی و جبهه است در اینجا که در این صورت ببین که مظنه بدخول وقت کرده نماز را امیتوان کرد و در وقت
را نو رده و از روی حدیثی که آن مظنه حاصل شده کافی است اگر چه از قول فاسق و مانند آن و انتظار علم کشید
ضرور نیست پس اگر مخالفت معلوم شد باین قسم که هیچ جزء از آن نماز اگر چه سلام تنها باشد در وقت واقع
نشده پس بی شک باطل است اگر ~~[illegible]~~ معلوم شد که جزئی از آن در وقت واقع شده و اگر در اثنای نماز
معلوم شد پس اگر او قبل تشهد وقت داخل شده بود باز صحیح است و اگر داخل نشده بود باطل است اگر
چه بعد از تمام شده و بسیار صحیح است و اگر داخل نشده و وقت داخل میشود اگر چه کمی از زمین از وقت
شده باشد پس یکی از کفایت لازم اول وقت در باب رکعت اول پیش از وقت کرده باشد نماز او صحیح است
بخلاف آخر وقت که اگر کسی یک رکعت از آخر وقت درک کند نماز او ادا است و باقی رکعتهای نماز را با وقت کرده
تمام میکند پس اگر تا به پنج رکعت نصف شب مانده باشد و نماز هنوز باقی است و اگر چهار رکعت تا نصف شب مانده
باشد مغرب قضا است و اگر کسی در وقت نماز مشغول عبادت بوده و لکن اصلا ملتفت نبود که وقت
نماز رسیده باشد پس اگر جزئی از آن نماز در وقت شده هست نماز صحیح است اگر چه سلام در وقت باشد و اگر جمیع
آن در وقت شده نیز اشکال است احوط ابطال است اگر چه صحت در نهایت قوت است والله اعلم

بوجوب باید که بیند نماز ظهر و عصر ادا است و ماکیه پنج رکعت بنصف شب بماند

اقول لطالبه نسبت

باطل

با تحصیل نماز

بامکان و مظنه با عدم امکان و شک در داخل نماز معتبر است و میباید که بعد از مرتبه اول انتقال است و هرگاه
است پس اگر با امکان علم یقین کرد که وقت شده و بعد از شروع در نماز شک کرد که آیا وقت شده بود یا نه نماز
جاری کرده شده و قصد بکند که حکم است تحصیل کند پس اگر یقین بوقت نشد نماز را بر هم زند و هم چنین است
حکم مظنه با عدم امکان علم بلکه حکم هر شرط و طهارت نماز چنین است پس اگر کسی یقین کرد که تحصیل ستر عورت
و طلب علیه السلام نموده و در اثنای نماز شک کرد که آیا طی کرده یا نه تحقیق لازم است و هم چنین است اگر یقین
او نموده و شک در اثنای نماز مقابل القبله شود نماز باطل است و هم چنین است که در عصر قضا گذشت بدانکه مراعات ترتیب
در نماز های یومیه لازم است پس اول ظهر را باید بجا آورد و بعد از آن عصر را پس اگر عمدا عکس کند باطل است
و اگر خطا یا سهوا بکند پس اگر در اثنا متذکر شود عدول کند اگر چه در سلام باشد و اگر بعد از نماز متذکر
شود پس اگر در وقت مختص اول بوده باطل است و اگر در وقت مشترک بوده است صحیح و هم چنین است کلام
در مغرب و عشا بلی در اینجا گاه میشود که عدول ممکن نمیشود مثل اینکه در رکوع رکعت چهارم متذکر شود که
نماز مغرب را نکرده است پس در این صورت صحت و بطلان آن نماز منقطع میشود بسبب شروع در نماز عشا پیش از
وقت پس اگر با اعتقاد دخول وقت عشا و اتیان بنماز مغرب داخل شده و بعد معلوم شد که نماز مغرب را
نکرده است عشا صحیح است پس مغرب را بکند و اگر بعد از این اعتقاد بوده است باطل و حکم قضا که ترتیب او
معلوم باشد مثل حکم ادا است بعد از اینجا وقت مختص نیست بلکه مشترک کند در همه اوقات و اگر از نماز
اول را کرده و تمام شده و سهوا سلام گفته و شروع در نماز دیگر کرده باشد پس اظهر آنست که اگر

عشا

نماز

افتوی در این مسئله نیز مثل سابق الله اعلم
معلوم شد که در وقت نشد که
حکم داخل شد صحیح است

ممکن است واجب است عدول / و اگر

~~[illegible]~~ و اگر ممکن نیست هر دو نماز [illegible] باطل است و فقها در شرح که آن حکم در هر دو
نمازی که [illegible] سهو کرده شود جاریست اگرچه یکی فریضه و دیگری نافله باشد پس اگر کسی نماز ظهر را در دو
رکعت [illegible] با اعتقاد اینکه تمام شده سلام گفت و شروع در نافله عصر نمود و [illegible] عدول
میکند بنماز ظهر و تمام میکند و اگر [illegible] نافله ظهر کرد و پیش از دخول در رکوع رکعت [illegible]
عدول بنافله میکند و اگر بعد از دخول در رکوع [illegible] هر دو باطل است و بعضی از فروع این مسئله نیز
در تکبیرة الاحرام می‌آید و احوط در همه این صورتها اعاده هر دو نماز است زیرا که رکن اول نماز ثانی
در اثناء نماز اول [illegible] در عبادات تنها نیز [illegible] که عدول از یکی به دیگری جایز نباشد پس
عدول از روزه قضا بنیابت [illegible] و از غسل جنابت [illegible] و امثال اینها جایز نیست بلکه می‌باید در عدول
اقتصار کرد بر مواضع منصوصه مثل عدول از جماعت بفرادی [illegible] می‌باید [illegible] اگر [illegible] وقت نماز
کسی نابالغ یا دیوانه یا بیهوش یا صاحب حیض یا نفاس باشد آن نماز از او ساقط است و قضا نیز ندارد و اگر
در آخر وقت بقدر یک رکعت [illegible] این عذر رفع شود ادا واجب است و اگر ترک کند قضاء لازم است
و اگر در اول وقت بقدر [illegible] واجبات نماز [illegible] ترک آن [illegible] این
عذر [illegible] لکن قضا [illegible] لازم است و اگر در اثنای [illegible] طفل بالغ شود [illegible]
باطل [illegible] حاجت [illegible] تمام کرده [illegible]
[illegible] اگر وقت [illegible] از وقت ادراک کند [illegible] نخواهد کرد [illegible]
اکبر

با اعتقاد اینکه تمام شده سلام گفت و شروع در نماز ظهر کرد

ترک [illegible] شد

و از نیابت

حال

حال کرده است یک رکعت را در ادراک میکند عدول واجب است و [illegible] اگر وقت [illegible] یک رکعت [illegible] نماز را بکند
و اگر وقت [illegible] نماز را در [illegible] عدول کند [illegible] آن نماز را [illegible] تمام [illegible] ظهر [illegible] از آن بکند
مقام چهارم در شناختن قبله است [illegible] نماز واجب [illegible] نماز مستحب [illegible] اگر [illegible] قبله
هر عالم خانه کعبه است از زیر زمین تا باسمان پس [illegible] خانه کعبه واجب است که رو [illegible] نماز کند و اگر
علم ممکن نباشد [illegible] واجب است که [illegible] خانه کعبه [illegible] در وقت نماز کند و استقبال [illegible]
خانه کعبه نیز کافی نیست [illegible] در جانب [illegible] استقبال کند و علم بجهة [illegible]
لازم است و اگر ممکن نباشد [illegible] کافی است و در [illegible] لازم نیست [illegible]
او حاصل [illegible] خانه کعبه [illegible] اقبال [illegible] پس اگر یقین
کند که این [illegible] خانه کعبه [illegible] پس [illegible] قرار داده اند
[illegible] یقین [illegible] خانه کعبه [illegible] پس [illegible]
[illegible] یقین [illegible] احتمال [illegible]
کعبه [illegible] استقبال نماید کافی است [illegible] قبله [illegible] و از اینجا
معلوم [illegible] یقین بجهة [illegible] و اگر یقین
ممکن نباشد [illegible] کافی است [illegible] پس اهل عراق [illegible]
بایستد که [illegible] الاسود [illegible] اعتدال [illegible]

[illegible] مستقبله [illegible]

راست قرار دهد و یا بعین آفتاب [illegible] وقت ظهر در شهرها ابرو راست که متصل به بینی است

قرار دهد و ظاهر چنین است که عراق عرب و عجم بلکه خراسان تا تبریز و مانند اینها همگی بر این نهج عمل

میتوانند کرد و [illegible] ابتلای [illegible] بلاد است لهذا اقتصار بر ذکر آنها شده و از برای اهل بلاد

مستحب است که بعد از تعیین جهة [illegible] کنند و جزم نتوانند که مفید علم بجهة [illegible] است و [illegible]

[illegible] و قریه که چند نفر از مسلمانان در آنجا مانده باشند و علم حاکم شرع [illegible] [illegible]

و اگر کسی از اینها [illegible] اجتهاد در قبله واجب نیست بلکه جایز است [illegible] اینها موقوف بر یقین کردن یا مظنه [illegible]

بجهة تحصیل یقین یا ظن [illegible] عمل [illegible] میتوان نمود و ظاهر چنین است که اگر حاکم شرع [illegible] نماز کند

و معلوم [illegible] که او در زمین خود حکم کرده [illegible] قبله است از برای اهل آن اقلیم و بعد از آن [illegible]

در نماز کرده است میتوانند بهمان اکتفا کنند و اگر هیچیک از اینها نباشد و تحصیل علم بجهة قبله ممکن نباشد تحصیل

ممکن نیست بجهة تنگی وقت و تاریکی هوا مظنه واجب است و اگر آن هم [illegible] از روی [illegible] کور و حبس و مانند اینها [illegible]

اند که تقلید کسی مسلمان عارف [illegible] قبله را او [illegible] بچهار جهة نماز کنند و لازم نیست که این

چهار جهة متقاطع [illegible] باشد بلکه تقسیم [illegible] چهار جهة متقابل [illegible] [illegible]

و استقبال [illegible] که احتیاط ممکن نیست [illegible] [illegible] جایز است [illegible]

[illegible] که [illegible] آن اصلا [illegible] بجهة قبله [illegible] بلکه [illegible] اول [illegible] تحصیل

مظنه و اگر ممکن نشد بچهار جهة نماز بخواند اگر چه مشهور آنست که کور میتواند که تقلید عارف بکند در

در [illegible]

[illegible] زیرا که مجتهد جامع شرایط [illegible] [illegible] کرده [illegible]

[illegible] و تاریکی هوا

و در [illegible]

[illegible] اینها [illegible] بقبله

[illegible] [illegible] که [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از علم [illegible]

در تنگی وقت و لکن تقلید عارف نیز جایز است منقول از مظنه نمیشود پس اگر مظنه [illegible] قبله بکند بجهة آنکه [illegible]

در مقام [illegible] بداند که او در قبله تقلید مجتهدی را اگر کرده که مخالف با مجتهد [illegible] دارد

عمل [illegible] آن کرد [illegible] اگر وقت تنگ شده از چهار [illegible] نماز [illegible] وسعت دارد [illegible] و اگر وسعت [illegible] پیش از نماز را

[illegible] طرف که خواهد بخواند و قضا [illegible] واجب نیست و ظاهر آنست که [illegible] نماز بجهة تحصیل یقین

باطل بعد از تحقیق اجتهاد [illegible] واجب نیست پس [illegible] وقت نیز میتوانند [illegible] نماز بکنند

و همچنین [illegible] بجهة تحصیل ظن اقوی پس اگر کسی در حمام یا در خانه نماز کند و بداند که اگر [illegible] مسجد

مظنه [illegible] بمسجد رفتن بر او واجب نیست و اگر کسی [illegible] نماز کرد و بعد از نماز یا در اثنای نماز با

باجتهاد یا بغیر آن ظاهر شد که [illegible] است پس اگر ما بین یمین و یسار بوده نماز صحیح و لکن اگر در اثنای

نماز [illegible] از اعمال نماز [illegible] شده رو بقبله برگردد و نماز را تمام کند و اگر بجانب یمین و یسار و یا پشت بقبله

اگر چه از یمین و یسار [illegible] اعاده [illegible] لازم است و اگر وقت [illegible]

[illegible] پشت بقبله قضا لازم [illegible] لازم نیست [illegible] در اثنای نماز مطلع شود و وقت

[illegible] که اگر نماز را [illegible] اعاده [illegible] که لازم [illegible] بجانب [illegible]

[illegible] برگردد و رو بقبله و نماز را تمام کند [illegible] صورت اضطرار [illegible]

پس اگر کسی [illegible] ندارد لازم است که نماز را [illegible] بقبله بجا آورد

[illegible] آورد و [illegible] که [illegible] [illegible] لازم [illegible]

[illegible] در [illegible]

احوط [illegible] و تحصیل [illegible] است [illegible] قبله [illegible] از طرف [illegible] از [illegible] باشد

احوط [illegible] [illegible] اگر ممکن [illegible]

اگر چه احوط [illegible] است

استقبال قبله مرقد کعبه یا بیت المقدس باشد بلکه در تکبیرة الاحرام اگر ممکن باشد شکی در لزوم نیست و اظهر آنست که باجزای نماز
ختم نماز در حق این اگرچه علم بحال مرقد در وقت داشته باشد لازم نیست بجهت اظهر در نظر آنست که اگر [illegible]
از سر ابتدا نماز که بدون او نماز را صحیح مشغول انتظار کشیده آن شده در وقت قبله لکن نماید لازم نیست اگر
علم بحصول او با تأخیر داشته باشد و هم مقدمات نماز چنین است مگر طهارت و وقت اگر اجتهاد و نظر در قبله مختلف
باشد اقتدا کردن یکی بدیگری جایز نیست مگر اختلاف کمی داشته باشند مثل یک شبر و کمتر و اظهر آنست که هر یک با علم
که حرکت نکند در جایی که استقرار شرط است نماز خواندن در حالت اختیار نیز جایز نیست علی لکن اگر حرکت نکند
در این جا ایشان مثل آنست که بعد از حرکت کردن مشغول نماز شد باطل [illegible] و احوط ترک چنین نماز است و مسم چهارم
روی چو و مانند آن که مظنه آنست که از تردد مردمان و غیر آنها در اثنای نماز حرکت کند مقام پنجم در مباح
بودن لباس است و معنی مباح بودن لباس در این مقام آنست که از شی خبیث که نجس و غیر ماکول اللحم و میته و حریر
و مغصوب بعذر نیست نباشد و حکم نجس و ازاله نجاست معلوم شد و حکم [illegible] در مغصوب مکان مشغول شد [illegible] در غیر
ماکول اللحم پس لباس نماز کننده اگر از پوست و پشم و موی حیوان حرام گوشت باشد اگرچه [illegible] باشد
نماز او باطل است بلکه [illegible] یا فضله خشک [illegible] از گوشت یا پوست یا استخوان و موی [illegible]
یا بدن باشد نیز باطل است و ما یتم فیه الصلوة و غیره در این حکم تفاوتی ندارند پس اگر قدری از
پوست گرگ و مانند آن در گوشه کلاه یا جامه بند ریشه نماز باطل است [illegible] و آن کهنه
در جیب یا گوشه کلاه یا بازوبند [illegible] ضرر ندارد و اگرچه [illegible] خالی از اشکال نیست [illegible] از

ولکن الامر فیه سهل لعدم [illegible] شاید وقوع ندانسته باشند ع

ما

دارم

در مسح [illegible] ضرر ندارد و مسح چنانکه گذشت و مسح جایی است [illegible] و گربه و خز و سنجاب و حواصل
که نماز در اینها صحیح است مگر غیر پوست و پشم و کرک اینها باطل است و اگر تردید داشته باشد که ماکول
است یا غیر ماکول [illegible] که گذشت و مسم چهارم است موئی که [illegible]
و کلاه [illegible] از این قاعده خارج است پس اگر مو و کرک [illegible] و استخوان [illegible]
باشد نماز باطل است اگرچه مشکل است و مسم پنجم است حیوانی که خون جهنده [illegible] مثل سگ و [illegible]
و مانند اینها و ظاهر آنست که صدق اگر حیوان [illegible] نیز خون جهنده ندارد پس نماز کردن در او عیبی ندارد
اگرچه احوط اجتناب است از او بلکه از اجزاء هر حیوان حرام گوشت که اجتناب از او [illegible] باشد پس در مثل
ملخ و [illegible] اجتناب [illegible] و ظاهر آنست که اگر [illegible] حیوان حرام گوشت [illegible] مثل اینکه گربه را بدون [illegible] گرفته
نماز کند نیز صحیح باشد [illegible] ولکن میته اگر از حرام گوشت است [illegible] در نماز ممنوع است
اسم چنانکه مذکور شد و اگر از حلال گوشت باشد در هیچ جزو [illegible] مگر آنکه [illegible] نکند بدن یا جامه را هیچ
ندارد [illegible] نماز در او باطل است اگر او را بپوشد اگرچه نماز [illegible] مثل کلاه و جوراب
و انگشتانه و بند زیر جامه و قندیل [illegible] و اگر [illegible] عیبی ندارد [illegible] که خون جهنده
نداشته باشد نیز عیبی ندارد چه از حلال گوشت و چه از حرام گوشت [illegible] در [illegible] میته حرام گوشت که خون
جهنده داشته باشد نیز عیبی ندارد [illegible] و منع اظهر است [illegible] از بازار [illegible] و دولت
و [illegible] مسلمانان گرفته [illegible] که میته است [illegible]

در [illegible] احوط [illegible] اقوی آنکه نماز [illegible] گذارد ع
[illegible] بر اول [illegible]

[illegible] محل تامل است

عسر چه [illegible] باشد چه [illegible]
اقوی اجتناب است از
[illegible] رخزا و [illegible]
آنها در نماز ع

اگر از حرام گوشت باشد
[illegible] است ع

احکام اجتناب [illegible]

باید بیاید [illegible] که این پوست از میته است و [illegible] و ظاهر است که اگر در دست کافر [illegible]
معلوم باشد که از مسلمان یا در سیته نیز [illegible] و اگر از بلاد کفار یا در صحرا و فلات [illegible]
محکوم است با آنکه میته است اگرچه [illegible] اهل اسلام در او [illegible] پوستین که مثل پوستین
خوار است و جلد قرآن و [illegible] و کلاه و [illegible] و کفش و [illegible] که در اطراف او پوست [illegible]
که در [illegible] مثل قالیها یا [illegible] میته و نجس است اگرچه [illegible] جلد قرآن و مانند
آن که احتمال بودن آنها از غیر مسلمان داخل [illegible] و سوای این حکم کردن با آنکه میته است
در نهایت قوه است اگرچه اولی اجتناب است و ظاهر است که [illegible] که مسلم او را [illegible] کرده در حکم آن
مسلم است پس [illegible] از دست اگر [illegible] پاک است [illegible] و کرک و مو [illegible] نادر
پاک است [illegible] که [illegible] انتفاع از میته [illegible] در آنها و از غیر انتفاع حرام است [illegible]
در میان میته و حرام گوشت پس شغال و روباه و شیر و پلنگ و گرگ و گربه و خرس و میمون و مانند
اینها را اگر کسی ذبح شرعی کند جایز است انتفاع بردن مثل پوست آنها را پوشیدن در وقت
نماز [illegible] کند و پیه آنها را در چراغ بسوزانند و [illegible] آنها را استعمال کردن [illegible] کنند [illegible]
و گوشت آنها را بخورند از برای خوردن حیوانات [illegible] ذبح شرعی [illegible] از خوردن
و نماز و طواف کردن همه انتفاعات از آنها می‌توان برد پس [illegible] از [illegible] کنند [illegible]
بجز انتفاع از پوست و مانند آن نیز و [illegible] در حریر است [illegible] حرام است پوشیدن

[illegible]

و راو ما بقی

در حریر محض بر مردان و نماز در آن جایز نیست [illegible] فی الصلوة و غیر آن [illegible] زیر جامه و [illegible]
[illegible] حریر نیز نماز [illegible] اگر [illegible] حریر صحیح است اگرچه [illegible] و [illegible] که
[illegible] که حریر محض نیست اگر [illegible] راه [illegible] پس [illegible]
[illegible] حریر است از چهار انگشت [illegible] اگر [illegible] پس پوشیدن [illegible]
[illegible] جایز است اگرچه [illegible] اگر قطعه از حریر و قطعه [illegible] با هم [illegible]
[illegible] و جامه [illegible] حریر محض [illegible] حریر [illegible]
[illegible] در [illegible] آن بگذارند پس [illegible] و غیر [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] گذاشتن [illegible] جامه کردن
[illegible] قطعه [illegible] نیز در آنها جایز است اگرچه [illegible]
[illegible] اگرچه از چهار انگشت [illegible] اگرچه [illegible]
[illegible] استعمال کردن جایز است و لیکن اگر نماز [illegible] آنها را بپوشد نماز [illegible]
و از برای زنان در همه احوال جایز است و از برای [illegible] مرد [illegible]
نماز جایز و در نماز [illegible] است اگرچه [illegible] و از برای [illegible] جایز [illegible]
و در همه احوال [illegible] جایز است [illegible]
[illegible] اگر [illegible] جایز است و الله اعلم و در اول [illegible] نماز [illegible] نماز

بر دو آن در

گندم چنانکه در باب مطهرات نیز ذکر رفته چهارم در مغصوب است و معنی غصب تصرف در مال است

بی اذن صاحبش خواه بزور از آن مال را از او گرفته باشد یا نه پس اگر لباسی مغصوب باشد نماز در آن باطل است

خواه عالم فی الفتوه باشد خواه غیر آن غیر انگشتر و کلاه و بند زیر جامه و سجاف جامه که عبا و جبه و حمد

بر خلاف است هر چه عصبی نماز را باطل میکند پس اول عصبی را از خود باید گذاشتن و نشسته نماز خواندن در برابر

بستن و جاقو و دستمال عصبی را در جیب گذاشتن اگر چه حرام است و لکن ضرر بر نماز ندارد و هم اگر در وقت

در زیر ران یا دولت ... باشد نماز باطل مشهور نیست عصب شدن مکان و ملک منفعت مقدم است بر

عیان پس در جامه را که بکسی اجاره داده بدون اذن اجاره گیرنده نماز کند باطل است و هم چنین است

شرکه که اذن شریک پس بر زن و اولاد شخصیکه میمیرد لازم است که بجهت مردن او اذن

از بکدیگر بگیرند نماز در جیبهائیکه از مال آن مرده در بردارند صحیح باشد اگر کسی از آنها صغیر باشد

تصرف همه آنها حرام و نماز باطل است تا اذن از ولی او یا حاکم شرع بگیرند و هم چنین است حال

کسیکه خمس در کل مال را نمیدهند پس اگر در تصرفیکه در آن مال میکنند حرام و مشهور نماز باطل

نماز گذارند و یا از حاکم شرع اذن بگیرند و آنها را بقصد رد کردن بذمه بگیرند و در

باشد و بسهو صدقه گرم و محتاط است و محتاج بتعیین هم بر رضا و مالک بگیرند اظهر است و اگر صاحب مال

غاصب را اذن دهد نماز در آن صحیح است دیگران پس غیر او با اذن جدید بگیرند و اگر کسی اذن از برای غیر

لباسی داده و در اثنای نماز گفت لباس را بیرون آر لازم است که آن

بحث مغصوب

۴ در بطلان نماز در لباس مغصوب بلکه نماز در او تمام ... و ما شنداله ... و لبس ... مغصوب ... اگر چه احوط در همه مقام ترک است ۵

۶ با وجه مستحق و امکان ... ترک این ... منه فوراً ... (الیاس)

لباسی را که غصب کند اگر چه غیر اذن زود شده باشد پس اگر دوان لباس که هیچ چیز دارد که عورت را بپوشاند و باید

و لکن وقت نماز تنگ نیست که اگر نماز کند و بپوشاند عورت بپوشاند و نماز فوت میشود بر همه نماز را

تمام کند و اگر نماز را در وقت ... از دعا از ترک قطع کرده ... ضرر ... از لباس که ... و در

صورتیکه مالک ... پس اگر لباسی برآید و ... بدهد جایز میدانیم اما نماز را اگر چه مال باشد بجهت آنکه در

باب رد امانت ... و ظاهر آن است که اگر رخت مباح و بدون معصوب باشد ... نماز

صحیح است اگر چه معمول ... و بسیار ... پنجم در لباس زر است و این نیز مثل حریر مخصوص

بمردان است پس از برای زنان ضرر ندارد و از برای مردان پوشیدن لباس زر حرام و نماز در او باطل

است اگر چه باز در او با طلا ... تمام ... مثل کلاه و بند و انگشتر ... اگر ... از نماز

نماز پود طلا باشد نیز چنین است و حکم ... مثل آنکه در حریر گذشت و ظاهر آن است که اگر زیر طلا از او

آهن و غیر آن باشد و کسی طلا و غیر آهن باشد نیز حرام و نماز در او باطل باشد و پوشیدن نقره و در نماز در

جایز است و هم چنین است ... و در بعض این ... در بعض مقدمات نماز ... عالم بحکم و جاهل

مقصر ... باطل است مگر جاهل قاصر که نماز ... جاهل ... پس نماز در لباس ... حاجت در

حریر یا غیر آن را پوشیده و نماز کرده و بدانسته که این حریر باشد غیر آن بعد از نماز پس ... نماز او صحیح

و اعاده نیز نکرده است و اگر در اثنای نماز ... کند و ... لازم و اگر ... از نماز را پیش از کندن

بار در اثنای کندن او ... نماز نیز باطل است و اگر کندن ممکن نباشد حکم مضطر را دارد که خواهد آمد

و اما نقص کردن چیزی از نماز از اشکال این جامه حریر یا جهت بازی دل یا غرض دیگر لازم است باید اظهر آنکه آن
اگر چه شک نشد ۲ اما نادانسته موضع فرق کسیکه نمیداند که این جامه از جنس است که نماز در او جایز است ولکن — ۲ اقوی وجوب فضیلت و در عورت ... نماز باطل است ح
فراموش کرده نماز در او کرد پس ظاهر آنست که اگر چه نپوشیده بود از روی عصیان و در وقت نماز
فراموش کرد و کند آن او را نماز باطل است و اگر نپوشیده بجهت پوشیده و لکن نماز را عصیان در وقت
نماز فراموش کرده نمازش صحیح است ۳ و اما مطلق بجهت آنست که مقصود نماز کردن در چنین جامه بجهت سردی — ۳ اقوی بطلان است ح
یا گرمی هوا پس بیشک نمازش صحیح است بلکه مقصود آنست که ... پوشیدن عورت است یعنی که اگر جامه را
بکند سر در یا گرمی هوا او را اذیت میکند و لکن دیگر چیزی نمییابد که عورت را بپوشاند پس در این
صورت ظاهر آنست که کند آن و مکشوف العورة نماز کردن لازم است و کیفیت نماز مکشوف العورة خواهد آمد
و همچنانکه دانسته شد لباسهائیکه نماز در آنها جایز نیست مناسب است که ذکر شود آن لباسهائیکه نماز
در آنها مکروه یا مستحب است بدانکه مکروه است نماز ... چیزی که پشت پا را بپوشاند و بالاتر از
مفصل ... استخوان یا ... ساق را بپوشاند مثل جوراب و نیم ساق زنان و مانند اینها — ۴ اقوی صحت است
مکرر ... ۴ و اگر چه ... بالاتر را بپوشاند مکروه نیست اگر چه بهتر آنست که کفش
... چیزی را نیز بپوشاند و هم در جامه سیاه سوای عمامه و چکمه و عبا بلکه ... اینها را در زیر
پوشیدن نیز مکروه است مگر ... آن ... سیاه پوشیدن مستحب است اگر چه بهتر ... آنست که در نماز — سید شهدا ... بلکه در سایر اوقات سوای ... بجهت تعزیه آن ح
لباس دیگر بپوشد ... لباسی که ... و در غیر نماز اکراه ندارد ... در یکی ...
نماز ...

... که عورت ... الا ... و ابن فهد ... از برای زنان نماز در جامه ...
... بپوشاند مکروه است ... در عبارات ... کرده ... این ... اطلاق او را جمع ...
... و در ... چیزی دارد ... آن ... در حمام ... بپوشد
نیز ... در نقاب ... نماز کردن مکروه است و اگر واجبات نماز ...
... در قبا ... او را ... در ... حالت ... در ...
بلکه ... در غیر نماز نیز مکروه است و در حدیث وارد شده که اگر کسی ... دارد
و آن ... در زیر جامه ... او را در ... نکند مکر ... — دوا
پس بهتر آنست که ... در ... نه ... و اگر ... — که ابتدا اکرده
کند ... و ... زیرا که ... مستحب است ... — باشد ... بلکه با ... دانستی
مکروه است ... بلکه او را در ... و اگر ... — ... که ظاهر باشد نیز ح
... در جامه کسی که متهم باشد با اجتناب نکردن از نجاسات مثل ... و ...
... که مسائل ... نجاسات ... در ... که ... دو از ...
در جامه یا انگشتری که در او ... صورت ... و بهتر آنست که اجتناب کند از صورت ...
نیز پس ... پوشیدن مکروه است ... مستحب است نماز در ...
و آن جامه ... که ... و ظاهر آنست که ... مستحب ... و اگر

جامه نمانده و نیست در برهنه بسته یک بند و شال بلکه اگر لباسها نیز بند و شانه خود و سینه از دو کافی است و در تمام جامه

سفید از سر تا پا رستم ملبس عربی چهارم عمامه اگر چه حنک و ارسال شده پنجم زیر جامه و زینت کردن و

و پوشیدن لباسهای فاخر و پاکیزه از جهت احتمال نجاسات نوش و شره مشک و مانند آن بلکه استعمال عطر بدن

را نیز خوش بو کردن مستحب است بلکه وارد شده حدیث که دو رکعت با بوی خوش افضل است از هفتاد رکعت

بدون آن ششم مقام و مکان است و اظهر است که مقصود از مکان در این مقام جایی است که نماز

گزارنده در او قرار میگیرد پس بتفاوت احوال در تفاوت میکند مثلا در حال قیام از سر تا پا و جایی که [illegible]

است و در وقت سجود جای هفت موضعیکه بر زمین میآید پس هیچ قدر از مکان اگر مباح باشد نماز صحیح و

و اگر غیر آن غصب باشد باطل اگر چه مغصوب در زیر مباح باشد بقسمیکه [illegible] باشند پس جابها

کیله دامن عبا و پوستین و جبه و قبا با آن جا نمیافتد و از [illegible] در آنها قرار نگرفته است مکان

~~نیست پس مغصوب بودن آنها نماز را باطل نمیکند بلی اگر در حال نماز او حرکت دهد و در وقت سجده کردن~~

~~[illegible] اگر [illegible] و اگر [illegible] باطل [illegible]~~

باشد نماز در آن باطل و در اذن مجتهد باطل است هم چنانکه در ازاله یا بی بدون اذن مالک باطل

و اگر اذن داشته باشد در خانها نماز میتواند کرد اگر چه آن [illegible] که در آن خانه ساکن است راضی نباشد

یا منع شده [illegible] و سایر آلات [illegible] بدون اذن آن [illegible]

در اگر [illegible] نماز باطل است و اگر [illegible] مسجد [illegible] و عمارت [illegible] مشتمل

از هوا و زمین مملکت
و در رکوع [illegible]
حالت برگرداند
با سایر جامه‌ها که [illegible] بدنش پر کرده است
صح

آنها

آنجا [illegible] خوانده است چادر [illegible] اجرت [illegible] پس بنگر که کار است اجرت آنها در زمین برده اند

و لیکن اگر آب و خاک و سایر بسیار عمر نباشد در آن مسجد نماز میتوان کرد و لیکن هر [illegible] که مبنی مسجد

بنا کنند که مثل مسجد معاویه که امیر المؤمنین ع در باب مذمت او در وقتی که شنیده که در شام بنا کرده است این

شعر انشا کرده و فرستاد سَمِعْتُكَ تَبْنِي مَسْجِداً مِنْ خِيَانَةٍ وَأَنْتَ بِحَمْدِ اللهِ غَيْرُ مُوَفَّقٍ كَمُطْعِمَةِ

الزُّهَادِ مِنْ كَسْبِ فَرْجِهَا تَجُودُ بِهَا جَهْراً عَلَى الْجَارِ الْمُتَصَدِّقِ يَقُولُ لَهَا أَهْلُ الْبَصِيرَةِ وَالتُّقَى لَكِ

الْوَيْلُ لَا تَزْنِي وَلَا تَتَصَدَّقِي در این معاویه شنیده ام که از مالیکه از اطراف و از برای او از زکوة

و غیر آن آورده اند مسجد ساخته است [illegible] ظاهر کرد و مضمون [illegible] و مثل زن زنا

کار است که از اجرت فرج خود نان [illegible] در راه خدا انفاق میکرد پس آن زن مثل شده از برای

خیانت کاری که از خیانت [illegible] تصدق کند پس میگویند او را اهل البصیرة و پرهیزکاری که وای بر تو نه

زنا کن و نه اجرت او را تصدق کن و [illegible] در لباس گذشت حکم در مکان نیز جاری است و در اینجا چیزی

هست که در لباس نبوده آن این است که در مواضع مشابه غیر آن مکانها که مردم با نوبه [illegible]

میمانند و [illegible] تردد میکنند مثل حمام و کاروانسرا و آسیاب و دکان و دروازه شهرها و دکانها و چاه

خانه‌ها [illegible] اذن صریح [illegible] مسجد [illegible] آنها دلالت میکند که [illegible] متردد [illegible]

بلکه [illegible] حاصل است [illegible] متردد [illegible]

متردد در آنجا منزل کنند و با اذن [illegible] در صحراها نیز نماز میتوان کرد و آیا اذن شاهد حال

رقومی در حاشیه رعایت علم
برضای مالک است

در مواضع متشابه و صحراها باید علم داشته باشد و با ظن نیز کافیست ثانی و رسم چنانکه نسبت بطلاب مشهور
نیز داده اند اگر چه آن مطلقا از استقراء باشد بلی قسم که جمیع صاحب آنها اغلب مردمان را از مسلم و یهودی
و نصاری و غلات اهل خلاف و طوایف و غیره دولت و دیگر را غالبا از این مکانها منع نمیکنند پس با بی شکی
نیز اگر از دشمنان او باشد نباید منع کند و این حیله نباشد نماز در کاروانسراها و صحراها را امر دهند
که در راه حج و غیر آن امت کردن مشکل است و نماز در شارع عام با علم غصبیت مگر مانع شود از تردد دین و علم
جاهل بحکم و موضوع و ناسی و مشکلات حالات که در لباس گذشت پس اگر کسی از در مکان غصبی کرده نشیند و جا
بجز از نماز کردن در آنجا نداشته باشد و اگر اذان صریح باشد چه حال نیز از مالک او نداشته باشد
نماز را با قلت و اجابت میکند بلکه هر قسمی که تصرف در آن مکان کمتر شود آن میکنند مثلا نشسته حرکت
هوا را کمتر میکند از ایستاده نشسته میکند و اشاره بچشم کمتر حرکت میکند از رکوع و سجود بلکه
آنها اکمل میاورد هم چنین است کسیکه بجز از ملک غصبی نداشته باشد مثل مهمانیکه صاحبخانه او را
بگوید که بیرون رو از ملک من پس اگر وقت نماز تنگ باشد نماز را با گرفتن نشسته چنانکه قدرت دارد
بکند با قلت تصرف فیها و مراعات قبله بقید رامکان واجب است بلکه در صورتیکه تصرف بیشتر لازم داشته
باشد و چون در مکان نیز مثل لباس مکروه و مستحب است لهذا از هر یک چند چیز ذکر میشود پس اول
مکروهات نماز — در پیش روی یا در پهلوی مرد چه محرم و چه نامحرم بلکه بعضی حکم ببطلان نماز هر دو کرده
اند و آن احوط است اگر چه ضعیف است و در جائیکه در او آتش افروخته یا چیزی دیگر نداشته باشد یا کراهت و کراهت

بادامن

بوجه نزدیکی ... یا برابر مرد از زنان بقدر ده ذرع و یا تا آخر زنان از مرد در حکم نماز کردن برو
فرقی در مسئله ... نماز در جایی ... اگر چه بهتر است ... بلکه بهتر ... میان قبر حرمی زنند کار
فرسنگ ... و دوازده ذراع ... در میان قبر معصوم و غیر آن ... در قبر معصوم مقدم
را و بعضی حرام دانسته اند و لکن ضعیف است و نماز در حمام ... در اندرون خانه که باید بر بام او نماز
نماز کردن ... و اگر هم در طرف چپ و راست باشد کراهت ... در میان ... و غیر آنها
هم نماز کردن در خانه که ... صورت جاندار ... و اگر در پیش روی کراهت ... و اطلاق ... نماید
با کشیدن ... بر معیوب گردانیدن اگر چه اظهر است که با آنها تخفیف کراهت ... نه زوال بلکه زوال ...
است بر پرده ... نماز در کرمی خانه حمام و در غیر آن کراهت ندارد ... در جاهای شتر و ... و اللاغ
و منزل کاه و قافله‌ها که بول و سرگین حیوانات ریخته شده و ... در اخیر رفع کراهت ... با آنکه بر روی
فرش نماز بخوانند پس در سکوها ... حیوانات ... و سرگین ... کراهت ندارد و در بلندی بر روی
فرش کرده بهتر است و اول مستحبات نماز در بالای سر قبر معصوم است ... نماز و ... در مسجد وقف
کرده چه در یکی در مسجد الحرام مقابل صد هزار ... و یکدرهم صدقه در آنها مقابل صد هزار درهم
است و ... نماز در مسجد الحرام ... مقابل ده هزار نماز و یکدرهم مقابل ده هزار درهم است و در مسجد کوفه
مقابل ده هزار نماز است و درهم در این فقره از حدیث ذکر نشده و یکی نماز در بیت المقدس مقابل هزار نماز
و در مسجد اعظم در شهر ... مقابل صد نماز و در مسجد ... مقابل دوازده نماز و در مسجد بازار ... تنها

و بر سر قبر

غصبی

... کردن زن ... است

دوازده نماز و ظاهر است که مقصود
از مسجد اعظم در مقابل اینها است
که جامع باشد که هر نوعی از مردم از
اهل قبیله ... و بازار و غیر آنها
ح

ودفن کرده و نمازهای مستحبی را نیز هر جا نماز شب در خوانه بود که کسی تعهد کرده است بهتر است و از برای زنان
نیز در خانه نماز کردن بهتر است بلکه از برای زنها در این زمانه مسجد رفتن بهتر است زیرا که متعارف
نشده است که ایشان در خانها تمام مسائل و مواعظ را نمی‌شنوند بلکه اگر منجر شود با گرفتن مسائل نیز اولی است
و تو از مسجد بیرون آمدن هم نمی‌کردند اگر زنی در دو روز شبیه که عمل پنجم از برای او یاد گرفتن مسائل بشود اولی او دون
شود هر روز که در شهری که در آنجا تمام عمل است بدانکه اکثر اصحاب است که تا صیغه وقف ادا نشود وقف است
و سایر علماء مسجد بر آن مکان مترتب نمی‌شود اگر کسی والی مسجد شود و شک کند که آیا صیغه وقف جاری شده
است یا نه بنا را بر اوقاف گذارد و اگر یقین بوقفیت کند و شک کند که آیا وقف است بر امامیه یا بر زیدیه
یا بر اهل سنت بنا را بر اصل گذارد یعنی در مسجدهای همه فرق مسلمین هر مسلم نماز میتواند کرد و این حکم محقق
است مسجد نیز اگر در قبرستانها و حمامها و طهارت‌خانه‌ها و امثال آن واقع شود و ما آنها باشد و شک شود که آیا وقف
است یا نه بنا را بر نفی باید گذاشت و همچنین که علم بوقفیت مسجد شد احکام محرمات و مکروهات و مستحبات بسیار
بر او متعلق میشود و الحق بعضی از آنها را ذکر میکنیم اما محرمات پس چند امر است اول نجس کردن او از اندرون و بیرون
از در و دیوار و نجس نمودن آلاتی که نصب شده و اما داخل کردن نجاستی که تعدی نکند بمسجد یا خوابانیدن
آن آلاتی که نصب نشده مثل بوریا و حصیر پس حرام نیست اگر چه اجتناب اولی است و اگر ... داخل مسجد
شود بر هر مردم بیرون کردن آنها مثل نجاست متعدی کننده واجب فوری است و اگر ترک کرده مشغول
نماز شود اولی آن نماز است اگر چه اظهر صحت است دوم آنکه در آن حال که جنب و حایض باشند و نفاس در غیر

مسجد رفتن

مسجد الحرام و مسجد پیغمبر داخل شدن آنها در این دو مسجد نیز حرام است سیم تغییر دادن
او مثل اینکه خراب کنند یا در او چیزی احداث کنند بلکه نوشتن بر دیوار یا فرش مسجد و خط کشیدن در آنها
نیز حرام است بلکه هر وقف چنین است مگر محض اصلاح باشد مثل اینکه غلط قرآن وقف را با نقطی که در آن
مانده و ... قرآن که است تصحیح نماید و از این قبیل چیزها در جاهایی از مسجد که اگر واقف نیز مسجد را ملکیه است بگذارد
... جایز نیست و از این قبیل است احداث زمستانی و تابستانی در مسجد بلکه بودن آنها
بر نمازگذارنده‌گان بد میکند در این حال جایز نیست نقاشی دیوار مسجد به اوو نکرده است
نیز چند امر است اول تمکین دادن اطفال بی‌تمیز و دیوانگان بداخل شدن مسجد یا دوم خرید و فروش
و سایر معاملات در آنها سیم با بوهای بد مثل دور ... سیر و پیاز و مانند اینها داخل مسجد شدن اگر چه
شود با عمل خواندن و بلند کردن صدا در غیر ذکر خدا پنجم جارو کشیدن از برای گم شده خواه از کم شدن
شده یا از جوی و جاری ساختن صدا تیز بر دستی بر نیز چند امر است اول مسجد را نپوشانند مکروهات
احتیاج دوم آنکه صدا و مبالغه در پیرون قرار دهد سیم آنکه وضو در بیرون ساخته داخل
مسجد شوند مقام و مقصد در پوشیدن عورت است و بدون این نماز باطل است اگر چه با محرم نباشد
و در مکان تاریکی نماز کند و عورت مرد حلقه و قضیب است و خصیتین است اگر چه با محرم نباشد و در
مکان تاریکی نماز کند و پوشیدن از زانو تا ناف مستحب است افضل پوشیدن تمام بدن است
و عورت زن تمام بدن است بجز صورت و موی او تا آنکه در روی تنقیه بر بکارد وضو شسته میشود و در دست از مچ تا ...

را نشیدن خوردن

وبهای جیب‌ها اشکال ندارد کنیز زر خریده و دختر نابالغه سر را پوشیدن در نماز لازم نیست اگرچه
احوط پوشیدن است پس اگر کنیز در اثنای نماز آزاد شود باید سر را بپوشد اگر بدون منافی ممکن
نشود نماز را بشکند و بعد از آن پوشیده اعاده کند و اگر وقت تنگ باشد بهمان قسم تمام کند و اگر
دختر در اثنای نماز بالغ شود پس آن نماز را بقصد استحباب تمام کرده نماز دیگر بپوشیده بجا آورد
و بر سبیل سکسید مکروه است وقت که باید بشکند و سر را پوشیده اعاده کند و ظاهر است که در انواع پوشانیدن
عورت ترتیبی نیست با وجود دها مر جایز است که عورت را با برگ و علف و گل بپوشد اگرچه آن
ستر کند تا جامه ممکن است قدری بپوشانی نکند و اگر چیزی نیابد باید بدن بپوشد در رکوع و سجود در ایما
کند و از برای سجود اندکی سر را پیشتر خم کند و ظاهر است که پوشیدن عورت از هر طرفی که دیگری
میتواند بیند لازم است اگرچه از طرف پایین باشد بلکه از خود لازم نیست پس اگر در رکوع از یقه
پیراهن عورت خود را ببیند نماز باطل نیست و اگر سایر بکمو رت اللبته باشد اولی ترج
نیست و اگر خریدن آن ممکن باشد لازم است اگرچه گران باشد مادامیکه موجب اجحاف نباشد و تا
آخر نماز بجهت یافتن ساتر لازم نیست اگرچه در صورتیکه مظنه یافتن باشد اولی است و اگر ساتر
منحصر شود بپوست میته و حریر و زر و مغصوب عریان نماز کردن و انتظار یافتن آنها لازم نیست و از برای
کسیکه عریان باشد نماز جماعت مستحب است بانیقسم که همگی در یک صف بنشینند و امام اندکی زانو
خود را از زانوهای مأمومین مقدم کند از برای رکوع و سجود ایما کنند و احوط است که زنان از ایشان

[illegible]

تعبیر جبینی و بینی ح

صورت اقتدا نمی کنند اگرچه در صورتیکه از زنان کور باشند یا از خود مطمئن باشند که نظر نخواهد کرد در عقب
مردان ایستادن مردان کور و مطمئن و اگر کسی نداند که پوشیدن عورت واجب است بجهت
ندانی نپوشید و نماز کند نماز او باطل است و اگر سهوا نپوشید نماز او صحیح است و اگر در اثنا بپوشاند
و اگر بدون منافی ممکن نباشد نماز را بشکند و اگر وقت بهمان قسم تمام کند و اگر در اثنای نماز تنگ
کند که عورت را نپوشیده است پس تابع حکم سابق است پیش تر پوشیده بود نماز را اعاده کند از دو تحقیق
کرده لازم نیست و اگر پوشیده بود بپوشید مقام مقام تحقیق حبس است که سجده بر او جایز است و این
از مقدمات نماز نیست بلکه بجهت سجده بر آن اگر منحصر شود نماز صحیح است اگرچه در اول نماز تحصیل
نکرده باشد بر جود تحصیل لازم است تحصیل و در اثنای نماز عملی نشود لهذا از مقدمات شمردیم و هرچیزی
که از زمین باشد و یا از زمین بروید سجده بر او جایز است مگر معدنیات مثل نمک و املاح و فیروزه و عقیق
و خوردنی و پوشیدنی و اگر چیزی در حالتی البته باشد مثل خربزه و چوب و پوست خربزه بادام
و مانند اینها پس در حالتیکه خورده میشود سجده بر او جایز نیست و در حالت دیگر جایز است و الکلی بادام از
مغز جدا شود اگر چیزی بجهت عادت خوردنی باشد مثل دوا پس سجده بر آن جایز است اگر ضرر دفصل باولی
که مردمان ورق تنباکو را از بد نمیز داده نخیند سجده بر آن در هیچ وقت و مکان جایز نیست و اگر ماکول
را با اسم غیر کرده و مخلوط نیده نخیند سجده بر آن جایز نیست مگر در صورتیکه ماکول منحصر باشد و بر جنس مشتبه
و کسی روانی که بپخته در او قرار گیرد نیز سجده جایز نیست و اگر در چیزی شک کند که از جنس است که سجده بر او جایز

[illegible]

بار نبا را بر نمای کذارد و اظهر رخصت کی اکر مانع تسبیح نباشد و این او جا نکه اظهر است و در تقیه بر
چیزی جایز است که کاغذ یکی از کهنه باشد خریده شده بر بخیه که احرا او از زمین روئیده باشد مثل پنبه و کتان
و مانند اینها سجده براو در هر حال اگر چه ضرورت و غیر آن نیز نباشد و جایز است اگر چه نوشته شده
باشد لکن نوشته در کیفیتی باشد که مانع از رسیدن پیشانی بکاغذ شود مکر بر کاغذ نوشته اکثر یا نیز
نباشد مکروه است و اکر از غیر آن ساخته شده باشد مثل ابریشم و پشم پس دور نیست که سجده برآن جایز باشد ۲
و اکر در اثنا نماز طفل مهر او را ببرد ارد پس اگر کرفتن و یا فرش را بر گردانیدن و بر خاک یا حصیر
یا کلوخ از دیوار کرفتن و مانند اینها بدون فعل کثیر ممکن است لازم است و الا با وسعت وقت نماز را
باید شکست و با ضیق وقت بر جامه و اکر او نباشد بر پشت دست و اکر نباشد بر هر چیز جایز است
و زمین را سجده کاه ساخته شدن تسبیح و سفال و آجر آن حکم زمین در این باب و در باب تیمم و تطهیر زیر پای
و پاپوش بیرون نمیرود بلکه در اول نسبت بمشهور نیز داده اند و حقه از مهر مسیر است بعضی
قدر کرد معروف بکوبید که جبهه بر چیزی وارد شود است که سجده بر او صحیح است کافی است
و کافی است که دانه تسبیح نیز کافی است اگر چه احوط عدم نقصان است از درهم بلکه باید
موضع جبهه از موضع پاها از یک خشت قدیم که چهار انگشت چسبیده باشد بلندتر نباشد و اکر سجده شود
مغصوب سجده برآن جایز نیست بلکه اگر هوا نیز مغصوب باشد اشکال را باید کرد با جسم هم چنانکه
در مکان گذشت و اکر در اثنا نماز ظاهر شود که مغصوب یا از جنس نیست که سجده بر او صحیح نیست

اقوی عدم جواز است ۲
ع

پس مثل کامل است که خفر مهر را ببرد و اکر بعد از نماز ظاهر شود صحیح است و مستحب است بر تربت سید الشهدا
سجده کردن و نهم شناختن امام جاعت و یسر چنانکه در مختصر خواهد آمد و دهم شناختن نماز که شروع
میشود بالا کرفتن مسائل شکیات و سهویات که عامه البلوی است اگر چه اظهر است که شرط صحت نماز نیست و غیر
و اجبات نماز از مستحبات آن لازم نیست بلکه همه را بقصد قربت کردن نیز صحیح است یازدهم اذان
دوازدهم اقامه است و این هر دو مستحب است پس ترک آنها ضرری به نماز نمی رساند و تحقیق است
بنماز های یومیه و جمعه چه ادا باشد و چه قضا و در نماز های جمعه تاکید بیشتر است و در صبح و مغرب
و جمعه و عرفه و جمعه یکی اذان دوم در ظهر جمعه و در مسجد یکه نماز در او خوانده شود این قسم که از آن بجهه نماز
جمعه کفته شود و اذان دیکر در منارات و مانند اذان از برای یکی عقلی و رفقا کافی است و اکر چه
تکرار افضل است و مکروه است اذان و اقامه بر کسیکه وارد شود که نماز جماعت در او شده و امامیکه تفرق
نشده باشد و در غیر مسجد کراهت ندارد بلکه در مسجد بزرگی که صف جماعت بسیار دور باشد و دیگر
نیز کراهت ندارد ~~بلکه در مسجد بزرگی که صف جماعت بسیار دور باشد~~ بلکه در مسجد بزرگی که صف
جماعت بسیار دور باشد و دیگر نیز کراهت ندارد و هم چنانکه اگر دو نماز او را
نباشد کراهت ندارد و امام موافق در نماز در اسم مثل اینکه در ظهر یا عصر باشند پس فرق است
در علم بسقوط اذان و اقامه جماعت بلکه این ماه اذان و اقامه کفته اند نیز لازم نیست بلکه اگر علم
بعدم اذان و اقامه یا بعدم صحت آنها یا بعدم اقتدا امام و میل بهم رسد عدم کراهت بعید نیست

حوله ترک اذان در عصر
عرفه و جمعه ح

اذان

و اظهر آنست که هر کسیکه اذان یا اقامه دیگری را شنید اگر چه بعضی از کلمات آنها را شنیده میتواند
اکتفا بهمان کند اگر چه اذان و اقامه جماعت یا اذان مؤذن اعلام [illegible] دیگر طفل
ممیز باشد اگر چه گفتن افضل است و اگر اذان نتواند شنید آن اهم کلمات را افضل است پس قصد تعجیل و
امام جماعت اذان نماز جماعت گفتن خوب نیست و طهارت از حدث و جنب و حایض و غیر آن نیز
اولی است اذان و اقامه را بگوید بعد از غسل کند صحیح است مگر مستحب است که با طهارت باشد و اگر در
اثنای آنها حدثی سر زند مستحب است که تجدید طهارت نموده از همانجا که مانده تمام نماید و لکن افضل
است که اقامه را از اول اعاده نماید و اگر بعد از اقامه یا در اثنای نماز حدثی سر زند بعد از طهارت
اعاده اقامه ضرور نیست مگر اگر در اثنای کلمات اذان یا بعد از آن تخلل بگوید که نماز را باطل کند اعاده
اقامه مستحب است و سخن گفتن در اثنای اذان و اقامه و بعد از اقامه مکروه است خصوصا در نماز
جماعت مگر از برای مصلحت نماز مثل راست کردن صفها و مانند آن و غیر این صورت اعاده اقامه
مستحب است و شهادت بر ولایت جزو اذان و اقامه نیست بلکه بقصد ذکر تبرک باید گفت و نظر
بر موالات آنها نیز ندارد و اقامه افضل از اذان است و آرام گفتن اذان و با شتاب گفتن اقامه
مستحب است و مکروه است التفات نمودن براست و چپ در اذان و اقامه و کسیکه عمدا ترک کرده
داخل نماز شود برگشتن در جایز نیست و اگر سهوا باشد مستحب است که تا برکوع داخل نشده برگردد و آنها
گفته نماز را از سر بگیرد و آیا کسیکه اکتفا باذان و اقامه دیگری کرده باشد نیز چنین است مسئله مشکل

نا حلال است اگر چه عدم اظهر است [illegible] دو قسم نیست است و تحقیق در وضو گذشت و این اجزای نماز بلکه جمیع
مرتب است و لکن حکم در حکم هر کل نیست که عمدا یا سهوا یا بخطا ترک شود ان عبادت باطل میشود و استدامه حکمیه
در نماز نیز لازم است و معنی آن اینست که قصد خلاف نیت اول را نکند و از قواعد علما و ظاهر میشود که معنی
استدامه حکمیه اینست که قصد کند بعضی از افعال نماز غیر نماز را و این اظهر است پس اگر نیت قطع نماز یا تردد
در قطع کند نماز باطل نمیشود مگر با ملاحظه بعد از افعال نماز را بکند و عدول و گردانیدن نیت نماز است
بنماز دیگر نیز نماز را باطل میکند مگر در مواضعیکه دلیل خواهی رسیده است مثل عدول از نماز انفرادی
و از ادا بقضا و در نماز جمعه بنافله اگر چه رکعت اولی سوره جمعه را سهو کرده باشد بلکه اگر منافقین
را نیز در رکعت ثانیه سهو کرده باشد بلکه کند عدول بنافله جایز است و از نماز یکه اذان و اقامه را
از آنها فراموش شده باشد بلکه در اینجا مستحب است که تا برکوع رکعت سیم داخل نشده عدول بنافله کند
و در دو رکعت سلام گوید پس اذان و اقامه بماز واجب بگیرد و حکم شک در نیت حکم شک در سایر اجزای نماز است
پس اگر داخل تکبیرة الاحرام نشده اعاده و اگر داخل شده اعتبار ندارد و اگر در اثنای نماز شک کند
که آیا نیت کدام نماز کرده نماز باطل است مگر در جائیکه عدول جایز است و لکن عدول واجب نیست بلکه با
شکستن نماز نیز جایز است و اگر ممکن است مثل اول است علی ملاحظه در دخول وقت بعد از نماز یقین کند
که مجموع نماز قبل از وقت [illegible] شده باطل است و اگر یقین کند که همه بعد از خروج وقت شده قضا محسوب میشود
و اگر ملاحظه خروج وقت کرده نیت قضا کند و معلوم میشود که در وقت بوده است ادا محسوب میشود و اگر واجبات نماز

او
مقصود
اقوی صحت آن نماز است اگر
از اول خواندن نماز معنی [illegible] نیت کرده
نباید در اثنای [illegible] با او [illegible] نیت
با قصد او صحیح
شکستن نماز مشکل اقوی عدم
جواز است

۴ اگر از اوّل امر اینها سهواً واجبات ندانند والّا متمکّن [illegible] و اقوی بطلان است ع

مثبت نمود بعد از آنکه نماز باطل می‌شود و اگر مستحبات است اولی آنست که وجوب کند نماز باطل می‌شود ۴ چهارم قصد شخص
تکبیر است مثبت وجوب کند نماز باطل می‌شود اینها را قبل از تکبیرة الاحرام و بعد از آن و بعضی اقبل و بعضی را
نیز بتوان گفت در [illegible] مستحب باشد و [illegible] مثبت و دعاهای مخصوص نیز دارند
که ذکر آنها [illegible] مثبت فصل دوم در مقارنات نماز نیز در اجزاء نماز است چه نماز مثل
معجونیست که حکیم علی الاطلاق مرکب فرموده پس ناقص اجزاء او و زیاد از ارکان و از سایر اجزاء
لازم است امّا اجزاء نماز پس مثبت یکی از آنها قیام و استقلال و استقرار و تکبیرة الاحرام و قرائت
حمد و سوره و جهر و اخفات و قسم شده برکوع و نفس رکوع و ذکر رکوع و طمانینه در رکوع و سر برداشتن
از رکوع و قیام بعد از رکوع و طمانینه در این قیام و نفس سجده و طمانینه در سجده و سر برداشتن از سجده
و نشستن در میانه دو سجده و طمانینه در این حالت و تشهد و سلام است و رکن از اینها چهار است که قیام
در تکبیرة الاحرام و متصل برکوع است و تکبیرة الاحرام و رکوع و دو سجده با هم باقی اجزاء مذکوره رکن نیست
پس حکم هر یک بنحو اختصار در ضمن مقامی بیان می‌شود مقدم اوّل در قیام و استقلال و استقرار و معنی قیام
ایستادن است بقسمیکه مهره‌های پشت راست باشد و ظاهر خضوع نیز [illegible] که اشتهار دارد
پس بر سر انگشتان پا بر پا ایستادن نیز در نماز جایز است و معنی استقلال آنست که تکیه بر چیزی
نکند و معنی استقرار آنست که آرام داشته باشد بقسمیکه [illegible] و اگر [illegible] این مرتبه تحقق
است بنماز واجب پس نافله را بهر قسم می‌توان کرد و اگر یکی از اینها با اختیار فوت شود مثل اینکه بلند

در [illegible]

۹ احوط بلکه اقوی اعتبار قیامست
در نافله الّا اگر نشسته نافله کند
هر رکعت نشسته
قائم مقام یک رکعت ایستاده باشد
ع

۴ بطلان محل اشکال است بلکه
اگر برخاسته مستقر باشد
و آن جزو را اعاده کند ع

در اثنای نماز او را حرکت دهد بایستد از روی سهو اگر در آن وقت مشغول جزوی از اجزاء نماز است برگردد و نماز را تمام
کند و اگر مشغول نبوده پس اگر وقت وسعت دارد نماز باطل است ۴ اگر تنگ است صحیح است بلکه اگر در جائی که ملکی
غیر که خود را از این جا با آنکه دارد [illegible] که در وسعت وقت نیز نماز صحیح است اگرچه احوط اعاده است [illegible]
وقت و اگر کسی عاجز شد از قیام یا از استقلال واجب است که تکیه کند بر چوبی یا دیوار یا آدمی یا جای دیگر
بقسمیکه راست بایستد و اگر از این نیز عاجز شد خم شده و تا جائی ترتیب شده تنزل می‌کند تا به نشستن
پس در هر مرتبه که بالاتر است تا ممکن است مراعات و هرگاه اگر [illegible] خم شود در میانه راست ایستادن با تکیه
و میل خم ایستادن بدون تکیه اختیار او [illegible] اگر در جزوی قدرت بر قیام داشته باشد واجب است که
در همان جزو [illegible] بر آخر مقدم [illegible] قدرت دارد که بقدر تکبیرة الاحرام بایستد واجب است که
[illegible] ایستاده بگوید و بعد از آن تنزل کند بمرتبه پست‌تر و اگر بعد از تنزل باز قدرت [illegible] ایستادن
واجب لازم است که باز برخیزد در قدر ممکن [illegible] بایستد [illegible] عاجز شد یا عذر دیگر نشسته
نماز می‌کند در حال [illegible] با تکیه کردن ایستاده مقدم اند هم نماز را یا بعض از آن را [illegible] نشسته
باطلاق [illegible] از هر مراتب قیام عاجز شد نشسته نماز کند و از برای رکوع و غیر آن می‌تواند برخیزد [illegible]
است و افضل در نماز نشسته آنست که تربع کند یعنی بقسمیکه مقعد را بکف پاها بر زمین گذارد و زانوها را
بلند کند [illegible] نشستن زنها غالباً می‌نشینند و در حال رکوع [illegible] کند [illegible] و ساق [illegible]
[illegible] کند بقسمیکه مقعد را بر [illegible] تشهد و سلام تورک کند و اگر

شود اگر تشهد با پا نشسته بلکه هر قدر میشود اند اگر از آنها را بکند لازم است و اگر نمیشود به همان
قسم از برای رکوع و سجود داشته باشد اشاره است برای سجود پا قدر میشه کند و اگر این هم ممکن نشود در وقت
و نشسته بر زمین بگذارد و اگر آنهم ممکن نشود عکس از آن گرد و اگر نماز نشسته نتواند بکند خوابیده و از لازم است
که اجزت بدهد تا آن رکوع و سجده نماز را تمام کند و در تمام آنچه گذشت فرق میان تا منع و دیگر تقصیر کردن
چیزی که در نماز احتیاج بر او شود مثل چوب از برای تکیه کردن و مانند آن هر قیمت باشد لازم است
مگر موذن با مجاف نشود این معنی که در رساله گوید که تحریم خفی با امر برای این شخص مشقت شده بود دار در مقام
دوم در تکبیرة الاحرام است و آن عبارت است از الله اکبر و باید مقارن تمام شدن نیت نماز گفته شود
و او رکن است پس زیاده و نقیصه هر چه عمدا باشد و چه سهوا نماز را باطل میکند مگر در چند جا نماز اول
در جائیکه عاق باشد زحمت پس تکبیر اول نماز را صحیح میکند و دوم باطل سیم صحیح و چهارم باطل و پنجم صحیح
و همکذا دوم نماز اول اگر سهوا پیش از تمام شدن السلام دو بعد و تکبیرة الاحرام از برای نماز دوم بگوید پس
نماز اعمیکه عمد دل نماز اول باطل است اگر چند کرشه لازم است ۴ و اگر ممکن نباشد هر دو نماز باطل میشود
و اگر نماز دوم نماز احتیاط لازم باشد بعد از تمام نیز محبوب از نقصان نماز اول میشود اگر منافی عملی
بیفتد بلکه در نماز احتیاط نیز جایز است اگر مطابق باشد اگر چه نافله باشد ۳ سیم در نماز جماعت در صورتیکه
ماموم و قتدار دکه امام در سجده باشد پس اقتدا میکند و تکبیر میگوید و سجده را با او میکند و بعد از بر
خواستن از سجده بار دیگر تکبیر را در حال قیام اعاده میکند اینها همه در رساله ترتیب و اما تر اول

۳ در وجوب سجده عدل انظار است
واحوط عدول و اعاده است
ح
۳ محبوب بعد از عمل انظار است
و اقوی اعاده آنست ح

حی در بعلوا

پس در هر جا نماز را باطل میکند و قیام و استقلال و استقرار و مراعات قرائت و تکبیر و سایر شرطهای
نماز میکرد و تکبیرة الاحرام لازم است بلکه قیام در رکن نیز هست و قرائت در اینجا بعض از فقها گفته‌اند دارد
که در قرائت حمد و سوره و مانند آنها نیت تکبیر شرط است که در سایر جاها همزه الله را میتوان انداخت در وصل
کلام سابق اگر چه در اینجا جایز نیست پس اگر متصل کند بالله باطل میشود و دوم مستحب است عدم وقف
در آخر اکبر سیم مستحب است عدم وصل آخر اکبر است بلام الحمد لله چهارم مستحب است ترک کشیدن در الف اکبر و با
اکبر و مستحب است بلند کردن دو دست در برای تکبیر و سایر تکبیرهای نماز به هر قسمی که ممکن شود و افضل آنست که اول
تکبیر اول بلند کردن دستها و آخر رسیدن دستها به مقابل نرمه گوشها باشد و دوم نگشتها را بلند بکند بچسباند
بغیر ابهام را و کف دستها را بگشاید و باطن آنها را رو بقبله کند نیز مستحب است شنوانیدن امام تکبیرة الاحرام
را با ماموم و عکس این مکروه است و مسم چنانکه نماز را قطع کردن حرام است تکبیر نیز همچنین است اگر چه بعض
معلوم اند که تا تکبیر تمام نشود قطع نماز حرام نیست مقام پنجم در قرائت حمد و سوره واجب و احکام آن بدانکه تمام شود
خواندن حمد در دو رکعت اولی از هر نماز است که واجب باشد و چه مستحب و در رکعت سوم و چهارم مخیر است میان حمد و
آن نماز است و لکن رکن نیست اما سوره پس بعد از حمد در نمازهای واجب واجب است و در نمازهای مستحب مستحب است
و اسلام آنها نیست که در نمازهای شبهای ماه مبارک رمضان وارد شده که بجای توحید یا سوره دیگر باید خواند
از آنها است افضل است بعد در رکعت سیم مغرب و دو رکعت آخر ظهر و عصر و عشا مخیر است در میان حمد تنها و تکبیر
تسبیحات اربع و ثنا افضل است و سوره در دو رکعت اول نیز در چند جا ساقط میشود اول در صورت استعجال

۵ و اینجا الحادث ح

بلکه کار فوری داشته باشد که بخواهد با تعجیل او را بجا آورد و مثل گرفتن طلبی که بدون آن میرود و در سبیل
بر رفیقها در سفر و فروختن متاعی بمشتری که میخواهد برود و برگردانیدن آب از زراعت و مانند اینها و ظهور آن
است که لازم فوت کردن این کار را روا بر کار شده و یا آنکه از ترک او ضرری بوی رسد بلکه هر کار عقلائی اگر چه از مباحات
باشد موجب سقوط سوره میشود و این سقوط رخصت است نه عزیمت یعنی جایز است که سوره بخواند و افضل خواندن است ٣
مگر در جائیکه آن واجب شده دوم در حالت مرض اگر چه ضرر آن نباشد که خواندن سوره مشقت باشد بلکه
همین قدر که او مشکل دارد کافیست و افضل در این صورت نیز خواندن است سیم در حالتیکه از طول دادن
نماز خوف ضرر مالی یا جانی از دزد و درنده و مانند اینها داشته باشد و در این صورت ترک لازم است
چهارم در تنگی وقت بطوریکه اگر سوره را بخواند قدری از نماز در خارج وقت خواهد شد اگر چه یک رکعت را
که عمده در اوست در وقت یافته باشد پنجم در صورتیکه سوره را نداند و وقت نیز تنگ شده از یاد گرفتن
و همچنین [illegible] نباشد که اقتدا کند چه او جب قراءت حمد و سوره را نیز بخواند و یا اقتدا بجا آورد کند و هرگاه
ترک کند و فاتحه در واجب [illegible] است که اگر امر منحصر [illegible] واجب عینی میشود [illegible] که
حمد و سوره را بنحو صحیح نمیداند اقتدا کردن [illegible] در صورتیکه نتوانسته و یاد بگیرد واجب عینی
است و اگر میتواند یاد گیرد مخیر اند در میانه یاد گرفتن و اقتدا کردن اگر چه عقیب [illegible] یاد گرفتن
آنها و مقطا بودن اقتدا قراءت آنها [illegible] یاد گرفتن را [illegible] بلکه [illegible] میشود که
لازم است بر هر مکلف در اول بلوغ حمد و سوره و تکبیرة الاحرام و سایر اذکار واجب را یاد گیرد و قت

بلکه احوط ترک است اگر اذی نباشد ع م

اولی در صورتیکه [illegible] بر سقوط سوره در صورت [illegible] اگر چه رجوع اقتدا کردن اصح ع

[illegible] مانند که ادعای اجماع بر عقیب یاد گرفتن [illegible] مخیر اند در میانه یاد گرفتن و اقتدا کردن [illegible] الحقیقه یاد گرفتن از آداب نماز از قراءت حمد و سوره و غیر اینها واجب عینی است [illegible] و اقتدا کردن [illegible] واجب تخییری [illegible]

[illegible]

لغوبر

کفایت نکند معلوم علامه است خصوصا اگر بگوید که غیر چنین و قراءت را کافی میدانند و در هر ذکر که واجب
است موالات و ادا کردن بهر حرفی از مخرج خود واجب است و قول قراء در تعیین مخارج حروف حجت نیست اگر چه
کنند شده و دانستن اسم مخرج و مکان او واجب نیست حتی که سوال اخراج حروف از مخارج جز از قواعد
قراء و را اثبات کردن واجب نیست پس ادغام حرف [illegible] بر ملون و مانند اینها لازم نیست و وقف
بحرکت و وصل بسکون جایز است و مراعات همه قواعد قراء مستحب است پس اگر کسی در صلوات و تشهد ترک ادغام
کند ترک مستحب کرده است بلکه ترک را احتیاط کرده است و بعضی وقف کند نیز جایز است اگر چه ادغام اولی است
و اگر قاری علم نحو در بطلان نماز کند فاسق است مگر از روی تقلید مجتهد شده و احوط بطلان قراءت بغیر
است که مخالف قراءت این هفت قاری مشهور شده زیرا که اینها متواتر است بجز اینها جزو احد است و با وجود متواتر
عمل بجزو احد جایز نیست مگر اگر [illegible] که از قراءت قراء سبعه است جایز است ولکن چنین تفحص بسیار لازم نیست و غیر
در [illegible] شده در میانه نماز و قرآن و ادعیه و مناجات [illegible] و مانند آنها [illegible] پس [illegible] واجب در [illegible]
اخراج حروف است از مخارج و هر سوره از سورهای قرآنی را که بعد از فاتحه در نماز بخوانند جایز است بجز چهار
سوره سجده که اگر کسی یکی از آنها عمدا در نماز واجب بخواند نماز را باطل میکند و اگر سهوا بخواند پس اگر نرسد
بمطلع خود عدول بسوره دیگر نماید و اگر بعد از رسیدن بمطلع شود پس [illegible] کسیکه سوره را فراموش کرده باشد
که نماز نیز صحیح است چیزی بر او نیست مگر و سجده سهو بقصد [illegible] در هر صورت اگر آیه سجده را خوانده
باشد سجده قرآن بر او واجب است و احوط آن است که باید بعد از اتمام نماز بکند [illegible] اگر بسبب [illegible] شنیده

نیز واجب است که بعد از الحمد و بعد از حمد از زمانی [illegible] که مانند [illegible] قرآن [illegible] سوره در
نماز سوره و سجده را بعد از نیز بخوانند و سایر جهات [illegible] سجده [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم سوره
مگر در سوره برائت پس اگر اول را بعد از حمد بخوانند بسم الله واجب نیست و سوره والضحی و الم نشرح یکی است
و همچنین است فیل و لایلاف پس اگر در نماز واجب اقتصار بر یکی از اینها کنند نماز باطل است بلکه باید هر دو را
با هم بخوانند و بسم الله وسطی بخوانند و ترتیب در میانه حمد و سوره و در میانه اجزاء هر یک از اینها
واجب است بنحوی که در قرآن است پس اگر خلاف ترتیب عمداً کنند نماز باطل و تدارک [illegible] ندارد
و اگر سهواً [illegible] برکوع نرفته تدارک [illegible] واجب است و موالات نیز [illegible] پس ترک [illegible] مبطل است
عمداً [illegible] معنی موالات در اینجا آن است که در میانه حمد و سوره یا در میانه آیات و اجزاء آیات آنقدر
فاصله نشود که در عرف بگویند که مشغول اینها نیست و اگر کسی حمد و سوره را نداند بهر نحوی که ممکن است باید
یاد گیرد و اگر بخوانند [illegible] حروف [illegible] باطل است [illegible] میگویند ما عاجزیم از یاد گرفتن معذور
نیستند مگر بعد از آنکه عاجز شوند از یاد گرفتن حروف [illegible] و الا باید به ترتیب صحیح بخوانند و در [illegible]
و کسب [illegible] واجب اقتصار [illegible] تا حمد و سوره و سایر افعال و اقوال نماز را یاد گیرند و تکلیف ایشان در این
زمان که مشغول یاد گرفتن هستند تکلیف تازه مسلمان و تازه بالغ رسیده و تازه معتقد شده و مانند اینها
است و ظاهر است که تکلیف تازه مسلمان و تازه بالغ رسیده و تازه عاقل شده اینها تا وقتی یاد گیرند [illegible] تکلیف
کرده [illegible] و عاجز مانده باشد و قادر و مقصر در اینجا [illegible]

در وجوب این رعایت
اگر چه احوط است

این است که [illegible] بجای [illegible] حاضر نشود [illegible] اگر [illegible] ممکن [illegible] پس
پس تا ضیق وقت سعی کنند در یاد گرفتن و هرگاه وقت تنگ شود نماز کنند و تکبیرة الاحرام را
و آنچه از اول حمد [illegible] صحیح بخوانند بعوض آنچه نمیدانند [illegible] غلط از جای دیگر از قرآن بخوانند
و اگر نمیدانند [illegible] قدر آنکه میدانند مکرر کنند و اگر اول را نمیدانند عوض آن در اول بخوانند
و اگر از حمد هیچ نمیدانند بعوض آن از جای دیگر از قرآن بخوانند و اگر از قرآن چیزی نمیدانند
یا میدانند بنحو غلط پس بعوض حمد تکبیر و تسبیح و تهلیل و غیر اینها از اذکار بخوانند اگر چه ترجمه حمد
بزبان عربی باشد زیرا که ترجمه [illegible] از جمله اذکار است و اگر چیزی از او نماز نمیدانند بنحو غلط پس
بعوض حمد تکبیر و تسبیح مکرر [illegible] و اگر [illegible] نمیدانند پس در وجوب ترجمه حمد بزبان
عربی اشکال است و عدم جواز اظهر است پس [illegible] شخص مثل کسی است که ترجمه [illegible] بقدر
حمد و سوره باشد و در جائیکه عوض از ذکر کردیم اظهر آن است که باید بقدر ترجمه باشد [illegible] گفته شد
مخفی نیست [illegible] سوره [illegible] از اذکار واجب نماز پس در آنها باید اقتصار شود [illegible] معلوم
و عوض از [illegible] واجب است پس کسیکه [illegible] صحیح میتواند بگوید و اگر [illegible] اقتصار بر لفظ
الله بگوید [illegible] تکبیرة الاحرام و اگر اکبر را میداند نه الله را اقتصار بر او کند و همچنین است
سوره و سایر اذکار واجب اگر چه احوط آن است که بقدر [illegible] نمیداند بعوض تکبیر [illegible] بعوض
ذکر رکوع و سجود [illegible] بعیدی نیست مگر در سوره و کسیکه [illegible] واجب است بر مردم که اصول

[illegible]

[illegible]

دین و فروع دین و سایر واجبات را باو تعلیم کنند و از آن جمله است حمد پس کسیکه از برای او نادر دل
یاد کیرد و در نماز زبان را حرکت دهد قراءت حمد را با ترتیب ایات حمد حرکت دهد و حمد را از دل بگذراند و اگر عاجز از یاد
گرفتن حمد باشد پس حکم در این حالت که در ماه فروع لال گذشت پس چه اندازه جز اگر برا و واجب بود برای خوش
او زبان حرکت دادن و در دل گذرانیدن واجب است و اگر عاجز نشود پس قدر با ایستد و سوار در حق لال
ساقط است زیرا که این از مریض و مستحب الی است تو سه اگر چه عدم سقوط با امکان یاد گرفتن اظهر است
و کسیکه بسبب نا خوشی لال شود یا دا می گنگ نا خوش است مثل لال است و همچنین نماز قضا نیز ندارد و حفظ کردن
از حفظ خواندن واجب است نزد علما از روی نوشته نیز میتوان خواند احوط اول است اگر چه ثانی
نیست و هم چنانکه ظاهر شیخ در مبسوط و صریح علامه در تذکره و نهایه است و مجلسی نیز در بحار الانوار
مائل باین شده پس اگر کسی در شبهای جمعه شوق خواندن سوره جمعه در نماز داشته باشد و در حفظ او ی
نباشد جایز است که از روی قرآن بخواند اگر چه بسبب رعایت احتیاط است و بر از برای کسیکه عاجز
است از حفظ قدر واجب از اذکار و حمد و سوره جایز بلکه واجب است تا وقتیکه آن قدر واجب حفظ
کند و آنچه در تکبیرة الاحرام از قیام و استقلال و استقرار در قراءت حمد و سوره و تسبیحات اربع
نیز واجب است پس اگر بعضی از آخر سوره را در وقت خم شدن برکوع بگوید عمدا نماز باطل است و بعلاوه
و هر آنها جهر کردن بر مردان در حمد و سوره نماز صبح و دو رکعت اول مغرب و عشا و اخفات در حمد
و سوره در غیر اینها واجب است بر زنان و خنثی در همه جا اخفات واجب است بلکه در غیر حمد و سوره از اذکار

آنچه واجب

نماز نافله جهر و اخفات در قراءت حمد و سوره با هر دو در غیر نماز نافله روزی مثل نماز آیات و عیدین و نوافل حکم فرائض اند
در جهر و اخفات اگر چه عالم و جاهل آنها را بشنود اگر چه احوط ... و در این صورت اخفات است و جاهل و ناسی
حکم با اطلاع جهر در جای اخفات کند و بالعکس چه مرد باشد و چه زن و چه خنثی کسیکه از برای او دیگری نماز
میکند تابع تکلیف خود است نه میت پس اگر نماز کننده مرد است و سقف جهر باید جهر کند و در محل اخفات باید
اخفات کند اگر چه میت زن باشد و اگر زن است اخفات در حمد و سوره بر او لازم است اگر چه میت مرد باشد
و اقل واجب از جهر آنست که جوهر صدا ظاهر شود بحدی که اگر یک نفر متصل باو ایستاده باشد بشنود و اقل واجب از
اخفات آنست که جوهر صوت ظاهر نشود ولکن خود همه قراءت را بلکه هر حرف آن را بشنود و اگر پست تر از این
بخواند نماز باطل میشود و اعلی مرتبه اخفات آنست که جوهر صوت ظاهر نشود اگر چه ده نفر بشنود و اعلی مرتبه
جهر آنست که در عرف بگویند که قرآن خوانی یا خواندن میکند بلکه اگر در ذکر نماز و تکبیر نیز چنین کند
نماز باطل میشود و مستحب است در این مقام چند امر مستحب اول جهر گفتن بسم الله از برای مردان در نماز های
اخفاتیه و جمیع حمد و سوره در نماز جمعه و در نماز ظهر روز جمعه دوم با قواعد قراءت نمودن بسم الله استعاذه
قبل از بسم الله در رکعت اول هر نماز و در سایر رکعتها عادت است و مستحب است که با اخفات گفتن سوم چهارم
جهر است و اقل لیله و اخفات در نهاریه و نمازهای ... تابع ... پنجم خواندن مطولات مفصل
که از سوره های ... در نماز صبح و ... عشا و متوسطات ... آنها که ... و الضحی در نماز
عصر و قصار آنها که ... یا بخواندن قرآن ... در سایر نوافل اگر چه از جهت ... روایت نباشد
از و الضحی ... تا باخر قرآن

اقوی آنست که جهر نماید ...

در قراءت

دوم نماز جمعه و ... ششم خواندن هل اتی در نماز صبح دوشنبه و پنجشنبه هفتم خواندن سوره جمعه در نماز صبح
شب جمعه و سوره اعلی در عشاء آن شب هشتم خواندن سوره جمعه در رکعت اولی از نماز صبح روز جمعه و توحید در
رکعت ثانیه و در روایتی که نماز ظهر آن روز نیز چنین باشد که در رکعت اولی از هر یک سوره جمعه و در ثانیه
خواندن
منافقین مستحب است بلکه از برای کسی که نماز جمعه نکرده باشد نهم حمد در رکعت اولی و توحید در رکعت ثانیه
در هفت نماز که نماز صبح و نافله آن و نماز ظهر و دو رکعت اولی از نافله مغرب و دو رکعت اولی از نماز شب
و نماز احرام و نماز طواف بوده باشند یازدهم سی دفعه توحید خواندن در هر دو رکعت اولی از نماز شب و این افضل
از حمد در رکعت اولی و توحید در رکعت ثانیه دوازدهم خواندن سورهای طولانی [illegible] از اول قرآن
و چه از غیر آن در شش رکعت باقی از نماز شب سیزدهم خواندن توحید در سه رکعت شفع و وتر [illegible]
رحمت ... آیه رحمت و پناه بردن بخدا از نیز از عذاب ... چهاردهم فاصله دادن [illegible] میانه حمد و
باآرام گرفتن [illegible] و همچنین است در میانه سوره و تکبیر رکوع و دو مرتبه کذلک الله ربی گفتن بعد از توحید
بدانکه تعیین [illegible] در سورها واجب نیست پس اگر بعد از تعیین سوره بسم الله بگوید و بعد از ان [illegible]
بگوید پس اراده اش متعلق شود بخواندن سوره توحید پس قل هو الله احد را بگوید و تمام کند مجزی است
بلکه اگر قصد [illegible] در ان [illegible] مجزی [illegible] و عدول از هر سوره بسوره دیگر جایز است الا ...
[illegible] عدول کردن واجب است که از بسم الله بگوید تا [illegible] عدول [illegible] بانها را تمام کند [illegible]
[illegible] حمد و اخلاص [illegible] عدول جایز نیست مگر بسوره جمعه و منافقین در نماز جمعه و ظهر روز جمعه مقام

[illegible]

دعوی ط بلکه اقوی در این صورت
اعاده لفظ قل هو الله احد
اعاده اجزاء و محل تامل است

[illegible]

چهارم [illegible] در رکوع [illegible] ذکر [illegible] رکوع [illegible] بدانکه [illegible] رکوع [illegible]
[illegible] اگر [illegible] واجب است [illegible] رکوع [illegible] برکند [illegible]
[illegible] میان [illegible] قدر [illegible] باید [illegible] طمانینه [illegible]
[illegible] نماز باطل نمیشود [illegible] کفایت نمیکند [illegible] نکرده [illegible]
عبارت صریح [illegible] طمانینه بعد از تمام شدن واجب است [illegible] واجب [illegible] سبحان الله
[illegible] سبحان ربی العظیم و بحمده در رکوع آرام بگیرد و اگر [illegible] مثل [illegible]
[illegible] دو مرتبه [illegible] و مانند اینها اقتصار بر یک سبحان الله [illegible] کرده واجب است
که ذکر در حال طمانینه و استقرار باشد پس اگر [illegible] بعد [illegible] و در وقت [illegible] شدن و [illegible] در وقت
سر برداشتن [illegible] طمانینه بگوید [illegible] عادت عوام است نماز باطل میشود و سر برداشتن واجب است
پس اگر عمدا [illegible] سجده برود نماز باطل میشود [illegible] یا مرض [illegible]
[illegible] باید [illegible] رکوع [illegible] و در این مقام [illegible] مستحب است اول [illegible] گفتن
قبل از خم شدن و اگر در حال خم شدن [illegible] بگوید مستحب را [illegible] نیاورده و لکن [illegible] نماز [illegible] ندارد
[illegible] سمع الله لمن حمده گفتن بعد از سر برداشتن و [illegible] پس او را نیز اگر در حال خم شدن
[illegible] بگوید مستحب را [illegible] نیاورده است [illegible] نماز ندارد [illegible] تسبیح کبری را که سبحان ربی العظیم و بحمده
[illegible] چهارم [illegible] گفتن [illegible] تسبیح [illegible] گفتن آن [illegible] که در [illegible]

همه بر دارد و مکرر کلال پس همینکه وا ماند و بنشیند استحباب ساقط میشود و از برای امام مستحب است تخفیف دادن
و مراعات کردن کلال ضعیف تر [illegible] ماموم این [illegible] خواندن دعا [illegible] رفتن و ذکر رکوع و کیفیت
آن دعا مختلف است و بهتر از همه این است که بگوید رب لک رکعت و لک اسلمت و بک امنت و علیک
توکلت و انت ربی خشع لک سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عصبی و ما اقلته
قدمای غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر [illegible] رد کردن زانو است به عقب و مساوی کردانیدن
پشت و کشیدن گردن [illegible] مساوی پشت شود و چون کردن این قسم کردن موقوف است بر خم کردن پشت
و بلند کردن عجزه لهذا از برای زنان مستحب نیست بلکه از برای ایشان اگرچه خم شدن بقدر یکه مردان
در رکوع خم میشوند واجب است لکن مستحب است که دستها را برابر زانوها بمقابل زانو بگذارند و عجزه خود را
مثل مردان بلند نکنند [illegible] بلند خواندن [illegible] ذکر رکوع از برای امام [illegible] مقصود
از او بر برداشتن [illegible] بهتر است [illegible] که هیچ عضو بعضو دیگر [illegible] دستها که
بر زانو [illegible] در حالتیکه [illegible] انگشتها را باز کرده باشد [illegible]
صلوة فرستادن بر پیغمبر و آل او [illegible] ذکر و [illegible] باز کردانیدن دستها [illegible]
در زیر عبا و مانند آن بر زانو گذاشتن مقام [illegible] در سجود [illegible] در هر رکعت دو سجده واجب است
و هر دو با هم رکنی است و در این دو سجده دو چیز واجب است اول [illegible] از برای سجده [illegible] بلند
نبودن موضع جبهه است از موضع ایستادن بزرگتر [illegible] بیشتر از چهار انگشت [illegible]

لم یر

کمتر چیزیکه موضع [illegible] جبین [illegible] اگرچه ظاهر عدم وجوب است [illegible] ظاهر عدم وجوب است
[illegible] ظاهر عدم وجوب [illegible] در حال [illegible] و مانند آن و احتیاط این است
بلندی [illegible] اگر [illegible] جایز است اگرچه [illegible] و انگشتان [illegible] ربع [illegible]
[illegible] گذاشتن جبهه است بر چیزیکه سجده بر او جایز است پس اگر [illegible] آن [illegible]
بلندتر از چهار انگشت [illegible] واجب است کشیدن جبهه بجائیکه سجده بر او صحیح است [illegible]
[illegible] جایز نیست [illegible] ممکن نباشد بدون [illegible] و مانند اینها
[illegible] جواز بر داشتن [illegible] بقدر [illegible] بر جبهه [illegible] اگرچه [illegible]
[illegible] جایز [illegible] اینها [illegible] گذاشتن جبهه [illegible] اگر [illegible]
قصد سجده [illegible] باطل است و اگر بقصد کشیدن [illegible] جایز [illegible] داخل کردن
[illegible] در این صورت جایز است اگرچه [illegible] لازم [illegible] اگر
[illegible] آن بلند کند [illegible] سجده بر او جایز [illegible] سجده کند و اگر
بلند کردن [illegible] باشد [illegible] بر دارد [illegible] و اگر آن هم [illegible]
[illegible] بلند کردن [illegible] در سجده [illegible]
این [illegible] گذاشتن جبهه و اگر [illegible] در سجده [illegible]
[illegible] از برای سجده [illegible] که مرجع آن [illegible] سجده [illegible]

امی الصادق [illegible] ٢

قادر نباشد و اعلام قدرت در سجود باشد سجده نیز بکند و در میان آب غرق شده و یا در مقابل [illegible]
یا از دشمن یا درنده فرار میکند و یا از شدت مرض حرکت نمیکند و قصد کردن قصد سجده و یا جبه باید ناظر
بر جبهه واجب نیست بلکه از برای سجده باید [illegible] زیرا که بالذات عدم قدرت [illegible] شدن به رکوع است
سجود و هم چنین است کسیکه قادر بر رکوع [illegible] قادر بر جلوس [illegible] تکلیف او [illegible]
سجده را قصد کردن [illegible] زیرا که عدم قدرت او نیز بر سجده [illegible] و الا عدم قدرت
بر جلوس است پس قصد کردن [illegible] بر جبهه [illegible] تکلیف [illegible] نماز [illegible]
از او [illegible] و جبهه [illegible] از [illegible] استبدال [illegible]
[illegible] و اگر در جبهه آن قدر [illegible] که مانع شود از [illegible]
[illegible] که بجا آوردن سجده جایز [illegible] و اگر [illegible] جبهه [illegible] که مانع شود از سجده [illegible] اگر [illegible]
و اقع شود لازم است که [illegible] و در آن [illegible] شود [illegible]
شود و اگر واقع شود [illegible] جبهه [illegible] سجده [illegible] کند [illegible]
کند و اگر ممکن نشود بر جبهه [illegible] سجده کند اگر چه [illegible]
و اگر آن نیز ممکن نباشد اگر چه [illegible] کردن قصد سجده [illegible] گذاشتن جبهه [illegible] از برای سجده [illegible]
کند و اوجه [illegible] که [illegible] چهارم گذاشتن [illegible]
[illegible] دو دست [illegible] آخر انگشتان [illegible] ششم در انگشت [illegible]

عـ
[illegible]
زیرا که تکلیف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اگر [illegible] سجده
اختیاریه [illegible]
اختیاریه واجب است که [illegible]
[illegible]
و اگر [illegible] سجده اختیاریه
نیز [illegible]
[illegible]
[illegible]
سجود [illegible]
[illegible] تکلیف [illegible]
منه

گذاشتن بر چیزی که سجده بر او صحیح است لازم نیست و در محل مستحب [illegible]
است که در حال اختیار [illegible] کرد و در حال اضطرار [illegible] کرد بعد از آنکه [illegible] کردن
و [illegible] آن نیز سجده [illegible] ممکن نشود [illegible] ذکر است [illegible] رکوع گذشت [illegible]
که [illegible] سبحان ربی الاعلی و بحمده [illegible] سبحان الله [illegible]
[illegible] از سجود [illegible] بالا [illegible] در میان دو سجده [illegible] اگر [illegible] از ذکر سجده [illegible]
و سجده [illegible] مستحب است اول [illegible] تکبیر [illegible] در حال قیام و بعد از تمام شدن [illegible] از برای سجده
دوم بعد از آنکه از سجده اولی سر برداشت و آرام گرفت [illegible] در همین حال از برای سجده ثانیه و بعد از تمام
شدن او [illegible] از برای سجده چهارم بعد از سر برداشتن از او و آرام گرفتن [illegible] دست [illegible]
گذاشتن و بعد از زانو [illegible] گذاشتن [illegible] در وقت [illegible]
[illegible] که [illegible] متمکن کردانیدن جبهه در سجود [illegible] از سجود [illegible]
بعد از [illegible] چهارم خواندن این دعا [illegible] اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت
و علیک توکلت و انت ربی سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره و الحمد لله رب العالمین
تبارک الله احسن الخالقین [illegible] ذکر سجود [illegible] گفتن [illegible]
رکوع گذشت [illegible] در سجده جمیع اعضا را [illegible] کند [illegible]
[illegible] از [illegible] کند و بازو [illegible] از پهلو [illegible] زانو [illegible]

ازهم جدا کند و این دعا نیز سنت که در رکوع نیز مستحب بود ولکن در آنجا تفریق انگشتان از این بود
هفتم در میانه دو سجده و اقلش استغفر الله ربی و اتوب الیه است هشتم تورک است در میان
دو سجده مثل آنچه در تشهد و او این است که ران چپ را بر زمین بگذارد و روی پای راست را از طرف راست
بیرون کند و روی پای راست را بر روی باطن پای چپ بگذارد و ظاهر این نیز نمی شود نهم جلسه استراحت
است بعد از سجده دوم اندکی که فوریت است و اگر نشسته برخیزد بقیام نیز جایز است اقل دعا است در وقت
برخواستن بقیام و اقلش بحول الله و قوته اقوم و اقعد است یازدهم اعتماد کردن در وقت برخواستن
بر هر دو دست خود در حالتیکه انگشتان را باز کرده بر زمین بگذارد مثل کسی که خمیر میکند که انگشتان
ندارد که خمیر الجانب ... ولکن اول زانوها را از زمین بلند کند پس دستها را دوازدهم
مساوی نمودن موضع جبهه است با موضع پاها پس اگر مهر از برابر جبهه بگذارد مستحب است که زیر پاها
نیز بلند کند تا موضع جبهه از او بلند نشود سیزدهم کند اشتغال باطن دستها است در حال سجود بر زمین بگذارد
انگشتان بسوی قبله کشیده شود در حالتیکه با هم دیگر چسبانیده باشد در مقابل گوشهای خود و در وقت
نشستن دستها را بر سر رانها و بر روی زانوها بگذارد چهاردهم کند اشتغال دستها است بر
پانزدهم نظر کردن است در حال سجود بسوی آخر بینی و در حال نشستن بر کنار خود بدانکه سجده مستحب است
در وقت ... بجا آوردن ... در جائی از قرآن که لفظ سجده باشد مثل الملائکه اسجدوا
هم چنانکه ... امام زین العابدین ... در هر این مواضع که ذکر شد سجده میکرد و واجب است بر خوانند

مجموع آیه سجده در چهار سوره مشهور و اول آن در سوره ... بعد از تمام شدن آیه است الم تنزیل اگر
بخوانند یا بشنود سجده واجب است اگر چه او ... اگر لفظ سجده شنیده باشد و جزئی از آن چه یا ... در سجده
نماز واجب است از مقدمات و مقارنات و غیر آنها در این سجده واجب نیست مگر که اشتغال جبهه بر چیزی باشد
اگر چه لباس زمین باشد و کذا اشتغال سایر مواضع نیز واجب است و این سجده فوریت است پس اگر تاخیر
نموده قضا باید کرد و ذکر نیز در این سجده واجب نیست بلکه مستحب است و ذکرش که ذکر شد ... این است
لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا
سجدت لک یا رب تعبدا و رقا لا مستنکفا بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر و این سجده ...
کل سجده شکر ... بعد از نماز هر ... دو دست ... در میان آنها ... چسبانیدن هر یکی از دو ... وسجده
و جبین خود را بر زمین مقام اول در تشهد است و قدر واجب از آن این است اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد ...
از انها ... باید ... اول ... جایز است و هم ... باشد
باشد ... ادغام ... اگر ... ادغام ... خلاف است ولکن ادغام ...
و از برای آنها ... ادغام ... این تشهد در دو جا واجب است
یکی در آخر هر نماز دوم در رکعت دوم از نمازهای ... رکعتی و چهار رکعتی واجب است که در حال ... و طمانینه و استقرار
خوانده شود ... اگر ... در وقت برداشتن از سجده ... در وقت برخواستن بقیام

بگوید باطل است و اگر سهواً یا اضطراراً بشد صحیح است و مستحب است در هر دو تشهد تورک و در اول ما
تشهد اول الحمد و در آخر و تقبل شفاعته و ارفع درجته و در اول تشهد ثانی تحیات الحمد لله
تنها گفتن نیز در اول و در جایز است هم چنانکه در تشهد اول بسم الله و بالله گفتن جایز است
و تقبل شفاعته در تشهد ثانی جایز نیست هم چنانکه [illegible] است در تشهد اول جایز نیست و هرچه از ذکر
و اذکار [illegible] که [illegible] از برای آنها [illegible] کردیم در غیر آن محل جایز [illegible] آنها را در غیر محل
خود به نیت مطلق ذکر بگوید جایز است و اگر به نیت مشروعیت در غیر محل خود بگوید اگر چه عالم است و لکن
ضرر [illegible] نماز نمیرساند مقام هفتم در سلام است و اظهر آنست که او واجب است و لکن [illegible] پس اگر سهواً
ترک شود نماز باطل نمیشود و محل او بعد از تشهد آخر نماز است و برای او صیغه است اول السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته و مستحب [illegible] دوم السلام علینا و علی عباد
الله الصالحین سیم السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و این دو صیغه واجب تخییری است و هر
را که اول بگوید از نماز خارج میشود و قصد وجوب و خروج لازم نیست اگر چه اولی است و اظهر آنست
~~دوم السلام علینا و علی عباد الله الصالحین سیم السلام علیکم~~ و رحمة الله و برکاته
واجب نیست پس اگر [illegible] را مقدم دارد و در اثنا و رحمة الله و برکاته مبطل از مبطلات
نماز [illegible] باطل نمیشود و باید دانست که [illegible] از منفرد و امام [illegible] و مأموم کیفیت
[illegible] مستحب است [illegible] السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و هر آنکه منفرد [illegible] مستحب است [illegible]

او که این سلام را بسوی قبله بگوید و اگر امام باشد نیز بسوی قبله کند و به نیت که بسوی خود در چشم خود اشاره
بجانب راست خود بکند و اما امام پس او نیز چنین است لکن او بسوی [illegible] بگوشه چشم [illegible]
روی خود کند بجانب راست و اما مأموم پس او نیز مثل امام است اگر در طرف چپ او کسی نباشد و اگر
[illegible] در طرف [illegible] را بگوید و [illegible] روی خود بجانب چپ اشاره کند و مستحب است که در هر یک از [illegible]
مذکور با نظر گوشه [illegible] قصد کنند که این سلام واقع شود بر [illegible] که در آن طرف [illegible]
و جن و انس و مأموم علاوه بر این قصد کند رد امام را [illegible] مستحب است که مأموم این سلام بعد از سلام
امام بگوید و [illegible] سلام گفتند مستحب است [illegible] از [illegible]
واجب [illegible] در رکعت [illegible] بعد از قرائت و قبل از رکوع و اگر فراموش شود مستحب
که [illegible] قضا بعد از سر برداشتن از رکوع بکند و اگر امام سهو کند و مأموم او را اعلام کند [illegible]
رکوع [illegible] پس هر یک [illegible] عمل کند [illegible] قنوت [illegible] امام را در رکوع
درک کند [illegible] امام بعد از رکوع [illegible] قنوت [illegible] قصد [illegible] نماز جمعه [illegible] و قنوت
[illegible] در قنوت و [illegible] دعا جایز است و فضل
خواندن دعائیست که در خصوص قنوت وارد شده و افضل [illegible] قصار [illegible] صلوات
نیز جایز است [illegible] و سائر لغات نیز جایز است اگر چه [illegible] عربی است [illegible]
[illegible] در [illegible] احوال نماز اگر چه اظهر است که به هر زبانی دعا کردن در جمیع احوال نماز [illegible]

دیگر دنیا جایز نیست و مستحب است در قنوت بلند خواندن [illegible] در قنوت جهر کند [illegible] که تا
مقابل روی باشد و افضل آن است که تا مقابل او برسد و انگشتان [illegible] بهم [illegible] را که [illegible]
[illegible] قنوت [illegible]
در جهر و اخفات تابع [illegible] نماز است مستحبات [illegible] امام و ماموم [illegible] اول و اخفات [illegible]
در هر نماز مستحب است [illegible] قنوت [illegible] پس در حال تقیه جایز نیست فصل سیم در مبطلات نماز است
و آن چند چیز است اول آنچه وضو و غسل و تیمم را باطل میکند دویم ترک [illegible] عمدا و زیادتی رکنی
سیم سخن گفتن است به دو حرف خواه معنی داشته باشد و خواه مهمل باشد [illegible] و اگر در [illegible]
مانده باشد [illegible] کند از برادر [illegible] نماز او باطل میشود اگرچه چاره نداشته باشد و اگر
کسی را اکراه کنند بر سخن گفتن در نماز نیز [illegible] چنانکه اکراه بر احداث حدث چنین است و اگر
اکراه با قرآن و دعا [illegible] واجب است [illegible] اگر کسی اکراه کنند [illegible]
شود و او را ممکن باشد که بگوید [illegible] اسلام [illegible] و با وجود این [illegible] فارسی را بگوید هم نمازش باطل
است [illegible] و اگر این آیه ممکن نباشد [illegible] نمازش باطل است و گناه ندارد و فهمانیدن
ما فی الضمیر با قرآن و ادعیه در هر جای از نماز باشد جایز است اگرچه قصد [illegible] نه قرآن
و ادعیه و حکم یک حرفی که معنی داشته باشد در آن لغتی که معنی دارد مثل [illegible] پس [illegible] را
میفهماند بگفتن ق [illegible] نماز باطل میشود و در [illegible] اشکال است و اولی

۴ اگر [illegible] بطلان [illegible]

بطلان است [illegible] و در آن [illegible] نماز را باطل میکند [illegible] اگر در [illegible] جزئی
[illegible] باطل میکند [illegible] در نماز [illegible] اول [illegible]
[illegible] باطل [illegible] اگر [illegible]
[illegible] مثل گفتن [illegible] مقام [illegible]
[illegible] باطل میکند و مستحب است [illegible]
یغفر الله [illegible] جایز نیست [illegible]
از گذاشتن [illegible] و دیگری در حال قیام [illegible] و اگر در حال
تقیه [illegible] باطل میکند اگرچه [illegible] در آن حال مشغول واجب از واجبات نیز باشد
و اگر سهوا باشد اعاده [illegible] ندارد و اگر در مابین مشرق و قبله یا مغرب و قبله باشد و اعاده دارد و اگر در [illegible]
مشرق یا مغرب باشد و قضا نیز دارد و اگر [illegible] بقبله باشد [illegible]
[illegible] و در [illegible] نماز [illegible] باطل است باید اعاده کند
و اگر بعد از خروج وقت [illegible] قضا ندارد و اگر [illegible] در وقت اعاده دارد و بعد از خروج وقت
قضا و [illegible] نماز را باطل میکند اگرچه [illegible]
[illegible] باطل [illegible] مثل خطاب [illegible] اگر [illegible]
نمازش باطل میشود و اعاده [illegible] قضا [illegible] لازم [illegible] اگر [illegible]

۲ اولی [illegible]
۳ اینکه [illegible]

یا اعاده ... در وقت ... و ... حکم ... الله علیه و ... و ... [illegible]
قهقهه ... عمدا اگر ... افتاد ... یعنی ... در نماز ... و هم ... چنانکه ... [illegible]
عمدا ... و هم ... مثل ... نماز ... از جانب ...
دور و نسلطه ... مسلمانان و ... قطع ... اگر ... نماز ... باشد اگر چه قرآن و دعا باشد
یعنی اگر کسی خارج از نماز ... باشد ... بگوید ... که ... مثل ... صحابه ...
و مثل زدن ... و دعا و قرآن ... خواندن ... هشتم ... که ... باشد اگر چه بسیار نباشد
یعنی ... بکند که هر کس ... بگوید این شخص در نماز ... مثل ... علیها ... [illegible]
هفتم ... مقدم ... داده ... و ... اول عمدا باطل میکند ... و اگر ...
و ثانی در هر چهار صورت خطا و اکراه و سهو باطل میکند ... باطل ... اگر چه ...
... بازدهم خوردن و ... عمدا نه خطا و اکراه و سهو ... اگر ... صورت نماز را
مطلقا مبطل است ... مبطل ... که مانع از قرائت ... پس ... در دهن ...
... آب ... فرو رود باطل ... و در ... و ... جایز است آشامیدن از برای
کسیکه اراده روزه آن روز داشته ... تطبیق و عقص ... در نماز
حرام دانسته اند و اظهر اکراهت و تطبیق ... و ... دیگر و فرو
کردن ... در میان ... در رکوع و عقص ... در ... بستن ...

درر نظر مفید
اقوی آنکه اگر فعل کثیری
ماحی صورت نماز باشد
در هر صورت
اگر چه سهوا
باشد نماز
باطل میکند اگر
محو صورت ... مبطل
نیست اگر چه عمدا باشد ...
... سلام
... فعل ...
کثیر ... محو
صورت ... کند

و ثانی ... نماز ... حرام است ... جایز ... و ... و ... الله ...
جایز است ... از ... در حال ... اگر ... جایز ...
... و ... مشغول ... نماز ... کند ...
... ابتدا کردن حرام است ... قطع نماز حرام است اگر ... الاحرام
و قطع نافله و نماز ... حرام نیست اگر چه احوط ... جایز است قطع نماز از برای حفظ مال اگر چه
... مثل ... بیرون
از میان ... اگر در این حال ... و بعد از نماز ... مبالغه
... اگر وقت ... این حال ... نماز را باطل میکند ...
... از مبطلات نماز در این حال نیز نماز را باطل میکند پس اگر در ضیق وقت
نماز ... و ... بشده باشد ... قهقهه ... صورت صلوة نشده ... اگر ...
... و ... اگر چه احوط در قهقهه ... و ... ابطال ...
... با عدم امکان ... که سلام کردن ... مکروه است لیکن اگر واقع شد
رد ... واجب است مثل ... سلام ... در شریعت ... واجب ... سلام علیک
سلام علیکم و السلام علیکم و علیکم السلام ... در ... واجب ... در نماز جایز
... مثل سلام ... سلام ... واجب ... در نماز جایز

وجوب ردّ سلام

وجوب ٤ حمل [illegible] بعد از آنکه در غیر نماز اگرچه اولی است [illegible] صیغ ولی [illegible]
منه
و [illegible] محتملات لازم نیست و عدول از آن اولی است منه

بکر در صورتیکه سلام کننده بعد از بذل جهد در تصحیح این چهار صیغه بهتر ادا [illegible] مثل کسیکه الحمد را ادا
ولا الضالین را [illegible] بسبب [illegible] در زبان [illegible] است پس ردّ اینها صحیح واجب نیست بلکه اظهر آنست که ردّ
سلام الملک [illegible] و سلام و علیه نیز واجب است ٤ و اگر در آن شک کند که کدام صیغه را قصد کرده است پس حکم
او حکم اشتباه در صیغه است و اظهر آنست که در غیر نماز احتیاط بهمه محتملات لازم است و در نماز جایز نیست و در میان
محتملات اظهر آنست که همه محتملات را بگوید و قصد دعا کند زیرا که بگفتن سلام علیک مراد نیست بلکه قصد
کند که سلامتی از بلیات از جانب خدا بر تو باد و بگفتن علیک السلام یعنی خدا عمر تو بیفزاید
و اگر اقتصار بر همان یک صیغه کند اظهر آنست که بعد از نماز اگر فوریت فوت نشده باشد [illegible] را بگوید و اگر
شک کند که کسی او را سلام داد یا نه ردّ واجب نیست و اگر یقین کند که داد و لکن نداند که صحیح بوده یا
مغلوط بنا را بر صحت گذارد و ردّ او واجب داند و اظهر آنست که مراعات در صیغه سلام شرط است پس اگر
ترجمه آن صیغه را بگوید ردّش واجب نیست هم چنانکه سلام غیر اهل اسلام بر اهل اسلام وارد و واجب
نیست بلکه مستحب است که در ردّ ایشان علیکم یا هداک الله گفته شود و سلام کردن بر غیر مسلم حرام
اگرچه پیر باشد و ردّ سلام طفل ممیز مسلمان واجب است [illegible] پس زن نامحرم را ردّ سلام
مرد نامحرم و حکم واجب است تداخل در سلام و ردّ سلام [illegible] جایز است پس اگر کسی بخواهد که امتثال
سلام بر اشخاص متعدده را امتثال کند بگفتن السلام علیکم امتثال حاصل میشود هم چنانکه ردّ چند
نفر که متوالی سلام دهند بیک جواب که شامل همه ایشان باشد حاصل میشود و اگر کسی بر جمعی سلام کند

بعضی از

بعضی از جمع یا طفل ممیز ردّ کند کافی است یا نه [illegible] نیز قصد کرده است [illegible] اوّل گذارد و ردّ [illegible]
واجب [illegible] زیرا که ظاهر لفظ خاص و قرینه بر خلاف نیست و ظاهر لفظ حجت است هم چنانکه اگر بعضی جماعتی
کسی را بگوید شهادت دهید [illegible] طلب داشته اقرار است برای همه و لکن ردّ سلام بر ایشان واجب کفائی
است هم چنانکه اگر یکی ردّ کرد از دیگران ساقط است و اگر بعضی در نماز باشد و بعضی از برای آنها نماز کننده
نیز جایز است که اکتفا به ردّ سلام کنند هم چنانکه استحباب سلام کردن نیز کفائی است یعنی هرگاه یکی از جماعتی
یکی بر سلام کرد کفایت میکند از دیگران اگرچه سلام از همه و ردّ از همه افضل است و اظهر آنست که کفایت
سلام و ردّ جمعی ممیز نیز مسقط ٢ از جماعت است که او در میان ایشان بود و اگر بر جماعتی بصیغه مفرد سلام دهد
پس اظهر آنست که ردّش بر همه واجب کفائی است مثل صیغه جمع و ردّ سلام واجب فوری است یعنی القدر
تأخیر نیفتد که ردّ آن سلام شمرده نشود عرفا پس اگر در نماز باشد تمام کردن کلمه بلکه کلام نیز منافی
فوریت نیست و هم چنانکه فوریت فوت شده عاصی است و لکن قضا لازم نیست و [illegible] التماس است [illegible]
ظن [illegible] لازم [illegible] اظهر آنست ٤ پس [illegible] کفایت و [illegible] لازم است بالحقیقه اگر
مانع نباشد و با تقدیر اگر مانع باشد مثل کر و صدای آلات مسکر و [illegible] گذشتن سلام کننده یا ردّ
کننده و مانند اینها پس حرکت کردن از جای خود و یا برگشتن از راه خود و یا بسیار بلند کردن صوت
از برای ردّ واجب نیست بلکه قطع نماز جایز نیست بلکه اگر با امکان ردّ در نماز ترک کند در نزد
بعضی از علماء نماز باطل میشود ولی احوط است اگرچه اظهر عدم بطلان ٣ است و مستحب است ابتدا کردن بسلام از برای

صحیح ٢ انقطاع جماعت تحقق [illegible] اقوی وجوب [illegible] بتعقیب
منه

٤ اگر عدم ردّ باعث ردّ شخص دیگر نشود و الا اولی ردّ [illegible] اقوی [illegible]
منه

٣ اگر در زمان ردّ مشغول قرائت و مانند آن نباشد و الا اقوی بطلان است
منه

جایز نیست بلکه در قسمی که گذشته جایز نیست بعد از فضل فریضه که با طهارت در تعقیب باشد یا کسی

و در آن اثنا حرف نزند فصل پنجم در خللهایی که در نماز واقع میشود بدانکه اگر کسی عمداً واجبی را اخلال کند

بجز از واجبات نماز از مقدمات و مقارنات نمازش باطل میشود و جاهل حکم مثل عامد است مگر در جهر و اخفات

در اتمام کردن و حکم جاهل بموضوع در مقدمات و مقارنات و ناسی مقدمات نیز سابقاً گذشت و اما حکم

ناسی مقارنات پس آنچه اگر از ارکان است یاد در رکن دیگر داخل نشده اگر مطلع شود باید برگردد و با

ما بعد آن بجا آورد و اگر بعد از دخول در رکن دیگر مطلع شود نماز باطل است و اگر از غیر ارکان است

پس اگر از افعال یا اقوال است یاد داخل در رکن دیگر نشده مطلع شود نیز باید برگردد و آن را با ما بعد آن بجا آورد

و همچنین داخل در رکن دیگر شده برگشتن جایز نیست و نمازش صحیح است و علم او از ارکان نیز همین است بمجرد

لازم که فراموش کند جزو را مثل فراموش دو سجده اگر یقین کند که یک رکن را فراموش کرده و نداند

که در رکن اخیر است که محل آن باقی است یا رکنی است که محلش گذشته و نمازش صحیح شود و یا رکنی اول است که محلش گذشته و نمازش باطل شده

و باید بنا را بر اول گذارد و اگر یقین کند که محلش باقی است گر فراموش کرده و نداند که عمداً ترک کرده

تا نمازش باطل شود یا سهواً تا برگردد و او را اعاده او بجا آورد و نمازش صحیح شود بنا را بر سهو گذارد و اگر

دو سجده را فراموش کرده و از محل گذشته پس شک کند که آیا از یک رکعت بود تا نمازش باطل شود و یا از دو رکعت

بود تا صحیح شود بنا را بر ثانی گذارد و اگر در آخر نماز سهو اگر رکعتی را کند پس اگر عمداً از رکوع منافی کرده شود

و آن رکعت را منهدم سازد نشینند و نماز را تمام کنند و چیزی بر او نیست و اگر بعد از رکوع منافی کرده نماز باطل است

4
و نماز را تمام نماید و بعد از آن
منافی سجده یقین کند و دو سجده سهو
از برای آن بجا آورد
و بعد از همه
اعاده نماز نیز واجب
نماید
المعروف
...

هر کس را افضل آنست که سوار را بر پیاده و ایستاده بر نشسته و طایفه کم بر زیاد و کوچک بر بزرگ و اولی آنست

که سوار را شهر و اول سلام دهد و مستحب است که سلام پیش از سلام شنیده و بلکه در حدیث هست

که اگر کسی پیش از کلام سلام بگوید جوابش ندهید و سلام اگرچه مستحب است اما ثواب آن از ردش بیشتر است

این است اما بجهت نماز پس آنکه ثواب مستحب بیشتر از واجب است مثل حدیثی که در باب مسجد الشهید که ثواب

ثواب آن بیشتر از آن واجب است و از این قبیل در میان اعمال بسیار است پس چه با مکروهات نیز

هست مستحب و مباح و بیشتر از حرام است پس آنکه مانند وقت مطلع شده میگویند که شارب تنها مکروه است

و بلکه هر دو زلف در سر مکروه است و هر مکروهی جایز نیست و با همین حد و عوام را معذور میکنند و فهمند

که در حدیث هست که شیطان در زیر شارب و موی زیر بغل منزل میکند و باطل این حدیث آنست که نباید

که شیطان در باب داخل بیشتر و معلوم است که در باب هر کس را امیر المؤمنین امداد بخواند میکند از در هر کسی او تصحیح میکند

میکند است پس خروج صدق و اذکار را منع میکند و کذب و ستم را میکند و از دو دخول اللقمه حلال را منع

میکند و حرام را میکند از دین که کدام فرد حرام را بر این مثابه منقصت دارد و احادیث منقصت زلف

و کاکل بسیار در عمل نفاس گذشت فصل چهارم در تعقیبات نماز است بدانکه مستحب است بعد از هر نمازی

مشغول شدن بدعا و قرآن و ذکر و افضل از همه تسبیح فاطمه زهرا است صلوات الله علیها و شمردن

در باب هر چیز جایز است و افضل تربت سید الشهدا است و تعقیب بیشتر از او هیچ مکرر نیست دو فقره تکرار هر چه

از برای تعقیبات و هر قدر طول کشد افضل است و هیچ یک از مقدمات و مقارنات و مبطلات نماز در تعقیب جاری

در بیان
تعقیبات نماز

از بعض

بسم الله ... [illegible]
بهره برابر ... [illegible]

اگرچه در میانه نماز باشد و اگر نماز نقیصه تشهد نیز فوت شده باشد و اگر کرکت با دیگری باشد پس سجده سهو اکثر
الاحرام که شروع در نماز دیگر کرده باشد و در میانه منافی نماز متخلل شده باشد و قصد عدول باید کرد
عدول بآن نماز اول کند و از ما باین نکه تکبیرة الاحرام در اینجا ... [illegible] ... الکرانی
فراموش شده از کیفیت نماز باشد مثل جهر و اخفات ... پس برگشتن از برای اینها اصلا واجب نیست
بلکه باطل نیست بل اگر ... خود ... واجب نیست ... آن مثل ... بعد از
رکوع پس حکم او مثل ... داخل در رکن دیگر نشده باید برگردد و او را بجا آورد و هر که
داخل در رکن شده ... سجده سهو بعد از نماز ... کرده در
نماز واقع شود و واجب نیست سجده سهو کردن مثل موضع اول تشهد فراموش شده که بعد از تجاوز از محلش
متذکر شود پس بعد از نماز اول نیت بکند که قضای تشهد را میکنم واجب قربة الی الله پس تشهد را
بخواند و بعد از آن نیت کند که دو سجده سهو میکنم از برای تشهد فراموش شده واجب قربة الی الله
پس سر را بسجده گذارد و بگوید بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد پس سر را بردارد
و با طمانینه بنشیند و دوباره بسجده رفته همین ذکر را بگوید پس سر بردارد و بعد از نشستن با طمانینه
بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته ... دوم فراموش صلوات در تشهد بعد از
تجاوز از محلش بعد از نماز اولا قضای او را بکند و بعد از آن دو سجده سهو ... [illegible] شده

بطلان

۴ محل فوات واوط بطلان بهر و نماز ... ع

بطلان ... سیم فراموش ... سجده بعد از تجاوز از محلش پس بعد از نماز اولا قضای او را بکند پس دو سجده سهو کند پس چهارم
سلام بیجا سهوا و این محقق نیست مگر ... سلام ... از نماز ... پس در سلام ... [illegible]
سجده سهو ... در اجزای ... از این دو ... سلام بیجا سهو ... میانه چهارم
پنج بعد از اکمال سجده ثانی و در دو سجده سهو قضای اجزای فراموش شده شرط است آنچه شرط بود در نماز
اگرچه در میانه اینها و نماز و در میانه ... اینها ... پس اگر منافی از منافیات نماز در مابین اینها
و نماز یا در مابین قضای سجده مثلا یا دو سجده سهو متخلل شود ... قضا و نه سجده سهو
زیرا که هیچیک از اینها مثل جزو نماز نیست ... فورا بعد از نماز واجب است پس اگر عمدا یا جهلا نیز اینها را
ترک کند تا وقت نماز بگذرد ... بلکه قضای آنها را باید بکند پس از برای هر یک ... استیجار
نماز میکنند از اینها نیز استیجار لازم است اگر ... شده باشند ... در اینها ... پس اگر ...
در یک نماز کلام بیجا واقع شود ... سهو لازم ... که باید مقدم داشت ... که بسبب او
مقدم است پس اگر در یک نماز ... تشهد و یک سجده فوت شود واجب است که اول قضای تشهد بکند پس
سجده سهو از برای فراموشی تشهد پس قضای سجده را ... سجده سهو از برای فراموشی این سجده و احتیاط ...
باید عمل کنند در مابین اینها و نماز احتیاط و در مابین نماز ... احتیاط ... چنانکه نماز را
هر قسم ... میکرد اینها ... پس اگر نماز را نشسته کرد پس از نشستن عاجز شده ...
مگر ... قضای آن ... و سجده سهو را ایستاده باید بجا آورد ... [illegible]

اخبار وارد شده که سهو در سهو نیست و مقصود از آن آنست که اگر در موجب سهو سهو دیگر شود
التفات نباید باو کرد که تا منجر نشود بتسلسل و شیوع وسواس کرد پس اگر جزوی از نماز فراموش شد و سجده یا
سجده سهو فراموش نمود بعد از اتمام نماز متذکر شود قضای او لازم است و دو سجده سهو بعد اگر
یکی از دو سجده سهو را فراموش کند و بعد از تخلل منافی متذکر شود اعاده هر دو لازم است و اگر شک
پس اگر در اصل اتیان نماز است پس اگر وقت باقیست بنا را بر عدم وقوع گذارد و اگر بعد از وقت
متذکر شده بنا را بر وقوع گذارد و حکم نماز نیست بلکه در عبادات چنین است بلکه اگر
در صحت آنها نیز شک کند پس در صحت اعمال غیر خود بطریق اولی چنین خواهد بود پس شکیات
از برای اغلب ناس اتفاق میافتد که آیا عبادات و معاملات که کرده است بنحو صحیح واقع شده یا باطل
باید بنا را بر اول بگذارد و هم چنانکه پسر بزرگ اگر در شک صحت عبادات پدر خود کند بلکه یقین فراغ
از عمل اگر کسی شک در صحت عمل کند بنا را بر عدم وقوع صحت باید بگذارد بل احتیاط اگر منجر بوسواس
نشود خوبست ولکن بتجربه رسیده است که منجر بوسواس میشود و اگر در اثنای نماز شک در جزوی از
اجزای نماز کند پس اگر داخل در جزو دیگر شده است اعتنائی بآن شک نکند و اگر نشده باید برگردد
و آن جزو را با ما بعد آن بجای آورد و ظاهر آنست که از کلمه بکلمه دیگر داخل شدن نیز چنین است و اما از حرف
بحرف پس چنین نیست و تفاوتی در میانه اجزای مندوبه و واجبه در این حکم نیست پس اگر شک در تکبیرة الاحرام
کند بعد از دخول در استعاذه بنا را بر وقوع گذارد و اگر شک در بسم الله کند بعد از دخول در الرحمن

بنا را بر وقوع گذارد و هم چنین است در سایر اجزا و اگر داخل در جزو دیگر نشده بنا را بر عدم وقوع گذارد
و اگر شک در سلام کند پس هر گاه منافی از منافیات نماز واقع شده باید آن را اتیان و هر گاه منافی واقع
شده بنا را بر وقوع گذارد و اگر شک در عدد رکعات کند پس اگر در نماز دو رکعتی مثل صبح یا سه رکعتی
است مثل صبح و جمعه و عیدین و قصر پس آن نماز باطل است و لکن بمحض حدوث شک باطل نمیشود بلکه بعد از تروی و تامل
بلکه در هر صورتی از تروی عمل بحکم شک جایز نیست و اگر عمل کند نماز باطل است بلکه واجبست در تروی و تامل
قدری تامل نماید پس از ترجیح احد طرفین بهم رسد و اگر شک در نماز چهار رکعتی شده پس بر چند قسم میشود
اول شک در میانه یک و دو پس در هر حال نماز باطل و هم چنین است در هر جا که یک طرف شک یک شده
دوم شک در میانه دو و سه پس اگر قبل از اکمال سجدتین باشد نماز باطل است بلکه در هر جا که یک طرف
شک دو باشد همین حکم را دارد و ظاهر آنست که اکمال سجدتین در باب شکوک برفع راس است از سجده
نیز حاصل نمیشود بلکه از ما یصح السجود علیه و بعد از اکمال سجدتین صحیح است باید بنا را بر سه بگذارد و دیگر
رکعت دیگر نیز بکند و سلام دهد و بعد از سلام یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و اولی
احوط است سیم شک در میانه سه و چهار است و این شک نماز در هر حال صحیح است بعد از اتمام حکم
در مثل سابق است ولکن دو رکعت نشسته در اینجا احوط است چهارم شک در میانه دو و چهار است پس
نماز قبل از اکمال سجدتین باطل است و بعد از اکمال سجدتین صحیح است و لازم است که بنا را بر چهار گذارد
و تمام کند پس دو رکعت ایستاده احتیاطا بجا آورد پنجم شک در میانه دو و سه و چهار است و در این نیز قبل از

تمام از اکمال سجدتین باطل است و بعد از اکمال سجدتین صحیح است بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام
کند پس دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بجای آورد و احوط آنست که اوّل دو رکعت ایستاده را بجای آورد پس
دو رکعت نشسته را ششم شک در میانهٔ چهار و پنج است و در این صورت یا آنست که در حالت قیام و حکم
در این صورت آنست که آن رکعت را تمام کند و بنشیند پس شک راجع بسه و چهار می شود پس عمل او را معمول
دارد و دویم آنست که در رکوع است یا بعد از اکمال سجدتین و حکم در بطلان است سیم بعد از اکمال سجدتین
و حکم در آنست که بنا را بر چهار گذارد و تشهد و سلام دهد پس دو سجدهٔ سهو بجا آورد و مخفی نماند که شکوک
کثیر نقل از معصوم علیه السلام بخصوصه در باب آنها وارد شده همین شش قسم است پس در ما سوای
آنها می باید عمل بقواعد مستنبطه از اخبار شود و آنچه از برای این حقیر از اخبار حاصل شده آنست که هر
شکی که در ما سوای این شش قسم باشد اگر ممکن باشد مندرج کردن در یکی از این شش قسم
مندرج نمودن لازم است و بعد از اندراج عمل آن قسم را معمول باید داشت و اگر اندراج
ممکن نیست بنا را بر اقل گذاشته تمام باید کرد نه اعاده لازم است و نه نماز احتیاط و نه سجدهٔ سهو
مثلاً اگر شک در میانهٔ سه و چهار و پنج شود در حال قیام ممکن است که آن قیام را بشکند و
و بنشیند و تا شک راجع بدو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین شود پس همین نحو کردن لازم
و لهذا آن عمل دو و سه و چهار را معمول دارد و اگر همین شک در رکوع یا در سجود یا بعد از اکمال
سجدتین واقع شود راجع کردن او بیکی از آن شش قسم ممکن نیست پس باید بنا را بر سه گذارد

و نماز را

این منافات ندارد بالنصوص
کثیره که دلالت دارد
بر وجوب بنا بر اکثر در جمیع
صور شک ... منه ره

و نماز را تمام کند و چیزی دیگر بر او لازم نیست و اسم چنین است چهار و شش زیرا که اگر قیام را بشکند شک
او راجع بچهار و پنج می شود و او از آن شش قسم نیست پس شکستن قیام لازم نیست بلکه در همان حال بنا را بر چهار
گذاشته تمام می کند و چیزی دیگر بر او نیست و اگر شک در رکوع باشد بنا را بر اقل نیز قبل از فوت محل شک
در میانهٔ پنج و شش در حال قیام هم بی توقف کردن از برای تصحیح در او لازم است پس در این صورت قیام
را می شکند و می نشیند و بنا را بر چهار گذاشته سلام میدهد و چیزی بر او نیست و پنج و شش قبل از اکمال
سجدتین باطل است و بعد از اکمال سجدتین صحیح است و بنا را بر چهار گذاشته تمام کند و چیزی دیگر بر او نیست
و سه و پنج اگر در حال قیام باشد آن رکعت را می شکند و می نشیند و شک راجع می شود بدو و چهار بعد
از اکمال سجدتین و حکم او را معمول دارد و اگر در رکوع و ما بعد اوست صحیح است بنا را بر سه
گذاشته تمام می کند و چیزی بر او نیست و سایر قسمها را نیز آنچه ذکر شد می توان استنباط کرد و احوط
در غیر آن شش صورت اعادهٔ نماز است و مخفی نماند که شک در اعداد رکعات را در چند موضع اعتبار نیست
اول در نماز نافله خواه مرتبه باشد و خواه غیر مرتبه و مخیر است در میانهٔ بنا بر اقل در همهٔ احوال افضل
دویم در نماز احتیاط پس شک در افعال و اقوال و اعداد رکعات نماز احتیاط را اعتبار نیست باید که
بنا را بر نفع خود بگذارد و بعد بنا را بر وقوع مشکوک فیه بگذارد در هر جا که موجب بطلان نماز نشود
و الا بنا را بر عدم وقوع گذارد سیم در نماز جماعت اگر کسی عالم باشد و اگر امام شک کند در فعلی
یا در قولی یا در رکعتی و یکی از مأمومین عالم باشد امام رجوع باو می کند و همچنین است عکس و ظاهر

این احتیاط در همه این
صور شرکت دارد
منه

است که مراد در اینجا ابر حسب علم است پس شک رجوع با ظن میکند و این رجوع واجب [illegible]
[illegible] رجوع [illegible] شده [illegible] رجوع کنند اعلام بر [illegible] واجب نمیشود ولکن اگر اعلام
را ترک کند نماز باطل نمیشود اگر چه [illegible] و استعلام با هر [illegible] مبطل نماز نمیشود جایز است مثل
بنا بر چهار گذاشتن [illegible] و [illegible] مکرر گفتن و تسبیح گفتن و مانند اینها و اگر
با اینها استعلام ممکن نشود پس اگر شک امام باشد توقف کند تا ماموم بفهمد که شک کرده است و اگر ما
موم باشد توقف کند تا امام داخل امری شود که موجب زوال شک وی شود مثلا اگر ماموم شک کند در میانه
سه و چهار در حال قیام و استعلام ممکن نباشد توقف کند تا امام رکوع و سجود را بکند پس اگر مشغول
تشهد و سلام شد او نیز بنا را بر چهار بگذارد و اگر برخواست او نیز بنا را بر سه بگذارد و با امام برسد
و اگر امام و ماموم هر دو با هم شک کنند پس بر هر دو عمل بمقتضای شک واجب است و اگر شک ایشان مختلف
باشد پس مرکب رجوع بیکدیگر کنند در آن چیزی که آن دیگری یقین دارد و عمل بمقتضای وی کنند در غیر آن
پس اگر امام دو و سه شک کند و ماموم چهار را او هر دو بنا را بر سه بگذارند و نماز را تمام کنند و حکم
سهو نیز همین است و اگر ماموم ها اختلاف کنند رجوع بر قول اکثر باید کرد و اگر امام شک کند و اکثر
ماموین نیز با او متفق در شک باشند و قلیلی از ایشان یقین با حد طرفین داشته باشند باید عمل
رجوع باین قلیل نمایند و اگر شک یا سهو از برای امام اتفاق بیافتد که موجب سجده سهو یا نماز
احتیاط شود هم بر امام واجب میشود هم بر ماموم و عکس وی نیز همین است چهارم در کثرت شک

بلغ [illegible]

در کثیر الشک نیز التفات بشک نمیشود و بنا باید بگذارد و کثیر الشک کسی است که در حال اعتدال حواس بحدی
شک کند که عرفا بر آن اطلاق این معنی شود که او بسیار شک میکند و ظاهر این است که این معنی متحقق میشود
بسه شک پی در پی خواه در یک نماز باشد و یا در سه نماز و هر وقت باین حد رسید باید بنا را بر نقیض
شک گذارد پس اگر شک کند در اینکه قرائت حمد و سوره کرده است یا نه بنا را بر اول گذارد اگر چه
محل تدارک باقی باشد و اگر شک کند در میانه دو و سه بنا را بر سه بگذارد اگر چه قبل از اکمال سجدتین
باشد و اگر شک کند در میانه چهار و پنج بنا را بر چهار بگذارد و هم چنین است اگر خلاف اینها کند
نماز وی باطل میشود و اظهر است که همچنین در رکعت [illegible] در نماز کثیر الشک شد اگر چه بقلیل باشد در سایر
اصناف وی نیز بنا باید اعتنا بشک نمود کند و اما اگر در نماز کثیر الشک شده و در مقدمات وی نشده

صح
این در غایت اشکال است بلکه
اقوی آنست که عدم اعتنا مختص بهمان
صنف از نماز است که در او کثیر
الشک شده [illegible]

و یا بالعکس پس اظهر است که حکم کثیر الشک ملحق به دیگری نمیشود و اگر در جزئی از اجزاء نماز کثیر الشک شده مثل
سوره مثلا و در غیر او کم شک کند و در آنها نیز باید حکم کثیر الشک را معمول دارد و اظهر است که
کثرت شک و اصل عیوب است مثل وسواس پس کسیکه اجیر نماز میشود و مبتلا باین عیب است [illegible] مستحب
است طالبی را اعلام کند و اگر اعلام نکرده و صیغه اجاره را جاری ساخته باید خیار فسخ از برای صاحب مال ثابت
است و از برای این عیب چند معالجه در اخبار ائمه اطهار وارد شده اول عادت کردن بقرائت توحید
در نماز دوم بسیار گفتن توکلت علی الحی الذی لا یموت والحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة و لا
ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا سیم شمردن رکعات

نماز خود را با تکبیر هر چهارم با انگشت سبابه طعن بر ران خود در وقت در نماز زدن و گفتن
بسم الله و بالله توکلت علی الله اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم
و باید دانست که حکم مبطل در مقارنات نماز حکم یقین است و در مقدمات نماز چنین نیست بلکه تفصیلی
دارد که در مقدمات ذکر شد و نماز احتیاط مثل سایر نمازها واجب است مکرر در آنکه سوره و قنوت
اربع و قنوت ندارد و مثل جزو نماز نیست پس تخلل حدث و سایر منافیات نماز در ما بین نماز و
و نماز احتیاط اگر چه عمداً باشد و لکن هیچ یک را باطل نمیکند بلکه اگر عمداً نیز نماز احتیاط را ترک کند نماز
گذشته باطل نمیشود بر نماز احتیاط را ترک کند بلکه به وجه مثل جزو نماز است و ان قیام اول است در مقام
انقصان معلوم شود خواه مبطلی در ما بین واقع شود صورتی که بعد از اتمام نماز احتیاط ان نقصان
نماز واقع شده باشد و خواه نه و اما اگر پیش از نماز احتیاط معلوم شود پس اگر شروع در او نکرده باشد
و مبطلی نیز بعد از نماز واقع نشده باشد دیگر نماز احتیاط را کردن جایز نیست بلکه واجب است که همان
نقصان را در آن نماز گذشته تکمیل نماید با سجده سهو از برای سلام بیجا و اگر شروع در نماز احتیاط
کرده باشد و مبطلی در ما بین و نماز متخلل نشده باشد پس اظهر وجوب عدول است و اگر متخلل شده
و اگر متخلل شده و یا مبطلی در میانه دو نماز متخلل شده باشد هر دو نماز باطل است و تفاوت نمیکند در اینکه ذکر شد
در ما بین اینکه احتیاط مطابق اصل نماز باشد در قیام و قعود یا مخالف باشد و اگر چند شک در نماز واقع
شده باشد واجب است که نمازهای احتیاط آنها را نیز بر همان ترتیب کرده شود و لکن اگر عکس شود نماز باطل نمیشود بلکه

لم ظهر له

معلوم شود اصل نماز تمام الوقت از نماز فوت شود پس اگر در اثناء نماز معلوم شود صحیح
کز کاریست و اگر بعد از نماز احتیاط معلوم شود عدول بنافله کرده تمام نماید اگر نماز احتیاط بر او نماز واجب
شود و لکن جایز نیست و اجر است بلکه با این قسم نیت کند که این احتیاط را بجهت آن نماز شکی را در ادای آن
قربة الی الله و اگر اصل نماز را حالا در عدد ادا واقع شود و موجود تمام شده است و قضا را ناقص شود نماز
احتیاط را ادا احتیاط بل در خارج وقت معتبر اند که و لکن عمداً نیز اگر از عادات حالا تا خیر نیابد از دو چنین
است از آنچه ذکر شد معلوم میشود که مبطل بعد از سهو و شک نماز را ظاهر است نه واقع پس جائز که بنای
عمل را بر اتمام یا نقصان گذاشتن ظاهر رسیده واقع پس اگر یقین کرد که کمتر از نماز را سهو کرده
و از محل گذشته است بنا را بر بطلان گذاشت نشست و قبل از صدور منافی از منافیات نماز یقین
کرد که سهو نشده بود است نماز شما صحیح است باید اقرار تمام کند و همچنین است اگر شک کند در ما بین دو و
قبل از اکمال سجدتین و بنا را بر بطلان گذاشته و قبل از صدور منافی یقین با حد طرفین کند پس
واجب است که بنا را بر همان گذاشته نماز را تمام کند و ظاهر شد که علم مطلق در اینجا نیز حکم یقین پس اگر
بعد از اینکه بنا را بر بطلان و قبل از شک بتحقیق امر و قبل از منافی شروع در نماز دیگر کند و در اثناء
آن نماز یقین با حد طرفین کند که آن نماز ناقص بوده پس اگر وقت عدول نگذشته است عدول کند و اگر
گذشته است هر دو نماز باطل است فصل ششم در قضات واجب است قضای نمازهای واجب یومیه مکلفی که
ترک کرده باشد آنها را خواه عمداً و اختیاراً باشد و خواه نسیاناً و اضطراراً و اگر نه و خواه بسبب
مستی و خواب و ارتداد باشد اگر بر حایض و نفسا و بیهوش و فاقد طهورین و صغیر و دیوانه و کافر

4 بطلان
مکلف ... اجرای ... است و احوط
عدول و بعد از اتمام اعاده است
ح

این حکم ما (?) ... قضا قدم ... طهور ... و الادا[illegible]
تحقق انتقال ... واقع ... قضا ...
از ابتدای وقت ... با استغراق وقت ... نمیشود

۲

اصل کرایی امور مستغرق وقت نماز نباشند نه اداء واجب است و نه قضاء و نماز جمعه و عید قضا
ندارد و قضای نمازهای مستحب که در اوقات مخصوصه وارد شده نیز مستحب است و وقت قضا مال و
وقتی است که متذکر شد و لکن اظهر آنست که واجب موسع است و مضیق نیست تا وقتیکه یقین یا مظنه کند
اگر نکند دیگر بعد از آن نمیتواند کرد اگرچه نشسته و خوابیده باشد زیرا که قضا تابع وقت فوت است
نه تابع ادای اگر آن وقتیکه ادا فوت شده قادر بر قیام بود و بعد از آن یقین یا مظنه کرد که اگر
نکند دیگر نتواند مگر نشسته و یا خوابیده مضیق نیست بلکه جایز است که تا غیر ممکن نشده اند و نشسته
یا خوابیده بکند و اگر نشسته فوت شده باشد واجب است که ایستاده یا با عدم قدرت خوابیده و قضای
او را بکند بلکه در جهر و اخفات و قصر و اتمام باید موافق باشند و لکن قضای تمام را در سفر و قضای
قصر در حضر و قضای جهریرا در روز و قضای اخفاتیرا در شب میتوان کرد و ترتیب واجب است
مگر با علم بترتیب و اگر در اثنای قضا نماز متذکر شد که قضای نماز دیگری پیش از این واجب شده بود
واجب است عدول کند اگر عدول ممکن باشد اگرچه در جهر و اخفات موافق نباشند و اگر عدول ممکن
نباشد همان نماز صحیح است و آن نماز را بعد از او بکند نماز صحیح نیز ... که در این عصر متعارف شده که در
جا اشتغال میکنند اگر علم داشته باشد که پیش از آن قضای نماز دیگری در ذمه او ... باطل است
بلکه باید آن قضا را بکنند و هر کسیکه ترتیب را نمیدانست و یا میدانست و فراموش کرده مراعات ...
واجب نیست اگرچه اولی است و این مسئله ترتیب محقق ... است پس در میان سایر نمازها واجب ...

و نیز

و نیز در نیت و مانند اینها ... چنانکه در میانه اینها و یومیه نیز نیست و اگر بداند که یکی از
یومیه از او فوت شده و نداند که کدام است واجب است براو که صبح نماز کند دو رکعتی و سه رکعتی
و چهار رکعتی بنیت ما فی الذمه و اگر بداند که در سفر فوت شده و نداند و نماز کند دو رکعتی و سه
رکعتی نماز کفایت است و اگر نداند نماز فوت شده باشد و بداند که بعضی در سفر و بعضی در حضر فوت شده باشد
و نداند که کدام نماز بوده است پس چهار نماز میکند دو رکعتی دو دفعه و سه رکعتی و چهار رکعتی و اگر یقین
نماز را بداند که ... مثلا ولکن نداند که چند دفعه فوت شده واجب است که آن قدر را او را
مکرر کند که تا مظنه کند که پیش از آن ندارد و اگر یقین نماز و نه دفعات او را بداند واجب است که جمیع
نماز یومیه را آن قدر مکرر کند که تا مظنه کند که پیش از آن نبوده است و احوط اعتبار ظن است تمام
... است و احوط از این علم است و مستحب است فورا قضا را بعمل آوردن بحیثیکه در معاش از اکل
و شرب و تجارت و خواب و جماع و غیر اینها ... و دفع ضرورت اکتفا کرده شب و روز
مشغول قضا باشد ... اقتصار اتمام کند حتی نماز ... حاضره ... وقت ... که ... کند که اگر نکند
آنها نیز قضا ... و ... کسیکه قضا دارد نماز مستحب کردن ... نوافل مرتبه و چه غیر آنها مثل نماز
... امام را و در نماز زیارت ... و سایر ائمه هدی و قضای ... تشییع مومنین و ...
... مومنین و ... مثل ادا و بودن مستحب است خواه ... داشته باشد یا نه و ...
که قضای نماز روزه واجب ... اگرچه ... اختیار ... کرده باشد و جایز است ... اگر ...

۲
مکرر ... بمقداریکه بعد از آن
شک کند که باقی ... است
تا به کفایت و تخفیف ...
... عدم ...
... نیت ...
...
حرف ... انتقال ...
بلکه اقوی جواز ...

۴ اوحوط بلکه اقوی مراعات ترتیب است در مراتب علم ح

ضی که در ایام قضا منحصر در ترتیب در یومیه قضا واجب نیست و نزد من قضا کنند ۴ اگرچه معلوم نشد پس چون بر کسی
دو یا چند [illegible] چند روز یکی بعد مشغول قضا می‌شوند اگرچه اوحوط ترتیب در میانه کنند
کالنست اگرچه ترتیب نماز ها معلوم نباشد و هر دو [illegible] بزرگ قضا می‌کند واجب نیست و لکن اگر کنیم خوب است و جمله
از اطعام نیز و روزه می‌باید و اسم چنانکه پدر را [illegible] حقی بر اولاد است اولاد را نیز حقی است بر پدر
طفولیت آنها را تعلیم آداب شرعیه نماید زیرا که اظهر آنست که عمل [illegible] اطفال شرعیه است
عین با تقسیم که بحکم غیر مکلفین مستحب یا واجب نیست از برای ایشان ۵ع مستحب و الحکم غیر مکلفین مکروه یا حرام
است برای ایشان مکروه است پس تعلیم ایشان [illegible] که از برای تعلیم شرعیات و نشر
اطعام وعده داده شده از برای زیادت [illegible] مکلف و غیره چنین است اگرچه پیمانه
بیجه و اذن از ولی نیز [illegible] و معلم و اینها اولیا
ابدا [illegible] از برای [illegible] اگر در آن
ایذا [illegible] که بدون او عمل [illegible]
بر [illegible]
ترتیب [illegible] در کتب فقه ظاهر
[illegible] که بگوید لا اله الا الله [illegible]
[illegible] بگذارد [illegible] پس بگوید که محمد رسول الله [illegible]

اینها احتیاط لازم است ح

۵ع استحباب شکلیات و مرغوبیت شرعیه پیش از بلوغ مستحبات نیز [illegible] برای انعام عبادت [illegible] وجهه تربیت در شرعیات و مکروهات ح

بگذارد

کرده است اگر بعد از نماز [illegible] معلوم شود که امام [illegible] نماز تمام [illegible] پس اگر
اتمام نیز معلوم شود [illegible] کرده تمام نماید و اگر نماز احتیاط [illegible] نماز واجب شود [illegible]
واجب [illegible] حمد بگذارد تا چهار رسالت تمام کند پس بگوید که [illegible]
صلی الله علی محمد و آل محمد [illegible] تا چهار رسالت تمام کند پس بگوید [illegible]
در شناخت [illegible] قبله بگردانید و بگوید که سجده [illegible] پس دست بر دارد از او تا وقت سلام تمام
کند پس بگوید که [illegible] و هنگامی که نشست بگوید [illegible] و الله اکبر [illegible] تا وقت سلام تمام
کند [illegible] و نماز را یاد دهد و امر کند به کردن آنها و اگر نکنند بزند و هنگام وضو و نماز را یاد گرفت
[illegible] را [illegible] ولکن از اخبار بسیار ظاهر می‌شود که هنگامی که شش سال تمام کرد امر به نماز
و وضو باید کرد و وقت [illegible] سال تمام کرد ماخذه بر ترک آنها [illegible] و هنگامی که فهمید نماز
و وضو را مستحب است امر با آنها و هر قدر [illegible] مستحب [illegible] و هنگامی که مکلف شد
باید قاعده امر به معروف و نهی از منکر را در باب وی [illegible] فصل [illegible]
و [illegible] بسیار [illegible] واجب است [illegible] در نماز جمعه و عیدین [illegible]
[illegible] اول [illegible]
امام [illegible] اگرچه مأموم طفل ممیز باشد ۳ [illegible]
عیدین اگر واجب [illegible] پس اگر در اثنای نماز امام از امامت

۳ اقوی عدم کفایت طفل ممیز است ح

خارج شود و ماموم تنها بماند [illegible] و اگر [illegible] لازم است [illegible] امام [illegible] بلوغ و عقل و
طهارت مولد و ایمان و عدالت پس امامت صغیر و دیوانه و ولد الزنا و غیره [illegible] جایز نیست بلکه
امامت صغیر در نماز مستحبی جماعت [illegible] جایز است مثل استسقا جایز است [illegible] امامت [illegible]

۴ اقوی عدم جواز است

[illegible] اگر حال [illegible] اقامه داشته باشد [illegible] جایز نیست امامت [illegible]
جایز است و امامت مرد از برای هر کس جایز است و امامت خنثی از برای زنان جایز است و امامت
زن از برای زنان جایز است نه دیگران و امامت [illegible] که قرائت را خوب نمی‌داند و بدل
[illegible] کرده است و یا تبدیل حروف [illegible] اگر چه [illegible] از برای
[illegible] جایز نیست و این [illegible] جایز [illegible] پس اگر [illegible]
[illegible] ولد الزنا [illegible] از نماز [illegible]
صحیح است و اگر در اثنا [illegible] عدول [illegible] مقدم [illegible] ماموم [illegible] امام [illegible] اگر
باشند نیز جماعت منعقد می‌شود و تقدیم ماموم [illegible] اگر [illegible] از [illegible] امام
اندکی [illegible] نماز [illegible] باطل است اگر چه [illegible] امام [illegible] و اگر
باشند [illegible] مساوی باشند [illegible] عقب‌تر [illegible] صحیح است اگر چه [illegible] امام
مستحب است که اگر ماموم یکی باشد در طرف راست امام بایستد و اگر [illegible] باشند [illegible]
در عقب سر بایستد و اگر امام زن باشد [illegible] اگر چه بسیار باشند در یک صف ایستادن

[illegible] نیز امام از دیگران با تقدیم باشند [illegible] مرد [illegible]
[illegible] جماعت [illegible] که [illegible] نماز کند [illegible] امام [illegible]
[illegible] مقدم دارد و تقدیم امام [illegible] جایز نیست زیرا که [illegible]
رکوع و سجود [illegible] دیگر [illegible] اگر چه مقدم [illegible]
که در هیچ حال [illegible] زنان و [illegible] مردان و بعد از آن [illegible]
و بعد از آن زنان بایستند و [illegible] مکروه [illegible]
[illegible] پس اگر [illegible] منحرف از جانب [illegible]
ماموم [illegible] پس جایز است [illegible]
[illegible] عقب [illegible] و اگر [illegible] قبله [illegible]
نماز جماعت [illegible] در جهت [illegible]
[illegible] تا باز نماز شرط
[illegible] امام [illegible] اگر [illegible]
[illegible] ماموم [illegible]
[illegible] نماز [illegible]
[illegible] پس اگر [illegible]

که در صف نگویند که در یکجا نماز میخوانند نماز ماموین باطل میشود پس اگر ماموم در جای
بسیار بلند باشد که اهل عرف شک کنند که با امام در یکجا نماز میخوانند یا نه باز او باطل است بلکه
احوط آنست که در میانه صفوف بیشتر از قدر خوابیدن یک کس فاصله نباشد اگرچه بقدر رده قدم
نیز فاصله باشد جایز است پس اگر در صفهای پیش جای یک صف یا بیشتر خالی باشد فرادی نماز صفهای پشت
سر خبر ماندن و اظهر آنست که این شرط ابتدا هست نه استدامه پس اگر صفهای پیش بسبب علتی رها
فوت کردن نماز متفرق شوند و فاصله بسیاری در میان امام و باقی مانده از ماموماین واقع شود
نماز اینها باطل و احوط آنست که کم کم خود را ملحق کنند نیز و دیگر امام اگرچه واجب نیست و اگر صفوف بسیار
باشند لابد که در صف صدق نکنند که صف عقب با اول در یکجا واقف هستند دور شدن از امام
خارج عادت باشد ضرر ندارد بلکه اگر همین حال صف عقب نسبت از صف پیش هست اقتدا
کنند نیز ضرر ندارد ششم عدم حایل است در میانه ماموم و هر نقص با صف پیش که در
حالی از احوال با امام و یا ماموم را ببینند که اگر چنین نباشند نماز صف عقب باطل است و اگر حایل
مشبک و یا کوتاه باشد که در قیام ببینند نه در جلوس کافی است و معتبر در دیدن امام یا ماموم
آنست که یا از پیش رو ببینند کفایت میکند پس اگر امام در خانه نماز بخواند و ماموم
در پشت بام و از سوراخ امام یا یکی از ماموماین را ببینند یا ملکی باشد و یا اینکه
رو بیرابر کرده اند و ماموماین را ببینند نماز او باطل است و از برای زنان حایل ضرر ندارد

و اگر امام

اگر امام مرد باشد خوش باشد بلکه اگر زنان نیز باشد دور صف که چنین باشد و کلام در این کلام اهل بعض
مشتبه میشود و گمان میکنند که اگر مرد در خانه امامت کند و زن در خوانه در پهلوی او است اقتدا کند
صحیح است و نه چنین است زیرا که عدم حیلوله شرط است و اجتماع در یکوقت شرط دیگر است پس اشتغاء
اول موجب اشتغال نماز نمیشود پس می باید زنان نیز با امام در یکوقت باشند و دور بسیار در میانه
نباشد اگرچه حایل نیز در میانه باشد و اظهر آنست که این شرط را نیز هست امروز بلکه اگر انظار حایل در
میانه واقع شود مثل اینکه کسی موج زند و ملتفت نشود بجهت اینکه در میانه گشتن امام و ماموم فاصله شود و یا اینکه
سنگی که در غلطیده در میانه حایل گردد پس اگر ممکن است که خود را بنحوی بکشد یا بجائی که امام را
ببیند باز لازم است و الا نماز صحیح است هفتم بلند نبودن موقف امام است از موقف ماموم بقدر
زیرا که معتد به باشد و احوط آنست که از یک شبر بلندتر نباشد اگرچه اظهر آنست که بقدر یک گام جایز است
و بیشتر از او جایز نیست و بلندی که ممنوع است آنست که بنحو عمود باشد پس اگر سراشیب باشد ابدا
اصلا ضرر ندارد اگرچه ده گام نیز تفاوت داشته باشند هم چنانکه بلندی صف مقدم از
صف مؤخر بهر قدر که باشد ضرر ندارد پس اگر امام در زمین پا ایستاده و صفها کشیده شود تا در
پشت بام نیز صف بسته شوند و بام نیز پر شود جایز است که از عقب آنها نیز در زمین صف بسته شود هشتم
نیت اقتدا است پس اگر بدون نیت اقتدا کند متابعت امام کند نماز او از جماعت محسوب نمیشود
از او فرادی بلکه باطل خواهد بود و نیت امام امامت را ضرور نیست بلکه اگر نیت عدم امامت نیز بکند ضرری ندارد

ولکن ثواب جماعت از برای او نوشته نمیشود و واجب است بر ماموم که شخص امام را پیش از تکبیرة
الاحرام معین کند بلکه شرط است در صحت نماز و کی تعیین و مطابق واقع نیز شرط است پس اگر
اقتدا بشخص کرد که او را عادل میدانست و بعد از نماز معلوم شد که کسی دیگر بوده است نمازش
باطل است اگر این کس نیز عادل بوده باشد و اظهر آنست که در اثنای نماز نیز اگر معلوم شود نماز باطل است
و هرگاه دو نفر با هم نماز کنند و بعد از نماز هر دو بگویند که من نیت امامت کرده بودم نماز
هر دو صحیح است و اگر هر دو نیت اقتدا بکنند بیکدیگر نماز هر دو باطل است و همچنین است اگر
شک کنند که نیت امامت کرده بوده اند یا اقتداء و در اثنای نماز نیز حکم این دو مسئله همان است
و عدول از فرادی باقتدا جایز نیست اگر چه بسبب عذری باشد و از اقتداء بفرادی جایز است اگر چه
بی عذر باشد اگر از اول اقتصار است بر صورت عذر مثل خروج امام از صلاحیت امامت و متعذر شدن
در بقای بر اقتداء بسبب کسی که محتاج بدو بود و مانند آنها بعد السلام بر ایشان از امام میتوانند
بگویند و بروند و اگر چه نیت عدول نیز نکنند و عدول بنیت ندا الشیء باشد هم چنانکه ماموم نیز امام
میتوانند شد اگر چه عذری نباشد و اگر لکن تا باقیست بر امامت امام عادل جایز نیست بلکه جواز
ولی بعد از عدول اوست از امام و متمیز است و اگر بسبب عدول خروج امام از اهلیت باشد ماموم
مهار امام را نیز جایز بلکه مستحب است که نیت اقتدا را امر کرد اعند یکی از خودشان بلکه
اگر امام نیز بعد از خروج از اهلیت قادر باشد که دست کسی را بگیرد و در جای خود نایب کند

ابرادم

و هر دو م فقها اند که او خارج و این ثابت است مستحب است که چنین بکنند و مستحب است که الا نمود
مبرا که نایب میکنند اقامه امام را مشاهده کرده باشد و از این ثابت تر آنست که رکعت اولی
را با امام درک کرده باشد اگر از اقامه او را درشد هم باشد و اما تقدیم غیر ماموم پس جایز نیست که جایز
باشد اگر چه اولی ترک است . توافق نظم نماز امام و ماموم است پس اقتدا او به نماز میت و کسوف
و عید و جمعه و بالعکس جایز نیست و توافق در نوع و صفت لازم و عدد واجب نیست پس اقتدا کردن
واجب را بمندوب و در جائیکه امام نماز را اکرده باشد و جماعت دیگر حاضر شوند و تخییر برا العینی هم
چنانکه در جمعه در اقتدا نمازها بر امام زمان اتفاق میافتد و ظهر یا عصر با اختلافیه و بالعکس و
واداء را بقضا و قصر و صبح و مغرب را بتمام و ظهر و مغرب و بالعکس همه اینها را جایز است و لکن در صورتیکه
عدول نماز ماموم از نماز امام ناقص تر باشد مخیر است بعد از مفارقت امام سلام گوید و یا سلام
را بگذارد و انتظار کشیده با امام سلام گوید و ثانی افضل است و هم چنانکه اگر نماز امام قصر باشد
و نماز ماموم تمام افضل است برای امام انتظار تسلیم ماموم نیست بلکه انتظار تسلیم ماموم مسبوق نیز از
برای امام مستحب است و اینها همه در جائیست که سکوت طویلی که ماحی صورت صلوة است بعمل نیاید
و الا انتظار جایز نیست و هم زیادتر قدرت امام است بر اصل و فعل مقارنات نماز از ماموم
با مساوات آنها است پس اقتدا نماز قائم بر قاعد و قاعد بر مضطجع و مضطجع بر مستلقی و قادر بر رکن
با جزء آخر عاجز از آنها جایز نیست و عکس جایز است و در مقدمات بلن معنی شرط نیست اقتدار

قائم مضطر بر متیمم و صاحب جبیره و قادر بر ازاله نجاست و ستر عورت و تحصیل ما یصح السجود
را با مثله مکان و لباس و مانند اینها بر عاجز از هر یک از اینها جایز نیست اقتدا و مضطر اگر چه با هم
به متیمم مکروه است اینها شرایط جماعت است و نه بدیم از فقهای اصحاب کسی را که تفاوتی در
تقلید یا اجتهاد را نیز شرط کرده باشد و حدیثی نیز در این باب وارد نشده پس دو مجتهدی
که در مسائل اختلاف داشته باشند مقلدین ایشان اقتدا بر یکدیگر میتوانند کرد اگر چه نماز
یک در نزد دیگری باطل باشد و مثل آنکه امام وقف بر حرکت را جایز داند و در نماز بعد نیز جا
ور دو مأموم جایز نداند پس اقتدا چنین مأموم بر آن امام جایز نیست بلکه اقتدا بر موافق خود
مستحب است چنانکه مستحب است امور چند اول تقدیم فضلاء و جای دیدن ایشان در صف اول
و افضل الفضلاء در نزدیک امام و در حدیث هست که افضل صفوف جماعت صف اول است و افضل
در این نزدیک امامت و در حدیث دیگر هست که نماز در صف اول مثل جهاد در راه خدا است و است
تر از الفضلاء را در پهلوی آنها و از آنها پست تر را در صف دویم و ما بعدی ترتیب تا آخر صفوف
و در حدیث دیگر هست که فضل میان صفوف بر سایر آنها مثل فضل جماعت است بر فرادی
دویم بر خواستن بنماز به محض شنیدن قد قامت الصلوة سیم شنوانیدن امام و مأمومان
هر چیز را که جهر در او جایز است حتی دعا در تشهد را بمثل تکبیر افتتاحیه را با اخفات
گفتن از برای امام افضل است چنانکه افضل از برای مأموم آنست که چیزی از اذکار حتی

حکم یا ستحباب بدون دلیل شرعی
مشکل است
در صورت
لطیفین نماز
امام یا سیت
اجتهادی
بالتقلید اقتدا او نائب
جایز نیست و ذکر ...
فقهای اصحاب شرط بودن توافق
در اجتهاد یا تقلید ... جواز
اقتدا و نموده زیرا که ...
شرط نموده اند که باید اقتدا
به نماز صحیح باشد ...
و چنانکه نماز امام
در نزد ماموم
باطل باشد
اقتدا ...
کردن معنی ندارد ...
اگر ماموم یقین کند بر بطلان نماز
امام ... اگر ...
مخالف ام ... در مقام عمل

تکبیرة الاحرام را با امام نشنوانند چهارم بلند کردن امام است تشهدها و تکبیرات و افضل از برای
مأمومین عدم رفع است پنجم قطع کردن مأموم است نافله را اگر خوف فوات رکعتین را با جماعت
داشته باشد بلکه اگر مشغول فریضه حاضره یا غیر آن باشد نیز در صورت خوف مذکور مستحب است که عدول
کند بنافله و دو رکعت تمام کند و ملحق بجماعت شود و این از جمله مواضعی است که نافله در وقت فریضه
جایز است بلکه اگر عدول ممکن نباشد قطع آن فریضه نیز جایز است اگر چه احوط عدم قطع است بلی اگر
امام علیه السلام باشد قطع افضل است ششم صاحب مسجد یعنی کسیکه در مسجد امامت میکند و صاحب منزل یعنی کسیکه نماز جماعت
در منزل او شود اگر چه یکی فقیه باشد و صاحب امارت از جانب امام عادل و هاشمی و کسیکه مأمومها او را
مقدم دارند اولی هستند از غیر خود اگر در امامت نزاع کنند و نزاع این طایفه منجر نشود
و اگر در این امور تعارض دیده باشند اقرء اولی است از افقه و افقه از اقدم در هجرت از دار
الحرب و او از اسن و او از اصبح و او از غیر ایشان و لکن اینها همه در مقام استحباب و فضیلت است
پس اگر خلاف اینها شود مثل آنکه امامی قبل از آمدن صاحب مسجد در مکان او امامت کند
قدحی ندارد و مکروه است هفتم چنانچه است سایر مراتب مذکوره و مکروه است نیز امور اول تمکین
صبیان از صف اول و دو در دروس عید و جابر را نیز چنین داشته است و از حدیثی ظاهر میشود
که صبیان در هر صف باشند تفریق ایشان مستحب است پس در میان هر دو نفر از ایشان شخص مکلفی
مستحب است دویم نافله کردن بعد از اقامه و کراهت شدت میکند بعد از قد قامت الصلوة سیم

امامت مسافر است بر حاضر در نمازهایی که قصر میکند و چهارم اقتدای صحیح است بر ابرص و اجذم
و محدود در حدی که توبه کرده و عادل شده باشند و بر مفلوج و اغلف که در ترک ختنه معذور باشند پنجم
امامت اعرابی که بادیه نشین باشد برای امت او که او هم داخل [illegible] باشند اگرچه عارف بمسائل باشند ششم
اقتدای مهاجرین بکسانی که آداب شرع نه آموخته اند [illegible] واجب [illegible]
که تحصیل آداب از برای آن نهاده شده است هفتم اقتدای اعلم است بغیر اعلم بلکه امامت غیر اعلم با وجود
اعلم نیز مکروه است و باید دانست که ادراک جماعت در وقتی میشود که امام را در رکوع دریابد
اگرچه در صلوة بلکه بعد از صلوة نیز باشد اگرچه افضل ترک قصد است در صلوات و مانند آن [illegible]
و اظهر آنست که اگر تکبیر نگفته باشد که در رکوع او را دریافته است باید نماز را ابتدا کند [illegible]
اگرچه او را اعاده چنین نماز است و اگر ادراک رکوع نکرد اقتدا باطل است اگرچه تکبیرة الاحرام
و قرائت با امام درک کرده باشد و عدول بفرادی نیز جایز است بلکه مستحب است متابعت
امام کند تا در رکعت دیگر تجدید اقتدا نماید و مستحب است اقتدا کردن بعد از رکوع و در سجده
و بعد از سجده و تجدید نمودن در رکعت دیگر اگر باقی باشد و الا بعد از سلام اما تجدید نیت
انفراد نمود نماز خود را کند و اظهر ادراک فضیلت جماعت است و اگر امام را در رکوع ببیند و
بترسد که اگر خود را بصف رساند او سر بردارد در همان موضع قصد اقتدا کرده در رکوع کند
و بعد از ذکر [illegible] یا همان خود را بکشد تا در سجود بصف برسد و اگر نرسید سجود در اینجا نیز همین

کند

کند و خود را بکشد تا در سجود بصف برسد و اگر نرسید سجود را نیز همین قسم و خود را
بکشد تا بصف برسد و اظهر آنست که شرط انعقاد جماعت قصد اجتماع در تکبیر و تخفیف و عدم علو
امام و حائل نبودن آنها در آن حال نیز هست [illegible] اگر در خواندن تکبیر [illegible] بگفتن [illegible]
بکند یا بمسجد و یا بصفها برسد باطل است و هرچند که امام احساس نمود که کسی داخل شده و اراده
اقتدا دارد مستحب است که رکوع را طول بدهد و فرق در میانه مردمان نکند اگر دو کس اگر
در صلوات [illegible] این استحباب ثابت نیست و قرائت حمد و سوره بر ماموم حرام است بلکه در نماز
جهریه که همهمه امام را نشنود بسبب دوری نه بسبب کری و مانند آن و لیکن در این صورت نیز واجب
نیست بلکه مستحب است که با اخفات بگوید و اظهر که نماز جمعه که امام مخیر است او در میانه جهر و اخفات
نیز چنین است اگر امام جهر کند و ماموم همهمه او را نشنود و اگر اخفات کند و یا امام زن باشد که
و نماز جهریه را اخفات کند پس تجویز قرائت از برای ماموم در این دو صورت مشکل است اگرچه [illegible]
و ماموم مسبوق را قرائت در دو رکعت اولی واجب است اگر امام در غیر آنها باشد یعنی اگر رکعت
اولی ماموم و دوم امام باشد قرائت از ماموم ساقط است و اگر رکعت سیم امام باشد لازم است
و اگر وقت اقتدا [illegible] که امام در رکوع باشد یا [illegible] باشد از برای رکوع قرائت ساقط
است و اگر [illegible] باشد هر قدر ممکن است لازم است اگرچه یک آیه باشد بلکه یک کلام تام نیز مثل
بسم الله [illegible] است و واجب نیست اتمام قرائت اگرچه بداند که امام [illegible] قرائت او رکوع را

طول میدهد بلکه بمحض دخول امام در رکوع جایز است که قطع قرائت کند و بر کوع رود و اگر چه
احوط اتمام است و متعین است اخفات از برای ماموم در این قرائت اگر چه امام جهریه اورا
نشنود و افضل از برای ماموم مسبوق آنست که جمع کند در میان تکلیف خود و امام پس حتم
متابعت امام کند در قنوت تشهد و مانند آن ها و هم قنوت و تشهد نماز خود بجا آورد مخفی
بگوید بدون سلام نباید متابعت کند مستحب است که تجافی کند یعنی دستها بر زمین گذارد
و آنها را بلند کند در جلوس که بتبعیت امام میکند و قصد کند در این تجافی خود که من در صدد
برخواستنم بقیام و نشستنم نه جلوس بود در تشهد آخر امام مخیر است که بهمان قسم بنشیند تا او سلام
گوید پس برخیزد و باقی را بعمل آورد و یا نیت فرادی کرده برخیزد و باقی را بعمل آورد و لکن
اول افضل است و اگر کسی اقتدا بکسی کرد که قابل امامت نباشد از ترس جان یا مال
یا عرض خود یا برادر ایمانی خود جایز بلکه واجب است و لکن لازم است که نیت فرادی کند
و در ظاهر متابعت نماید پس در این صورت قرائت از او ساقط نیست بلکه اگر جهریه باشد
ممکن نشود بکند و الّا اخفات نماید و اگر قرائت را تمام نکرده امام برکوع رود او نیز برود و باقی
مانده قرائت ساقط است و اعاده این نماز لازم نیست و فرقی در این حکم در میانه از مخالفین
و موافقین نیست بر فرض که میت از تقیه جهت است بلکه اعاده در موافق احوط است با انکه است
احتیاط لازم الکه ثواب اقتدا بر مخالف بیشتر است از ثواب اقتدا به مؤالف عادل است

انکه

اگر در مؤالف از تقیه جایز نیست در مخالف نیز تقیه جایز است هم چنانکه بعضی از اعاظم
علما تصریح فرموده اند اگر چه اظهر عدم جواز است در مخالف نیز مگر با تقیه برای قدر فرق نیست
که در مخالف کفایت میکند بودن مکان یا زمان مکان تقیه مثل بلاد مخالفین اگر چه آن
مقتدا هم در مقتدی باشد که تقیه بردن واجب نیست و لکن در مؤالف تقیه فعلیه شرط است
پس اگر العیاذ بالله یکی از علمای مخالفین بیلاد اهل ایمان داخل شود احتیاط کسی
از او خوف نکند اقتدا به او ثوابی ندارد و اگر گناه نداشته باشد و باید دانست که در
اقتدا صحیح متابعت امام واجب است در جمیع افعال و واجب نیست در اقوال سوای
تکبیرة الاحرام اگر چه در همه جا افضل است و معنی متابعت آنست که با امام شروع در آن
کار کند و یا بعد از آن و قبل از خروج و در اثنای آن کار را اگر تمام نکرده افضل است و وجوب متابعت
شرعی است نه شرطی پس اگر در رکنی یا غیر رکنی بر امام تقدم نمود یا در عقب ماند نه
نمازش باطل میشود و نه اقتدا بلکه اگر عمدا باشد گناهکار است و فضیلت جماعت کم میشود
و در اول توقف میکند تا امام برسد و در ثانی تعجیل میکند تا با امام برسد و اگر سهوا باشد واجب
است که برگردد و متابعت امام نماید پس اگر عمدا پیش از امام برکوع یا بسجود رود و یا عمدا
سر از آنها بردارد عود جایز نیست و اگر سهو باشد عود لازم است فصل هشتم در قصر نماز
است یعنی دو رکعت شدن نماز های چهار رکعتی و در او دو سبب است اول سفر با پنج شرط اول

اول قصد مسافت شرعیه و آن هشت فرسخ است که هر فرسخی دوازده هزار ذراع است چنانکه گفته
شد هفت جو را که در عرض با هم چسبیده شوند و عرض هر جو هفت مو یال برذون باشد و ظاهر است
که اگر کسی قصد چهار فرسخ داشته باشد و برود و همین روز یا شب برگردد نیز باید
قصر کند و احوط جمع است در مابین قصر و اتمام و از این کمتر قصر نیست و از برای شناختن
مسافت شرعی طریق است علم قطعی و شیاع ظنی و شهادت عدلین و حکم مجتهد جامع الشرائط
و همچنین است اگر هیچیک از اینها نباشد و شک کند در اینکه راه بقدر مسافت است یا نه
تفحص واجب نیست بلکه باید تمام کند تا یکی از اینها متحقق شود و اگر قصد مکانی کند و دو راه
داشته باشد یکی بقدر مسافت و دیگری کمتر از او پس اگر از اول برود باید قصر کند و اگر از
ثانی برود تمام نماید و اگر قصد این مسافت نداشته باشد و سفر کند جایز نیست اگرچه
از مشرق تا مغرب برود پس کسیکه پی گمشده میرود و میگوید که در هر جا یافتم بر
میگردم اگرچه در یک فرسخی باشد یا در دست ظالمی گرفتار است و در هر جا که فرصتی
کند فرار خواهد کرد و مانند اینها باید تمام کند مگر در جائیکه قصد مسافت نماید و اما
اگر ظالم او را به قریه فرستد و یا با خود ببرد او نیز قصد کند که میرود پس نماز او قصر است
و بعضی از علما فرموده‌اند که عبد تابع مولا است و زوجه تابع شوهر است در سفر و آنها را قصد
لازم نیست بلکه نظر بمتبوع خود میکنند پس اگر او تمام میکند ایشان نیز تمام میکنند و اگر او

قصر

ع ا
مینی
رحمت‌ها
لزوم ندارد
بلکه اقوی آنکه اگر
[illegible] فرسخ تمام مانده [illegible]
چهار فرسخ باشد برود
و [illegible]
نیز [illegible]
نیت قصد
نماید

قصر میکند ایشان نیز تمام میکنند اگرچه ایشان قصد نداشته که او بکجا میرود و این قول ضعیف است بلکه
ایشان نیز خود میباید قصد مسافت شرعیه داشته باشند و اگر جزم [illegible] است پس قصد مسافت نموده باشد و ظاهر است
و تحقیق اینکه در قصد اقامه میباید پس کسیکه از حد ترخص گذشته و انتظار رفقا را میکشد
و اراده نکرده که برسند با هم بروند پس اگر جزم بسفر دارد خواه آنها بیایند خواه نه نماز او قصر است
با یکماه و اگر از کجا [illegible] اگر نرفت تمام است و اگر سفرش معلق باشد بآمدن آنها است پس اگر بقدر مسافت
با آمدن تعلیق با جزم رفت قبل [illegible] که رفقا خواهند آمد و با آن اعتقاد رفت پس باید
در آنجا قصر میکند چنانکه در رفتن نیز قصر کرده است و اگرچه با تعلیق رفته است و هر چه نماز گذشته
است پس هم چنانکه در راه تمام کرده است در آنجا نیز تمام میکند و در برگشتن قصر میکند علاوه
قصد مسافت از اول مسافت تا منتهای او که چهار فرسخ است یا هشت فرسخ شرط است پس قبل از
طی مسافت اگرچه یک فرسخ باید و یا متردد شود نماز را تمام میکند و بعد از طی مسافت در برگشتن
شهر و قریه [illegible] است از برای [illegible] شنیدن اذان و منتهای [illegible] است در شهرهای بسیار بزرگ و لکن
ابتدای [illegible] تجاوز از حد ترخص است و آن مکانی است که دیوارهای منزل خود را نبیند بقسمیکه
نتواند تمیز دیوار خانه‌ها از یکدیگر دهد و صدای اذان نیز نشنود پس اگر یکی باشد و دیگری
نباشد قصر نمیتواند کرد و در این امر اعتدال معتبر است نسبت به ارتفاع و انخفاض دیوارها [illegible]
و بلندی مکان و صورت وحدت [illegible] و مانند آن و دیدن اشیاء [illegible] اعتبار ندارد و بلکه باید

قسمی باشد که بتواند تقصیر خواند از خانه دیگر و قلعه دیگر باید و اگر در حد ترخص شک کند که قصد
ترخص است یا نه بنا را بر تمام گذارد و نماز را تمام کند و واجب نیست که کسی تفحص در شاخص
حد ترخص کند و شک داشته است در شاخص و در بیرون نیز جایی که مذکور شد و اگر بعید از آنجا در از حد
ترخص مانع سفر بهم رسد که در بین جا باید تامل کند یا قصر میکند و اگر در گشتن شک باشد و با برگردانند تا دا
خل حد ترخص کند باید تمام کند چهارم استمرار قصد است و جزم است که مذکور است در تحقیق این است که
بهدامه حکمیه تغیر قصد نکند خلاف قصد مسافت را و متردد نیز نشود پس اگر با قصد مسافت قدری
از مسافت را طی کرده و نادم شد و یا متردد گردید تا آن وقت هر چه قصد کرده است صحیح و
اعاده و قضا ندارد و از آن وقت میباید تمام کند اگر چه چند روز در همان مکان باشد
بعد اگر بقصد مسافت قصر باشد و نادم یا متردد شود مادام که بنگذشته بلکه قصر لازم است تا حد
ترخص برگردد و اظهر آن است که دیوانگی و مستی و بیهوشی در سفر مثل خواب است پس همچنانکه
در ... بقصد مسافت ندارد اینها نیز چنین است پس اگر بعد از طی قدری از مسافت در سر
راحله دیوانه یا بیهوش یا مست شود و راحله او را بمنزل رساند باز نماز او قصر است پس معتبر
بهدامه حکمیه در سفر عزم مقر اوست در نماز و روزه و سایر عبادات بدانکه ذهاب با ایاب
ضم نمیشود مگر در چهار فرسخ پس اگر کسی از راهی بمکانی رود که تا هشت فرسخ و عزم مراجعت
از راهی داشته باشد که پنج فرسخ باشد که ضم ذهاب با ایاب هشت فرسخ شود نباید قصر کند بلکه اگر

آیا هشت

آیا هشت فرسخ باشد نیز در ذهاب و در منزل باید تمام و در برگشتن باید قصر کند پنجم
اباحه سفر پس نماز در سفری که معصیت باشد تمام است و هم چنین است شکار رفتن از برای لهو و
لهو و تفرج و خوش گذرانی نه از برای قوت و تجارت پس نماز و روزه نیز تمام است اگر چه سفر نیز معصیت
نیست و تشخیص سفر معصیت از مشکلات فقه است و اظهر آن است که سفر معصیت آن است که نماز و روزه
در وی تمام است نه قصر آن است که غایت آن سفر حرام محض باشد و دانستن اینکه غایت سفر حرام
محض است یا نه بآن معلوم میشود که آن مسافر رجوع بقلب خود کند که اگر آنچه او را از جا حرکت داده
ولیعهد و اداء الشهره حرام محض است پس آن معصیت است مثل دزدی و تمام زد و بازی و غارت بلاد
شیعیان و مانند اینها و اگر حرام محض نیست سفر معصیت نیست پس اگر داعی سفر امر مباح یا صحیح
باشد مثل عروس آوردن از برای خود یا دیگری و لیکن در اثنای راه او سوسه نیز از مسلمانان بگیرد
نماز و روزه او قصر است نه تمام و هم چنانکه مکاری که از برای کرایه گرفتن از آنجا را از شهری
بشهری میرود و لیکن در بین راه است که در هر منزل و صحرا از رعیت مسلمانان آنچه اند و از ما
محرم و بخت و رفیق اجتناب نکند باید قصر کند بلکه اظهر آن است که اگر مرتکب از حلال و حرام باشد نیز
قصر است پس اگر کسی از برای تحصیل مال حرام و بخار السفر کند و لیکن اگر او شبهاتی نیز در آن
رفت بلکه او زیارت حضرت امام رضا و معا باعث شده که این سفر را اختیار کرد پس او نیز
باید قصر کند پس کسی که بحج یا بعتبات عالیات یا بزیارت علما و معصومزادگان میروند

و اقوی در شکار رفتن قصر است
مادامی که غرض داعی سرور و لهو
باشد و حرام
نیست شد
ح

وبهر دو شان این تمام مشغول بر کتی و حسن و در مظالم و دیوان و ترتیب منع و مسائل دینیه نیز خوانند
و قرائت این تمام صحیح است اگر چه در قصد میکه صید ارند بلکه هر نفسیکه میکشند گناهی در نامه عمل
ایشان ثبت میشود بلکه اگر با مال حرام حج کنند در جواب لبیک لا لبیک میشنوند و لکن با وجود اینها
باید قصر کنند زیرا که اینها سفر نکرده اند از برای این گناهان بلکه از برای ثواب و این گناهان
از مقارنات و لوازم سفر اینها است و حکم صید نیز همین است پس اگر غایت صید محض تجارت باشد باید تمام
کنند والله فلا پس اگر غایت در تفریح و سیر باشد و صید اگر نباشد با نباشد آن سفر را خواهد کرد
و لکن در نظر دارد که صید نیز بکند اگر اتفاق نیفتد باید قصر کند نه تمام و هم چنین است
کسیکه بزیارت امام رضا ع و مانند آن برود و ترس جان و مال و عرض داشته باشد پس چنین
اگر چه حرام است اما نماز قصر است نه تمام و نیز اگر حرکت در آن اتلاف مال و جان است بلکه زیارت
است و این هیچ شرط هلاکت واقع است نه علی پس اگر با اعتقاد قصد هشت فرسخ کرده باشد و نماز را
قصر کند و بعد از نماز ظاهر شود که کمتر بوده است باید اعاده کند و اگر بعد از وقت ظاهر شود باید
قضا کند و هم چنین است اگر تمام کند در مسافتی با اعتقاد کمتر پس اعاده یا قضا لازم است
و اگر در اثنای نماز مطلع شود عدول نماید اگر عدد قصر را تمام کند و باطل کند ... باطل است
و اگر از روی فراموشی مطلقه یا در سفر بودن قصر را تمام کرده باشد پس اگر در وقت
مطلع شود اعاده لازم است و اگر بعد از وقت مطلع شود قضا لازم نیست و اگر اعتقاد و جاهل ...

٣ اگر مقصود او صید کردن محض لهو لعب باطل باشد و اگر مقصود او رزق ... شرعی ... داشته باشد پس ... ع

٤

از حد ترخص نمود نماز را قصر کرد و بعد از آن مطلع شد که تمام در نکرده بود اعاده یا قضا لازم
است فرقی در میانه علم و جهل و نسیان نیست و اگر در وقت مراجعت از سفر با اعتقاد دخول در حد ترخص
تمام کرد و پس خلاف آن ظاهر شد مثل آنکه بجهت جهل مسافت تمام کرده باشد که اعاده یا قضا لازم است
و اگر با اعتقاد عصیان نماز را اتمام کرد و پس معلوم شد که از قربات بوده است مثل آنکه سفر کند از برای
اعانت ظالم و معلوم شود که مظلوم بوده است و یا از برای دزد ... ظاهر شود که مال خود بوده
پس لزوم اعاده یا قضا است یا قصر زیرا که قصد معصیت واقع معصیت نیست پس چه جای حساب معصیت
و هم چنانکه استمرار قصد و جزم از ابتدای سفر تا انتهای شرط است باید در قصد سفر را از ابتدا شرط
است پس اگر چون از هشت فرسخ را بقصد عدم ... حرکت کند شرط قطع میشود و اگر متردد شود در
اثنا و عصیان قطع نشود و بعد از آنکه شرط عدم قصد اقامه نیست باید دانست که هیچ کس باید در سفر
تمام کند اگر چه جامع این شرط باشد اول کسیکه قصد اقامه ده روز در اثنای سفر کند و این
بر قصد مسافت علیحده میشود بلکه همینکه جزم دارد که ده روز یا بیشتر در مکانی میماند همان
قصد اقامه است و معنی جزم در اینجا و در قصد اقامه آن نیست که یقین بعقد داشته باشد که هیچ
قصد کرده است واقع خواهد شد بلکه معنی او آنست که الان اسبابی بهم رسیده که بحسب عادت
مقتضای آن اسباب غالب گمان اینکه ... را باید ... یا در فلان مکان ده روز یا بیشتر بماند
علامعنی در علم عادت است نه عقل و قصد ماندن است نه فقط ماندن پس اگر در ابتدای سفر نیت

با قصد اقامه مکردن بسبب اطمینان خطور کند که اگر این اسباب بهم برسد بجو رود مثل اینکه وحشت تابع
از سفر یا از اقامه شود و یا زاد و راحله را دزد ببرد و یا مانند اینها من از برای مکردم و پابان اقامه
را بهم میرسد میزنم ضرر ندارد بقصد مسافت و قصد اقامه ندارد و لکن هیچ باید احتمال مثل احتمال اینکه
که در هر علم عادت هست [illegible] امکان است که اسباب ظاهر [illegible] اسباب [illegible] اقتضا [illegible]
کند که قصد کرده است واضح از این شخص که آن احتمال میباید احتمالی باشد که عقلاء اعتنا باو
بکنند و بعبارت اخری اکثر مردم بنا بدو احتمال دهنده او را و اعتنا کننده او را نه مدققین یا از
وسواسی باشد پس اگر احتمالی باشد که عقلا باو اعتنا کنند قصد مسافت و قصد اقامه متحقق نمیشود
و روزی که قصد اقامه معتبر است یوم القوم است یعنی ده روز از طلوع صبح صادق تا غروب
شمس پس اگر دقیقه از این کمتر قصد کند صحیح نیست مسم چنانکه صحیح است اگر طلوع قصد کند یعنی [illegible]
ده روز تمام با نصف روزی از اول و نصف روزی از آخر یا ثلث از یکی باشد دیگری [illegible]
هنگامیکه قصد اقامه متحقق شد آن مکان مثل وطن میشود پس میتواند که تا جوی کمتر از چهار
فرسخ را از چهار طرف بگردد و دو شبها در هر جایی از چهار فرسخ کمتر که بخواهد بماند بلکه برود
[illegible] روزی در یکی بماند و لازم نیست که در وقت قصد اقامه قصد کند که این مکا
نها را نیز میگردم و قصد منزل اقامه در همه این مکانها است بلکه هنگامیکه قصد اقامه در هر یک
مکانی از این مقدار کرد تمام است بجهت آنکه [illegible] میکند مسم چنانکه قصد ماندن در یک کار

عدم صحت تنصیف و تلفیق اقوی [illegible] صحت است ع

این حکم سرایت مشکلست [illegible] الا نزد التهران
رجوع [illegible] [illegible]

و انسان از شهرها بجهة آن از شهر سرایت میکنید در یکی حد تحقق اقامه مثل وطن است
و آن این است که از وطن اگر بقصد مسافت بیرون میرفت اگر آن قصد شکسته قصر میکرد پس اگر
بچهار فرسخ برسید مرکشتن بمکرد نماز شکسته [illegible] ودر هیچ جائی [illegible] بلکه تا از حد ترخص رد
قصد مسافت [illegible] اگر چه [illegible] باشد باید قصر کند اگر چه فی الفور بمحل اقامه برگردد
پس بیرون رفتن از حد ترخص با قصد مسافت قصد اقامه را بهم میزند و اگر برگردد پس باید
قصد اقامه دیگر کند والا باید قصر کند و اگر قصد مسافت نداشته باشد بهم نمیزند و کسیکه با
قصد اقامه ده روز در محلی بماند بعد از تمام شدن ده روز قصد اقامه دیگر [illegible] بلکه هر
قدر میماند باید تمام کند اگر چه یکروز یا کمتر باشد بلکه همینکه بعد از قصد اقامه یکنماز تمام از ظهر یا عصر
یا عشا کرد و بعد از آن قصد خود پشیمان باشد و اراده رفتن نمود مادامیکه در آنجا است باید تمام
کند بلکه [illegible] این حکم و مثل ثابت میشود مسم چنانکه مذکور شد و اظهر است که گذشتن وقت یکنماز تمام
و یکروزه نیز مثل یکنماز تمام است پس اگر تارک الصلوة از ظهر تا مغرب با قصد اقامه و ده روزه
در محلی بماند و بعد از غروب عزم سفر کند تا آنجا است اگر نماز بکند باید تمام کند و روزه نیز
بگیرد و اگر در اثناء نماز [illegible] از قصد اقامه برگردد پس اظهر است که اگر برکوع رکعت سیم داخل
شده باشد باید تمام کند و الا عدول بقصر کند مسم چنانکه اگر در اثنای نماز قصد اقامه ده روز
نماید باید عدول بتمام کند و هم کسیکه در اثنای سفر سی روز یا یکماه [illegible] اگر چه مردد باشد [illegible]

ع
ده روز کردن
ح

۴ع
این حکم در سعه وقت مشکلست
بلکه اگر در سعه وقت بعزم [illegible]
بعد یک نماز تمام کردن بلکه [illegible]
نکرده از قصد اقامه رجوع کنند حکم
مسافر دارد باید قصر کنند بلی
در ضیق وقت و [illegible] آن نماز
کردن تمام در [illegible] آن زمان
گذشتن مقدار [illegible] تمام [illegible]
در تحقق قصد اقامه صح

در مکانی متردد مانده و در میانه ماندن و رفتن پس بعد از این مدت باید نماز را تمام کند و روزه
را بگیرد اگر چه یکروز یا یکنماز بماند و این مکان نیز از برای او مثل وطن میشود مثل محل اقامه
و اگر شک کند و این مدت مانده است یا نه بنا را بر ثانی بگذارد دویم کسیکه کثیر السفر باشد و
کثیر السفر کسیست که سه سفر از وطن خود بکند و ده روز در میانه این سه سفر در وطن و یا با قصد
اقامه ده روز در غیر وطن نمانده باشد پس چنین کسی در سفر سیم تمام میکند و اظهر آنست که ده روز
بعد از سی روز متردد و نیز مثل وطن است در این حکم و اما یکنماز تمام پس محل اشکال است و اظهر عدم
الحاق اوست و در این حکم بوطن در تحقق کثرت سفر بسه سفر از آنها و فقها و تعیین در کسیکه ذکر شد
در میانه مکاری و قاصد و کشتی بان و شتربان و بیلوار و تاجر محاللات و خالط دهات
و حارث حرمها و مثل آنها از کسانیکه سفر را صنعت خود کرده اند و غیر آنها حکم در اینکه اگر
اینکه سفر را صنعت خود قرار داده اند سفر کنند بغیر آن صنف از سفر که صنعت ایشان بود
میباید قصر کنند پس اگر مکاری بمکه یا بعتبات عالیات بجهت زیارات برود نه کرایه باید
قصر کند و اما کسیکه سفر را صنعت خود نکرده هرگاه سفر کرد و ده روز در جائی با قصد اقامه
نماید در سفر سیم بهر جائی برود باید تمام کند اگر چه بعد از اتفاق باینکه اگر سه سفر
با صنعت شدن سفر قوی تر از سه سفر کردن و ده روز در جائی با قصد اقامه ماندن بی صنعت باشد
پس لا اقل میباید مساوی او باشد و این فرق بسیار بعید است بلکه اظهر عدم فرق است و هر کثیر السفر ده

ده روز

ده روز بی قصد اقامه در مکانی ماند حکم کثیر السفر از او زائل میشود اگر چه صنعت او سفر باشد و اراده
سفر بعد از ده روز داشته باشد پس بعد از این میباید سه سفر کند و ده روز در میان آنها اقامه
بکند تا کثیر السفر شود و بهمین منوال تا آخر عمر باید رفتار کند و اگر کسی یک سفر کند و چهل سال
بگذرد باز باید تمام کند قصر کند و اما اگر سه سفر در سه روز بکند باید تمام کند و اگر کسی در یک سفر نیت
اقامه در مکانهای متعدده بکند حکم سفر از او زائل میشود اگر چه در میانه آن مکانها مسافت شرعیه
باشد چهارم کسیکه بهر جا میرود خانه اش همراه اوست مثل بادیه نشینان در اعراب و کرد یا
و سیاه چادرها اگر احوال از وطن میل کرده باشند و بهر جا بروند آنچه دارند با خود ببرند و هم چنین
است کسیکه از شهر یا قریه اعراض کند و ملحق باعراب بادیه نشین در این است عطف میگردد
پس ملاحیکه در شهر و قریه را دارند و هر گاه بجهت کوچ کردند حکم بادیه نشینان دارند و
و لکن آنچه ذکر شد در صورتیست که با خانه خود در پی همان شغل از جائی بجائی برود پس اگر خود
تنها بجائی سفر کند از برای زیارت یا کرایه کردن باید قصر کند بلکه با خانه خود نیز اگر برود از
برای غیرها چنین است بلی اگر خود تنها پیش از خانه اش برود از برای جستن منزل و بار و علف
خیمه و مانند اینها تمام باید بکند و اگر خانه اش در سه دیگر باشد و خود تنها از یکجا سیر رود
و از برای تهیه آذوقه و گوسفندان و غیر منزل که خوبها باز گرد دو سیر پس باید قصر کند
پنجم کسیکه وطنهای متعدده داشته که مجموع آنها بقدر مسافت بلکه بیشتر باشد و لکن از هر یک

نشینان

از آنها به یکدیگر بقدر مسافت نباشد و حکم دویم آنست که هر وقتیکه آن اوطان را میگذرد تمام
میکند نه قصر و وطن بر دو قسم است قسم اول آن مثل مسقط الراس که وطن آباء و اجداد
او بوده است و این شخص نیز در آنجا بهم رسیده و یا در سفر بهم رسیده او را بوطن خود آورده
اند پس حکم این آنست که هر وقت باین وطن برسد نماز را تمام کند اگرچه اعراض از او کرده
کرده باشد پس دخول در این اگر که از شهری بشهری یا قریه بقریه دیگر رسیده هر وقت بر
برگردد بوطن اصلی باید تمام کند و همچنین است حال کسانیکه از جائی کوچ بجای دیگر میکنند
دویم آنست که خود او را وطن کرده باشد و شرط است در این قسم که قصد توطن کرده باشد
و شش ماه متوالی با این قصد در آنجا مانده و لیکن موجب قصر باشد نیز قرار نشده اگرچه در
نیست که اگر شش ماه متفرق نیز مانده باشد توطن چنین باشد اگرچه در هر ماهی یا سالی
یک روز مانده باشد خواه در آن شش ماه نماز را قصر کرده باشد یا تمام و اصلا کرده باشد
و اظهر آنست که همینکه شش ماه ~~نماز قصر کرده باشد~~ گذشت حکم مثل قسم اول وطن است در جمیع
آنچه ذکر شد و احوط اشتراط ملک است در هر دو قسم از وطن اگرچه یک شبر باشد یا یک درخت
باشد اگرچه اظهر عدم اشتراط است و معنی قصد توطن مثل معنی قصد اقامت نیست بلکه علامت
جازم باشد که در آن مکان دائم خواهد ماند اگرچه نظر با امکان احتمال هجرت نیز باشد
بدانکه مسافر که تکلیفش قصر است در چهار مکان مخیر است در میانه قصر و اتمام و تمام

افضل

افضل است و آنها مجموع شهر مکه و شهر مدینه و مسجد کوفه و حائر امام حسین ع است و اظهر آنست
که حائر همان قبه سامیه است و در واقع آنها از حائر نیست و روزه در این مکانها تمام نیست
بلکه این حکم مختص است بنماز و اگر نماز در آنها قضا نیز مخیر است اگرچه از آنجاها بیرون رفته
باشد و اگر وقت وسعت بیش از چهار رکعت در روز و بعد به چهار رکعت در شب نداشته باشد
قصر متعین است و اگر شک در عدد رکعات کند پس اگر نیت قصر کرده باطل است و اگر
نیت تمام کرده بعمل بمقتضای شک بکند و مستحب است از برای مسافر که بعد از هر نماز قصری
سی دفعه تسبیحات اربع گوید و اگر سفر کند بعد از زوال و پیش از نافله مستحب است قضاء آن
نافله بعد از فریضه و جایز است که در سفر این قضا را بکند بجهت تتمیم از برای قصر خوف است چه
از دشمن باشد یا از درنده یا از سوختن و غرق شدن بر جان باشد یا بر مال یا بر
عرض از خود باشد یا از مؤمنین در وسعت وقت باشد یا در ضیق وقت یا فرادی در حضر
باشد یا در سفر و سفر شش سفر قصر باشد اتمام پس مکاری و عاصی و مانند ایشان و کسیکه در خانه
خود ترسد از ظالم و او را مهلت نماز ندهد یا از سگ و مار و عقرب و مانند اینها باید
نماز را قصر کند اگرچه در اول وقت نماز باشد و یقین نیز داشته که تا آخر وقت
اینمانع رفع خواهد شد و اگر نتواند با استقرار نماز کند جایز است که قصر در کیفیت نیز
بکند مثل آنکه بگوید تکبیر بدوزد از برای رکوع و سجود اشاره و جانب و برای ادا بیت که در

محل خود ذکر شده است فصل نهم در اقسام نماز است و آن منقسم است بیومیه و جمعه
و عید و آیات و طواف و اموات و نذر و مانند آن و حکم یومیه و اموات دانسته شده
و حکم نماز طواف نیز در کتاب حج میآید و آن باقی را در چهار مقام بیان میکنیم مقام اول
در نماز جمعه است دو رکعت اولی قبل از رکوع و در ثانیه بعد از رکوع و اظهر آنست که در
عصر غیبت امام ع که ما مبتلا شده ایم مکلف مخیر است در میانهٔ این نماز و نماز ظهر و این
نماز افضل است حتی از برای عبید و زنان و مسافر و کور و مریض و اعرج و پیر و ضعیف و کسیکه
در مکان او تا جائیکه نماز جمعه میشود دو فرسخ بیشتر است و سایر کسانیکه حضور جمعه از برای
ایشان عسر دارد اگر چه تاکید حضور از برای غیر ایشان بیشتر است و در هر فرسخ بیشتر از
یک جمعه حرام و باطل است و بسیار تاکید دارد که تا دو فرسخ بسوی جمعه بکنند و از دو فرسخ
که دور تر شد تاکید باین مثابه ندارد اگر چه ثواب دارد و اگر در یکفرسخی امامی نماز
جمعه میکند که در نزد بعض فاسق است پس اگر احتمال امامت که در نزد عدد جمعه که اقتدا
کرده اند عادل باشند نماز جمعه دیگری جایز نیست و الا جایز است و شرط است در این نماز
جماعت و اقلش پنج نفر مرد عاقل بالغ است که یکی امام و دیگران ماموم باشند خواه امام مجتهد
باشد یا نه اگر چه اولی آنست که مجتهد باشد که یکنفر تنهائی نماز جمعه نمیتوان کرد بلکه اگر
یکی از پنج نفر طفل یا دیوانه یا زن باشد نیز منعقد نمیشود و اما اگر عبید مسافر و مریض

و کور و امثال ایشان چند نفر با پیر ضعیف و غیر ایشان حاضر شوند منعقد میشود بلکه امامت
ایشان نیز اگر جامع سایر شرایط امامت باشند جایز است هم از برای غیر ایشان و اعتبار پنج نفر
شرط ابتدا نیست همینقدر است پس اگر در اثناء نماز متفرق شوند هر یک که باقی مانده باید
تمام کند اگر چه ماموم باشد و سایر احکام جماعت و شرائط او و مسبوق شدن و مانند اینها
احکامیست که در نماز جماعت گذشت و وقت این نماز اول زوال است تا سایه شاخص
بقدر مثل او بشود و بعد از آن فوت میشود و قضا ندارد بلکه باید نماز ظهر را بکند زیرا که نماز
جمعه بدل ظهر است هرگاه که او ممکن نشد باید ظهر را بکند و اما جمع در ما بین هر دو اسم چنانکه
در این اعصار متعارف شده پس از باب جمع در افراد واجب تخییری است و شکی نیست که افضل
است بلکه در اینجا احوط نیز همینست ولکن بهتر آنست که ظهر را بعد از جمعه فرادی کنند اگر چه
قبل از جمعه با جماعت نیز جایز است و شرط است پیش از نماز دو خطبه و وقت اینها مثل
وقت همین نماز است خواه خوانندهٔ آنها امام باشد یا ماموم یا دیگری اگر چه احوط بلکه
اظهر آنست که امام باشد نه دیگری و واجب است که ایستاده بخواند مگر عاجز باشد که بهر نحوی
که ممکن باشد جایز است و واجب است که در میانهٔ آنها فاصله دهد بنشستن و افضل آنست
که بقدر خواندن سورهٔ توحید باشد و واجب است که بلند کند صدای خود را بحدیکه اقل عدد
جمعه که چهار نفر است بشنوند و گوش دادن اقل عدد بخطبه واجب است و اتفاقا باید

ایشان خطبه را پس واجب نیست بلکه بر امام نیز واجب نیست و حرام است حرف زدن او این
دو خطبه و در میانه اینها و اگر امام نشنید خطبه را نیز باطل میشود و اقل واجب در خطبه اولی حمد
خداست بلفظ الحمد لله و صلوة بر پیغمبر است بلفظ صلی الله علی محمد یا اللهم صل علی محمد و مانند
و موعظه است بهر لفظیکه باشد و کفایت میکند اتقوا الله و مانند آن و خواندن یک سوره
کوچک مثل توحید و همچنین است خطبه ثانیه اگر چه احوط آنست که زیاد کند درود و صلوة بر
ائمه و استغفار از برای مؤمنین و مؤمنات را نیز و اظهر وجوب ترتیب همین قسمیکه ذکر
شده و وجوب عربیت است نیز پس اگر قادر بعربی در میان جماعت نباشد نماز جمعه نتوان
کرد و جهر کردن در قرائت هر دو رکعت این نماز اجماعا مستحب است و افضل از اخفات است
بلکه ظهر جمعه نیز چنین است اگر چه فرادی کرده شود و دو اذان حرام است بلکه باذان اعلامی
را بگویند و از برای جمعه اذان نگویند و یا عکس کنند و بیع و شرا بعد از زوال جمعه تا
نماز کرده شود در زمان غیبت مکروه است بلکه و اربست که شغلی بجز از نماز جمعه در این وقت
مکروه باشد مقام دویم در نماز عید است بدانکه نماز در دو عید واجب است عید فطر و عید
اضحی ولکن در زمان غیبت مستحب است و اظهر آنست که کسیکه نماز قضا دارد نیز میتواند کرد بلکه
هر نمازیکه در اصل واجب است و بسبب امر خارجی مستحب شده نیز چنین است مثل نماز ظهر از
کسیکه نماز جمعه کرده و نمازیکه امام اعاده میکند در وقتیکه جماعت دیگر حاضر شوند و نماز نافله

احتیاطا

احتیاط اعاده میشود و وقت از طلوع آفتاب روز عید است تا ظهر و هرگاه ظهر شد فوت میشود و قضا
ندارد و شرایط و در شرایط جمعه است مگر خطبه که در این نماز شرط نیست بلکه با اجتماع شرایط
واجب است علی حده و در این زمان مستحب است و نیز خطبه در اینجا بعد از نماز است و در
جمعه پیش از نماز بود و نیز جمعه فرادی در زمان حضور امام صحیح نبود و نه در زمان غیبت
و این نماز در زمان غیبت هم با جماعت صحیح است و هم فرادی و این نماز دو رکعت است در رکعت
اول بعد از تکبیرة الاحرام حمد بخوانند با هر سوره که بخواهد غیر از عزائم و افضل سبح اسم است پس
تکبیر بگوید از برای قنوت و هر دعا که میسر شود بخواند و افضل دعائیست که در خصوص قنوت
این نماز وارد شده و یکی از آنها دعائیست که شیخ در مصباح المجتهد ذکر کرده و ابن طاوس در
کتاب اقبال فرموده که در چند روایات او را دیده ایم و آن اینست اللهم اهل الکبریاء
والعظمة واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمة واهل التقوی والمغفرة اسئلک بحق
هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا ولمحمد صلی الله علیه وآله ذخرا ومزیدا ان تصلی
علی محمد وآل محمد وان تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمدا وآل محمد وان تخرجنی من کل
سوء اخرجت منه محمدا وآل محمد صلواتک علیه وعلیهم اللهم انی اسئلک خیر ما سئلک
فیه عبادک الصالحون واعوذ بک مما استعاذ منه عبادک الصالحون پس بدستور اینها
باز تکبیر بگوید از برای قنوت و همین دعا را بخوانند تا پنج قنوت پس تکبیر بگوید از برای رکوع

با او سجده بجا آورد و برخیزد و الحمد و هر سوره که میسر شود بخواند و افضل سوره والشمس است
پس چهار تکبیر با چهار قنوت بهمان قسمی که گذشت بجا آورد پس به رکوع که تفصیل رکوع کند و دو
سجده و تشهد و سلام گوید و ظاهر وجوب قنوت و تکبیرات قنوت است در وقتی که این واجب شود
الحال که مستحب است ترک آنها نماز را باطل میکند و در این دو روز سفر از طلوع آفتاب تا
تا نماز عید کرده شود بلکه از طلوع صبح صادق نیز مکروه است و اگر عید روز جمعه باشد هر که
نماز عید را کرد جمعه از او ساقط است اگر چه کردنش افضل است بلکه بر امام حاضر او واجب است
و کسیکه امام را در رکوع یافت وقتی که کرد در آن رکعت تکبیرها و قنوتها از او ساقط است
و هم چنین است اگر در قنوت دویم یا بیشتر درک کرد که آنچه گذشته است از او ساقط است
و افضل است که آن تکبیرها را با سرعت بگوید و آن قنوت بگوید و شک در عدد رکعات در نماز را
باطل میکند و در تکبیرات و قنوت باید بنا را بر اقل گذاشت و اگر یک فرسخ در میان
و عید اگر واجب باشد لازم است و در این اعصار که مستحب است لازم نیست و مستحب است
بصحرا رفتن اگر مانع مثل باران و گرما و مانند آن نباشد و پیاده و با پا برهنه و جامه
های سفید پوشیده با سکینه و وقار در هر گامی بایستد و تکبیر بگوید و دعا در
ذکر باشد و مکروه است نقل منبر از شهر بمصلی کند از برای خطبه بلکه از گل و مانند آن در آنجا
منبری بسازند و مستحب است که در عید فطر عقب چهار نماز که اول آنها مغرب شب عید باشد

و آخر تنها

و آخر تنها نماز عید این تکبیر را بگوید خواه نماز عید بکند یا نه الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
والله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا و الحمد علی ما ابلانا و در عید اضحی عقب
ده نماز اگر در غیر منی باشد و عقب پانزده نماز اگر در منی باشد اول آنها نماز ظهر روز عید است
باین قسم که الله اکبر را دو دفعه بگوید پس بگوید لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر علی ما هدانا
الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام و مستحب است که در شب عیدین زنده کند
و پیش از بیرون رفتن بنماز عید فطر افطار کند و در اضحی بعد از برگشتن از نماز و افضل
در اول افطار با شیرینی است و در ثانی با گوشت قربانی و در اول با تربت سید الشهدا
نیز جایز است بلکه فضیلت است لکن احوط آن است که کمتر از نخود باشد و در میان او را [illegible]
دهن کند و بگوید مقام ششم در نماز آیات است بدانکه آیات جمع آیه است و آیه بمعنی
نشانه است و مقصود در این مقام نشانه غضب خداست پس آنکه در آسمان و زمین ظاهر
شود که اغلب مردم بترسند که او نشانه غضب خدا باشد و در عقب او شاید غضب خدا نازل
شود مثل باد سیاه و سرخ و ظهور ستاره ها مثل عمود در آسمان و باریدن خون و خاکستر و سنگ
و جوشیدن خون از زمین و مانند آنها نماز از برای اینها واجب است و در کسوف
که گرفتن آفتاب است و در خسوف که گرفتن ماه است و زلزله که حرکت زمین است خوف
شرط نیست بلکه اندک از آنها که گرفته شد نماز واجب است اگر چه هیچکس نترسد و این نماز

واین نماز دو رکعت است در هر رکعتی پنج رکوع و دو سجده است و مستحب است قنوت پیش از
هر دویم از این ده رکوع و دو سجده است و مستحب است قنوت پیش از هر دویم پس رکوع آخر رکعت
اولی با قنوت دور کوع اول رکعت ثانیه با قنوت است و جایز است که در هر رکعتی پنج حمد و سورها
بخواند و یا یکی در اول هر رکعتی بخواند و یکی سوره را تقسیم کند که پیش از هر یک رکوع
جزوی از او را بخواند چند خواه آیه باشد یا بیشتر و یا کمتر و مستحب است جماعت و طول دادن
نماز بقدر کسوف و خسوف اگر از برای آنها باشد و اعاده نماز اگر پیش از انجلاء آنها
تمام شود اگر چه دفعه یا بیشتر باشد و مساوی بودن رکوعش با قرائتش در طول و قصر و سورهای
طولانی با وسعت وقت و سر برداشتن از رکوع مگر پنجم و دهم که سمعله در آنها مستحب
و اگر ماموم ادراک کند امام را در رکوع اول یا پیش از او اقتدا صحیح است و اگر در رکوع
ثانی یا غیر آن ادراک کند باید صبر کند تا امام برکعت دویم داخل شود پس اقتدا کند اگر چه
دور نیست که جایز باشد که در حال رکوع ثانی یا غیر آن اقتدا کند و متابعت امام نماید
تا امام بسجود رود پس او برود و دو بایستد تا امام برکوع رکعت دویم داخل شود پس
متابعت او نماید تا وقتیکه پنج رکوع خود را تمام کند پس امام در قیام گذاشته بسجده رود و
برخیزد و ملحق بامام شود و هر قدریکه باقی ماند بعد از سلام گفتن امام بکند همچنانکه در
یومیه گذشت اگر چه بسیار خلاف احتیاط است و وقت این نماز در کسوف و خسوف ابتدا

گرفتن آنها

ابتداء گرفتن است تا انتهای منجلی شدن و در غیر زلزله از آیات نیز از اول آنهاست
تا با تمامهای پس اگر یکی از آنها طول نکشد بقدریکه اقل واجب این نماز و مقدمات مقصوده او را
مکلف بعمل آورد نماز واجب نیست و پس اگر ابتدا یکی از آنها کسی شروع در نماز کرد و بقدر گرفت
با اقل واجبات گردان آیه تمام شد اتمام نماز واجب نیست بلکه اگر پیش از سلام نیز تمام شود
چنین است و اگر کسی نداند که کسوف یا خسوف شده تا بعد از انجلاء پس اگر تمام قرص گرفته
باشد قضا لازم است و الا فلا و اگر وقتی مطلع شود که انجلاء تمام نشده باشد الا کن وسعت نماز را
نداشته باشد بانه قضا است یا اداء و واجب نیست هم چنین است حایض و نفسا و طفل بالغ و دیوانه بهوش
اگر وقتی مکلف شوند که وسعت نماز را نداشته باشد و جاهل بغیر کسوف و زلزله را قضا لازم نیست
و ناسی حکم و جاهل بحکم و عامد را قضا لازم است در همه آنها اگر بقدر نماز باشند و در وقت طلوع
و وقت نماز زلزله تمام عمر است اگر چه واجب فوری است مثل حج پس هر وقت بکند ادا است و تاخیر
ش با امکان عصیان است و بعضی از علماء فرموده است که اگر در وقت زلزله زنی حایض یا
نفسا یا کسی در خواب باشد و بعد از زلزله خالی از این مانعها شود نماز زلزله واجب است
بر او بنیت اداء هم چنانکه اگر این موانع در اول ظهر موجود باشد و در آخر وقت رفع شوند نماز
ظهر اداست و این حکم مشکل است زیرا که اگر حق باشد لازم میاید که بر همه مردمان نماز جمیع
زلزلها که در ازمنه سابقه واقع شده بهنیت اداء واجب باشد هم چنانکه اگر طفلی در اول

٤١

ظهر صغیر بود در آخر وقت مکلف شود نماز ظهر بر او واجب است بنیت ادا و حال اینکه احدی
باین قول قائل نشده پس اظهر آنست که بر آنها نیز واجب نیست و اگر این نماز با یومیه جمع
شود تقدیم یومیه مستحب است و اگر وقت یومیه تنگ باشد تقدیم یومیه لازم است و اگر او
تنگ باشد و یومیه موسع تقدیم او واجب است مقام چهارم در نماز نذر است بدانکه اگر
کسی نذر یا عهد کند و یا قسم یاد نماید که نماز بکند آن نماز نیز مثل یومیه بر او واجب میشود و آنچه
شرط و جزء و رکن است در نماز یومیه در اینجا نیز لازم است و آنچه در آن مستحب است در این
نماز نیز مستحب است و علاوه هرچه شرط کند نیز لازم میشود پس اگر نذر کند که دو رکعت نماز
در فلان وقت و فلان مکان با تکبیرات افتتاحیه و دعای فرج در قنوت و مانند اینها بکند
با همین قیود لازم میشود پس اگر بدون آنها بکند باطل است و نذر را بعمل نیاورده است اگرچه
در زمان و مکانی که افضل از آن زمان و مکانی که شرط کرده بود بکند بلی اگر آن قیدی
که شرط کرده است مرجوح باشد مثل نماز در حمام پس اگر نذر باشد منعقد نمیشود و اگر عهد
و قسم باشد منعقد نمیشود بلکه در نذر و اگر مباح باشد مثل نماز در خانه احتمال است زیرا که
در نذر رجحان شرط است اگرچه اظهر انعقاد است و اگر نذر کند که اگر فلان مطلب وی
حاصل شود یک نماز بکند اظهر آنست که منصرف بدو رکعت غیر فرایض و نوافل مرتبه میشود
و اگر نذر کند که یک رکعت نماز بکند منعقد نیست و اظهر آنست که بسه رکعت و چهار رکعت نیز چنین

است

است بلی زوال نشود بعد از آنکه نذر منذور میشود در اول بوتیره و در ثانی بمغرب و در ثالث بظهر و عصر و
وتر خواه ادا باشد و خواه قضا و بر پسر بزرگ واجب است نمازهائیکه از پدر بسبب عذری فوت
آن نیز فوت شده و نمازهای مستحبی اگرچه بسیار است و لکن در کتب مجلسی ره و غیر آن منفصلا مذ
کور است پس بذکر آنها نمی پردازیم بعضی از نمازها را اشاره کردن بسیار مناسب است اول نماز استسقا
یعنی نماز باران و سبب آن کمی باران و سبب فرو رفتن چاهها و نهرها است و مطلوب از کردن او
زیادتی اینهاست خواه بآمدن باران باشد یا تگرگ یا برف پس در زمستان نیز از برای آمدن
برف اگر کم آید در سالی که گذشته باشد جایز است و مستحب است که پیش از بیرون رفتن از برای
این نماز همه مردم سه روز روزه بدارند که آخر آن سه روز جمعه باشد که همان روز بیرون رو
ند بسوی صحرا با پابرهنه و با سکینه و وقار و با خود ببرند پیران شکسته از زنان و مردان
و اطفال را در حالتیکه تفرقه کرده باشند در میان ایشان و مادران ایشان و کیفیت او مثل نماز
عید است که وقت او از طلوع آفتاب است تا بظهر و دو رکعت است اول الحمد و سوره سبح اسم و پنج
قنوت و در ثانیه بعد از سوره والشمس چهار قنوت است بدو در قنوتهای این نماز مستحب است دعائی
خوانده که مناسب طلب باران و ترحم حضرت منان باشد خصوصا اگر از دعائی باشد که یکی از
معصومین ع خوانده باشند مثل آن دعائیکه حضرت امام حسین ع در کوفه خوانده و آن اینست اللهم
معطی الخیرات و منزل البرکات ارسل السماء علینا مدرارا و اسقنا غیثا

یالااشتبه

در این مقام خوانده

معها وا اصفنا عن محل الخلاد بها سقوطها جاانقش به الضعيف من عبا
دك وتحيى به الميت من بلادك امين رب العالمين و بعد از نماز و خطبه مستحب است همچنین
نکرد نماز عید کذشت و لکن مستحب است که امام بعد از نماز بر منبر رود و ردای خود را بر کرداند
باین قسم که اعلی را اسفل و اسفل را اعلا و یمین را یسار و یسار را یمین کند پس بایستد روی
بقبله و باواز بلند صد دفعه الله اکبر بکوید پس رو بطرف راست بایستد و صد دفعه سبحان
الله بکوید پس بطرف چپ صد دفعه لا اله الا الله بکوید پس رو بجانب ماموین شود صد دفعه
الحمد لله بکوید و مستحب است که ماموین متابعت کنند او را در این اذکار و بعد از اینها او
خطبه مثل خطبه نماز جمعه بخواند و لکن این خطبها و ذکرها شرط صحت نماز نیست و مبالغه کند در تضرع
و زاری و اگر این دفعه باران نیامد دفعه دیگر نیز بیرون روند و همچنین مکرر نمایند تا باران
بیاید نهم نماز جعفر طیار است که نماز تسبیح و صلوة حبوة نیز بکویند و در همه اوقات میتوان
کرد و این نماز چهار رکعت است بدو سلام و کیفیتش آنست که بعد از تکبیرة الاحرام الحمد
و اذا زلزلت بخواند پس پانزده دفعه تسبیحات اربع کوید پس برکوع برود و بعد از ذکر رکوع
ده دفعه تسبیحات اربع کوید پس سر از رکوع برداشته بعد از سمع الله ده دفعه تسبیحات اربع
کوید و اگر سمع الله را نیز نکوید جایز است پس بسجده رود و بعد از ذکر ده دفعه تسبیحات اربع
پس بر خیزد و الحمد و سوره والعادیات خواند و بهمان قسمی که ذکر شد تسبیحات کوید تا

تا بتشهد

تا بتشهد و سلام رسید آنچهار را نیز کوید و تمام کند پس بر خیزد و نیت و تکبیرة الاحرام بجا آورد
پس الحمد و اذا جاء نصر الله بخواند و بهمین منوال معمول دارد تا بر خیزد برکعت دیگر پس
الحمد و سوره توحید خواند و بهمان منوال معمول دارد تا بسجده آخر رسد پس بخواند در او
بعد از تسبیحات این دعا را یا من لبس العز و الوقار یا من تعطف بالمجد و تکرم به یا من
لا ینبغی التسبیح الا له یا من احصی کل شیء علمه یا ذا النعمة و الطول یا ذا المن و الفضل یا ذا
القدرة و الکرم اسئلک بمعاقد العز من عرشک و منتهی الرحمة من کتابک و با
سمک الاعظم الاعلی و کلماتک التامات ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل
بی کذا و کذا و مشهور است که این نماز را از نوافل یومیه ادا نماید و در قضا محسوب میتوان
نمود و بعض علما نیز نوشته اند نماز استخارات و انواع آن سنی و نماز حاجات یکی از آنها
شمارا ذات الرقاع است و کیفیتش آنست که نوشته شود در کاغذی بسم الله الرحمن الرحیم خیرة من الله
العزیز الحکیم لفلان ابن فلانة افعل و در سه رقعه دیکر بسم الله الرحمن الرحیم خیرة من الله العزیز
الحکیم لفلان ابن فلانة لا تفعل [illegible] فلان ابن فلانة اسم خود و پدر بنویسد
و این رقعه ها را در زیر مصلای خود بکذارد پس دو رکعت نماز کند و از برای [illegible] و سجده
کند بعد از سلام در سجده صد دفعه بکوید استخیر الله برحمته خیرة فی عافیة پس بنشیند
اللهم خر لی فی جمیع اموری فی یسر منک و عافیة پس آن رقعه ها را بر هم زند و یکیک

باشد پنج بیرون بیاورد پس اگر شش نقب چشم دیگر افضل آمد سه استخاره خوب است و اگر بعد لا تفعل آمد
بد است و اگر یک افعل و یک لا تفعل آمد پس باز همان پنج دفعه بیرون آورد و اگر افعل بیشتر شد خوب
است و اگر لا تفعل بیشتر شد بد است چهارم نماز هدیه است از برای میت در شب اول قبر است و آن
دو رکعت است در رکعت اولی الحمد و آیة الکرسی تا خالدون اگر تا العلی العظیم نیز بخواند بهتر ولکن
اول اوجه و اشهر است و در ثانیه الحمد ده مرتبه انا انزلناه و بعد از سلام بگوید اللهم صل
علی محمد وآل محمد وابعث ثوابها الی قبر فلان پس در همان ساعت بگوید اللهم میفرستد
خداوند عالم هزار ملک بسوی قبر او که با هر یکی جامه ایست از حله بهشت و ایضا در حدیث
وارد شده که بکن از خوف تا میت این نماز را بکنید و گویا آنچه مشهور شده است که چهل نفر خواه
از خویشان او خواه از غیر آنها باشند این نماز را بجا بیاورند ناشی از حدیثی شده
که بما نرسیده است و چونکه در مستحبات بنابر سهولت و مسامحه است پس بهمان مشهوریت میتوان
اکتفا کرد پس بجا آوردن چهل نفر افضل است و اعاده در ماها این نماز منسوب بر شاکردان وی
نیز اگرچه مشهور شده ولکن چونکه نماز مستحب را در وقت واجب کردن حرام است پس جایز
نیست و اگر قضا کنند باطل میشود بلکه اگر صیغه اجاره خوانده باشند باید نیت پنجم نماز نفل نیز
اگر کسی بخواهد که زنش حامله شود این نماز را بخواند و کیفیت او آنست که بعد از نماز جمعه دو رکعت نماز
کند و طول بدهد رکوع و سجود را و بعد از نماز بگوید اللهم اسئلک بما سئلک به زکریا اذ قال

ربنا ... اللهم ... طیبة انک سمیع

اقوی عدم حرمت است چنانچه گذشت ع

در این مسئله بعد از آن شده که نماز مستحب که در وقت واجب حرام شد متعلق نذر و اجاره
حرام میشود و آن جایز نیست
منه

اذ قال رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین اللهم هب لی ذریة طیبة انک سمیع
الدعاء اللهم باسمک استحللتها و فی امانتک اخذتها فان قضیت لی فی رحمها
ولدا فاجعله غلاما ولا تجعل للشیطان فیه نصیبا ولا شرکا و چون دانسته شد
که نماز مستحب در وقت واجبی حرام است پس در میان نماز جمعه و عصر کردن و بر جایز نیست بلکه نماز
عصر را بتعجیل بعد از نماز جمعه بکند و این نماز را بعد از او بکند باب دوم در روزه است و آن
بر پنج قسم است اول روزه واجب و آن بر شش قسم است روزه ماه مبارک رمضان و
کفاره و بدل قربانی در حج از کسیکه قادر بقربانی نباشد و نذر و روز سوم اعتکاف
واجب و قضا خواه از خود باشد و خواه بانسبتی را از غیر   روزه مستحب و او بسیار است
و در بعضی کتب اصحاب شد عددها و جایز است و اگر دو یا سه روزه مستحب در یک روز
جمع شود مثل عید غدیر و نوروز و پنجشنبه اول ماه بر هر یک که ثوابش بیشتر است نیت کند
و اگر همه را نیت کند نیز امید هست که ثواب همه را ببرد پس جواز تداخل در روزهای
مستحبی دور نیست و اما در روزهای واجبی یا بعضی واجب و بعضی مستحب پس اشکال جایز نیست
بلی اگر واجبی را نیت کند دور نیست که ثواب مستحب در آن روز را نیز ببرد و خوردن
روزه مستحب در همه روز تا غروب جایز است ولکن بعد از ظهر مکروه است مگر مؤمنی
او را بخواند که در این صورت نخوردن مکروه است و اگر بخورد ثواب یکساله روزه

کتاب الصوم
احکام روزه واجب و مستحب

باب دوم
در روزه است

روزه را میبرد و اگر آن گوینده از فقها و نواب امام عادل باشد بداند و باید بداند که
که او روزه است و او نیز نگفته بخورد و اگر اعلام کند و یا گوینده از فقها نباشد
ولکن خطی از علم داشته باشد و عادل باشد ثواب نه روز را میبرد و اگر عادل غیر
عالم باشد بمقام روز را میبرد و اگر نه عادل باشد نه عالم ده روز را میبرد و صغیر
و کبیر و مرد و زن و خنثی و جاهل و غیر آنها تفاوتی ندارند پس اگر صغیری را یا کبیر را
بخورانند نیز بهمان ترتیبی است که ذکر شد و اگر کسی در شب بداند که اگر فردا روزه
بگیرد او را خواهند خورانید باز همان را میبرد بلکه اگر خود نیا بگذارد و یا کسی فردا
او را بخورانند نیز چنین است بشرطاینکه در این دو صورت قصد داشته باشد و اگر بخورانند
تا شب بگیرد ولی در این دو صورت ظاهر نیست که ثواب ده روز را بیشتر ببرد
و اگر چه خوراننده از فقها باشد پس بعضی از مؤمنین که نمیخورند و میگویند که ما هم
قصد روزه میکنیم میباید بخوریم و روزه که خورده شود ما میگیریم از نادانی شان است
که حالی پیدا میکنند و ثواب کمی میبرند و ظاهر نیست که روزه مستحبی از کسیکه روزه واجبی اقول ٤ صحت
از خود در ذمه دارد اگر چه نذر و مانند آن باشد باطل است ٤ اگر چه دماغ
گرفتن واجبی را نیز نداشته باشد و اگر از غیر باشد نیز اولی حالت که تا او را تمام
نکرده روزه مستحبی نگیرد بلکه اگر در خاطر نداشته باشد که روزه واجبی در ذمه دارد

و اجرا

و بعد از تمام شدن روزه مستحبی میشکند اگر بشود و روایت که صحیح باشد مکروه و آن
پنج اول روزه عرفه از کسیکه ضعیف باشد از دعا و طلب حاجت از خدا یا شک داشته
باشد در ماه و ندانند که عرفه است یا عید و دوم روایت که در هر جائیکه شک شود که روزه
مستحب یا حرام یا مکروه باشد مثل شک کند که قضا در ذمه دارد یا نه یا بجهت سفر رسیده
است یا نه و هم چنین در هر جائی که دعا طلب حاجت از خدا تاکید داشته باشد دویم روزه
عاشورا بخوف جان از کسیکه ترسد که نتواند تعزیه داری کاملا از گریه کردن و نوحه نمودن
و سینه زدن نماید روزه مستحبی در سفر مگر سه روزی در مدینه طیبه بجهت حاجت
روزه مهمان بی اذن میزبان و بالعکس و اگر مهمان اراده داشته باشد
که از اول طلوع صبح روانه شود ظاهر نیست که روزه آن روز مکروه باشد چنانچه از او وجه
از میزبان روزه فرزند بی اذن پدر و مادر اگر چه زن شوهر دار باشد
پنجم روزه کسیکه او را تکلیف بخوردن کنند و او نخورد و هر قدر که ثواب خوردن
زیاد تر باشد کراهت نخوردن بیشتر میشود چهارم حرام و آن نه است اول روزه عید
فطر و قربان دویم روزه ایام تشریق از کسیکه در منی باشد و احرام حج یا عمره بسته
باشد و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است و در غیر منی حرام نیست
و هم چنین در منی از برای غیر حاج و معتمر اگر چه حرمت در اینجا اولی است سیم روزه

یوم الشک بنیت رمضان اگرچه بعد از آن ظاهر شود که از رمضان بوده است چهارم روزه
نذر از برای معصیت مثل نذر از برای دار و قتل و حکومت باطله و مانند اینها پنجم روزه
کسی که او را تکلیف بخوردن کنند و او نخورد و هر قدری که تواند خوردن زیاد زیادتر
کراهت نخوردن بیشتر میشود چهارم حرام و آن نه است اول روزه عید فطر و قربان
دویم روزه ایام تشریق از کسیکه در منی باشد و احرام حج یا عمره بسته باشد و آن یازدهم
و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است و در غیر منی حرام نیست سیم چنین در منی از
برای غیر حاج و معتمر اگرچه حرمت در این احوط است سیم روزه یوم الشک روزه ماه ششم
با این معنی که روزه بگیرد روزه صمت با این معنی که در نیت روزه قصد کند
که در همه آن روز یا بعض از آن را سکوت کند و حرف نزند روزه هفتم
زن بی اذن شوهر اگرچه شوهر غائب باشد بلی اگر یقین کند که شوهر راضی است
صحیح است و در مستحب احتیاط در اذن است روزه مستحب بنده و کنیز است هشتم
بی اذن مالک روزه واجبی است در سفر از کسیکه روزه او قضا باشد از نهم
از رسول خدا روایت شده که خداوند عالم تصدق کرده است بر امت من بخوردن
روزه آیا خوش میآید یکی از شما را که تصدق بکسی بدهد و آن کس رد
کند و بگیرد بلی در سه جا روزه در سفر جایز است اول سه روز که یکی از جاهایی که

قربانی

قربانی از برای آنها میسر نشود بعوض قربانی باید بگیرند هجده روز روزه واجب است
بر حاجی کسیکه کوچ کند از عرفات پیش از غروب روز عرفه عمداً و قادر نباشد که کفاره
او را که کشتن یک شتر است بدهد نذری است که مقید باشد بسفر خواه این قسم نذر
کند که فلان روز روزه را بگیرد در وقتیکه در سفر باشد یا اینکه خواه در حضر باشد و خواه
در سفر روزه مباح و چنین روزه در شرع نیست مگر روزه اطفال بنابر اینکه
تمرینی است نه شرعی و آن نیز ضعیف است و حق است همه عبادات اطفال شرعی است پس
آن اسم مستحب خواهد بود بلی روزه که مخصوص مباح باشد بی نیت مباح است وقتیکه اقسام رو
زه دانسته شد باید دانست که روزه صحیح کدام است الحمد در نظر حقیر است که روزه
صحیح است که از طلوع صبح صادق تا گذشتن حمره مشرقیه از بالای سر بجانب مغرب نگه دارد
و خود را از پانزده چیز و آنها خوردن و آشامیدن و قی کردن و منی از خود آوردن
و جماع کردن با جان دار و بالعکس و فرو بردن سر در چیزی روانی و رسانیدن
غبار غلیظ بحلق بحدیکه اگر تنحنح کند چیزی بیرون آید که آلوده باین غبار باشد
و اسم چیزی و دود و بخار غلیظ و باقی ماندن بر جنابت تا بصبح و ترک کردن غسل
حیض و نفاس و استحاضه تا بصبح و اماله کردن در دبر با چیزی که روان باشد و داخل
شکم شود و دروغ بستن بر خدا و رسول و امامان و تفصیل این پانزده چیز را باید

بلکه تمرینی لعمل
خالی از قوت نیست
ح

در دوازده فصل بیان میکنیم فصل در نیت بدانکه ظاهر شده است که همینقدر که قصد
کند که از طلوع صبح صادق تا غروب از آن یازده چیز که خود در اینکه از ده و عدد آنها را
بجا نیاورد بجهت اینکه خداوند از او خواسته است کافی است بلکه در نیت که بگوئیم
عدم انها بر جنابت و امثال مذکوره داخل روزه نیست بلکه شرط صحیح است
اگر چه احوط آنست که در نیت اعتبار شوند اگر نیت را در سایر شب و مانند آن کند
و قصد وجوب در واجب و استحباب در مستحب در نیت و هم چنین یاد کردن این
یازده چیز بلکه دانستن اینها نیز ضرور نیست بلی لازم است که بنیت قربت از اینها
اجتناب کند و لکن این در صورتیست که روزه معین باشد مثل روزه ماه مبارک و نذر
معین و مانند اینها اما اگر غیر معین باشد مثل اینکه در ذمه وی هم قضا و هم مستحب
باشد پس لازم است که یکی را در نیت معین کند و شرط است در نیت جزم داشتن
بر اینکه روزه را تا شب بگیرد پس اگر تردد داشته باشد که تمام کند آن نیت
صحیح نیست مثل اینکه نیت کند که اگر فردا فلانی از سفر آمد روزه میگیرم و الا نه
نمیگیرم بلکه میباید که نیت کند که فردا روزه را میگیرم خواه او از سفر بیاید یا نه
بلی اگر قصد کند در روزه مستحب که اگر مؤمنی او را افطار نداند و الا تمام کند عیبی
ندارد بلکه در نیت که روزه مستحب دیدا اصلا عیبی نداشته باشد و چنانکه تردید

در اینجا یا که در نیت لیست مباح شده است خوردن در روزه بجهت آنها عیبی ندارد مثلا
اگر قصد کند در شب ماه مبارک رمضان که فردا روزه میگیرم اگر بسفر نرفتم و ناخوش نشدم
و اگر زن باشد حیض و نفاس عارض نشد و مانند اینها عیبی ندارد و اگر تردید در میان
واجب و مستحب باشد مثل اینکه در شب یوم الشک نیت کند که اگر فردا از ماه رمضان
باشد این روزه واجب باشد و الا مستحب نیز عیبی ندارد اگر چه احوط ترک تردید است
و اگر در یوم الشک بنیت ماه رمضان روزه بگیرد بجهت شک روزه او باطل است اگر چه از
حساب نجوم و مانند آن و یا از قول یک عادل و یا یک زن و کافر و فاسق مظنه داشته
باشد پس اگر معلوم شود که آن روز از ماه رمضان بوده است لازم است قضا نه کفاره
اگر چه احوط است و اما اگر مستحب قصد کند بنیت شعبان صحیح اگر چه بعد از آن معلوم شود
که ماه رمضان بوده است بلی اگر در اثناء روز معلوم شد لازم است که نیت را بر گرداند
بماه رمضان و اگر آن روز را خوردن باشد قضای او را بگیرد بی کفاره و اگر در
اثناء روز معلوم شود واجب است باقی روز را مثل روزه دار امساک و هم چنین
است اگر آن روز نیت قضا و نذر یا دیگری و مانند آن نموده باشد پس در یکی از اینها
صحیح و از ماه رمضان محسوب میشود و لیکن اگر آن یک روز هیچ روزه محسوب از روزه دیگر
نمیشود پس اگر کسی بداند که ماه رمضان است و هر روز روزه بگیرد بنیت غیر رمضان

و بعد از آن معلوم شود که ماه رمضان بوده است محسوب است از ماه رمضان میشود و اگر کسی در
زندان باشد و نتواند تشخیص ماهها دهد واجب است بر او که عمل بر قول ترجیح ظنهای
خود کند پس جد و جهد کند و هر وقتی که بیشتر مظنه او گردد او را روزه بگیرد بنیت ماه رمضان
و احوط است که آنچه در ماه رمضان از کفاره و غیر آن هست همگی در اینجا جاری است اگر چه
اظهر است که ما سوای روزه دیگر نقل چیزی از آنها در اینجا نیست پس اگر یکروز
افطار کند همان قضای او را بگیرد و ظاهر است که در کسیکه نتواند تشخیص ماهها را
بدهد مثل کسیکه در زندان باشد در احکامی که ذکر شده و اگر بعد از آن
معلوم شود که غلط شده است یعنی وقتیکه روزه گرفته است ماه رمضان نبوده است
پس اگر پیش از ماه مبارک رمضان بوده است باطل است و اگر بعد از آن گرفته است
صحیح و اگر از همان ماه رمضان محسوب میشود و آنچه مذکور شد تفاوتی نیست در ماهها
اینکه همه ماههای سال از برای او مشتبه باشد یا بعضی از آنها اگر چه او ماه باشد و اما در
غیر روزه ماه رمضان و اگر وقت روزه مشتبه شود با وقت دیگر لازم است که هر دو را
روزه بدارد مثل اینکه نذر کرده است که یک روز معینی یا یکروز معینی روزه
بگیرد و مشتبه شده است که آن ماه رجب بوده است یا شعبان و یا اینکه آن روز پنجشنبه اول
ماه بوده یا وسط ماه میباید در اول رجب و شعبان روزه بگیرد و در ثانی هر دو روز را

و اما وقت نیت روزه ماه رمضان پس از اول غروب آفتاب است تا طلوع صبح صادق
هر وقت که خواهد نیت کند که فردا را روزه بگیرد و کافی نیست و هم چنین است اگر از اول ماه نیت همه
ماه را بکند بلی بهتر آنست که در اول ماه نیت همه را بکند و در هر شب نیز نیت آن روز را تجدید کند
و اگر شب نیت نکند تا طلوع صبح پس اگر عمداً باشد روزه آن روز را باطل است و اگر سهواً باشد
تا ظهر هر وقت که در خاطرش آید تجدید نیت کند و اگر بعد از ظهر متذکر شود روزه آن روز باطل است و مثل
روزه داران امساک کند تا غروب و مثل فراموشی است بیهوشی و مستی و خواب و مثل روزه ماه
رمضان است هر روزه واجب معینی اگر چه از اول وقت داشته باشد مثل قضاء ماه رمضان
و روزه اجاره در روز تنگ وقت و امثال آنها در آخر وقت یعنی وقت نیت در هر آنها همان است که
ذکر شد و اما روزه واجبی که معین نباشد مثل قضاء ماه رمضان و مانند آن در وقت
وسعت پس وقت نیت آن از اول شب است تا بقدری از روز باشد که بعد از نیت نفسی بکشد و در نیت
کرد قبلی مرتبا از غروب آفتاب رو تنگ شتر نیز نیت روزه اینده جایز باشد و هر وقتیکه نیت
شد لازم است که نیت خلاف آن را نکند پس اگر کند و تجدید نیت نکند عمداً اما صحیح روزه
باطل است و اگر بعد از صبح نیت خلاف یعنی نیت خوردن و مانند آن کند مشکل است اظهر عدم
بطلان است مادامیکه مبطلی بعمل نیاورده است اگر چه احوط بطلان است و هم چنین است
تردید در خوردن و مانند آن بدانکه شرط است در نیت که قصد قربت محضه نماید پس اگر روزه

و این اوجه است ح

بکیرد بجهت قی کردن یا تخفیف یا خوشی یا تحصیل شهوت و مانند آنها روزه او باطل
نیست خواه آنها را تنها قصد کند و خواه با قصد قربت ولی اگر روزه را اینها او با تنها
بکیرد و اینها اصل باشد نه تابع در قصد پس صحیح نیست و شرط است در صحیح بودن روزه اسلام
و ایمان پس روزه کفار و سنیان و آنکه به دوازده امام اعتقاد ندارند باطل است خواه
از اول امر چنین باشند و خواه در اثنای روز و اگر کسی مست باشد در وقت اول و عمدا ترک کند
روزه او باطل نیست و لکن اقوی آنست که کفاره لازم نیست اگر چه در روزه واجب ماه
رمضان باشد و خالی شدن زن از حیض شرط صحت روزه نیست اگر چه بالغ نباشد فصل

فصل دویم در خوردن است

در خوردن بدانکه خوردن روزه را باطل میکند اگر از روی عمد و اختیار باشد خواه
از خوردنیهای متعارف بخورد مثل نان و خرما و مثل آنها یا از غیر متعارف مثل خاک و زغال
و گل و خواه بنحو متعارف بخاید و بخورد و خواه نه مثل انداختن تریاق و مانند آن
براه حلقوم چنین است اگر دهن را بکشاید از برای داخل شدن پشه و مگس و بداند
که اینها بگلو خواهند رفت و فرقی در میانه بسیار و کم نیست اگر چه باقی مانده غذا در زیر
دندان باشد و همچنین است فضولی که از دهان بیاید پس فرو بردن وی نیز روزه را
باطل میکند و همچنین است آب دهنیکه از دهن بیرون آورده و برگردانیده فرو
برد اگر چه در بالای مسواک یا انگشت و مانند آنها مانده باشد ولی اگر زبان را بیرون

کند و بر روی او آب دهن جمع شده باشد و برگرداند و فرو برد ضرری ندارد و احوط
آنست که بلغم سینه و سر را که بفضای دهن بیاید که بیرون از مخرج خا باشد بیرون از مخرج حا عین است
پس فرو برد و داخل حلق شود روزه باطل است اگر چه اقوی آنست که حکم اینها نیز مثل حکم
آب دهن که روزه را باطل نمیکند مگر از دهن بیرون آورده دوباره برگردانیده
فرو برد و انفیه و مانند او را که در بینی میکشند اگر بحلق داخل شود روزه را باطل
میکند و همچنین است سرمه و دوا شدن که در چشم یا در گوش بریزند پس هر کدام
که داخل حلق شود روزه را باطل میکند و الا فلا اگر چه شده روزه آنها در مغز سر
و دماغ ظاهر شود و جایز است خاییدن علک و فرو بردن آب دهن اگر چه طعم او متغیر
شده باشد مادامیکه یقین نشود که چیزی از او در آن آب دهن هست و خاییدن نان
از برای مرغ و طفل و چشیدن طعام از برای دانستن مزه و مانند آنها تا بحلق نرسد
و ضرری ندارد ولی اگر بی اختیار چیزی از آنها داخل حلق شود احوط قضا است اگر چه
اقوی صحت روزه است و همچنین است آب استنشاق و مضمضه و لکن در مضمضه که
از برای غیر وضوء نماز واجب باشد و آب بی اختیار فرو برد قضا اقوی است خواه
از برای وضوء مستحبی باشد یا غیر آن باشد و خواه بجهت شستن نجاستی که در دهن
شده و خواه بجهت نباشد و در غیر مضمضه باب این حکم ثابت نیست اگر چه احوط است

فصل [illegible]
آشامیدن نیست

و در جایی که آب مضمضه فرو نرفت و بیرون ریخت مستحب است که سه دفعه آب دهن خود
را جمع کرده بیرون بریزد و در وقت که بعد از چشیدن مزهٔ طعام و مانند آن نیز چنین
باشد و اینکه خلال کردن دندانها بعد از خوردن غذا واجب نیست بلکه مستحب است
پس اگر چیزی در زیر دندان مانده باشد بی اختیار بیرون آمده فرو برد روزه باطل
نمیشود مگر در صورتیکه آن روزه دار مظنه بسیاری داشته باشد که آن غذا اینکه
در زیر دندان مانده است اگر اخراج نشود البته بحلق میرود مثل کسیکه میانه دندانهای
وی بسیار گشاد باشد و گوشت بسیاری در آنها جا کرده باشد و مانند این بار در
هر جاییکه تفریط شمرده شود قضا دور نیست اگرچه صدق تفریط در ترک گذاشتن
غذا در زیر دندانها نیز تابع حد باشد در سهل بیرون آمدن و داخل اندرون
شدن تفریط خواه بود و قضا بلکه کفاره نیز لازم است والا نه قضاست و نه کفاره
فصل در آنکه مبطل نیست ولی نیز اگر از روی علم و عمد و اختیار باشد روزه را
باطل میکند اگرچه ذره از آب یا از آنچه مبطل باشد خواه بدهن بیاشامد و خواه
از بینی مثل اینکه بنی در بینی گذارد و آب بکشد و اما با چوب تر مسواک کردن پس آن
ضرر ندارد و اگر رطوبت او چیزی داخل حلق نشود بلکه مسواک کردن مستحب است اگر خور
دن و آشامیدن بهوا باشد روزه باطل نشود اگرچه از صبح تا غروب چنین باشد

مشغول باشد

مشغول شود و اگر کسی را اکراه کنند بر خوردن و آشامیدن پس بر دو قسم متصور
میشود یکی آنکه بر حلق او بریزند اشکال روزه اش صحیح است اگرچه از کسیکه ناخود
به چنین باشد بلکه اگر خود فرو نبرد بلکه خود بخود فرو برود آنکه او را بترسانند یا
بترسانند یا بترسد که اگر نخورد ضرری باو برسد در حال القدر یکه بحبس یا او را
ضرر کوبند یا در جان یا اهل عیال بلکه مؤمنی از خویشان و غیر آنها و آن انجهت
نخورد با بحلق او بریزند و فرو برد پس در این صورت اشکال است ۴ احوط قضا است
و اقوی صحت با قضا عجب و کفاره لکن در هر دو صورت اگر تجاوز کند از آن
قدریکه اکراه بر او شده است قضا و کفاره هر دو لازم ۲ میشود و اگر ظالمی کسی را مجبور کند
بر سفر مثل اسیر و غیر آن و مانند آنها بی آیا آن نیز مثل اکراه کردن بر خوردن است
که روزه را باطل میکند یا نه ظاهر ۳ ثانی است بلکه خلاف ندیده ام و اگر روزه گرفتن
بر او ضرر داشته باشد واجب است خوردن خواه ضرر بسیار باشد و خواه کم اگر
چه طول کشیدن ناخوشی و ضعیف شدن قوه بیشتر از آنچه که لازم روزه است
در متعارف اکثر مردمان و خواه آن ناخوشی تب و لرزه و درد دل و درد سر و ما
نند آنها باشد و خواه غیر آنها مثل گشتن دست یا پا و درد چشم و مانند آن و
و خواه خود در روزه گرفتن ضرر باشد و خواه ترک مداوا و خواه یقین بضرر کند

۴ بلکه اقوی صح

صحت قضا در غایت
اشکال است بلکه در آن صورت
معصیت ندارد و اما قضا پس
اقوی وجوب اوست صح
۲ لزوم کفاره بسبب تجاوز
از آن قدریکه اکراه بر او
شده در صورت
ثانیه محل
اشکال است و اقوی عدم [illegible] صح

۳ [illegible] کراوی
البطلان [illegible]

۹ این مسئله داوری با اعتبار علی ضرر است ۵

اقوی صحت است در صورت علم بضرر ۵

و خواه مفتی و خواه آن ظن به تجربه خود حاصل شود و خواه بگفتهٔ دیگری اگرچه فاسق باشد
کافر نباشد و ظاهر است که شکی باعث ترس شود نیز بلی معتبر است پس اگر روزه را بگیرد
باطل و گناهکار است اگرچه مسئله را نداند از روی قصور و اگر در حقیقت ضرر داشته
باشد و او نداند روزه بگیرد صحیح است اگرچه احوط قضاست و اگر ضرر نداشته باشد
و او یقین بضرر کرده روزه را بخورد و لهذا از آن معلوم شود که ضرر نکرده و بجا از
قضا چیزی بر او نیست و اگر زن حامله اگرچه از زنا باشد بترسد که اگر روزه بگیرد
طفل سقط شود و کم شیر بترسد که طفل اگر شیر نمیدهد اگرچه بترسد بمیرد یا ناخوش
شود یا مشقت گرسنگی بسیار بر او وارد شود واجب است بر آنها که روزه را بخورند
و قضا بگیرند و یک کد گندم کفاره دهند و مد آن بجای ریگ یکصد و هشت مثقال است
شش مثقال و یک ثمن مثقال و نصف ثمن عشر مثقال کمتر است و این کفاره در زنی
که بتر(؟) عاشیر دهد مشکل است اگرچه احوط است و اگر این دو زن ترسی بر طفل
نداشته باشد بلکه بر جان خود بترسند لازم است که روزه را بخورند و
قضا را بگیرند و یک کد گندم در این صورت واجب نیست اگرچه احوط است و هم
چنین است کسیکه روزه را بخورد از برای خلاص کردن دیگری از هلاکت غرق
شدن و مانند آن پس بجز از قضا چیزی بر او نیست اگرچه یک کد گندم نیز احوط

۴ این احتیاط لزوم ندارد ع

اقوی آنکه قضا لزوم ندارد اگرچه احوط است ع

احوط است بلکه در غیر ماه رمضان اگرچه نذر معین باشد این یک کد گندم نیز نه و هر دو پیر زن و
پیر مردی که ناخوشی تشنگی داشته باشد که هر قدر آب بخورد سیر نشود اگر روزه گرفتن
بر اینها مشقت بسیاری داشته باشد روزه را بخورند و در هر روز یک کد گندم صدقه دهند و
بعد از آن اگر قدرت بر قضا بهم رسانیده باشند قضا لازم نیست و اگر قدرت نرسانیده
باشند بلکه ساقط است و مستحب است که اولاد زن پیر و مرد اگرچه صغیر باشند قضای آنها را در
حال حیات او بگیرند و اگر اولاد نداشته باشند خویشان آنها بگیرند و هر که خویشی او نیستند
[illegible] آیا جایز است که طفل صغیر در همان ماه رمضان هر روزی که آنها میخورند
همان روز را بعوض آنها روزه بگیرد مشکل است اگرچه عدم جواز اقرب است زیرا که
در شرع جایز نیست در ماه رمضان روزه دیگری گرفتن و آنچه مذکور شد مخصوص است
بمرد و زن پیر و ناخوشی تشنگی پس اگر ناخوشی کسی گرسنگی باشد که او را وجع میگوید
یا جوانی از پیری ضعیف تر باشد یا ناخوشی شهوة داشته باشد که دم بدم میل بجماع کند
و اگر ترک کند ناخوش شود و مانند اینها پس داخل اینها از حکم جایز نیست بلکه روزه را
میخورند و قضا را او را اگر خوب شدند و اگر نمیگیرند اگر ممکن نشد ساقط است
و [illegible] از اینکه اینها دانسته شد میباید دانست که کسیکه از روی عمد و علم و اختیار روزه
را بخورد هیچ چیز بر او وارد نمیشود مگر گناه و رفع آن بتوبه میشود پس واجب است که

۲ این حکم در صغیر مشکل است ع

که اقرار نماید روزه را امساک کند اگرچه در خوردن گناه کار نباشد مثل اینکه گمان کرد
که ناخوش است و روزه را خورد پس معلوم شد که صحیح بوده است و روزه ضرر نمی‌داشته
است در این صورت نیز امساک در باقی روز لازم است و از برای کسیکه در واقع روزه
خوردن مباح بوده است مثل ناخوش اینکه روزه برای او ضرر رساند امساک و حائض نفسا
اگر روزه را خورده در اثنای روز عذر او زایل شده است که در بقیه روز امساک مستحب است
نه واجب. فصل کفاره و این لازم است بر کسیکه گناه کار باشد در خوردن
روزه ماه رمضان و احتیاط دارد بحلال یا کنیز آزاد کند و یا دو ماه متوالی روزه
بگیرد و یا شصت مسکین را سیر کند و احوط آنست که اگر قدرت بر آن بر بنده داشته باشد آزاد
کردن دارد او را بکند و اگر قدرت ندارد دو ماه روزه بگیرد و اگر قدرت بر آن
نیز ندارد شصت مسکین را سیر کند اگرچه اقوی آنست که از او مخیرست در میان آنها
بل اگر بحرام روزه را باطل کرده باشد مثل شراب و میته و خون و مانند اینها
احوط جمع است اگرچه اقوی تخییرست و شرط است در این دو ماه روزه که یکماه و یکروز
از روی متوالی باشد خواه آن یکروز بعد از ماه باشد یا قبل از آن و خواه ماه هلالی
یا عددی و همینکه یکماه و یکروز پی هم عمل آمد اقوی آنست که جایز است خوردن و باقی را
متفرق گرفتن اگرچه تا ممکن است هر دو ماه را پی هم بگیرد اولی است و اگر یکماه

بلکه اقوی جمع است در این صورت

دیگر

دیگر روز تمام نشده بگیرد یا پیش در اثنا باطل نمود پس اگر بعذر بوده است هم باطل بود
و اگر با عذر بوده است مثل ناخوشی و تقیه و سفر ضروری و مانند اینها پس که شد صحیح است
و لازم است که بمحض زوال عذر باقی را شروع کند و پی هم بگیرد تا تمام شود و دیگر و اگر
کسی قادر بر روزه نباشد لازم است که بنده آزاد کند و یا شصت مسکین را سیر کند
و اقوی آنست که کسی که پی هم گرفتن نداشته باشد نیز چنین است و اگر اینها را هم نتواند
هجده روز روزه بگیرد و احوط آنست که پی هم بگیرد و اگر قدرت بر یکماه داشته باشد
یکماه را بگیرد و بعوض ماه دیگر نه روز بگیرد و اگر از روزه عاجز باشد استغفار کند
و ظاهر آنست که کسیکه نداند که خوردن و آشامیدن روزه را باطل میکند و تقصیر نکرده
باشد در تقصیر مسئله و یا میدانست که باطل میکند و نمیدانست که کفاره بر او واجب است
کفاره بر او نیست اگر مجتهد جامع الشرایط مطلع شود که او روزه را از روی عمد و علم
و اختیار خورده است بقدریکه مصلحت داند او را اذیت کند اگرچه بتازیانه باشد
مثل طعنه زدن و مانند آن و اگر سه دفعه مطلع شد و تعزیر کرد در مرتبه چهارم
میباید کشته شود بل اگر تعزیر نشده باشد در هر مرتبه کشته نمیشود و هر روزیکه بخورد
همین حکمها جاریست و اما اگر در همان روزیکه خورده است دوباره سه باره
بخورد همین حکمها جاریست و اما اگر در همان یک قید دکان و تقریر با امساک باید

روز برا او لازم میشود و در تعدد کفاره اشکال است اظهر عدم است اگرچه احوط
تعدد است خصوصا در تکرر جماع اگر کسی اگر کسی بازی کرد و روزه را خورد پس
در اثنای همان روز عذری که اگر روزه را نخورده بود باطل میکرد عارض شد مثل
و سفر و حیض یا معلوم شد که عید یا آخر شعبان بوده است پس در ثبوت کفاره بعد
اگرچه اطلاق و نص خالی از اشکال نیست و اما کفاره پس آن امری که مبطل روزه
است از راه حیله بیاورد مثل اینکه سفر کرد تا کفاره را ساقط کند پس بی اشکال ساقط
نمیشود اگر حیله او مدخلیتی نباشد مثل اینکه معلوم شد که عید بوده است یا سفر واجبی بهم
رسید و یا مرضی شد بدین عارض شد پس کفاره ساقط است و اگر پیش از آن رو
کرده باشد بر میگرداند اگر تکلف نشده باشد و اظهر اینست که عتق مثل تلف است پس اگر
بنده آزاد کرده باشد دوباره بنده نمی برمیگردد

فصل چهارم در قی کردنست

و او نیز اگر از روی عمد و اختیار باشد روزه را باطل میکند و اما اگر سهوا یا بی اختیار
باشد باطل نمیکند اگرچه بسیار خورده باشد که آن باعث قی شود اگرچه او علم در
این صورت قضا است و ظاهر اینست که تفاوتی در قی کردن در میانه قی کردن
غذا او بلغم و صفرا و خون و غیر آنها نیست بلی اگر جانداری قی کند مثل کرم
و مانند آن و او ده بجز از غذا که خوراک نباشد باطل نمیکند و در قی کردن

اگر

اگرچه عمدا باشد و کفاره نیست بلکه اما چهار امر دیگر ثابت است و اگر کسی را اکراه کنند بر قی کردن
مثل اینکه انگشت در گلوی او کنند یا چیزی از قی بیاورد بنزدیک صبح بادو بخوار انشده و باین
سبب قی کند روزه اش باطل نمیشود در استمناست و آن نیز اگر عمدا و اختیارا
باشد روزه اش را باطل میکند و کفاره نیز لازم میشود بهمان تفصیلی که در خوردن و آشامیدن گذشت
بلکه اگر بادلت و مانند آن از چیزهائیکه استمنا به او حرام است بکنند هرسه
کفاره را احتیاطا باید بدهد و مراد استمنا به او نیست علم آن که یا انقدر دلت بمالد یا انگشت یا
بازی مثلا نماید و مقصود او نیز منی آوردن باشد و یا مقصود او اگرچه منی آوردن
نباشد و لکن عادت او جاری شده باشد بر اینکه هر وقت چنین میکرد منی می آید پس اگر هیچ
یک از این دو امر نباشد بلکه بی اختیار و بی عادت تا دلت برزنی یا خیال کردن منی آمد
روزه باطل نمیشود و تفاوتی در میان مرد و زن و خنثی نیست بلی در زنان بیرون آمدن
منی بسیار کم است چه در اندرون آنها جاری است اگر منی آنها از جای خود حرکت
کند یا بجا میریزد و تا منی بیرون نیاید روزه باطل نمیشود اگرچه بادلت الت ... شد
و مانع نشود در استمناء آن هیچ چیز جاری نیست

فصل پنجم در جماع کردنست

و او بعض داخل کردن حشفه در قبل و دبر جانداری از انسان و حیوان زنده یا مرده
روزه فاعل و مفعول را اگر آدمی باشد باطل میکند اگرچه منی نیاید و همه آن هیچ چیز

در آنها جاری است اگر بمحرم اما شد مثل زنا و وطی بهیمه و مرده و غلام هر سه کفارها
احوط است و اگر سهواً جماع کند و یا حیوانی را زنی تعلیم کرده باشد که او را وطی کند باطل
نمیشود و همچنین است اکراه بلی اگر مرد زن خود را در روزه ماه رمضان اکراه کند
بر جماع یا قبیل در رده بر او آن زن تا وقتی که دخول تمام شود راضی نباشد اگر چه بعد از تمام
شدن دخول راضی شود بر آن زن هیچ یک از آن هیچ امر لازم نمیشود بلکه بر شوهر
لازم است بلکه کفاره زن را نیز باید او بدهد و تعزیر او را نیز او بخورد پس پنجاه تا
تازیانه بخورد باید زد و ظاهر آنست که فرقی در ما بین دائمه و متعه و کنیز نباشد بلی
در تعزیر کنیز تفصیلی است که در کتاب حدود ذکر کرده ایم و اگر نامحرمی را یا مرد
اکراه کند و یا آنها او را اکراه کنند که آنها او وطی کنند و یا کسی دیگر و نفر او را اکراه کند
که با یکدیگر وطی کنند یا زر خریده یا آزاد در این عمل یا یکدیگر یا طفل صغیر را اکراه
بر وطی یکدیگر کند یا خود صغیره یا صغیر را اکراه بر وطی خود یا آنها کند پس در جمیع این صورت
ها احتیاجات در آنست که گفته شد اگر چه اقوی عدم تعدد کفارات است اگر چه صغیره
زنش باشد و در هر صورتیکه تعدد کفارات شد و قادر بر هر دو نشد و یجده روز
بگیرد و اگر قادر بر آن نیز نشد و دفعه استغفار کند مجملاً آنچه در کفارات خوردن آ
و آشامیدن گفته شد در اینجا دفعی باید بعمل بیاید   در فرو بردن

فصل هفتم در بیان [illegible]

الحدود [illegible]

---

۶ الطال روزه [illegible] دلکش
[illegible] در [illegible] الکاسح

سر است در چیز روان و آن روزه را باطل میکند اگر عمداً او اختیار باشد خواه در آب
باشد یا گلاب یا مثل آن آب روان و مانند اینها و هیچ چیز در اینجا جاری است ۴ و ظاهر آنست که تنها
سر را بزیر آب فرو بردن اگر چه بدن در بیرون آب باشد نیز همان حکم دارد و اما بعید نیست [illegible]
او قبل دهن را با آب بگذارد و بعد از آن یک طرف رو بر او بعد طرف چپ او همچنین عیبی ندارد
و فرقی در آنچه گفته شد در میان روزه واجب و مستحب نیست اگر چه بعض فرموده اند که مستحب را
باطل نمیکند و عمل [illegible] نیز بعید نیست و حکم فراموش و اکراه همانست که گذشت   در رسانیدن
غبار غلیظ است بحلق و حد آن گذشتن از مخرج عین است بلکه خاء است و بعض حاء را گفته
اند و آن در این مقام اقوی است پس در بالا آمدن قی تا از مخرج غین نگذرد باطل نمیشود
و در پایین رفتن تا از مخرج خاء نگذرد باطل نمیشود و ظاهر آنست که در فرو بردن و آشامیدن
نیز همین گذشتن از مخرج خاء معتبر است اگر چه بشکم داخل نشود و معنی غلیظ آنست که جرمی در گلو
به بند دود و دود بخار غلیظ نیز چنین است اگر چه ظاهر آنست که معنی غلیظ در آنها آنست که
که بسیار شده فرو کرنده چشم و گوش باشد چه جرم در او داخل چه بسیار باشد ظاهر نمیشود
و لکن اقوی همانست که اول گفته شد ۲ و در قلیانی که کم دود باشد بلکه مطلق الشغلها در این زمانها
زمانها شده است و در کتب قدما اسمی ندارد و آن اشکال نیز بی وجه است پس قلیل [illegible]
او روزه را باطل میکند و هیچ چیز در اینها ثابت است اگر چه کفارات دود و [illegible]

۴ بغبار اینکه کفاره و قضا مع الاقوی
علی اگر چه احوط لزوم قضا است
و احوط از آن لزوم [illegible]

فصل هشتم در رسانیدن غبار غلیظ است

اقوی آنکه اگر از غبار و بخار [illegible] چیزی فرو اگر چه بسیار کم باشد
از مخرج خاء بگذرد غبار احتیاط است
روزه باطل [illegible] قضا و کفاره لازم است
و اگر عمداً اصلاً و اختیار [illegible]
روزه باطل [illegible]

ذکر [illegible] [illegible]

دیگر اشکالی نیست و حکم فراموشی و اکراه همانست که گذشت ولکن امر طباخها و زنانی
و کنیزها که شغل ایشان طبخ است و منقیها که گندم پاک میکنند و در دکانها که گندم و جو و
علفها بجز حکمی درو میکنند و کسانیکه شغل ایشان خواندن و تجارت جاروب کردن و
کسانیکه خاک روبه و خاکستر میکشند و کسانیکه شغل ایشان سفر کردن است در نهایت
اشکال است زیرا که اینها از قسمیکه ممکن باشد اگر احتیاط کنند باز یقین حاصل میشود
که غبار و دود در حلق اینها فرو میرود پس در رخصت که بالاتر از مرتبه عسر و حرج نیز بر
اینها واجب نباشد بعضی فقها اینکه به مشقت نیفتند احتیاط کنند و دهن و بینی را با دستمال
بخوبی ببندند که نفس تنگ نشود و بعد از آن هرچه بحلق برود عیبی نداشته باشد و لکن
در اینجا اگر آب بحلق رود درپیشک باطل نیکند و آیا در جائیکه غبار در حلق جرم ببندد
سهوا و یا در صورتیکه جایز باشد و اشخص او را پاک کند آن جرم را بیرون بیندازد
بهتر است یا فرو بردنش اقوی است زیرا که بعد از گذشتن از مخرج خا معفو عنه است
فرو خورده شده باشد پس برگردانیدن دیگر خواهد بود و احتیاط در [illegible] تا
ممکن است اینها را در هنگام روزه مرتکب نشوند و اگر شده اند احتیاط در قضا است
و کسیکه شغل او غواصی است داخل سر را باید بزیر آب ببرد نیز همان حال را
دارد
در باقی ماندن بر جنابت است و او نیز اگر عمدا و اختیارا باشد

و ترک این احتیاط جایز نیست

فصل [illegible] در باقی ماندن بر جنابت

در صورت صدق [illegible] واجب است و الا اول [illegible] لازم است

روزه را باطل میکند بلکه از اصل صحیح نمیشود و هیچ چیز لازم میشود ولکن در اینجا
در صورت اکراه روزه صحیح است نه باطل در فراموشی بلی در اینصورت تفصیلی است
و آن اینست که اگر غسل جنابت را فراموش کند تا همه ماه رمضان یا بعض از ماه بگذرد
اگر چه قدری از روزی اگر باشد قضا اینها بی کفاره لازم است و اما در غسل حایض و نفسا
ولکن ماه رمضان بودن را فراموش کند یا روزه غیر ماه رمضان باشد و مثل قضا و تجی
و نذر و نیابت و مانند اینها پس در رخصت صحیح باشد اگر چه در واجبها احتیاط
در بطلان است و حکم جنابت قدری مشکل حکم کسیکه منی در جامه مختص خود یابد حکم جنب تعمد است
و از آنچه ذکر شد حکم بعض باقی ماندن بر جنابت تا صبح عمدا یا اکراها و یا سهوا معلوم شد
و اما اگر دیوانگی یا بیهوشی یا مستی و یا اشتباه مثل لزوم الشک [illegible] باعث شود او بر
جنابت باقی ماند تا صبح پس بی شک کفاره لازم نیست و ظاهر آنست که قضا نیز لازم نباشد
اگر چه احوط است خصوصا در مستی و مانند آن اگر خود باعث شده باشد و اما اگر خواب
باعث شود بر جنابت باقی ماند تا صبح پس بر چهار قسم است اول آنست که جنب شده
اول
از خواب بیدار نشود تا بعد از طلوع صبح پس در اینصورت ظاهر آنست که روزه صحیح است
نه قضا لازم است نه کفاره دوم آنست که بعد از جنابت بیدار شود یا در بیداری جنب شود
دوم
در روز گذشته باشد یا در شب و غسل نکرده بخوابد و بیدار نشود تا صبح پس

پس در اینصورت اگر قصد داشته که بیدار شود و غسل کند و احتمال هم میداد که
بیدار میشود ولکن بیدار نشد پس بی اشکال روزه صحیح است و هیچ یک از آن پنج
چیز لازم نیست و اگر قصد داشت ولکن احتمال نمیداد که بیدار شود پس بی اشکال حکم
کسی است که عمدا بر جنابت باقی ماند تا بصبح که همه پنج امر ثابت است و همچنین است اگر عزم
کند که غسل نکند اگرچه بیدار شود و بهمین عزم خوابید و بیدار نشد تا بصبح و اگر نه
عزم غسل و نه عدم آن را داشت و بیدار نشد تا بصبح با اینکه احتمال میداد که بیدار شود پس
ظاهر آنست که هیچ امر لازم نباشد و اینها همه حکم خواب اول بود و بعد از اطلاع بر جنابت

در خواب دویم است یعنی بگذ محتلم شد و آگاه شد و بعد از آن خوابید و بیدار
شد و باز خوابید پس حکم آن همان است که ذکر شد اگرچه قضا در اینجا اگر بیدار نشد
تا بصبح در همه آن صورتها که گذشته ثابت است   (چهارم) در خواب سیم است که بعد از سه مرتبه
آگاهی بجنابت و لزوم غسل بخوابد و بیدار نشود تا بصبح پس در اینصورت در همه حالات پنج
حکم لازم است و فرقی در هیچ یک از آنچه ذکر شد در میانه احتلام و غیر آن نیست و اینها
همه در صورتیست که در خوابهای مذکور قادر بر غسل باشد پس اگر قادر نباشد هم خوابها جایز است
نه قضا لازم است و نه کفاره مگر وقتی که یقین داشته باشد که بیدار نشود تا بصبح پس این خواب
حرام است بلکه میباید بیدار باشد و تیمم بدل از غسل کند و نشکند تا بصبح و اگر آب

با تیمم بدل از غسل ع [2]

غسل

غسل و تیمم را مهیا کرده و خواسته غسل کند و صبح شد روزه اش صحیح است و هیچ یک از آن پنج
امر نیست مگر در حق آن کسی که از اول امر میخواسته است عمدا باقی بماند بر جنابت تا بصبح
و بعد از آن پشیمان شده و همچنین است اگر کسی در خواب سیم را هم کرد و بار سیم بیدار شده و اینها
همه در حق کسی بود که خوابهای او از روی قصد و شعور باشد پس اگر همه خوابها از روی فراموشی
باشد حکمش نیست در فراموشی غسل گفته شد و اگر بعض از روی شعور و بعض از روی فراموشی
باشد پس اگر خواب اول از روی فراموشی باشد خواب دویم از روی شعور با اینکه جنب است و می
باید غسل کند و این خواب خواب دویم است و باز خوابید و صبح شد پس بی اشکال حکم خواب دویم
در اینجا جاریست و همچنین است خواب سیم و اگر دویم یا سیم از روی فراموشی باشد یعنی بعد از آنکه
خواب دویم یا سیم است یا از اطلاع یابد غسل کند یا اینکه ماه رمضان است و در خواب اول اینها را هم
میدانسته پس اگر خواب دویم باشد و تا صبح بگذرد حکم او حکم کسی است که بکلی غسل را فراموش کرده باشد
که یک قضا بیشتر بر او نیست و اگر خواب سیم باشد یعنی در خواب اول همه را میدانسته و در خواب
سیم فراموش کرده و خوابید و بیدار نشد تا بصبح پس آن هم از اشکال نیست اگرچه ظاهر آنست
که بغیر قضا چیزی بر او نباشد و اگر کسی در شب ماه رمضان جنب باشد و غسل و تیمم بر او ممکن نباشد
و با وجود این نه غسل و نه تیمم و بعد از آن نه آب باشد و نه خاک تا صبح پس احوط قضاست و اقوی
صحت روزه است بی قضا اگرچه در آن وقت که غسل یا تیمم ممکن بود قصد آن را داشته باشد

٤ بلکه احوط کفاره نیز هست ح

٥ ع

اقوی آنکه اگر در وقت امکان آب یا خاک که در وسعت وقت باشد بعد از آن ممکن نباشد عالم باشد ... لازم است ... قضا ...

فصل دهم در بیان ترک سائر غسلها است

جنب نه غسل یا تیمم کند و نه روزه بگیرد و اینها که مذکور شد حکم ماه رمضان است و اما غیر آن
پس اگر معین باشد خواه از اول همچنین باشد مثل نذر معین یا نه مثل قضا در تنگی وقت
پس اگر قادر باشد بر غسل یا بر تیمم و عمدا ترک کند تا بصبح پس روزه او باطل است و هر که
گفتها که دارند ثابت میشود و اگر قادر نباشد بر غسل و تیمم و یا ندانند که جنب شده و یا بداند
و فراموش کند پس روزه صحیح است و اگر روزه غیر معین باشد مثل قضاء ماه رمضان در
وسعت وقت و نذر غیر معین اگر چه معین باشد مثل ایام البیض پس از جنب صحیح نیست اگر چه
نداند که جنب است یا فراموش کرده باشد اگر چه روایت که مستحب صحیح باشد اگر چه عمدا
غسل را ترک کند و در غیر ماه رمضان جواب اول و دوم و سیم یک حکم دارد و آن همین
است که ذکر شد و اگر کسی در روز جنب شود غسل کردن و رسیدن شرط صحت روزه نیست پس
اگر تا بشب جنب بماند روزه اش صحیح است اگر چه غسل فورا واجبست — در ترک
سائر غسلها است ظاهر است که ترک غسل مس میت هیچ قسم از روزه را باطل نمیکند
و اما ترک غسل حیض و نفاس پس ظاهر است که اگر عمدا باشد روزه اش باطل است و لکن
ظاهر است که اگر در ماه رمضان باشد کفاره لازم نیست و اگر از روی فراموشی یا اکراه یا خواب
یا غیر اینها از آن چیزها که عمد و اختیار شمرده نشود روزه اش صحیح است و تفاوتی در اینجا
در میانه روزه معین و غیر معین و مستحب و واجب و جواب اول و غیر آن نیست بلکه حکم همه یکی است

ودر جهت نماز واجب است

فصل یازدهم در اماله است

که گفتیم و اما ترک غسل استحاضه پس اگر غسل روز گذشته و همین روز یکه روزه گرفت
روزه باطل میشود و اگر از روی عمد و اختیار باشد و لکن کفاره لازم نمیشود و اگر غسل شب آینده
را بجا نیاورد باطل نمیشود و در اینجا نیز تفاوتی نیست در میان روزه ها و جوابها مگر در روزه مستحب
و روایت که نه در اینجا و نه در حیض و نفاس شرط نباشد و در صورت فراموشی و اکراه و عدم قدرت
بر داشتن بر غسل یا تیمم روزه صحیح است و اما سایر چیزها که در مستحاضه لازم است مثل خرقه و قطره در شستن فرج
و وضو ساختن پس هیچ یک از اینها در روزه شرط نیست بلی در وقت غسل کردن لازم است که بقدر
ممکن نگذارد که خون استحاضه بیرون بیاید و آیا لازم است که غسل نماز صبح را در استحاضه پیش از صبح
بکند یا نه ظاهر نیست و اما حیض و نفاس روزه را باطل میکند اگر چه یک لحظه قبل غروب باشد
و استحاضه باطل نمیکند اگر چه خون تا بشب بیاید — در اماله حالت است و اماله روزه را باطل میکند
اگر عمد و اختیار باشد اگر چه بجهت ناخوشی باشد خواه روزه ماه رمضان باشد یا غیر آن و خواه
واجب باشد یا مستحب و در اماله کفاره نیست اگر چه در ماه رمضان باشد بلکه همان گناه و توبه و تعزیر و قضا
و شیاف یا صابون و مانند آن ضرر ندارد اگر چه عمدا باشد و ریختن چیزی روان در ذکر مرد و فرج زنان
نیز ضرر ندارد بلی همه اینها مکروه است بخصوص آب و مانند ریختن در فرج زنان بلکه نشستن
زن در آب نیز مکروه است و خنثی و خواهر نیز چنین است — در دروغ بستن است بر خدا
و رسول و ائمه و او عمد و اختیار روزه را باطل میکند و گناه و توبه و تعزیر و قضا و کفاره

فصل دوازدهم در دروغ بستن بر خدا و رسول

لازم میشود بلکه احتیاط در آنست که هر شب کفاره بدهد و ظاهر آنست که هر شب […] بعد از آن میشود
و اما مرد و عالم آنها نباشد بلکه همچنین است وقت صغیر […]
قبر از قوله یا فقدان امام در شکم و از چنین فرموده و حال آنکه نگفته شبه اشکال است احتیاط در بطلان
و اقوی عدم بطلان است و در دروغ بستن بر غیر آن بزرگواران حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و سایر پیغمبران
و امامان اشکال گذشته روزه را باطل میکنند اگرچه حرام است و ظاهر آنست که اینها
هر دروغ از قبیل بنا شد نوشتن دروغ روزه را باطل نمیکند بلکه در حرام بودن آنها
نیز اشکال است اگرچه در قلیل حرمت و بطلان بعید نیست و در روضه که در تعزیه سید الشهدا
متعارف شده اگر یقین شود که اهل مجلس یقین کنند که آن شخص نسبت با امام میدهد روزه
باطل است اگرچه او نگوید که امام چنین فرموده بلکه هرگاه حرف بیهوده ای در پیا و ر دو حرف بهار میگوید
هر کس بشنود بگوید که این شبیه امام است و چنین شباهت قرینه شود بر اینکه سخنان او
بر لفظ امام باشد و دروغ بگوید حرام و روزه اش باطل میشود و اگر چنین نباشد عیب ندارد
و اگر کسی کلام خدا و رسول را بقدر فهم خود ترجمه کند یعنی بگوید که من چنین فهمیده ام نه اینکه
مقصود آنست نیز عیب ندارد و همچنین است اینکه چیزی را البته بخدا و رسول و ائمه نسبت ندهد و نداند که راست
است یا دروغ با ملاحظه با حد طرفین داشته باشد روزه اش باطل نمیشود پس کار علما و سایر
و مفتیان و قضات و واعظ و مانند اینها آسان نیست زیرا که قریب قائم است که اکثر اینها

میگویند

ایل تعظیم در غایت اشکال است م

لطلان بعید است ع
اگر صریح نباشد

معتبر در اشکال این مسئله عدول شد
قضیه خصم حق آنست که اگر در این صورت
نسبت مذکوره خود نیت نسبت
آن را با امام بجو شبه است باطل است
و قطع دیگر و الله فعله منه
اعتبار نیت ارزای دیگر آن
در آن مجلس نشنیده است
م

میگویند بقدر فهم خود میگویند اگرچه بهتر آنست که در اول مجلس بگوید چرا که کثیر آنها مظنون
باشند است و اگر کسی چیزی را بصدق فهمیده و با خبر نسبت داد و بعد از آن معلوم شد که دروغ
بوده است ضرر بروزه او ندارد و همچنین است که اگر چیزی را کذب بداند و نسبت دهد باز بعد از آن
معلوم شود صدق بوده است نیز ضرر ندارد و بنابراین پس احتیاط کردن بعضی از علما در ماه مبارک
رمضان از مراقبه کردن از ترس کذب بر خدا و رسول و ائمه خلاف احتیاط است زیرا که مراقبه
واجب بوده است و بمحض احتمال وقوع در حرام تاخیر نمیتوان انداخت اینها چیزهایی بود که حرام
بودند روزه دار را اما آنچه تاکید کرده است پس بعضی از آنها در طی مباحث گذشت و بعضی دیگر
چکانیدن دوا چیزی است در گوش که بحلق نرسد و روغن گرفتن و جماع کردن اگر بترسد از ضعف
و مباشرت زنان بغیر جماع بهر قسمی که باشد و بچشم کشیدن سرمه که در او صبر یا مشک بلکه هر چیزی که در او
مزه باشد و بحلق برسد در وقتی که بداند که از چشم بسر میرسد و داخل روزه را باطل میکند
و حمام رفتن در صورتی که بترسد از ضعف و چیزی را در بینی کشیدن اگر بحلق نرسد و بو کشیدن
هر گیاه خوشبو و کراهت بوئیدن نرگس بیشتر است و تر کردن جامه بر جسد نه خود جسد نیز و آنچه
ذکر شد جز کفاره از برای طفل نیز ثابت است یعنی هرچه بر مکلفین واجب یا مستحب است هرچه
بر مکلفین حرام و مکروه است ع مستحب است برای ولی بلکه بر همه کس عادت دادن اطفال بروزه و سایر
عبادات خصوص آنکه طاقت داشته باشد و تمیز داده باشند هرچه بکار میکنند و شکر بکنند بر آنها در معنی

خاتمه ع
… گذشت محل اشکال است

سالکی و همین که بالغ شد بر همه واجب است آنچه [illegible] و اداء دین و واجبات عمدیه او نیز
اگر بفهمد و تمیز دهد عبادتها را از غیر آنها مثل قضا [illegible] در آنچه فوت شده و اما آنچه [illegible] روزه
و اجیر بر مسافر حرام است بحد سفر و شرط مباح قصر شدن روزه در نماز گذشت زیرا که فرق
در میانه نماز و روزه در آنها نیست و اقوی آنست که اگر روزه دار از جایی که روزه اش تمام
و صحیح است پیش از ظهر بیرون برود بقصد سفر روزه اش باطل نیست اگرچه در شب قصد سفر نداشته
باشد و لکن پیش از گذشتن از حد ترخص خوردن جایز نیست و اگر بجا آورد کفاره لازم است و قضا نیز
لازم است بلکه کفاره نیز احوط است اگرچه لازم نیست و اگر بعد از ظهر بیرون رود روزه صحیح
است و کسی که از سفر برگشته بوطن خود یا جایی رسیده که قصد اقامه در آنجا دارد پس اگر پیش از
ظهر بحد ترخص رسیده باشد روزه صحیح است و اگر بعد از ظهر رسیده است باطل نیست و لکن در اینجا
در هر صورت جایز است خوردن روزه پیش از رسیدن بحد ترخص اگرچه یقین داشته باشد
که پیش از ظهر میرسد و مستحب است بعد از آن اگر رسیده [illegible] مثل روزه داران و همچنین است
مریض که روزه نه بر او ضرر داشته باشد پس اگر پیش از ظهر ناخوشی او رفع شود روزه باطل
نکرده باشد روزه اش صحیح است و اگر بعد از ظهر باشد باطل است و در هر صورت از اول صبح
میتواند نگیرد و لکن این حکم در صورتی است که آن قدر روزه که پیش از ظهر میگیرد ضرر
[illegible] باشد و الا از اصل باطل است و بر هر کس خوردن روزه ماه رمضان از برای او جایز است

لیس بزرگ نسخه
ح

منه

شدن مسافر و مریض و حایض و مانند اینها مکروه است سیر شدن از خوردنی و آشامیدنی و جماع کردن
اگر ضرور نباشد اینها همه حکم روزه است اما قضا پس آن واجب است بر کسی که روزه ماه رمضان
باطل کرده باشد عمدا یا سهوا یا بسبب مست شدن یا بسفر رفتن و ناخوش شدن یا مانند آن کردن
یا حیض یا نفاس دیدن و واجب نیست بر کسی که روزه را نگرفته باشد در طفولیت یا در حالتی که کافر اصلی
داشته باشد یا مذهب غیر مذهب امامیه داشته باشد [illegible] باشد و چه سایر مذهبهای شیعه و بعد از آن
به مذهب حق امامیه برگردد بلی اگر عبادات را فاسد میکرده [illegible] عبادات خود را بهمان مذهب نیز صحیح نکرده باشد
اعمال عبادات را میباید بعد از آن که به مذهب حق برگشته قضا کند و کسی که بیهوش شود و نتواند
نیت روزه نماید تا وقت نیت بگذرد روزه اش باطل است و لکن قضا ندارد و کفاره اگرچه خود
باعث بیهوش شده باشد اگرچه احوط ادا در این صورت قضا است بلکه هر کس که لازم باشد واجب است
که قضا ماه رمضان را تا رمضان آینده بجا آورد و اگر نکند واجب است بعد از ماه رمضان قضا
بکند و هم [illegible] بکند گندم کفاره بدهد مگر اینکه تاخیر انداختن بجهت عذری مثل سفر و اجیر و ناخوشی
و فراموشی و بیهوشی و مانند اینها باشد که در این صورتها کفاره نیست و همچنین که در یک ماه رمضان
کفاره داده دیگر لازم نیست اگر چند سال ماه رمضان بگذرد [illegible] و اگر همه ماه رمضان یا بعض از آن
از کسی فوت شود اگر عمدا باشد و بعد از آن ماه رمضان عذر مستمر مثل ناخوشی یا سفر واجب و مانند
اینها هم رسید تا رمضان آینده و قضای آنها ساقط است و بعوض هر روز یک مد گندم کفاره

۲
این اقوی است
ح

و اول واجب است و هر روزه واجبی که از کسی فوت شود قادر بر قضای آن باشد و نکند تا بمیرد قضای
او بر پسر بزرگ او واجب است چه آن روزه ماه رمضان باشد یا غیر آن بنا بر ظاهر و آن
روزه بر عضو آن میت واجب نباشد زیرا که از دیگری بر ذمه قرار گرفته است بنا بر اقوی [illegible]
قضای پدر او اگر بر ذمه قرار گرفته باشد و نکرده بمیرد و پسر بزرگ او را نکند و همچنین است
جد او هر قدر بالا رود و در وقت مردن مذکر نداشته باشد قضای او بر کسی واجب نیست اگر چه پسر معتوه [illegible]
کبیر داشته باشد بلی واجب است صدقه از ترکه آن میت بعوض هر روزی یک مد گندم تصدق داده شود
و اگر میت را دو پسر یا زیاده باشد همگی در یک سن باشند قضای پدر را باید تقسیم کنند و جایز است همگی
در یک روز مشغول قضا شوند بلی اگر قضای کفاره باشد که پی در پی بودن در آن واجب باشد اوجه [illegible]
[illegible] که پسر بزرگ را نیز [illegible] کنند اگر چه اقوی عدم وجوب است و اگر یکی روز رفته باشد پس در
میانه آن پسر [illegible] واجب کفائی است تفاوتی نیست در پسر بزرگ در میانه آزاد و زر خرید و همچنین
پدر و قضای زن بر کسی واجب نیست اگر چه مادر باشد و قضای ماه رمضان را تا ظهر میتوان شکست
و بعد از ظهر شکستن و در کفاره اش ده مد گندم است که بده فقیر بدهد و اگر نداشته
باشد سه روز روزه بگیرد و اگر قادر نباشد استغفار کند بدان که شناختن وقت روزه از روز
و ماه بر هر کسی واجب است پس اگر نشناسد احتیاط کند یا صبر کند قدری پیش از صبح روزه را شروع
کند و در وقت غروب نیز دیرتر افطار کند و صدای مؤذن و توپ و خروس و قول [illegible]

ع و
اگر پسر معتوه باشد احوط بلکه
اقوی وجوب قضا است بر او
بعد از بلوغ ح

ع ۲
کفائی بودن
بلکه واجب
مطلقا بنیت ح

اگر چه [illegible] کند

اگر چه حال اشتباه و ساعت اعتبار ندارد پس اگر کسی بر یکی از اینها اعتماد کند در حالتی مانند شب
و چیزی بخورد پس اگر بعد از آن خلاف این معلوم نشود اصلا چیزی بر او نیست و اگر خلاف او معلوم شود
یعنی معلوم شود صبح بوده است پس اگر قادر بر تفحص کردن بوده است قضا بر او لازم است نه کفاره و اگر عاجز
بوده است مثل کور و زندانی و مانند اینها و یا در هوا ابری یا مانع دیگر بوده است از تفحص پس نه قضا
بر او هست و نه کفاره و حکم در کسی که در شهادت عدلین اعتماد بر استصحاب نیز کرده باشد همین است اگر چه صبح [illegible]
داشته باشد که صبح نشده است و اگر یقین بصبح کرده و لقمه در دهنش بوده بیرون بیندازد و از مخرج
حائی نقطه گذشته است بیرون نیاورد و داخل حلق شود بلکه فرو برد و اگر چیزی خورد و در روز
شک کرد که آن وقت صبح بوده است یا شب اعتبار ندارد نه قضا هست و نه کفاره و اگر بعد از تفحص یقین
بصبح نکرده چیزی خورد یا جماع کرد پس معلوم شد که صبح بوده است نه قضا هست و نه کفاره مثل عاجز
است کسی که بخاطرش نیفتد که می باید تفحص کرد و کسی که او را نگذارند تفحص کند و محبوس و مانند اینها
و کسی که وقت نمیشناسد از غفلت یا سهو یا انکار [illegible] مثل کسی است که عمدا تفحص نکرده باشد
بلی اگر هر چه بگویند یا نگیرد و سعی خود را کرده باشد مثل عاجز است و اگر کسی در داخل شدن
شب اعتماد بر یکی از آن چیزها که گذشت بکند مثل اینکه بمحض شنیدن اذان افطار
کند پیشتر گفته [illegible] است پس اگر بعد از آن معلوم شود که شب نبوده است قضا هست و هم
کفاره او اگر معلوم شود که شب بوده است هیچ نیست و اگر بر او شک [illegible] اشتباه باقی بماند قضا هست

ع و
اگر عرف بر او [illegible] کند
ح

نه کفاره اگر چه کفاره نیز احوط است و فرقی نیست در آنچه ذکر شد در میانه آنکه نقض
کرده باشد با نذر قصد شو باشد و نه در میانه آنکه مواصلت شده باشد یا نه اگر در هوا ابری
باشد منتظر نجوم است در روزه هم در نماز پس اگر منتظر نشد اگر چه صحیح شد حرام است که مرتکب مبطل شود
در کدام مال واجب میشود و بر چه کس واجب میشود و مستحق زکوة کیست و جهت چند صنف در روی
معتبر و چه قدر از زکوة بر مستحق میتوان داد و چگونه باید تقسیم کرد و چگونه اخراج زکوة
باید کرد و در چند چیز زکوة مستحب است پس هر یکی از اینها در مقامی بیان میشود
مقام اول در اینکه در کدام مال واجب میشود پس میگوییم که در نه چیز واجب میشود شتر
و گاو و گوسفند و خرما و کشمش و گندم و جو و طلا و نقره و لکن واجب نمیشود در شتر مگر در وقتیکه
پنج راس باشند که همه اینها یازده ماه را تمام کرده و داخل دوازدهم شده باشند یا زیاده
پس اگر کسی پنج شتر یکروز یا یک ساعت از یازده ماه کمتر داشته باشد بلکه داخل ماه دوا
زدهم نشده باشد زکوة در آنها واجب نمیشود و این وقت واجب شدن زکوة
است نه وقت بیرون کردن او تمام شدن ماه دوازدهم است یا بنا بر اگر شرایط
زکوة در همه این یک ماه نیز مثل یازده ماه گذشته بر حال خود باقی باشد بیرون کردن
زکوة واجب و الا فلا و تفاوت ماه دوازدهم با ماههای گذشته در اینست
که در آن ماهها حیله کردن از برای گریختن از زکوة جایز بود و در این یک ماه جایز نیست

وظاهر

و ظاهر آنست که این یک ماه از همین سال محسوب میشود نه از سال آینده و همچنین این پنج راس شتر در
همه این یکسال که مذکور شد باید که اگر چراگاه آنها را اجاره کرده یا خریده یا غصب کرده باشند مجملا چریده
شتر طالب چراگاه هر چه باشد اگر مطلقا صرف چریدن و چراگاه شده بیشتر از آن باشد که علف
و کاه بخورند یا داشت تا آنها بخورانند و اگر در سال یک هفته یا جمعه تا خوش باشد و برف مانند آنها از
داشت چیزی بخورانند زکوة آن سال از همه پنج شتر ساقط میشود و سال را از وقتیکه دوباره شروع
بچریدن کرده اند ابتدا باید کرد و ساعتی و نصف روز بلکه یک روز و یک شب بلا نیز اعتبار
نیست بلکه معتبر ملکیوم است و میزان در این صدق عرف است پس هرگاه در عرف بگویند که سائمه
است زکوة دارد و الله اعلم اگر احوط است که اگر چریدن شش ماه و یکروز باشد و از دست
خوردن پنج ماه و بیست و نه روز زکوة داده شود بلکه در مساوی نیز احتیاط در دادن زکوة است
و اگر بچه شتر یک سال از شیر خورد داخل سائمه است و زکوة دارد و اگر مادرش معلوفه باشد
و بیرون از دست چیزی بخورد و اگر کسی بجهت فرار از زکوة چند روز از دست چیزی بخوراند زکوة
ساقط میشود مگر در ماه دوازدهم ساقط نمیشود و اگر صاحب شتر او را بچراگاه نفرستد
و دیگری بدون اذن او را از دست چیزی بخوراند باز زکوة ساقط میشود اگر چه از مال
غیر بخوراند و میباید آن شترها عوامل نیز کار کرده نباشند پس در عوامل زکوة نیست در وقتیکه
ملک شده باشد و از شان او باشد پس اگر سالی یک دفعه یا بیشتر بار کشند و لکن در عرف

بگویند که در این سال این شتر بار کشی کرده و ثبت زکوة ساقط [illegible] و مسیح چنین است اگر
آن شتر کار کند و حاصل او بیاشد مثل شخم زدن و مانند آن باز زکوة ساقط
نمیشود پس از آنچه ذکر شد معلوم شد چهار شرط در وجوب زکوة در شتر است اول
نصاب پنج راس است خواه نر باشد و خواه ماده عربی باشد یا خراسانی بودن مالک آنها
یک سال یا زیاده سایمه بودن یعنی چریدن در تمام سال عرفا اگر چه گاهی [illegible]
عرف وقتیکه این چهار شرط بهم رسید زکوة واجب میشود و زکوة پنج شتر یک گوسفند است
یا یک بز باشد یک ساله و اختیار با صاحب مال است نه گیرنده زکوة و بعد از این دیگر زکوتی
نیست تا بده راس برسد که آن شرطها که گذشت داشته باشد پس دو گوسفند یا دو بز بهمان
نحوی ذکر شد واجب است و همچنین در هر پنج راسی واجب است تا بیست و پنج راس و بعد
از آن چیزی نیست تا یک راس زیاده شود که بیست و شش باشد و در آن یک شتر بچه ماده است که یک
سال را تمام کرده باشد و داخل در سال دویم شده و اگر ماده نباشد نر بچه داخل سیم شده باشد [illegible]
و اگر [illegible] و این شش نصاب که گذشت دیگر چیزی نیست تا سی و شش و آن نصاب هفتم
است و در آن یک بچه شتر ماده است که سال دویم را تمام کرده و داخل در سال سیم شده باشد
و هشتم چهل و شش است و در آن یک شتر ماده است که داخل در سال چهارم شده باشد و
نهم شصت و یک است و در او یک شتر ماده است که داخل در سال پنجم شده باشد و دهم هفتاد و شش است

ودران

و در آن دو شتر ماده است که داخل در سال سیم شده باشند و یازدهم نود و یک است و در آن دو شتر ماده است
که داخل در سال چهارم شده باشند و دوازدهم صد و بیست و یک است و در آن از هر چهل شتر ماده یک است که داخل
در سال سیم شده باشد و هر قدر بالا برود واجب است [illegible] اگر پنجاه برسد یک شتر ماده که داخل
داده شود و اگر به پنجاه برسد یک شتر ماده که داخل در سال چهارم شده باشد داده شود یعنی که اگر در چهل داد
دیگر چیزی بر او نیست تا پنجاه دیگر برسد پس در آن وقت یک شتر ماده که داخل در سال چهارم شده باشد
میدهد و همچنین است چهل دیگر و هر قدر که بالا برود و به این منوال معمول دارد و اگر در چهل شود
و به پنجاه رسید یک شتر ماده که داخل در سال چهارم شده باشد باید داد و همچنین است سه پنجاه
هر قدر که بالا برود و اگر بحساب پنجاه شمرده شود و بحساب چهل شمرده نشود یا بعکس بعضی شمرده
یکیرا مالک شود و یک سال با شترهای دیگر بر آنها بگذرد پس در این صورت اختیار دارد در هر پنجاه شتر
و در هر پنجاه یک شتر ماده که داخل در سال چهارم شده باشد بدهد و شتر خراسانی و عربی در زکوة یکجنس است
واما گاو پس در سال چریدن و کار نکردن بودن مثل شتر است تفاوتی نیست در نصاب است و بنابر
اقوی نصاب گاو دوست اول سی سی گاوی که سی گاو و چه ماده را یک سال مالک شود و جمعی در تمام سال
نقصی که گذشت چریده و کار نکرده از بارکشیدن و شخم کردن و اراده کشیدن و مانند اینها که از
شان گاو است نکرده باشند واجب میشود براو که یک گاو که یک سال را تمام کرده و داخل در سال
دوم شده باشد بدهد چه نر باشد و چه ماده و چهل گاو است و در آن یک گاو ماده است که دو سال را

تمام کرده داخل در سال سیم شود و معنی این دو نصاب نیست چه در سی گاو دادن یکی نر یکساله مقرر است بنابراین
نصاب برسد پس اگر در سی گاو دادن یکی نر واجب نیست تا به شصت برسد و اگر در سی نداد و بیکبار دو جهت گاو
مالک شد در شصت هنگام زکوة همین حکم است زکوة چهل گاو نیز باید بدهد و دیگر چیزی نیست تا به هفتاد برسد
و اگر یکبارگی هفتاد مالک شد صد و بیست گاو را اختیار دارد در سی سی حساب کنند و چهار گاو و یک بدهد
یا چهل چهل حساب کنند و سه گاو و سه ساله بدهد و جاموش هم چنین باشد و چه گاو در آب که گاو یک جنس
محسوب میشوند پس اگر پانزده گاو و پانزده جاموش داشته باشد زکوة واجب میشود و اما گوسفند
و بز پس در باب زکوة یک جنس اند تفاوتی در میان آنها و شتر و گاو و میش نیست در نصاب و انصاف
آنها هیچ نیست اول چهل است پس کسیکه چهل گوسفند را در یکسال مالک شده باشد که خوردتر نباشد پس از
واجب میشود یا یک گوسفند که هفت ماهه را تمام کرده داخل در هشتم شده باشد و یا یک بزی
که یکساله را تمام کرده داخل در سال دوم شده باشد بدهد و همچنین است اگر چهل بز داشته
باشد یا نصف از گوسفند و نصف از بز و تفاوتی در میان بز و میش در نصاب و در زکوة
نیست و در میش که میگوییم که بارکش و کارکری در اینجا مانع نیست پس اگر گوسفند را علالت
بجهت آب بردن و مانند آن داده باشند زکوة و پر اسقاط نمیکند زیرا که از شأن گوسفند
اصلا بارکشیدن نیست دوم صد و بیست و در آن دو گوسفند باید و چیزی نیست در سی که ذکر شد
سیم دویست و یک است و در آن سه گوسفند باید و چیزی نیست در سی که ذکر شد چهارم سیصد و

یک است

یک است و در آن چهار است بقسمیکه ذکر شد پنجم چهارصد است و در آن نیز چهار است و بعد از آن در
هر صد یک راس یک راس بهمین قیاس هر قدر که بالاتر رود حساب میشود و گردانیدن چهار صد را
یک نصاب بهمین جهت در هر صد یکی واجب است با آنکه چهار راس در سیصد و یک هم لازم بوده است
و اگر در سیصد و یک چهار راس را داده باشد در چهار صد یکی نیز باید بدهد و اگر نداده باشد
همان چهار راس لازم است بلکه حکم جمیع نصابهای انعام و نقود در این مسئله چنانچه خواهد آمد و جایز
نیست از برای زکوة دهنده در حیوانات حیوان مریض و پیر و معیوب بچیزی از کوری و لنگی و ما
نند اینها را بدهد و از برای گیرنده که بگیرد و حیوانی را که زائیده باشد تا آنکه پانزده روز بگذرد
و از زائیدن او و نه حیوانی را که و نه پرواری کرده باشد از برای خوردن و نه حیوانی را که از برای
کشیدن و تخم گرفتن و نه ماده و نه گوسفند نر یکساله را اما اگر مالک برضای خود اینها را بدهد جایز است
و گیرنده نیز بگیرد و اما آن ناقصها را اگر گیرنده نیز قبول کند جایز نیست و زکوة دهنده بری الذمه
نمیشود مگر قیمت کنند حیوان صحیح را و آن معیوب را بعوض قیمت او بگیرند و کم و زیاد را حساب کنند
پس بگیرد و اگر همه نصاب از یکی از اینها باشد جایز است از اینها بدهد و لازم نیست که قیمت صحیح با آنچه
صحیح را بخرد و بدهد و در غیر آنچه ذکر شد اختیار زکوة دهنده است هر یک را بخواهد چه خوب باشد و چه
بد و اگر قیمت را نیز بدهد جایز است از هر جنسی باشد ولکن از عین همان نصاب دادن افضل است
و اگر قیمت را نیز بدهد جایز است از هر جنسی که باشد ولکن از عین همان نصاب دادن افضل است

واگر بعد قیمت میباید و مرد عادل از اهل خبره قیمت کند و آن قیمت را بدهد اگرچه اکتفا کردن
بقیمت کردن خود زکوة دهنده نیز جایز است بلکه اقوی است و قیمت زکوة را دادن در هر
جاییکه زکوة معین جایز است و زیاده و کم کردن جایز نیست مگر در چند جا اول آنجایکه واجب
شده که یک شتر ماده که داخل در سال دوم شده بدهد و در اینجا اگر او ندارد [illegible] که اصلح بجز بدل
او باشد مخیر است میخواهد قیمت او را بدهد و میخواهد که آن یک شتر ماده که داخل در سال سیم
شده باشد بدهد و دو گوسفند یا بیست درهم از زکوة گیرنده میگیرد خواه موافق قیمت
او باشند یا کمتر یا زیاده دوم در جاییکه یک شتر یکه داخل در سال سیم شده واجب شده و ندارد شتر
باشد و شتر ماده که داخل در سال دوم شده داشته باشد احتیاج بجز بدل او باشد در اینجا
نیز اختیار دارد [illegible] شتر ماده [illegible] را بدهد یا شتر ماده یکساله را بدهد و دو گوسفند
یا بیست درهم بگیرد سیم در جاییکه میباید شتر ماده که داخل در سال سیم باشد بدهد و ندارد [illegible]
و شتر ماده که داخل در سال چهارم شده داشته باشد که در اینجا نیز مخیر است که قیمت او را بدهد
[illegible] را بدهد و دو گوسفند یا بیست درهم بگیرد چهارم عکس اینست چنانچه ذکر شد
[illegible] در جاییکه شتر ماده که داخل در سال چهارم شده واجب شود و او ندارد [illegible] و داخل
[illegible] در سال پنجم داشته باشد در اینجا نیز بدان نحو که گذشت مخیر است عکس اینست
ولکن اینها همه در صورتیست که اصل را نداشته و بدل را داشته باشد و اگر هر دو داشته

۴ ظاهر اینست که عبارت نسخه
غلط است زیرا که حکم مسئله
اینست که در این صورت زیاده
دارد که قیمت شتر ماده [illegible]
بدهد یا شتر ماده [illegible]
دو گوسفند یا بیست درهم [illegible]
[illegible]

بدل

باشد یا مختلف [illegible] بشود یا بدل [illegible] واجب [illegible] مگر [illegible] اصلی
و واجب باشد [illegible] بی زیاده و کم و اما گندم و جو و خرما و کشمش پس واجب شدن زکوة
در آنها [illegible] نصاب است و آن در آنها یکی است و آن پانصد صاع است که هر صاع چهار مد است
و هر مدی صد و پنجاه [illegible] مثقال و یکششم مثقال و [illegible] مثقال صیرفی است پس هر مدی [illegible]
و صد و شصت مثقال صیرفی [illegible] مثقال و یکششم مثقال [illegible] مثقال کمتر است پس هر صاع
[illegible] چهار مثقال صیرفی [illegible] مثقال [illegible] مثقال کمتر است پس مجموع نصاب
[illegible] پنج مثقال کمتر است پس اگرچه
از این نصاب کمتر باشد زکوة واجب نمیشود اگرچه آن کمی بجهة مخلوط بودن خاک و کاه و مانند آنها باشد
پس نصابی که در اینجا [illegible] معتبر است [illegible] پاک شده از غیر آن جنس حقیقة بجویکه اصلاً خاکی یا
کاهی یا برگ خرما و انگور یا [illegible] خشک [illegible] خشک شده و مانند آنها در او نباشد پس اگر گندم
[illegible] بیرون کنند کمتر از نصاب شود زکوة ندارد و اگر [illegible] داشته باشد که اگر [illegible]
بیرون کنند کمتر نشود زکوة واجب [illegible] واجب است که خاک را بیرون کنند و بکشند
تا معلوم شود که بقدر نصاب رسیده است یا نه چنانکه واجب نیست شمردن انعام و نقود [illegible]
تمام شد واجب است ده یک مجموع را بدهد اگر دیم و باران [illegible] آب او را [illegible]
آن [illegible] و مانند آن آب خورده باشد [illegible] زکوة است اگرچه آب [illegible]

پیشتر باشد اگرچه گرفتن حکم انگور [illegible] و اگر خشک کند گندم
که پیشتر بوده است پس اگر نقص دارد در حکم پیشتر است و [illegible] گندم است پس بیرون کردن ده یک لازم
موقوف است و اگر نقص ندارد حکم مساوی را اصول دارد و شرط [illegible] ظهور صلاح آنهاست [illegible] غیر انگور
بجهت علامت نظر طبیعت آنها کرده ضایع و فاسد نشوند مثل خرما [illegible] یا سرخ و انگور
[illegible] و دانه گندم و جو تا از خلف بیرون نیاید [illegible] زکوة بر مالک [illegible] مستحق [illegible]
باشد بقدار [illegible] پیش از چیدن آنها [illegible] تا یقین و یا مقاطعه کند با [illegible] انگور
[illegible] باغ [illegible] دارد مثل [illegible] عدالت خراص معتبر [illegible] در [illegible]
است اگرچه احوط است و خراص زنان و اطفال را اعتبار نیست و اگر مالک خود نیز مهارت در خراصی
داشته باشد کافی است و همینکه ظاهر شد اگر به زکوة رسیده است باین معنی که اگر جمیع آنچه یکنفر دارد
انگور [illegible] اگرچه در چندین شهر [illegible] باشد بحد رسیده است که اگر همه خشک کنند بوزن [illegible] پانزده
تبریزی و چهار یک [illegible] پنج مثقال [illegible] پس مالک اختیار دارد [illegible] زکوة
بدهد خود گرفته همه را تصرف کند و میخواهد همه را [illegible] حاکم شرع [illegible] و کیل [illegible] اگر دارد [illegible] حصه
خود را از او بگیرد و یا اصلا تصرف نکند و برسم امانت همه را نگه دارد [illegible]
و گندم و جو دارند قسمت کنند و حصه زکوة را به مستحقین [illegible] کند و اگر [illegible]
کند بجهت اینکه خرما و کشمش خشک شده و گندم و جو از کاه پاک شده و اگر پیش از خشک شدن

دو [illegible] محل [illegible]
اگرچه احوط است اقوی [illegible]
[illegible]
اگرچه در صورت ثانیه [illegible]
[illegible] احوط [illegible]

۲
اعتبار عدالت احوط است

انگور

انگور و خرما و از کاه پاک شده و اگر پیش از خشک شدن انگور و خرما و از کاه پاک شدن گندم و جو
بفروشد باید حصه زکوة را باید جدا کند و یا [illegible] ضامن شود و ظاهر است [illegible] ضامن شدن در اینجا
صیغه مخصوص ندارد بلکه همینکه [illegible] شد [illegible] ضامن [illegible]
و لکن اگر تا وقت خشک شدن یا از کاه پاک شدن تلف شوند بدون تفریط مالک مثل اینکه
آفت آسمانی برسد یا ملخ بخورد و یا ظالم ببرد و یا غارت کند مالک ضامن نیست بلکه از باقی مانده زکوة
بقدر نقص میدهد اگرچه یک چهار یک مانده باشد و اگر تفریط کند و محافظت نکند و یا [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] در [illegible] حفظ [illegible] پس تلف شود ضامن است و ظاهر است
[illegible] بیرون کردن زکوة از اول وقت خشکیدن و از کاه پاک شدن نیز
تفریط است و اگر عذر شرعی نباشد و اگر میوه بسیار باشد [illegible] برساند [illegible]
[illegible] خشکیدن [illegible] جایز است که مالک [illegible] اگر [illegible] از حصه زکوة نیز
[illegible] و اگر از نصاب کم شود زکوة ساقط [illegible] بلکه زکوة [illegible] باید [illegible]
[illegible] اگر [illegible] چندین [illegible] زراعت داشته باشد [illegible] ضم کرده نصاب را
اعتبار [illegible] اگر در یک [illegible] مرتبه [illegible] در یک سال
دو مرتبه [illegible] همه را [illegible] نصاب [illegible] و ظاهر است که مالک
اختیار دارد که خرما و کشمش و گندم و جو [illegible] قیمتش [illegible] از برای خود [illegible] دارد [illegible]

زکوة را از بدن بیرون کند پس اگر وجود از کشش مانع و یکی را کشتی چون داشته باشد جایز است
هم زکوة او را که هر حصه بعد اگر جا خطا است که مثل شریک تقسیم کند و بعد اگر حق رحصه
و آنچه مالک خرج میکند در این غلات پس اگر بعد از تعلق زکوة است مثل اجرت درو و قیمت داس
و مانند آنها حق کم دیده شده جامه مالک در روز حاصل از میانه بعضی میگویند از دادن زکوة باید برداشته
شود و آنچه پیش از تعلق زکوة است مال از مالک داده شود مثل خراج سلطان که در زمینهای خالصه
قدیمه است از نقد و جنس از میانه بر داشته شود بلکه نصاب را نیز بعد از وضع آن باید اعتبار کرد
بلکه مال شاه از نقد و جنس که متعارف شده از املاک میگیرند نیز چنین است و لکن اگر او را هم بجهت
این چهار غله بعضی از قسم بجهت غیر آنها بگیرند لازم نیست تقسیم شود و بقدر حصه آن چهار غله
بعضی از نصاب شود و اما مال شاهی که از گوسفند و گاو و شتر میگیرند و یا اخراجات که مالک از
برای آنها در عوض آنها سال میکشد پس ظاهر آنست که یک سر مالک محسوب باید شود و از زکوة
آنها چیزی کم نمیشود و اما طلا و نقره پس وجوب زکوة در آنها سه شرط است اول نصاب پس طلا
دو نصاب است اول آن بیست مثقال شرعی است و هر مثقالی یکصد جاقو است که بحسب وزن هر ده
درم هفت مثقال شرعی است و هر مثقالی در هم ... و هر دانگی هشت عدد
جو متوسط است و هر مثقال شرعی سه ربع صیرفی پس بیست مثقال شرعی پانزده مثقال صیرفی
است و در این نصاب نصف مثقال شرعی زکوة است که ربع عشر یک ...

این احتیاط ترک شده
...
ع

چهار مثقال ... یک سال ... از آن بیست مثقال نیم زکوة داد و دیگر ... داد یا چهار درهم دیگر ...
بعد آن سال دیگر ... تغییر نیابد پس زکوة این چهار مثقال چه چهل یک آنست باید داد و آن
زکوة اما ... که بیست مثقال شرعی است و بعد از این چیزی نیست تا چهار مثقال دیگر افزوده شود
بر آن بیست چهار مثقال و یک سال دیگر ... تغییر نیابند در آن چهار مثقال نیز چهل یک است
مثال ... و نقره را نیز دو نصاب است   دو نصاب ... اول دویست درهم
نقره سفید را گویند و وزن او دانسته شد و اما قیمتش پس هر درهمی در این زمان دو عباسی
و ... دینار است   چهل درهم است بنحوی که در زکوة طلا گذشت و زکوة نقره نیز از
و بعد از نصاب ... چهل یک است ... در طلا چهار چهار اعتبار ... شرط
که طلا و نقره سکه دار باشد بسکه معامله اگر چه در زمانی باید رواج آن سکه رایج نباشد
پس اگر سکه ... داشته باشد نیز کافی است   شرط سوم آنست که یک سال قمری تمام نزد مالک
بماند ... و قرض دادن و آب کردن ... سکه ... نشود و مانند
اینها در آنها نشود پس اگر یک ... قدر از نصاب را قرض دهد و بعد از ... زکوة
آن سال ساقط میشود بلکه ... و قتیکه او را ... محسوب ...
ملک دوازده ماه ... حکم در مال ... در شتر و گاو و گوسفند گذشت و اگر طلا و
نقره سکه دار مخلوط باشند به مس و مانند آن پس اگر خالص شوند ... نقره به حد نصاب برسند

اول

گویا زمان تالیف کتاب هزار
و دویست و پنجاه هجری بوده
و الحال ... پنج هجری است
درهم گران تر شده باید ملاحظه
نمود که علم تفاوت میکند و ملاحظه
تفاوت واجب است منه

در سنه هزار ...
...

زکواة آنها است والله اعلم و اگر بداند که بحد نصاب رسیده اند و لکن شک دارد که [illegible]
اولست یا ثانی یا ثالث پس در این صورت واجب است که زکواة آنها را خارج از یقین و ماشک
و بار زکواة زیادتی رسد باید بنا کند بر آنچه یقین است اما اگر در تکرار در زکواة [illegible]
نیست پس اگر کسی زکواة گندم و جو و خرما و کشمش را نداده چند سال بگذرد [illegible] بدانکه زکواة
بر او لازم نیست و اما در شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره پس اگر همان نصاب اول چند سال مانده
باز بیشتر از یکبار زکواة لازم نیست و اگر از نصاب اول زیادتر بود خواه بنصاب دوم یا سوم رسیده
باشند یا نه پس زکواة آنها بعدد سالها مکرر میشود پس اگر چهل گوسفند چند سال باند از یکبار زکواة
بیشتر لازم نیست و اما اگر چهل و یک باشد و دو سال باند زکواة مانده باشد دو زکواة لازم است و اگر
سه سال باند باشند نیز همان دو زکواة بیشتر نیست زیرا که دو گوسفند که داده شد از نصاب
کمتر میشود و در کمتر از نصاب زکواة نیست پس قاعده تکرار زکواة اینست که هر چند سال که مانده
است از برای هر سالی یک زکواة باید داد تا آنکه از مال کمتر از نصاب شود و همینکه کمتر از نصاب
شد دیگر چیزی نیست اگر چه بیست سال گذشته باشد بر منوالیکه در آنها از آن مال بر داشته
باید بمستحق زکواة قسمت کنند و اظهر آنست که اگر زکواة را از عین همان نصاب اخراج نکند
بلکه از مال دیگر عوض او را بدهد همان نصاب نیز هر چند سال بماند زکواة در آن مکرر میشود
اگر چه در هر سالی زکواة ورداده شود پس پنج اشتر سال بماند زکواة آنها در

وجوب این مشکلست اکرم اولی [illegible] ح

سال اول

سال اول بدهد و در سال دوم همان پنج زکواة [illegible] که یک گوسفند یا یک بره است لازم است و اگر در سال اول
زکواة آنها را نداده باشد و در سال دوم نیز زکواة لازم نیست [illegible] اگر از عین همان اشتر [illegible] بعد قیمت
گوسفند را بدهد بتقدیری از او بدرجه زکواة منتقل نموده باشد در سال دوم دیگر چیزی نیست زیرا که از
نصاب کمتر میشود و هم چنین است در گوسفند و گاو و نقدین پس از آنچه ذکر شد ظاهر میشود حکم تارک زکواة
انصاف آنکه حکم آن دل اولست زیرا که در تارک زکواة داخل میشود و در آن دل نمیشود [illegible] گناه [illegible] بر تارک
وارد میشود و در آن آخرت شاید [illegible] همین تخفیف نیز در عالم باطل [illegible] و قدر [illegible] شده
که حق نقصان کند [illegible] بعذاب الیم و آنکه اشتر اندوباما [illegible] بروایر [illegible] اشتر انده و از
آنچه ذکر شد معلوم میشود معنی آنچه در نصاب انعام و نقدین گذشت که زکواة نصاب اول را که داده
یکی چیزی نیست تا نصاب دیگر برسد که از عین همان نصاب زکواة بیرون کرده همان باشد
دیگر چیزی نیست اگر نصاب سوم برسد [illegible] و الله [illegible] زکواة دارد مقام
در اینکه بر چه کسی زکواة واجب میشود پس میگوئیم که او واجب میشود بر بالغ عاقل آزاد که مالک
آن مال باشد و قدرت بر تصرف در آن مال داشته باشد [illegible] عدالت معتبر [illegible] داشته باشد
پس بر دیوانه و طفل و غایب [illegible] و ولی [illegible] و عاجز از تصرف در آن [illegible]
باد [illegible] پس اگر چه [illegible] زکواة [illegible] واجب [illegible]
اینجا [illegible] تصرف در آن مال [illegible]

و باید رد [illegible] با حیله از او بگیرد و [illegible] نکنند و حکم غصب [illegible] در هر سال [illegible] شرط
معتبر است پس اگر در وقت [illegible] از سال بگیرد [illegible] و طلب نباشد در آن سالها زکاة او واجب نیست [illegible]
مستحب است [illegible] زکاة حکم شده و [illegible] زکاة [illegible] در این زکاة
[illegible] خواه [illegible] باشد و لکن اگر [illegible] نصاب [illegible] یک سال بماند
زکاة بر او واجب است نه بر قرض دهنده و اگر مدیون زکاة و برادر وقت قرض کردن
شرط کند که قرض دهنده بدهد [illegible] قرض باطل میشود و هم شرط اگرچه اظهر صحت قرض و بطلان
شرط است و همچنین است اگر در ضمن عقود دیگر این شرط شود و لکن اینها همه در صورتی است که سال
بر آن مال در نزد مدیون بگذرد و اما اگر در نزد قرض دهنده بگذرد زکاة واجب [illegible]
و با غلات نیز اگر زکاة تعلق گرفته بقرض [illegible] دیگر مستقر نمیکند پس [illegible] با مالک اولست خواه
مالک ثانی با او شرط کند یا نه بلی اگر معلوم شود که در میان مال با قیمت او نداده و بدهد مگر قرض
به مالک ثانی بلکه بر هر کس که تصرف در آن مال کند اخراج زکاة او بر او لازم است و لکن حصول علم
با قاعده [illegible] بسیار بعید است بلکه از قانون شرع [illegible] نیز بعید و بقاعده
بقاعده [illegible] نزد [illegible] زیرا که ممکن است در شیئی از [illegible] در میان [illegible]
خوف ضرر است برای او استیلا باید و ضامن زکاة شود بسیار نیز اتفاق [illegible] که
باین نوع [illegible] سلاطین [illegible] و نام [illegible] زکاة خمس و مظالم میکنند از ضعف

ایمان

ایمان و [illegible] عشر [illegible] جایز [illegible] اول [illegible] کنند [illegible] مالک ثانی اخراج
کند باید [illegible] زکاة [illegible] باشد و شاید است اگر در عین مال باقی باشد اگرچه در
[illegible] بلکه [illegible] جایز نیست فروختن زکاة و [illegible] قیمت [illegible] مستحق
بگوییم و شاید نیز جایز است و اسلام و ایمان شرط وجوب زکاة نیست بلکه شرط صحت است و لکن اگر کافر
مسلمان شود قضای هیچ عبادات بر او لازم نیست خواه در حال کفر آن عبادات را کرده باشد یا نه و اما مسلم
غیر مؤمن [illegible] اگر کرده باشد [illegible] قضا [illegible] لازم است و اگر کرده باشد در مذهب ما باطل باشد
قضا بر وی لازم نیست و [illegible] قضا لازم است مگر در حج که قضا در این صورت نیز لازم نیست [illegible]
اخلال [illegible] ارکان حج در مذهب خود کرده باشد یا زکاة را اگر به غیر اهل داده باشد باید اعاده
کند پس اگر عین [illegible] استرداد [illegible] عوض گرفتن جایز نیست [illegible] خود باید غرامت کشید
و اظهر [illegible] خاص [illegible] در این حکم مثل سایر مخالفین [illegible] مثل کفار و اگر کافر
در [illegible] مالک [illegible] مسلمان [illegible] مخالفین از
حین [illegible] مقام   در مستحق زکاة و آن [illegible] صنف است   فقیر و مسکین و در میانه
اینها اگرچه بحسب معنی فرق است و لکن در باب زکاة فرق ندارد بلکه در جمیع شرایط [illegible]
[illegible] قادر بر مؤونه سالیانه خود و عیال واجب النفقه خود نباشد اگرچه عرف اینها را غنی خوانند
[illegible] صد هزار [illegible] املاک [illegible] و لکن [illegible] مؤونه سالیانه [illegible] اگرچه

بگیرد و نکم باشد میتواند زکوة بگیرد اگرچه در عرف اهل اغنیا محسوب شوند پس در میان فقیر شرعی و فقیر عرفی
عموم و خصوص من وجه است و کسی که یابند قوت [illegible] نزد [illegible] اند [illegible] و فقرای [illegible]
[illegible] وقف فقراست و سالی [illegible] هزار تومان و چیزی [illegible] مالک شود و [illegible] میکند [illegible] داخل [illegible]
[illegible] واقفان [illegible] عرف بوده در عرف [illegible] کسی [illegible] فلان
[illegible] روانست [illegible] وقف فقرا کرده و ثلث مال [illegible] الفقرا دهد باید [illegible] کنند که چیزی بفقیری
دهد [illegible] کس [illegible] صاحب هزار تومان و بیشتر [illegible] مداخلش [illegible] روز [illegible] یکماه [illegible] از مؤنه سالیانه
اش [illegible] نشود [illegible] بلکه کسی [illegible] که مالک چیزی نباشد که از مستثنیات
دین [illegible] باشد [illegible] مفلس شرعی یا فقیر [illegible] متقارب باشند پس لازم است بر آنها که
بیان حال آن اموال را خورده اند رد کنند و اگر کسی مالک چیزی نباشد ولکن صنعتی داشته
باشد از تجارت و زراعت و [illegible] خوانی و [illegible] روزه و حج و
سایر عبادات و سایر [illegible] خوانی و قاصدی و [illegible] کتابت و نوکری و معلمی و مانند اینها
که هر روز مؤنه آن روز را تحصیل تواند کرد زکوة بر او حرام است مگر علما و طلاب
علوم دینیه اگرچه اشتغال داشته باشند تحصیل مؤنه واجب نیست بلکه از زکوة بگیرند اگرچه
قادر بر کسب [illegible] باشند بلکه تقدیم [illegible] صاحبان استعداد درجه اجتهاد و اگرچه اشتغال
باشد بر جمیع مصارف زکوة واجب است اگر از راه دیگر از مصارف [illegible] نشوند مثل

اینکه

اینکه غیر طالب علم و [illegible] کسب باشد و چیزی بگیرد از زکوة [illegible] نشود و تحصیل کسب
علیه [illegible] اسباب اجتهاد است نیز معلوم است بر مصارف اظهر که مدعی فقر مصدق است ولی
[illegible] اگر ظاهر عاجز از کسب باشد مثل طالب علم و کور و زمین گیر و مانند اینها و [illegible]
اگرچه عاجز نباشد بلکه تصدیق هر مدعی فقر نیز [illegible] است لکن [illegible] عدالت باید [illegible]
[illegible] و اگر کذب مدعی فقر بعد از اخذ زکوة ظاهر شود پس اگر عین مال [illegible] باقیست بر مالک
واجبست استرداد او و اگر تلف کرده خود ضامن است و ممکن نباشد بسبب عدم [illegible]
و مانند اینها پس اگر در وقت دادن زکوة جد و جهد کرده باشد یا [illegible] از اسباب شرعیه مثل شهادت
دو عادل [illegible] و حکم فقیه جامع الشرایط و مانند اینها [illegible] زکوة را باو داده است
چیزی [illegible] اگر بدون یکی از اینها داده است اعتماد بر [illegible] حمل قول مسلم بر صحت [illegible]
ضامن است [illegible] اگر عین [illegible] موجود باشد باز
استرداد واجب است و اگر استرداد ممکن نشود [illegible]
ضمانت [illegible] نیز [illegible] تفصیلست [illegible] ضامن [illegible] او [illegible]
[illegible] اگرچه [illegible] استرداد [illegible]
در غیر فقر از عدالت و اعمی بودن [illegible] بودن نیز [illegible]
اگرچه اظهر عدم ضمانت است با تعذر استرداد از آنها اگرچه [illegible] باشد

بلکه در فقیر و مسکین معتبر نیست با تفصیلی که مذکور شد در هر احوال که واجب باشد اعلام مستحق
باشند که آنچه باو داده میشود زکوة است عاملون ایشان آن کسانند که از جانب امام
یا نایب او از برای جمع زکوة بیرون می‌روند و لکن امام یا نایب او بقدر اجرت در میان اجر
نموده او بقدر احتیاج در میانه عطا نمی‌کنند آنچه جمع میکنند و سهم عاملین است
مؤلفة قلوبهم و اظهر آنست که ایشان کفاری باشند که از دادن زکوة باید استمالت ایشان به
اسلام یا اعانت مسلمین در جهاد نمود پس از مسلمین مؤلفه نیست اگرچه بعضی از علما او قائل
شده‌اند سبیل الله و او هر جهتی که مصلحت دینی باشد و تقرب بسوی خدا باو حاصل شود مثل
بنای قناطر و مساجد و اعانت زوار و حجاج و غازیان و طلاب و خریدن مصحف و کتب
علمیه و تکفین موتی و نقل آنها به مشاهد مشرفه و اصلاح در میانه دو طایفه یا دو نفر که ضیافتی
نمایند باشد از برای اصلاح و دعوت کنند مانند اینها و وقف کردن مصحف و کتب و
قناطر و مساجد یکی از این سهم تحصیل میشود لازم نیست ... است که این از سهم
زکوة است تا وارث تصرف نکند و لکن کردن اولی است زیرا که ممکن است سایر مستحقین
زکوة آنها را مالک شوند اگرچه ظاهر آنست که در صرف سبیل الله مثل فقیر است هیچ جا
نکه بعد از قبض فقیر دیگر نمیتواند از او بگیرد بعد از صرف در سبیل سایر مستحقین
نیز نمیتوانند او را استرداد نمایند بدانکه سهم مؤلفه و غازی در زمان غیبت ساقط است

بلی

بلی اگر حاضر جهاد باشند سهم غازی نیز ثابت میشود فلک رقاب این در سه جا باید باشد در مکاتبی
که آنچه تحصیل کرده است وفا بمال الکتابه نکند و در بنده و کنیزی که تحت الشده باشند
نیز بسیار باشد از خیانت ... که ... دار جهت تحمیل کارهای شاق ضرب و مانند اینها اگر از جهت فقر
مولی در شدت باشند از این سهم میتوان خرید بلکه از سهم فقرا یا سبیل الله باید مولی آنها که
داد در صورتیکه مستحقی از برای زکوة آزاد نباشد و لکن در اینصورت هر بنده و کنیز را
میتوان خرید و آزاد کرد اگرچه در نعمت و رفاهیت باشند و اگرچه مصرف غیر آدمی مثل خریدن
مصحف و کتب و قناطر و مانند آنها باشد و در غیر این سه جا رقاب حقی در زکوة ندارد پس اگر
کسی بنده خود را آزاد کند قیمت او را از زکوة محسوب دارد جایز نیست مگر در یکی از این سه
جا و جایز است که مولی زکوة خود را بمکاتب خود بدهد و او برگرداند از بابت مال الکتابه
بمولی بدهد و اظهر آنست که مکاتب را مال دادن مال الکتابه آزاد میشود و لکن آن وصف
دیگر محض دادن زکوة بمولی آزاد نمیشوند بلکه دهنده زکوة باید او را بخرد و او را آزاد کند
اسم چنانکه گذشت پس اینخود وقف میکند غارمون و ایشان قرض داران هستند
قرض را در غیر معصیت کرده باشند و قادر بر ادای او از مال سوای مستثنیات دین نباشند چون
و در قیمت و دینی را که از عاقل ظلم و اسراف و مانند آنها بهم رسانیده از زکوة نمیتوان داد
و در ادای دینی که از زیارت عتبات عالیات و مانند اینها از برای کسانیکه ترک تحصیل

واجبات کرده باشد یا صرف در معصیت نموده باشد از این سهم اشکال است اگرچه جواز اقرب است بلی
اگر عالم باشند از سهم فقرا بایشان دادن و ایشان را بعد از قبض و تملک صرف در دیون
خود نمایند جایز است و اگر حال مدیون مجهول باشد که آیا دین در معصیت شده یا در غیر آن باید
حمل بر صحت کرد بدون تفتیش و همچنین از برای مالک جایز است که زکواة خود را تقاص نماید بقدر
دینی که بر مدیون خود دارد و اگر مدیون مرده باشد هم تقاص جایز است و هم دادن
از زکواة اگر از زکواة بدهکار مدیون باشد هشتم ابن السبیل و او مسافریست که در سفر محتاج باشد
و از وطن خود منقطع شده باشد و تحصیل آن ممکن نباشد بقرض و مانند آن تحصیل مؤنه نماید
اگر چه در وطن خود غنی باشد و اگر چه در سفر متمکن باشد و اظهر آنست که اگر کسی مدعی باشد
که از ابن السبیل است یا از سایر اصناف متقدمه است حکم بدعوی خود مصدق میباشند
با تفتیش و همچنین وجود جهد مکرر در عدالت و درجات تالیف نیز در اینجا حقوق اهل تصدیق
نیز نوعیست از تالیف مقام   در اینکه چند صنف از مستحق زکواة معتبر است
پس میگوئیم که در مؤلفه از جهت تحقق از زکواة از جهات تالیف شرط است و در سبیل الله
از غیر آن باید بجز از مصالح تقرب شرط است پس اگر بلی یا کار و از سر تی در بلاد
کفر از سهم سبیل الله کسی سازد به نیت استقامت فرزند مسلمین جایز خواهد بود و اما
در ما سوای اینها پس   که بعضی در همه و بعضی در بعضی از آنها معتبر است اول فقر و آن

درهم

درهم معتبر است مگر در عاملین و مؤلفه و اما ایمان و این در همه معتبر است حتی در عاملین پس اگر از
کفار و یا از مخالفین باشند نباید داد حکم را مگر از سهم سبیل الله یا مؤلفه باید بلکه از غنایم و منافع
زمینهای مفتوحة العنوة بگیرند و اولاد ایشان تابع ایشان خواهند بود پس اگر یکی از ابوین نباشد
پس اگر یکی از ابوین یا یکی از اجداد مؤمن باشد زکواة دادن باو جایز است اگر فقیر باشد اگر چه پدر و مادر
او از فساق باشند بلکه اگر چه آن طفل از زنا بهم رسیده و اگر طفل را ملتقط پیدا نماید و باشد
و ملتقط شود در جائی که از اهل ایمان باشد از کفار و مخالفین باید شمار را بر اول گذاشت اگر در بلاد
اهل ایمان باشد بلکه اگر در بلاد کفار و مخالفین نیز باشد و احتمال وجود مؤمن در این
طفل از او باشد داده شود باز در حکم اطفال اهل ایمان است اگر چه خالی از اشکال نیست بلکه
اظهر آنست که ملحق باطفال اهل اسلام است اما ایمان پس از زکواة باو میتوان داد باید دانست
جز زکواة که باطفال میدهند مثل سایر اموال آنها مضبوط بولی آنها داد بلکه ولی قبض
نکنند مال ضایع نشود باید چون در کتاب حج تصریح کرده اند که جایز است از برای اولیاء صغار که
امور را که عادت جاری شده است به اینکه آنها خود دیگران متوجه شوند بدیگران واگذارند
مثل خریدن ملبوس و خوراک و چاروادار و حصه از ایشان و مانند آنها بنابر این
پس جایز است از برای اولیاء مؤمنین که اطفال صغار را با مینیحه مطلقه قوه داشته باشد
حفظ میکنند و بمصارف ایشان صرف نمایند بدهند و از اینجمله است مادران ایتام پس اگر طفلی

نظر در باب ایشان باشد زکوة و فطره نیز بایشان میتوان داد و احوط آنست که بمقتضی مفهوم آنها
ماه دهند و آنچه متعارف شده که صاحب فطره و زکوة خود حصیر دهد و در ایتام میدهد غلط است
زیرا که زمام او ولی است و نه زکوة دهنده و دانسته شد که تا ولی قبض نکند مال طفل نمیشود پس باید که ولی
قبض کند و بقدر مصلحت بکار برد و حاکم و قیم و وصی نیز مثل ولی باشد عدالت واقعی در مستحق زکوة
معتبر نیست مگر در مؤلفه که کافی است که بظاهر اسلام باشد و عدم ظهور فسق در این کفایت میکند اگر چه
در مقام شهادت و قضا و امامت حسن ظاهر لازم میدانم خصوصا در این سه پس در کفایت معتبر اولی
در دو صورت بنهایت قوت دارد و الله اعلم و در ساقط خواهد بود غالبا زیرا که علم بحسن ظاهر مثلا در حق او
موقوف است بمعرفتی که غالبا منافی با مسافر بودن است اشتراط عدالت در گیرنده زکوة را از حیثیت
استحقاق خود بگیرد و اما اگر از جهت اجرت بگیرد عدالت شرط نیست پس عامل که حصه زکوة
میگیرد و عمله که قناطر و خانات میسازند و کتابی که کتب علوم دینیه مینویسند و معلمی که تعلیم
اطفال میکنند و مانند اینها را اگر کافر باشند نیز اجرت دادن از زکوة جایز است همچنین
است اگر از باب ولایت صغیر بگیرد پس جایز است دادن زکوة به پدر و جد صغیر که صغار
بر نفقه ایشان باشد و بایشان صرف آن نمایند خوب کنند اگر چه عادل نباشند همچنانکه سایر اموال
صغیر را ایشان تصرف میتوانند کرد اگر چه عادل نباشند بلی اگر کافر باشند نمیتوانند داد
زیرا که کافر را بر اولادی که در حکم مسلم باشند ولایت نیست تا شرط نبودن مگر در

صورت

در صورتی که بکار برد آنرا بنحوی که دهنده میخواهد نیز باشد شرط ... و در وقتی که صرف در فعل معصیت نکند
و یا آنکه مرد عاق پدر و مادر شود ... و در این صورت از زکوة بایشان اگر جامع
سایر شرایط باشند میتوان داد و دوای شرط نیز در غیر مؤلفه معتبر نیست واجب النفقه
دهنده زکوة نباشد اگر چه بالفعل قادر بر نفقه ایشان نباشد پس کسی زکوة خود را به اباء و اولاد
زنان و کنیزان خود و غیر ایشان داد بلی اگر وجوب نفقه بالعرض باشد مثل نوکر و اجیر و متوجه
شرط نفقه کرده باشد و منذور النفقه بالعرض باشد و مانند اینها پس دادن زکوة بخود بایشان
جایز است و این شرط مختص است به فقیر و مسکین پس سایر اصناف را جایز است زکوة از آنکه
واجب النفقه او است بگیرند اگر چه قادر بر نفقه آنها باشد و نفقه را نیز بدهد مگر ابن
السبیل که او جایز نیست که نفقه حضر را بگیرد بلکه زیاده بر نفقه سفر را میگیرد و غارم نیز دینی
که از برای نفقه گرفته است از این زکوة او نمیتواند کرد و دینی را که از برای تحصیل عمارت
و کتب دینیه و خطاء و مانند آنها ملتزم شده از این زکوة او را میتواند کرد مرتبه
و قضا و مانند اینها در سهم عاملین فقط شرط است بلکه اظهر اشتراط اولیت در او نیز و مقصود
از آن معرفت مسائل زکوة است اگر چه بالتقلید باشد نه مجموع فقه مقام در قدر را
استحقاق هر صنف است بدانکه کسیکه از حیثیت فقر و مسکنت زکوة میگیرد در یک دفعه
اگر در آن از مال زکوة را میتواند بگیرد اگر چه یک روز یا یک ساعت مؤنه او در کم داشته باشد

و بعد از اخذ نیز همچنان است که در هر راه از مصارف باشد مصروف دارد مثل بخشیدن
بدیگری و زیاده رفتن و مانند اینها و اسم خیلی متولی و عامل و اقا غارم و رقاب و ابن ا
السبیل پس بیشتر از قدر حاجت خود نمی توانند گرفت پس اگر بعد از گرفتن و صرف کردن
زیاد ماند باید بمالک برگردانند و اگر متعذر شود بفقیر بدهند و اگر کل اسم متعذر شود
اگر چه خود عامل نیز خود بفقیر باشد بصنف دیگر مصروف دارند اگر عامل نباشد بحاکم بدهند
که او بمصرفش رساند و یا خود مجتهد باشد یا ذی عادل خرج کند و اگر اعلام نکرده زکوات را باو داده اند
تا بعد از وفات مطلع نشود ضمانی بر زیاده ندارد بر کسی حاصل دیگر را بخورد و مطلع نشود
تا بعد از وفات ضمانی ندارد و اگر خبر نبود قاعده ضمان ابدی مقادره بر غصب حکم
بضمانت جمع مرد مال میکرد در زیر اگر است که مال غیر برادر واقع تصرف نکرده و کدام مالی است
که در واقع خالی از مال غیر باشد بلی او وطن کند در وقت وفات هر کس خود را از مظالم
بری الذمه باید بتقدیر یکدیگر در حال حیات تصرف در اموال خود و اگر او نکرد وارث میکند
تا تصرف در آن مال از برای او مباح نشود زیرا که مادامیکه بر میت دینار از دین باشد قیمت
حرامست بر وارث تصرف در ما وراء آن دین از مال میت و بعد از آنکه یکجا بمستحقین
زکواة بدهند بنیت فارغ الذمه که اگر مال خریده و زکواة در میان او لوم مثلا از او
ببرد نیز نشود و غارم و رقاب و ابن السبیل را صرف مال زکواة در غیر این سه مصرف جایز نیست

بلکه

بلکه در غارم نیز علامه مرحوم چنین فرموده است اگر در غیر اینها صرف کنند عمدا فاسق
میشود و هر چه از او باید مسترد کرد و اگر متعذر شود مالک ضامن است و اگر عمدا نباشد اگر چه
استرداد بار نیست و لکن فاسق نمیشود پس جایز است خود نیز بعد از آنکه او را استرداد نماید
در مصرف خود صرف کنند و اگر ممکن نشود عوض او را قرض کند و صرف نماید و سهم سبیل الله
بکتر همه منوال است پس آن را هر چه منظور مالک است باید مصروف دارد پس اگر مالک از
برای کتاب داده و اخذ بقرآن صرف کند یا بالعکس جایز نیست و اگر بطالب علم داده از جهت
طلب علم و او بزیارت ببرد یا کتاب بخرد جایز نیست و اگر مطلق داد هر چیز صرف میتواند
کرد و اینها نیز زیادتی از آن الشیء مالک معین مخصوص است باید برگرداند بلی در غارم اگر
بغیر از وجوه خصومت نماید پس آنچه زیاد بماند در دست واجبست مقام — در کیفیت تقسیم
است بدانکه تقسیم زکواة در قسمت لیکن هر چند بر جمیع اصنافی که استحقاق دارند مستحب است و نیز
مستحب است که جماعتی از هر صنفی که اقلش سه نفر است بدهند و اگر همه را بیکنفر از یکصنف و یا
بیکی از اینها صرف کنند نیز جایز است و افضل آن در است و افضل ایشان اقارب مستحقین
هستند و افضل ایشان طلاب علوم دینیه اند و افضل از آنهم اهل بلد مال است بلکه نقل ببلد
دیگر با وجود مصرف در بلد مال موجب ضمانت است اگر چه بی تفریط شود بلکه مشهور حرام نیز
میدانند اگر چه ضعیف است بلی حمل نشود بعضی و امام اگر ظاهر باشند افضل است و ضامن نیز

نداردو اگر با طفل بیاید و فاسق نیز ندارد و اگر با تفرقه دهد [illegible] بلکه بسوی مجتهد جامع
الشرائط نیز الشرائط نیز چنین است که آن مجتهد با [illegible] شرعیه بدون استحقاق خود آنها
را مالک نشود و بالجمله اعم جامع [illegible] مصرف رجوع باید [illegible] اگر مستحقی [illegible] صرف کنند
دهنده زکواة بد اندد او با دیگر طلاب [illegible] صرف میکند افضل است [illegible] بطلاب دهد و
و مستحب است که امام مجتهد و عامل و مستحق در وقت قبض زکواة دعا کنند و اولی آنست چیزی بگویند
که دلالت بر رحمت کند مثل صلوات الله علیک و رحمة الله علیک و رحمک الله
و مانند اینها و هر زبانی که باشد جائز است و مستحب است از برای کسیکه زکواة را میگیرد از برای تقسیم
نمودن که اگر آن زکواة حیوانات باشد بگیرد از او و اگر بسیار باشد داغ کند و در آن داغ
چیزی بنویسند که دلالت بر زکواة بودن آن مال نماید صدقه یا زکواة و مانند اینها و از طریق
عامه روایت شده که پیغمبر [illegible] آن در گوش گوسفند صدقه را داغ میکرد و لیکن گوش گوسفند و ران
گاو و شتر نیز داغ کنند خوبست و [illegible] و مانند آن از جاهای نرم را داغ نکنند که اذیت
حیوان بیشتر شود و هم چرا [illegible] طول کشید مال زکواة لله [illegible] اینست مقام
در کیفیت بیرون کردن زکواة است بدانکه بیرون کردن زکواة بعد از تمام شدن
سال هر چیزی که سال در آنها معتبر است و بعد از صاف شدن گندم و جو از کاه و بعد از خشکیدن
انگور اگر خشک شود و در وقت چیدن انگور اگر خشک نشود فوراست واجب با قدرت و وجود

مستحق

مستحق مصرف اگر چه [illegible] صد و مدارس و تحصیل قرآن و کتب علوم دینیه باشد پس اگر دقیقه تاخیر
اندازد هم گنهکار است و هم اگر تلف شود اگر چه از بلدی ببلدی نقل باشد ضامن اگر چه تاخیر اخراج از
برای تحصیل افضل مثل طلاب و کسانیکه هر سال از او زکواة میگیرند باشد و با امید زکواة
سالی را در انتظار رکنده باشند اند کردن واجب نیست اگر چه وجوب در این صورت [illegible] است
مقام [illegible] در قدر فطره است و آن یک صاع است بحساب تبریز که مان از یکمن تبریز صد و
شصت مثقال صیرفی است چهار مثقال [illegible] و نصف عشر صیرفی کمتر است واجب احتیاطا یکمن و
نیم تبریز است و واجب است از قوت غالب باشد از گندم و جو و خرما و کشمش و برنج و شیر و کشک
است پس مطلق مخیر است در میان این هفت جنس در هر یک اخراج فطره کند کافی است اگر چه قوت
غالب خود غیر اینها باشد پس کسیکه همیشه برنج یا گندم میخورد از جو یا از شیر فطره بدهد کافی است
با افضل خرما است و اگر او [illegible] باشد کشمش و اگر او [illegible] قوت غالب هر شخص و اطفال که نان او را
نان [illegible] پس کمتر از یکصاع است از آنها نمیتوان داد اگر چه قیمت بیشتر از گندم باشند
و پنیر و برنج و روغن چنین نمیشود پس باید آنها را از بابت قیمت بکار آن هفت چیز داد و هم
چنین است پول و شیره و انگور و رطب و غیر اینها که از هر یک باید از بابت قیمت داد باید باشد
[illegible] و معیوب [illegible] شده از گندم و جو و خرما و کشمش مخیر است و فطره هر سر را که یکصاع
از اجناس مختلفه نمیتوان داد بلکه از یکجنس باید داد و لکن واجب بر یک کس از اجناس مختلفه میتوان داد

بلکه از یک جنس باید داد و اگر کسی واجب النفقه کسی باشد ... اگر فطره چند نفر
بر کسی واجب شد هر یک را از یک جنس نباید داد بر وجه ... مقام ... در مستحق ... و مستحق فطره همان
مستحق زکوٰة است تفصیلی که گذشت و مستحب است تقدیم خویشان ... اگر مستحق
نباشند و مستحب است که هر فقیری را از فطره یک صاع کمتر ندهند مگر فقرا بسیار باشند و فطره وافی نباشد بلکه
و در اینجا نیز مستحب است متولی تقسیم امام یا نایب او و در غیبت فقیه جامع الشرایط ... و اول
تفصیلی که گذشت باید که هر کس اینکه فطره را پیش ... در مسجد ... امام ... یا نایب او
میرسانند تا بسیار شود و امام او را تقسیم کند و یا خود ببرد ... این تصحیح ... که با امام
داده اند و نه بولیعهد ... و نه مستحق بلکه امام و کیلی در آنجا نصب کند که او قبض کند ... مالک
و کیل ... در وقت عطا ... صحیح است باب ... در خمس است و در اینجا نیز باید بیان ... خمس
از چند چیز واجب است و بر که واجب است و در چه وقت واجب است و مستحق او کیست و متولی تقسیم
و هر یک در مقامی بیان میشود مقام ... در اینکه خمس از چند چیز واجب است بدانکه خمس
از هفت چیز واجب است ... از غنیمت دار الحرب یعنی آنچه لشکر اسلام که باذن پیغمبر یا امام ... از
کفار ... غلام ... اولا باید اخراج کنند و باقی را تقسیم کنند و نصابی از برای این
نیست بلکه اگر یک شاهی نیز باشد ... معادن خواه در زمین مباح باشند یا ملک
یکی تخصیص کرده باشد یا ... وارث و غیر آنها و مقصود از معادن خواه در زمین باشند ...

[illegible] چیزیست

چیزی است که از زمین و کوه بیرون آید و قیمتی از آن باشد مثل ... یاقوت و زبرجد و فیروزه
و عقیق و سرمه و طلا و نقره و مس و نوشادر و رنگ ... و سنگ ... و نمک ...
... و مانند اینها و در
... خمس ... و شرط است اخراج مؤنه از برای کندن و بیرون آوردن و بعد
خاک طلا و نقره ... و مانند اینها مصروف میشود نصاب ... بیست دینار یا ... بعد
در ... اعتبار نصاب بعد از اخراج مؤنه است ... شرط نیست که یکدفعه ... بلکه اگر کسی
... کند و بعد از آن ... حساب کند و چون به نصاب رسید باز خمس تعلق میگیرد ... خمس
گذشته و موجود را باید بدهد ... اعتبار نصاب ... بیرون میآید
... که او را اصلاح میکنند ... و مانند آن محتاج باصلاح ... پس
... محتاج باصلاح نیست اگر در معدن ... از کندن یا ... ده دینار ... بعد از
... بیست دینار بخرند که به نصاب رسیده است ... گنج است
و آن مالی است که ... ذخیره کرده باشند از برای ماندن خواه در زمین باشد ... یا در
... درخت و میان سنگ و مانند اینها ... باید آن مال از خوردنی ... نباشد بلکه
از طلا و نقره و جواهر و مس و ... و مانند اینها باشد ... نیز ...
... نصاب معدن ... شرط است این گنج را در دار الحرب پیدا کند اگر چه ... الاسلام در او

باشد و یا در دار الاسلام پیدا بود و سکه اسلام بر آن نباشد اگر چه سکه کفار نشده بود بملک
کسی نیز نرسیده پس آن نیز در صورت آن گنج مال اهل کتاب است [illegible] چون برای اویست [illegible] خمس بر کس
پادشاهان و والیان [illegible] اجماع اینکه فلان [illegible] گنج یافته [illegible] شد
و داغ میکند ارنه که گنج مال شما است [illegible] پوشیده و [illegible] آن میکنند و اگر کسی
پول در زیر زمین پیدا کند و شک کند که آیا او صاحب گنج در آن مکان گذاشته باشد
یا از کسی انتقال و یا در خانه بوده است خراب شده و در زیر مانده بنا بر گنج [illegible] نگذارد
و خمس وی را بدهد و باقی تصرف کند و ملحق شده است بگنج هر چیز اول چیزی که از [illegible] بیرون
باشد بیرون بیاید   و در ملکیکه بکسی منتقل شده بیرون بیاید   چیزی که از [illegible]
بیرون بیاید و [illegible] واجب است بگوید یا بکسی که این مال آن شخص منتقل شده دیگری
بگوید از من نیست و یا نمیدانم از ملک یا نه پس شخص گنج خواهد بود خمس وی را اخراج کند و باقی را
تصرف کند و اگر گفت از ملک است بدون چیزی و بیان باید باو رد کند و در حالت نیز اگر
ملتقی در دست کسی مانده باشد که احتمال البعید آن چیز را از مال وی باشد کفایت نیز باو [illegible] لازم
است والله [illegible] و در ارث اظهار کردن بکسی لازم نیست و اقرب آنست که [illegible] اثر از
اسلام از سکه و مانند آن در آن مال نباشد و الا لقطه خواهد بود همچنانکه در گنج
نیز اگر در دار الاسلام یافته شود و اثر اسلام بر او باشد چنین است که چه در زمین موات

باشد

باشد و اگر مستاجر [illegible] خانه کسی در آنجا پیدا بود و اجب است بر او که مالک را اعلام نماید پس اگر
او ادعا کرد که از او است باو رد کند والا مال مستاجر است خمس وی را اخراج کرده تصرف نماید یا
یا تصرف [illegible] کرده اگر مستاجر نیز ادعا کند [illegible] قسم متوجه مالک [illegible] و
خانه است پس [illegible] گنج [illegible] اگر بینه از برای مستاجر نباشد و اگر بایع و مشتری
نزاع کنند قسم بر ذوالید است [illegible] مشتری است و اگر معیر و مستعیر نزاع کنند قسم با معیر است   هر چیزی که از
دریا [illegible] بغواصی بیرون بیاورند و این نیز نصابست [illegible] نصاب وی یکدینار است
که یکجا [illegible] اگر یکدفعه بیرون بیاورد خواه بتدریج [illegible] چنانکه در معدن گذشت [illegible]
است از [illegible] آب بگیرند و از حیوانات [illegible] نباشد و الظاهر [illegible] در معدن و گنج و غواصی بلوغ
و آزادی و [illegible] و عقل [illegible] شرط نیست [illegible] پس [illegible] باید خمس [illegible] غیر مکلف [illegible] مکلف
شود واجب است و همچنین مکلف [illegible] خمس [illegible] نیز باید رد کند پس [illegible] ولی در
حالت [illegible] تا [illegible] از تکلیف بازایشان ساقط شود اخراج شوند تحصیل این نیز
از نصاب است و اما اخراج مونه سالیانه پس در هیچیک از این چهار قسم که گذشت [illegible] بلکه
اگر مالک قوت یکروز نباشد باید خمس وی را اخراج کنند   ارباح مکاسب [illegible] از
کسب بهرسد اگر چه [illegible] نماز و روزه و قرآن خانه و روزه خوانی و دعا [illegible]
و مقصود از کسب در اینمقام آنست که کاری بکند [illegible] مستحق آن مال باشد مثل عقد مبایعه

و اجاره و مانند آنها پس از رفع و قبول هبه و زکوة و غنیمتهایی که در آنها خمس و هدیه و بخشش کسی و تبرع
و مانند اینها مادامی که هیچکه بخصوص داده نشده باشد بلکه همچنین است اگرچه مثل حقوق آن دو احتیاط و عا
زی و غناء و مانند اینها هیبت و مثل منوب شرعیه قرار داده شده‌اند پس در اینها نیز خمس ثابت است پس
آنچه را سؤال میکنند بطریق اولی خمس بگیرد اما اولی الاحتیاط اگر عبد از امر کسی را بکند با مستحق
با اجرت از آنکس ملتزم شوند و از اجرتی که میگیرند باید خمس بدهند و در این قسم قضا معتبر نیست بلکه
در این قسم علاوه بر استثناء مؤونه تحصیل ربح مؤونه یک سال علاوه خود و عیال خود و جمیع آنچه را که لازم
ده دارد بکنند از واجبات مثل حج و نذر و کفاره و مستحبات مثل زیارت و ضیافت و بذل و عطا
نیز استثناء میشود از همین ربح و خمس باقی مانده واجب است و در اول سال بعد از وضع مؤونه
مذکوره اخراج و یا تاخیر بیندازد تا آخر سال بعد و ابتدای سال در اینجا ابتدای وصول
ربح است بدست مالک نه ابتدای ظهور ربح و از برای هر ربحی سالی علیحده است اگرچه ورثه
را از برای هر کس سالی علیحده باشد اگرچه ربح هر یک منتهج باشد پس از برای زراعت
یک سال علیحده است و اول و وصول غله بدست مالک و آخر و سال آینده و همچنین و
قبلش اول غله بدست آمده است اگرچه آخر رفع خرمن یکماه طول کشید و از برای تجارت
سالیست علیحده و اول وقت و اول ربح را از تجارت برداشت تا سال آینده همچنین وقت
اگرچه هر روز تا به آخر سال ربح علیحده میکند پس بر مقیاس لازم است که تا ربحی از

از برای اول ارباح خود یک سال قرار دهد تا وقت اخراج خمس معلوم شود و مؤونه سال را نیز همین
قسم استثناء کنند و اظهر آنست که یکی ماندن و متبدل نشدن ربح در همین یک سال لازم نیست
بلکه هرگاه آخر سال در رسیده و رسیده شود و مؤونه سالیانه ورثه نیز از همین ربح گذشته شده باید خمس آن را
داد اگرچه قدر و جهان نیز بدست آمده شده باشد اگر هم در اول یکماه روز آخر سال
بکس مستقر کند تقریبی و مانند آن و بعد از آن روز رسیده داد نماید خمس ساقط است اگرچه
از جهت قرار از خمس کرده باشد و تقتیر و اسراف و اقتصاد بکنند پس هر قسمی که مؤونه را صرف
میکنند محاسبه است ملاحظه باید خمس مانده بدهد اگر هم در حرام صرف کنند مثل شراب و زنا و مانند اینها
از مؤونه محسوب نمیشود پس آنها را خمس نیز باید بدهد و آیا مقصود از مؤونه سالیانه که استثناء شده
و صرف شده است یا ذات آنها اظهر اول است و مثمر در چیزها که ظاهر میشود که از همین ربح خریده شده با احتیاج
با نها داد در همین سال یا از برای ماندن نه از برای تجارت و لکن بحسب عادت مثل عمارت و
باطنی و حمامات و باغ از برای ماندن و نه از برای تجارت و لکن بحسب عادت بیشتر از یک سال می‌مانند
مثل صحنه و فرش و ظروف و زیور زنان و قلیان و قلمدان و آلات مثل شیره و کشته علیحده و اسب و استر
و جاریه و کوسفند و گاو و مانند اینها از چیزهایی که در همین سال نیز ضرور است پس بنابر عادت
بعد از اتصال اخراج خمس از جمیع اینها لازم است زیرا که وصف مؤونه سالیانه تمام شده و باقی
مانده مثل حنطه که یکمن از گندم یکی از برای سالیانه گذاشته بود زیاد باید و بنابر آن از ربح

خمس گمان باید بود بلکه منحصر میشود خمس در خوردنی و آشامیدنی و فرو ضحیه و مانند اینها از چیزها یکه نه
از برای ماندن خریده شده و بعد بجهت عادة بیشتر از یکسال نمیماند بلی اگر همین چیزها یکه از
برای ماندن خریده است در اثنای سال بفروشد و قیمت آنها را تا آخر سال نگه دارد بنا بر
هر دو احتمال میباید خمس او را بدهد و همچنین است اگر قبا و عبا و کلاه و جوراب و مانند اینها را در
اثنای سال بفروشد و قیمت آنها را ضبط کند خصوصا اگر عیوض آنها نیز بخرد نیز اگر هم اینها
نیز خمس نداشته باشد لازم میاید که اگر کسی جمیع ربح یکسال را بر اسبی یا ... همین سال بر خود و
و مانند آن بدهد و قدری بپوشد پس بفروشد خمس آن ربح بکلی ساقط شود علی المقاصد ا
احتمال ثانی بسیار قائل باو صریحا از قدما نادیده بلکه غیر ظاهر پس اول متعین است و اگر قرض
کرد در سالی و ادا میکند از مؤنه آن سال محسوب است پس هر آن قرض را از ربح همین سال او
میتوان کرد و اگر در این سال نداد اگر چه عصیانا باشد از مؤنه این سال محسوب نمیشود پس
اگر از ربح بماند خمس او را باید بدهد و لو غیر آن قرض محسوب نمیتواند کرد و همچنین است
حج در سال اول استطاعت که اگر رفت از مؤنه همین سال است و اگر نرفت اگر چه عصیانا باشد
چیزی از ربح در مقابل او محسوب نمیشود بلکه خمس همه باقی مانده را باید داد بلی هر سالیکه رفت از
مؤنه آن سال محسوب میشود و هر نقصی که بر راس المال میرسد از ربح عوض او را باید برداشت
و لکن هر ربحی را مقابل راس المال خود باید گرفت پس نقص زراعت را از ربح زراعت و تجارت

جدا از ربح تجارت باید عوض داد و نه زراعت را از ربح تجارت و بالعکس و اگر سال از بهر چیزی
بکنند و ... ولکن شبهه ... که از ربح است یا راس المال و بیان او چیزی است که خمس واجب دارد و عبارة از شغل
میراث ... که ... و همچنانکه اگر چه شک کند که سال از رؤس ربح کند نیز است
بانه بنا بر ثانی میکند ... و تفاوتی در ربح در میانه متصل و منفصل نیست پس همچنانکه
از بزو گوسفند خمس باید داد و از شیر و پشم وی باید داد بلکه چاقی وی نیز چنین است و هم چنین
بزرگ شدن درخت پس هر سال میباید ملاحظه گوسفند و اسب و سایر حیوانات و اشجار خود
را ملاحظه نماید و آنچه زیادت شده خمس وی را بدهد اگر چه اصل آنها از ارث یا از مال مخمس باشد
و اما زیادتی قیمت بدون زیادتی در عین پس ظاهر اشکال است احوط اخراج خمس است اگر تا بعد
سال بهمان قیمت بماند اگر چه اظهر است که تا نفروشد و قیمتش واصل نشود خمس ندارد پس
متاعی یا باغی یا قریه که در اول سال بهزار تومان قیمت کنند و در آخر سال بدو هزار تومان بدون
اینکه در عین آنها زیادتی بهم رسیده باشد خمس ندارند مادامیکه فروخته نشده و قیمتش واصل
مالک نگردیده است و زمینیست که ذمی مطلقا از مسلم بخرد دیگر تمام شد و عقد بیع باید خمس
آن زمین را ... از او گرفت و مقصود از زمین در اینمقام زمین زراعت است نه خانه و دکان اگر
چه تعمیم بعید نیست ولکن خمس سوای زمین از بنا و اشجار و مانند آنها واجب نیست و در وجوب
مسلم زنان و مردان و صغیر و کبیر و عاقل و مجنون مساویست   مالی است مخلوط بحرام شده

یا و یا ده کردی از خمس معلوم نباشد پس بسبب اخراج خمس حلال میشود پس محتسب رد مظالم است
و یا قدر حلال مخلوط معلوم باشد و یا حرام از حلال ممتاز شده و یا در روز باشد و اظهر آنست
که اگر آن حرام مخلوط بحلال لقطه باشد یا توقیف قطع نمیشود و پیش از توقیف اگرچه خمس میرا اخراج
نماید جز از او حلال نمیشود بلکه باید که اخراج خمس بعد از توقیف مجتهد باقی شود مقام در این است
در خمس هر که واجب است بدانکه خمس نیز مثل زکواة واجب است بر بالغ و عاقل خواه مسلم باشد و خواه کافر
مگر در معدن و ملحق بآن که بر مطلق نیز واجب بود و آیا اخراج خمس از اموال طفل و مجنون در غیر
معدن و ملحق بآن مستحب است مثل زکواة یا نه مسئله اشکال است محل تحقیق مقام در وقت اداء
و اخراج اوست اول در اثنای کلمات منعقد شد در نصاب داخل شده و ثانی مثل زکواة است که
فوریست و تأخیر آن ثم نیست مگر از برای انتظار فضیلت باشد و لکن [illegible]
شمرده شود و اظهر آنست که خمس نیز مثل زکواة تعلق بعین مال میگیرد و در ذمت [illegible]
در میانه اداء از عین و از قیمت پس بعضی تعلق خمس اگر قیمت کند [illegible]
در مالی جایز نیست اگرچه هرگز نه باید مقام در مستحق خمس است و آن شش است خدا و
رسول و ذوالقربی که مقصود از او در این مقام امام است و یتیمان و مساکین و ابناء السبیل
و نقصان از بعضی از سه کس اول است دیگر از سه کس ثانی و شرط است که ایشان نیز از جانب پدر
از اولاد عبدالمطلب باشند اگرچه از ابی لهب و عباس باشند و آن سه حصه اول مال

امام است

امام است و این حصه ثانی بحال خود باقی است و لکن توزیع این که از این سه طایفه بر ایشان
واجب نیست بلکه صرف به یک نفر از ایشان دهند جایز است اگرچه احوط توزیع است بین قسم که
از هر طایفه بقدر [illegible] بدهند و در حکم فقر ایشان [illegible] در اینجا نیز همان است که
در زکواة گذشت و ایمان نیز شرط است و لکن عدالت شرط نیست اگرچه مستحب است مقام
در مقدار تقسیم است بدانکه اگر امام ظاهر باشد واجب است همه خمس را بآنجناب رسانند
تا بمصارف خود مصروف دارد و در زمان غیبت مال امام را که سه حصه اوست
واجب است که بمجتهد جامع الشرائط رسانند و او بفقراء سادات دهد و این نصف را اگر مالک
خود بسادات دهد بری الذمه نمیشود بلکه ضامن است اما نصف دیگر را اینجا جایز است که خود
بسادات رد کند اگرچه مستحب است که آنرا نیز بمجتهد جامع الشرائط بدهد تا او بسادات
رد کند خصوصا اگر عوام الناس از حقوق مالیه از صدقات و زکواة و خمس و رد مظالم و اجاره
صوم و صلوة و حج و قرآن و زیارت و اعانت اموال و صله ارحام و ضیافت اهل ایمان
و مانند اینها میکنند بهتر آنست که بصواب دید مجتهد باشد زیرا که او عارفتر بمواقع و مصارف
هر یک از اینها است و اگر مال امام بکسی داد باعتقاد و اجتهاد او و بعد از آن فاسد ظاهر شد
نبوده پس اگر [illegible] حکم [illegible] الذمه است [illegible] در زکواة
گذشت و لکن آن غیر مجتهد مشغول الذمه است اگر عالم باجتهاد خود در حین اخذ مال

امام نباشد و الا ضامن است و آنچه ذکر شد حکم مال امام بود که از اخراج آن خمس
چیز بامام رسد و ده قسم از مال نیز هست که در زمان غیبت بر ما حلال کرده اند و آنها
انفال میگویند و منافع کل از اینها بامام رسد بیت المال خاص میگویند و معنی خزانه است
مختص بامام و بیت المال عام منافع زمینهای مفتوحة العنوة است خالصه قدیمه میگویند
و اسهم سبیل الله از زکوة که اینند و باید مصروف بمصالح عامه مسلمین شود مثل تعمیر
قناطر و خانات و طرق و تکفین موتی و ارزاق قاضی و قاسم و مؤذن و کاتب
قاضی و مانند اینها مجملا اول از آن ده چیز زمینیست که مملوک کفار باشد و بدون
قتال از آن زمین دست بر داشته و رفته باشند و یا بطوع و رغبت او را تسلیم
مسلمین کرده باشند مثل فدک و چیزی آنکه از خالصجات قدیمه مالکی از برای آنها
نیز در این حکم است   زمین موات اگرچه مسبوق باحیا مسلمی باشد که از مسلم معلوم
نباشد و سیم جاهایی است بر مجهول المالک شیم و چهارم رئوس جبال و بطون اودیه که
در آنها هست از آب و معدن و غیر آنها و مقصود از رئوس جبال از بالای زمینهای کوهها
است تا بالا مثل آنها و مقصود از بطون اودیه از بالای دره هاست تا زیر آنها یعنی
نهرهای عظیمی که از این کوهها و دره ها جاری میشوند مثل کرج و کردان و شاهرود
و مانند اینها نیز از آنهاست بلکه نهر فرات و جیحون و دجله نیز چنین است و علف

وطرو کیاه

وطرو کیاه و صمغ و شیر درخت و لفط و قیر و سایر معادن و میوه ها و درختانیکه در کوهها
و دره ها و کنار آن نهرهاست ملکی از امام است   متواتر ملوک   قطایع ایشان
و مقصود از اینها آن اموالی است که پادشاهان کفار از برای خود بر گزیده باشند خواه
منقول باشد مثل تاج و شمشیر و نیزه و اسب و کتاب و مانند اینها و یا غیر منقول مثل عمارت
و حمام و کاروانسرا و مانند اینها مجملا همه اموال پادشاهان را صوافی و قطایع میگویند
بلکه نفایس اموال ایشان را که بدیق سرکار پادشاهان است میگویند پس استیلای بر
پادشاه کفار بهم رسد و آنچه از این گونه اموال بدست بیاید مختص است بامام اگر مغصوب
از مسلم و معاهد نباشد   غنیمتی است که در قتال با کفار بی اذن امام بیاورند چه غایب
و چه حاضر باشد پس آنچه در این زمان از کفار در قتال غنیمت میاورند دیگر مال امام است
میراث کسیکه وارث نداشته باشد و هم چیزهایکه امام اختیار کند از غنیمت در حال
حضور مثل فرس و تیغ خود و لکن از این ده چیز از برای جمیع شیعه امامیه چه فاسق باشند و چه
عادل و چه مجتهد باشد و چه غیر مجتهد در حال غیبت امام مباح شده مگر مناکح و مساکن
و متاجر و مقصود از اولی کنیزانی است که از دار الحرب باسیری میاورند پس جماع با
آنها و خود آنها با اگر بی اذن آورده باشند امام بخشیده است و مقصود از ثانی زمینهای است
که از امام باشد و کسی بدون اذن او در او عمارت ساخته باشد و مقصود از تجارت

حق امام در او پیدا شد و کسی را او بالا بخرد و مال التجارة از برای خود قرار دهد
پس امام حق خود را در این مال بمشتری بخشیده است بر بایع ولکن از ربح و از اکثر زاید
از مؤنه باشد باید خمس داد پس سؤال اینها اینهاست بی اذن مجتهد جامع الشرائط
تصرف کردن مشکل است اگر چه کوهها و نهرها و موات نباید و آجام را تصرف کرده
بی اذن مشهور شده و مجتهد نیز باید منافع آنها را صرف سادات نماید اگر چه مصرف
هر مصرفی که صلاح داند در رعیت هم جایز است پس در میانه خمس و انفال در
مصرف نیز فرق نیست

درج است و هم در کتاب دیگر است

در عهد همایون سلطان ابن السلطان و خاقان ابن
خاقان قهرمان الماء والطین ظل الله فی الارضین
شهنشاه ملنا اختر ناصر الدین الشاه غازی حرر والدنیا
کتاب رساله جناب آخوند علامه فهامه مجتهد العصر
والزمانی آقای آخوند ملا علی سلمه الله تعالی قزوینی
ساکن دار العلم زنجان کاتب الحروف محمد علی ابن خلاوردی
غفر الله له ولوالدیه ولجمیع المؤمنین بحرمة الفاتحة شهر ۱۲۶۵

صوم صلوة نذر جد سلطان تقوار نوشته علی آورده ام

صلوة	قضا	کفاف
یکماه	۲۰روز	۱۳روز

در صوم

صوم قضا

شش روز بیاور